250

تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی

تا قرن دوازده

تألیف : پروفیسر بارتولد

ترجمه : علی محمد زهما



۱۳۴۴



ازنشرات پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل
شماره : ۱۸

تاریخ سیاسی واجتماعی

آسیای مرکزی

تا قرن دوازده

تألیف : پروفیسر بارتولد
ترجمهٔ: علی محمد زهما

۵۲

باهتمام: اسدالله حبیب



کابل ــ د پوهنی مطبعه
سرطان ۱۳۴۴



اساسی ترین وپیگیر ترین اختلافات بین انسانها همان است که در رشد و انکشاف ذهنی واخلاقی ودر درجات مختلف سویهٔ مادی آنها دیده میشود.

تاریخ بشرح و بیان همین سرگذشت وماجری آدمیان پرداخته می آید.



В. Бартольдъ

تذکر

کشورما ازنگاه ترجمهٔ آثارهنوزبسیار تهیدست است. ازاینرو هرقدمی که برای پرساختن این خلابرمیداریم، ارزنده ومفیداست. مدیریت نشرات خشنوداست که باهمکاری یکتن ازاستادان ونویسندگان توانای پوهنځی ادبیات بازبا نشریک چنین اثری گرامی گام تازه‌یی درراه خدمت به‌فرهنگ کشورعزیز برمیدارد. میگـویند: تـاریخ علم الاجتماع دیروزاست باآگاهی ازکاوش های ارزندهٔ محققین بزرگ به‌نیکویی میسراست که ازاین باغ هم‌بری برداشت واین راه راهم به دانش جویان‌ودانش دوستـان همـوار ساخت؛ که اگراین اندیشه رادرقالب پرسشی بریزیم دوگونه پاسخ میشود برای‌آن سراغ کرد: نخست، آشنایی به‌زبان محققین ملل. ددیگر، گزارش‌از زبانهای نا آشنا به زبان خود. پیداست که دومین آسانترو زودتر میسر است وازاینراه میشود تندتر و به‌اندك زمانی رخت به‌دیار مقصود کشانید.

دست‌داشتن به‌تحقیقات استاد بارتولد که‌عمرگرامیش رابدینگونه زحمت های ثمربخش علمی گزارده است، برای‌اهل دانش خوش

الف

اقبالی ونعمت حساب میشود. چه این دانشمند بزرگ بانقادی و پشتکار شگفتی آوری، گوشه، گوشهٔ زندگی ملت هایی را که خواسته در آینهٔ ورقهای تاریخ آنچنان دیده است که سایه روشنی، شبحی، درهیچ جا، هیچ جای آن باقی نگذاشته و دید روشنش آفریدگار اندیشهٔ روشن و بیان روشن اوست. شایسته سپاسگذاری است اینکه پوهنوال زهما، استاد پوهنځی ادبیات به چنین خدمت خطیری دست یازیده اند ومارا بدین آرزو - آرزوی خدمت های علمی وادبی به پیشبرد فرهنگ وثقافت کشور عزیز - یکبار دیگر یاری کرده اند.

امیدواریم درآینده به همکاری استادان ورزیدهٔ پوهنځی ادبیات بتوانیم جنبش ترجمهٔ آثار علمی را بیشتر از آنچه هست نیرومندتر سازیم.

محمد حسین راضی

مدیر نشرات پوهنځی ادبیات

مقدمهٔ مترجم

پروفیسر بارتولد(۱۸۶۹-۱۹۳۰) موءرخ و مستشرق بزرگ روسی است که در رشتهٔ تحقیقات جهان اسلام بخش زیاد عمر گرانمایهٔ خودرا ایثار کرده است.

استاد بارتولد برای چندین سال در رشتهٔ مطالعات جهان اسلام در پوهنځی تاریخ و فلسفهٔ پوهنتون سنت پترسبورگ سرگرم تحقیق و تتبع بود وهم اندرین رشته، بعقیدهٔ اکثر دانشمندان، همردیف و همپایه نداشت. روزنامهٔ تایمز لندن (۲۶ آگست/ ۱۹۳۰) **استاد بارتولد** را «گیبن ترکستان» معرفی کرده است. این نکته از تتبعات و تحقیقات وسیع و دامنه دار **بارتولد** حکایت میکند. ساحهٔ تتبع **استاد بارتولد** از کسپین تا مغولستان و چین وحتی بخش بیشتری این حوزهٔ وسیع رادر برمیگیرد. آری تأثیر عرق ریزیهای این شخصیت نامدار علمی درچندین رشتهٔ تاریخ اسلام بصورت بارز عطف توجه مینماید.

زحمتکشیهای پیگیر، و تبحر سرشار، کرسی عضویت اکادمی ساینس روسیه را برای استاد ارزانی داشت وعضویت دراین سازمان علمی و فرهنگی، البته، یکی از آن بلند ترین امتیازات معنویست که در آن سامان

بشخصی داده میشود.

فهرست آثار بارتولد چار صد موضوع را در بر میگیرد وبعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی(Minorsky) هیچ یك ازاین آثارزیرپرتوی تحقیقات و تتبعات جدید وبعدی ارزش علمی وتحقیقی خود را ازدست نداده است.

استاد بارتولد در سال ۱۸۶۹ میلادی در سنت پترسبورگ در یك خانوادهٔ متمول که اصلا جرمن بود، چشم بجهان کشود. اسم (مسیحی) وی ویلهلم (Welhelm) بوده که بصورت روسی شد ه ویسلی ویلادیمیروویچ مبدا شد. زبان مادری استاد روسی بود و نخستین مقالات خود را که برای شنوندگان خارجی بزبان جرمنی نوشت با یاری و کمك بعضی از رفقایش تصحیح شد. بارتولد همانطوریکه درپوهنتون سنت پترسبورگ تحصیل کرده بود، بعد از فراغ از تحصیل درهمان پوهنتون(طوریکه قبلاً اشاره کردیم) در سال ۱۸۹۶ بتدریس آغاز کرد. رابطهٔ بسیار نزدیك بارتولد با پوهنتون واکادمی در بستگی و پیوند رشتهٔ خانوادگی وی منعکس گردیده زیرا استاد خواهر یك دانشمند زبان دری ژوکوفسکی (V. A. Zhukovsky) را بزنی گرفت (۱۸۵۸—۱۹۱۸) و خواهر خانم بارتولد پروفیسر مار(N. Y. Marr) رابه شوهری پذیرفت.

استاد بارتولد قیافهٔ درشت وسقراط مانندی دارد ومحصلان ازطنزگویی وی بهراس بودند، اما بیرون از

کلاس درس وتالار لکچر آیین دوستی را سخت مراعات میکرد ونخستین مردی بود که بر شعله های ذکاوت صمیمانه دامن میزد ودماغهای مستعد را برای فرا گرفتن دانش ومعرفت تشویق میکرد .

بارتولد دربرابر آنانیکه نظریات سبکسرانه و پا در هوای خود را درلباس حقایق جلوه میدادند ، بادلیری عالمانه ایستادگی میکرد و تظاهرات نابخردانه را بیرحمانه میکوبید . استاد ازچنان یك موقف علمی برخوردار بود که بسیاری از مستشرقین بعد از آنکه مقالتی را تهیه میدیدند با خود میگفتند: « آیا **بارتولد** دربارهٔ این موضوع چه نظر خواهد داشت؟ »

بارتولد دانشمند سخت گیری بوده ودیدهٔ قضاوت علمی وی پهلوی منفی را خوب میدید ، گویند وی مقالتی دربارهٔ استادش ان . ای ویسیلوفسکی (N. I. Vesselovsky) نوشت و بگفتهٔ خودش سعی کرد تا چیزهای مطبوع وخوشمزهٔ دربارهٔ استاد بنویسد اما بعدها معلوم شد که خوانندگان عکس مطلوب و مرام **بارتولد** رااز آن مقالت فهمیده بودند .

عطش تتبع و تلاش برای کشف حقایق **بارتولد** را به سیمیر یچی (۱۸۹۳) کشانید ودر آنجا پایش شکست و برای معالجه وتداوی به تاشکند برگشت ، بعد از معالجه دوباره برای تکمیل تحقیقات رهسپار آنولا گردید . **بارتولد** برای مدتهای مدیدی در کتابخانه های

اروپا ، استانبـول وقاهره سرگرم تحقیق وتتبع بود و در هر سفر مطالعات وکشفیات خودش را بادقت تمام یاد داشت میکرد .

بارتولد هرسال به ترکستان سفر میکـرد و تقریباً برای مدت (۳۵) سال با ترکستان سروکارداشت و در آنجا هـر دانشمندی را می شناخت وبا هر مجموعهٔ نسخ خطی کتابخانه های شخصی آشنایی داشت وحتی از هر کـتاب منحصر بفرد مطلع بود . یکی از کارنامه های بسیار بارزودرخشان **استاد بارتولد** این بود که علاقمندی روس ها علما ودانشمندان مسلمان ، افسرها ، معلمین ، دکتـورها وانجنیرها رانسبت بتاریخ محلی و آثار عتیقه زنده کند. آری ، **بارتولد** رامیتوان حلقهٔ اتصال وسا زمان دهندهٔ این سپه کشافان واهل تتبع و تحقیق پنداشت .

بارتولد باتمام کسانیکه در رشتهٔ تاریخ و آثارعتیقهٔ محلی تحقیق میکـردمکاتبه داشت و در روزنامه های محلی راجع بهمان مسایلی مینوشت که برای دانشمندان همان محل وولا اهمیت و ارزش بخصوصی داشت . مقدمـهٔ تاریخ سیمیریچی عالی ترین نمونه ومثالیست برای تایید این گفتهٔ ما .

استاد بارتولد هرسه «زبان مسلمانـها» عربی ، دری وترکی را مـی فهمیدوهم متـون درسی در هر سه لسان طبع ونشر کرده است . **بارتولد** مستشرق زبان شـناس نبود که در دژ تاریخ رخنه کند بلـکه موءرخی بود کـه

زبان فرهنگ و آلهٔ افاده احتیاجات جهان شرق را می فهمید. **بارتولد** با یاری زبان دری، عربی (قدیم وجدید) وچینی از فرهنگ هرسه مملکتی که زیر اثر مغول ها رفته بود، پارچه های تحقیقی دست اول را مورد دسترس جهانیان میگذارد. ازمقالات روز های پسینش برمی آید که وی درادبیات تاریخ عمومی نیك واردبوده است. وباکمك این رشتهٔ دانش، مسایل مهاجرتها، اوضاع فیودالیته ومکاتبات بین شارلمان وخلیفه را باسهولت وبدون کمترین احساس مشکلات می فهمید ودر آن موضوع بحث وگفتگو میکرد.

آثار **بارتولد**، تحقیق وتتبع دست اول (Original) بحساب می آید؛ وی درگیرودار انقلاب روسیه همان لغت نامهٔ قطورکاشغری راکه مال سده های میانه بوده وبعربی بسیار مشکل نوشته شده، بادقت ازسرتاپا مطالعه کردوموادتاریخی را ازروی آن بیرون نویسی نمود. **بارتولد** ازهرکشف جدید جغرافیایی، ازهرکشف تازهٔ ارکیالوجی وازهرمأخذ تازه بدست آورده، به نفع تحقیقات وتتبعات علمی استفاضه واستفاده میکرد.

بارتولد تنها به تحقیق منابع ومآخذ کتبی جهان شرق اکتفا نمیکرد بلکه نفوذعوامل اقتصادی رونده، موءسسات جامد وجاندار، راههای بازرگانی، هنرودیگرعناصریکه برای تحقیقات تاریخی ارزنده ومفید بود، نیزبادیدهٔ جوینده وانتقادی دنبال مینمود. آری، همان « تیزهای

پانزده‌گانه» ایراکه **بارتولد** درسال ۱۹۰۰ میلادی پیش کشیده بود، بهترین نمونه‌وعالی ترین شاهد این مقال است .

بارتولد درتمام دورهٔ زندگی‌خودش حریت رای واستقلال اندیشه‌اش راازدست نداد. درروزهای پیش ازانقلاب هیاهوی رادرروسیه راه انداخت واصرار میورزید که مطالعات وتحقیقات دربارهٔ جهان شرق در روسیه خیلی هاناگرانمایه‌است . بعدازانقلاب، **بارتولد** با اظهارنظردربارهٔ فیودالیته‌انتقادات جدی وپرزوری رامتوجه خودش نمودامادربرابر تمام این انتقادها متین وپابرجا باقیماند. حتی درزمانیکه اوضاع اجتماعی درروسیه‌مغشوش ودرهم وبرهم بود، **بارتولد** به حیث یك مرد دوراندیش، مورخ وفیلسوف موقف‌خودراحفظ کرد؛ واین موقف درهمان مونوگراف مبسوطی که دربارهٔ میرعلیشیرنوایی‌نوشته، به خوبی منعکس است .

پایهٔ علمی **بارتولد** خلل ناپذیراست . بعدازانقلاب ۱۹۱۷ یکدورهٔ ملیت‌خواهی‌شدیدی در ترکستان‌شروع شد وحتی مردمان آنسامان درصدد اصلاح وریفارم سیستم‌الفبای‌خودشان برآمدند. لیکن با وجود همان احساسات‌ملیت‌خواهی مردمان ترکمان وقرغیز رسماً از **بارتولد** دعوت کردندکه تاریخ جمعیت های ایشان را بنویسد؛ همچنان بدعوت حکومت جدید مصطفی کمال **بارتولد** یك‌سلسله‌لکچرهای‌راجع بتاریخ ترك‌هادراستانبول ایرادنمود ومتن‌آن‌برای‌نخستین‌مرتبه‌بزبان ترکی طبع ونشرشد.

وفات همسر استاد، آنهم درفرصتی که برای نوشته ها و تدریس وی احتیاج مبرم احساس میشد، موءلف نامدار را با مشکلات زیادی روبرو کرد زیرا خانمش بهترین رفیق کاروی بود و صمیمانه با او کمك میکرد. در یکی از نامه‌های خویش **بارتولد** مینویسد: بعد از مراسم دفن و کفن همسرم بدون کدام وقفه بکار شروع نمودم. استاد درآن نامه علاوه نموده خاطر نشان میکند که وی بعد از فوت خانمش از هروقت بیشتر کار میکرد.

بعد از انقلاب اکتوبر، نسخت خطی جغرافیای دری حدود العالم (در سال ۹۸۲ میلادی نوشته شده) از روسیه بیرون کشیده شد. اما پروفیسر مینورسکی دوباره آن اثر را بپتروگراد فرستاد و استاد **بارتولد** بران مقدمهٔ با ارزشی نوشت. دراین مقدمه از جغرافیه دانهای جهان اسلام صحبت میکند، این مقدمه بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی، محصول یك عمر تتبع این دانشمند میباشد.

ویسلی ویلادیمیرو ویچ **بارتولد** درحالیکه روی این نسخت خطی جغرافیه دان نامعلوم سدهٔ دهم کار میکند پدرود جهان گفت (ماه آگست سال ۱۹۳۰ میلادی).

این اثر را اکادمی اتحاد جماهیر شوروی در اخیر سال ۱۹۳۰ بطبع رسانید و مقدمهٔ انگلیسی **بارتولد** را مینورسکی بانگلیسی ترجمه کرده است و پوهنوال میرحسین شاه این مقدمه را در ضمن ترجمه تحشیه و تعلیق کتاب حدود العالم از انگلیسی بزبان دری درآورده است.

نخستین کار استاد بارتولد در بارهٔ ترکستان با «راپوری در بارهٔ سیاحت در آسیای مرکزی از سال ۱۸۹۳ – ۱۸۹٤» شروع میشود ؛ این اثر درسال ۱۸۹۷ طبع شد. آخرین اثر اودر بارهٔ ترکستان همان « تاریخ فرهنگی ترکستان » است. این اثـر را در سال ۱۹۲۷ در سنت پترسبورگ بزیور طبع آراستند. اثر دیگر استاد همان تاریخ قرغیزها میباشد که بنا برخواهش خود مردمان قرغیز نوشته شده ودر سال ۱۹۲۷ درفرونزی (Frunze) نشر گردید. وهمچنان درسال ۱۹۱٤ درسنت پترسبورگ «تاریخ آبیاری در ترکستان» را برشتهٔ تحریر سفت و در سال ۱۹۱۸ یك پارچهٔ تحقیقی دیگری راجع به ترکمن ها را طبع ونشر کرد. نیز در سال ۱۹۲۹ در باکو یك اثر بی بهای دیگررا بـا یك ببلیوگرافی سخت ارزنده و مفید دربارهٔ مردمان ترك دست اشاعت سپردند.

بارتولد دررشتهٔ مغول شناسی و ترك شناسی تحقیقات دامنه دار وبا ارزشی نموده وعلت آن شاید همان احتیاجی بوده باشد که هم میهنان استاد بدان موضوع بخصوص داشتند.

بارتولد ازعهدهٔ مسئولیت علمی و تحقیقی مغول شناسی وترکشناسی بخوبی برآمده است، زیرا ایـن دانشمند زبانهـای مغولی، ترکی وچینی را خوب میـدانسـت امااز این نکته نبایست چنان نتیجه گرفت که گویا ساحهٔ تحقیقات وکاوش های علمی استاد تنها درهمان بخش جهان اسلام محدود بوده است.

تا جاییکه برشتهٔ ترکشناسی تعلق دارد پیش از **استاد بارتولد**، روسیه‌دانشمندان زیادی داشت اما **بارتولد** دررشتهٔ عرب‌شناسی و ایران شناسی ید طولای دارد وزبان‌های قفقازی رانیز میدانستند.

چون دانشمندان جهان غرب، بگفتهٔ شهید سهروردی، زبانهای قفقازی رانمی فهمیدند لذانتوانسته‌اند درتحقیقات وتتبعات شان ازاین وسیلهٔ فرهنگی استفاده کنند **استاد بارتولد** یگانه شخصیت علمی بود که‌ازین‌زبانها در تحقیقات تاریخی خویش استفاضه کرده است.

استاد بارتولد در سال ۱۹۰۳ درسنت پترسبورگ اثر بسیار مهم خودش رازیرعنوان «جغرافیای تاریخی ایران» طبع کرد. این اثرازنگاه معلومات دربارهٔ یادگارهای تاریخی و فعالیت های ایلخانیان در آنسامان یکتا اثر روزگار خودش بحساب می‌آید.

استاد بارتولد درسال ۱۹۲۵ در سنت پترسبورگ اثر معروف خودرابنام «تاریخ تحقیقات دراروپا وروسیه» برای باردوم طبع کرد. (این اثریك لاحقهٔ مفیدی دارد وراجع بشرقشناسان چینی معلومات مبسوطی میدهد.) دراین اثرتمام آن مشاهدات ویادداشتها یکه دربارهٔ ممالك اسلامی تاامروز نوشته شده، ثبت گردیده‌است. این اثربنا برقانون تداعی ما را بیاد آن ببلیوگرافی های مشرح، مطول و مفصلی که درسده‌های میانه‌درجهان اسلام تألیف وتدوین آن رواج داشت، می اندازد.

پروفیسر بارتولد در سال ۱۹۲۶ یك مجموعهٔ دیگری از تتبعات خودش را تحت عنوان «قفقاز، ترکستان و ولگا» در تفلیس بطبع رسانید. در این اثراستادازبستگی ها و پیوندهای مذهبی، دپلوماسی و فرهنگی که در میان بخش های مختلف مسلمانهای روسیه وجود داشت، سخن میان میگذارد. همچنان یك اثر دیگر را بنام «فرهنگ مسلمان» در سال ۱۹۱۸ در سنت پترسبورگ دست طبع و نشر سپرد. دراین اثر استاد راجع به دکتورین های مذهبی اسلام صحبت میکند. روان جویندهٔ وی تلاش میکرد تا در بارهٔ تمام ساحت فرهنگ جهان اسلام سخن گوید. این اثر را هم اکنون پوهنوال دکتور سید محمد یوسف علمی استاد رشتهٔ تاریخ در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل از انگلیسی بزبان دري ترجمه مینمایند و نویسندهٔ این مقدمه یك بخش ترجمه شدهٔ آنرا در مجلهٔ ادب پوهنځی ادبیات مطالعه کرده است.

استاد بارتولد «تاریخ مختصر ترکستان» را نیز تألیف نموده اند. این اثر در سال ۱۹۲۲ در تاشکند طبع شد و **بارتولد** آنرا بصورت لکچر در پوهنتون جدیدالتأسیس تاشکند (۱۹۲۰-۱۹۲۱) ایراد کرد. چون این اثر برای لکچر تهیه شده لذا نمیتوان توقع داشت که در آن پاورقی های زیادی داده شود. این اثر از لحاظ خصوصیت تألیف از اثر دیگر **بارتولد** (در آن باره صحبت خواهیم کرد) که بنام ترکستان تا حملهٔ مغول نوشته شده، فرق دارد. تاریخ مختصر ترکستان یك پهنهٔ در از تاریخ را در بر میگیرد، یعنی از ازمنهٔ بسیار قدیم تا زمان

a 16

فتوحات روس ها را توضیح میدهد. این اثر از نگاه خصوصیت دایرة المعارفی میتواند یك مقدمهٔ بسیار مفیدی برای تمام آثاریکه **بارتولد** دربارهٔ ترکستان نوشته، شود.

اثر دیگر استاد تاریخ سیمیریچی است که درسال ۱۸۹۳ درویرنی (Verny) یعنی المه-اتای امروز طبع شده است. این تاریخ نیم قرن پیش نوشته شده و یکتا اثر یست در موضوع بویژه خودش، زیرا **بارتولد** در این اثر رویداد های تاریخی خوردوریز یك حوزه ایرا که بین ترکستان و سایبریای غربی واقع است، درچوکات یك سیستم تحقیقی گنجا نیده است. سیمیریچی ترجمهٔ روسی کلمهٔ ترکی محلی جیتی-سو (Jiti —Su) که بمعنی «هفت دریا» میبا شد، است. حوزهٔ سابق سیمیریچی بدو بخش بین جمهوریت‌های شوروی قزاقستان وقرغیزستان تقسیم شده است. **بارتولد** در «ترکستان» باین اثر (سیمیریچی) بسیار حواله میدهد. این کتاب تا همین تازگی ها بسیار کمیاب بود اما دراین اواخر اثر مزبوررا درجمهوریت قرغیزستان (فرونزی /۱۹۴۳) تحت نظر دکتور ای. ان برنستم (A. N. Bernstam) که به تحقیقات و کشفیات آثارعتیقهٔ محلی مصروف است، طبع کردند.

اولغ بیگ اثر دیگریست که استاد درسال ۱۹۱۵ نوشته ودرسال ۱۹۱۸ طبع گردیده است. این تحقیق نمونهٔ بارز روش های پرمشقت تتبعات تاریخی را نشان میدهد. این مونوگراف، بعقیدهٔ پروفیسر مینورسکی، با وجود تمام

منابع ومآخذفراوان‌ودست اول وبا وجود تمام دقت و صحت‌روش تتبع و تحقیق جهان معاصر بشایستگی توانسته است بر یك دورهٔ تاریخ تیموریها «۱۴۰۰-۱۴۵۰» در آسیای‌مرکزی که درلحاف هرگونه مغشوشیت‌ها پیچده و گردسم ستوران فضای اجتماعی آنسامان را تیره و تار نموده بود، بپاکیزگی روشنی تازه اندازد .

میرعلی شیرنوایی اثر تحلیلی و گسرا نمایهٔ دیگریست که درسال ۱۹۲۸ توسطاکادمی‌اتحاد جماهیرشوروی به مناسبت‌جشن پنجصدمین سالگرهٔ تولد سیاستمدار معروف‌شاعرشهیرونویسندهٔ مبرزدربارآخرین فرمانروای تیموری‌درآسیای‌مرکزی دریك جلدبه‌طبع رسانیده شد . همانطوریکه سرگذشت اولغ بیگ درفضای‌سمرقند طنین انداخته بود بهمان نهج‌قصهٔ میرعلیشیر نوایی در آسمان ادبیات هرات چون ستارهٔ درخشانی میدرخشید . این مونوگراف‌شرح ومبسوط ازسرنوشت ومقدرات احفاد تیمورلنگ بین سالهای ۱۴۵۰-۱۵۰۰صحبت میکند .

وقتی **بارتولد** درجهان غرب شهرت یافت که‌اثرنامدار وکلاسیک[۱] وی درسال ۱۹۰۰میلادی زیرعنوان «ترکستان تاحملهٔ مغول» در سلسلهٔ یادگار گیب‌درلندن بزبان انگلیسی طبع ونشرشد.

این اثربعقیدهٔاکثرمحققان یکی ازارزنده ترین و

۱-سردینیه‌ن‌روز این اثررا (Barthold'sEpochmaking Work...) میدانند .

918

گرانمایه ترین اثریست که تا امروز در بارهٔ گسترش وانکشاف فرهنگ اسلامی آنهم در یک حوزه ایکه بسیار کم پرتوی تحقیقات تاریخی رادیده بحساب می آید. این اثررا **پروفیسر بارتولد** بزبان انگلیسی ازسر تا پا زیر اشعهٔ مواد تازه ایکه درربع اخیر قرن مورد دسترس داشته تجدید نظر فرموده اند. ازاینکه دراین اثر باوجود مواد بدست آوردهٔ جدید، تعدیلات جزئی وارد آورده اند بهترین گواه و نشانهٔ آنست که موءلف تا چه اندازه در مرحلهٔ نخست تألیف این اثر با دقت واحتیاطعالمانه و نظر انتقادی موادش سرد، تصنیف و تألیف نموده اند. بعقیدهٔ **سر دینیسن روز** [1] این اثر را تنها **بارتولد** میتوانست به جهان دانش و معرفت اهدا کند.

ازمقدمه ایکه **استاد بارتولد** برطبع نخست این کتاب نوشته بر می آید که موءلف آرزو داشته تا آسیای مرکزی را دردورهٔ فرمانفرمایی مغولها بررسی و تحقیق کند. دروهلهٔ نخست استاد عزم داشت تا برزوایای تاریک تاریخ پیش از دورهٔ مغول در آسیای مرکزی با در نظر داشتن پیوند های که بین گذشته وحال وجود دارد، پرتوافگند.

بتأسی ازهمین اندیشه استاد سرگرم مطالعهٔ منابع و مآخذ اصلی گردیده ودرجریان مطالعه اندر یافت که راجع

۱- Sir. D. Ross در ایام شباب در سنت پترسبورگ از لکچرهای استاد بارتولد استفاده کرده است. (چار تحقیق در بارهٔ آسیای مرکزی، پروفیسر مینورسکی، صفحه ۱)

٩١٩

بظهور وانکشاف دورهٔ فرمانروایی مغول در آسیای مرکزی تحقیقات مستند، مستدل وپابرجایی وجود ندارد. پس بر اساس همین کشف وروی همین ملحوظ استاد مجبور شد پلان خودش را تجدید نظر کند و بخش زیاد این اثر را وقف دورهٔ پیش از فرمانروایی مغولها نماید. در اثر تغییر پلان تحقیقی نخست «آسیای مرکزی تا قرن دوازده» را بوجود آوردند.

در این کتاب **پروفیسر بارتولد** همان خط سیر تاریخ که مقدرات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آسیای مرکزی را تعیین کرده بود با موشگافی دانشمندانه ئی دنبال کرده است و نیز از همان شرایطی صحبت میکند که دروازهٔ «باغ امیر المومنین»* را بروی مغولها باز کرد.

اینک این سرگذشت سیاسی و اجتماعی را ترجمه کرده وبه خوانندگان گرامی بخصوص محصلات و محصلان رشتهٔ تاریخ پوهنتون کابل تقدیم میکنم و آرزومندم این اثر کمترین خدمتی در راه انکشاف اذهان هم میهنان عزیز بنماید.

استاد بارتولد در تمام آثار گرانمایهٔ خویش تماس های بین دول وشهرهای بازرگانی را با دیدهٔ اهمیت مینگرد ــ عوامل اجتماعی واقتصادی را ارزنده میپندارد ورول نقاط مماصل جغرافیایی و تاریخی را برای تحقیق و تتبع در تاریخ مهم می انگارد.

استاد بروش نگارش خود التفات زیادی مبذول

---

* اعراب سمرقند را باغ امیر المومنین میگفتند وما آنرا بنا برقانون صنایع لفظی اشاره از جزء به کل استعمال کردیم.

925

نمی فرماید و کمتر سعی میکند غذای روحی سهل الهضمی برای خوانند ه تهیه کند . **بارتولد** را امیدارد وضاحت در نویسندگی قربانی اصالت ریالسم در تحقیق و احتیاط های عالمانه گردد. این امر وظیفهٔ محصلان تاریخ را سنگین ومشکل ساخته، ایشانرا وامیدارد بصورت پیگیر حواس خودشان ازهر طرف فراچیده وبرای فرا گرفتن ودرک مطالب تاریخی خوب تمرکز دهنـــد .

بنابران ترجمهٔ آثار **بارتولد** ازآنهم مشکل تراست. مترجم این اثر (آسیای مرکزی تا قرن دوازده) سعی بلیغ بخرچ داده است تا جملات دراز و ثقیل را کو تاه وساده سازد امادرجاییکه بسیط ساختن وکوتاه نمودن جملات بخرچ از بین رفتن مطالب اصلی موءلف تمام میشود، مترجم جرأت نکرده است دست ساده نویسی را از آستین بیرون نماید :

بارتولد رول طبقات اقتصادی را در تعیین خط سیر جهان سیاست واجتماع بصورت مشخص درنظر نمیگیرد وبتأسی ازهمین روش فکری است که وی در «آسیای مرکزی تاقرن دوازده» اززدوبندهای آل عباس با ارستوکراسی های محلی برعلیه مردمان ولایات وقلمرو های مختلف امپراطوری بغداد، باتایید مواد یکه از منابع مطبوع وغیر مطبوع دردست داشته، باصراحت ولحن روشن صحبت میکنداما راجع باینکه چرا آن زدوبندهابین بغداد، پوشنگ بخارا وحتی سیستان آل صفار علیه مردمان آن سرزمین ها

صورت گرفته ، سخنی در میان نمی گذارد .

استاد بشرح و بسط «معلول» باپشتیبانی مواد زیادی قلم فرسایی مینماید اما «علت» را درجریان ایضاح رویدادهای تاریخی بصورت ضمنی و مستتر، نه بصورت بارز و مشخص ذهن نشین میسازد .

آری ، این بزرگمرد جهان تحقیق و تتبع به اندازهٔ درپدیده های تاریخ ورویداد های زوبنائی خیره میگردد که دیگر مرو را فرصت پیروی از مدرسهٔ مشخص فلسفی برای پیرایه بندیهای علل و حقایق تاریخی میسر نمی آید ؟ !!

روبهمرفته **استاد بارتولد** رامیتوان دایرة المعارف متحرك و جنبنده و مرد واقع بین (ریالست) بمفهوم عام این اصطلاح پنداشت . این گفته ، البته ، در بارهٔ استاد با تمام زیبایی صدق میکند :

تلك آثار نا تدل علینا

فانظروا بعد ناالی الاثار

باغ بالامینه / کابل

۱۱جدی/۱۳۴۳

علی محمد زهما

922

خلاصهٔ مطالب بقلم
بارتولد

آسیای مرکزی تاقرن دوازده

دردوران فقط پیش از فتوحات عرب پرچم اقتدار وقدرت درماوراءلنهر دردست طبقهٔ زمیندار ـ دهقان ـ بود. این دهقانها در کاخهای برج وباروداری زندگی میکردند ودر زمان جنگ سلحشوران سواره نظام را برای دفاع خودشان استخدام می نمودند. درپهلوی ارستوکراسی موروثی ارستوکراسی پول[دار] عطف توجه میکند، روش حیات و زندگی اخیرالذکر از طرز زندگی دهقانها چندان فرق نداشت. اصطلاح دهقان را برای آن فرمانروایان محلی که درصنف شرفا درصف اول قرار داشت، استعمال میکردند.

بنی امیه (٦٦١-٧٥٠ میلادی) وحکام آنها آرزو نداشتند سیستم اداری خودهارا توسعه بخشند، آنها درتلاش بودند تا براعراب قدرت وسیطرهٔ شانرا تأمین نمایند و ازمردمان سرزمینهای مفتوحه مالیه بگیرند و از فرمانروایان تحت اثر خویش خراج اندریابند. حکام اموی به تندی وسرعت یکی جانشین آندیگری میگردیدند و در مدت مختصر دورهٔ فرمانروایی خویش دارایی وجایداد زیادی را برای خود تهیه می نمودند این همه ثروت و دارایی برای

اولادشان بمیـراث باقی میمانــد .

برعکس امویها آل عباس (بعداز ۷۵۰ میلادی) درپی آن افتادندتاولایاتی را که در آن مردمان پارسی زندگی میکردند باولایاتیکه اعراب در آنـجـا زندگی و امرار معاش می‌نمودند، درچوکات یک‌سویه گنجانیده و در بین آندو نوع ولایات مساوات را تأمین کنند. تشکیلات دولت شاهی ساسانی را بحیث نمونه ومثال برای سیستـم اداری خود پذیرفتند. خلیفه بتدریج اداره و کنترول آن ولایات‌رادر دست‌اعضای طبقهٔ ارستوکراسی محلی گذاشت وازبین‌همین طبقهٔ ارستوکراسی محلی خاندانهای سلطنتی طاهریها وسامانیها ظهور کردند.

دورهٔ فرمانروایی طاهریان (۸۲۱-۸۷۳) وسامانیها (۸۷٤-۹۹۹) رادورهٔ مطلق العنانی منور نامیده‌اند. پادشاهان به‌اصلاحات وریفارم هـای اجتماعی پـرزوری اقـدام نکردند، لیکن سعی ومجاهدت میکردند تادر داخل قلمرو وحیطه‌های نفوذخودشان حکومت پایداررابر قرار دارند وصلح راتامین کنندودرعین‌زمان طبقات‌پایان را از ظلم و استبـدادنگهـدارند،صناعت، تجارت وتعلیـم وتربیه را انکشاف دهند.

انعکاس آرزوهای بسیا را فراطی خصومـت آمیز برعلیه‌نظام‌تاسیس‌شده را می‌توان در فرقه هـای خارجی شیعه وطبقهٔ غازیان نگریست . خاندان سلطنتی صفاریها

(۸٦۸ -۹۰۳) در اثر متحد نمودن این عناصر مختلف دموکراتیك واینکه خودرادررأس آن قرار دادند، توانستند سلطنتی را برای خود کمایی کنند.

در برابر تمایلات سیستم اداری سامانیها، دهقانها وگاردترکی مقاومت میکردند. درمجادله بین ارستوکراسی نظامی وتاج و تخت طبقهٔ روحانیون از اول الذکر پشتیبانی میکردند ومخالفت بین ایند وطبقه راه را برای ترك هاهموار کرد تامملکت را فتح نمایند.

به مفکورهٔ دولت درعهد غزنویها مخصوصاً در دورهٔ محمود (۹۹۸-۱۰۳۰) باتمام معنی کلمه جامهٔ عمل پوشانیده شد. دراینددوره مردم به نیروهای نظامی و رعایا تقسیم شده بودند، قوای نظامی (ازچند علت تشکیل شده بود) ازشاه معاش میگرفتندوپادشاه دربدل معاش ازآنها خدمت براستی میخواست ورعایا را که شاه از دست دشمنان خارجی حمایت وحراست میکرد مجبوربودندبپادشاه بدون کدام مرارت واندوه مالیه بدهند. مردم اندرین عهد ودوره هیچ حق نداشتند کدام اندیشهٔ ملی ویا وطن پرستی را دردل ویا دماغ بپرورانند، حتی رعایا اجازه نداشتند در برابر دشمنان خارجی مقاومت وایستادگی کنند.

چنان مینماید که در دورهٔ آل سلجوق (۱۰۳۸-۱۱۵۷) وقراخانیها (۹۳۲-۱۱٦۵) پرنسیپ مالکیت قبیله (که یك عملیهٔ طبیعی در بین چادر نشینان میباشد) برپرنسیپ وحدهٔ نیرووقدرت

غلبه است. نخستین خانهای ترکی اساساً ازفرمانروایان مطلق العنان پارسی فرق داشتند. تحولات بسیار روشن و آفتابی که در این دوره دیده میشود همانا الغای سیستم نظارت بر فرمانروایان وحکام محلی وازرواج برافتادن کرسی جلاددر بار میباشد. باوجودارادت نیك شاهان ، غلبه و تسلط چادرنشینان بر آن ولایا تیکه زیراثر آنها بود خیلی خطرناك تمام میشد. چرا؟ بعلت اینکه آنها سیستم تیول (شهزادگان) ومجادلات سیستم نظامی راخیلی ها توسعه دادند. پایان افتادن ارزش زمین، زمینداران رایك قلم تباه کرد وحتی درزمان تجاوز وحملهٔ مغول ازطبقهٔ دهقان (زمیندار) بحیث یك طبقهٔ جداگانه سخنی درمیان نبود.

تحول تدریجی خانهای ترکی بصورت فرمانروایان مطلقهٔ پارسی باعث ایجاد خصومت بین فرمانروایان مزبور ومردمان قبیلهٔ آنها گردیدواین امر بنوبهٔ خود آتش مجادله بین تاج وتخت وطبقهٔ نظامیان را روشن تروبرافروخته تر ساخت. طبقهٔ روحانیون بازهم بطرفداری قوای نظامی قیام کردند. دردوهٔ قراخانیها مجادله بین نیروهای دینوی وروحانیون باعث اعدام چندین تن ازمشایخ بانفوذ گردید ودرعین زمان یك خان دراثر قضاوت روحانی بقتل رسید...[1]

---

۱ ـ یك بخش باقیماندهٔ این خلاصه را ترجمه نکردیم زیرا این موضوع به خوارزمشاهیان ومغول ها تعلق داشت و با متن ترجمه شدهٔ ما هیچ ارتباط ندارد. (مترجم)

a 26

درجای دیگر سعی نمودیم تا یك نظریهٔ عمومی را در بارهٔ حیات و زندگی مردمان ماوراءالنهر پیش از حملهٔ عرب مورد دسترس خوانندگان بگذاریم. خصوصیت بارز این حیات را همانا در غلبه و تسلط ارستوکراسی ارضی (باصطلاح دهقان) میتوان سراغ داد. این ارستوکراسی ارضی در ماوراءالنهر مانند پارس که در اثر اتحاد وهمدستی منبر و تاج یعنی در نتیجهٔ نیروی پایدار رژیم شاهی و نفوذ روحانیون از مزایای توازن برخوردار بود، بهره مند نبود[1]. فرمانروایان محلی را شریف زادگان صف اول (درجهٔ اول) تشکیل میداد وحتی مقتدرترین آنها مانند سایر رعایای خویش بنام دهقان معروف بودند. گاهی اوقات درمنابع ومآخذ عربی با پاسبان شخصی فرمانروایان برمیخوریم که آنهارا بنام شاکرها وچاکرها[2] (ازنگاه لغوی نوکر) ثبت میکنند. لیکن وقتیکه نرشخی[3] در بارهٔ دربار ملکهٔ بخارا چیز نویسی میکند پاسبانهای شخصی فرمانروایانرا، پاسبان افتخاری قید مینماید.

۱-حتی درپارس دهقانها موقف بالا بلندتری نسبت به سایر باشندگان وافراد دهکده ها داشتند. طبری درشرح پادشاه افسانوی منوچهر مینویسد: او برهرقریه دهقانی رامقرر داشت وباشندگان ومردم آن دهات را نوکر وغلام او ساخت ولباس انقیاد وأطاعت رابرتن آنها اراست وامرداد تا ازوی (دهقان) اطاعت کنند ... (طبری، جزء اول، صفحه ۴۳۴)

۲- طبری (E. G.) جزء دوم، صفحه ۱۱۵۹

۳- نرشخی، صفحات ۷ و ۸

بعقیدهٔ نرشخی این پاسبانها از بین اعضای طبقهٔ جوان ارستوکراسی انتخاب میشد وظیفهٔ خودرا بنوبت دردربـار فرمانروایان انجام میدادند. این رسم باشعایر دربارديوك ها[1] وشاهان اروپا شباهت داشت زیرا در دربار آنها نایت ها[2] (knights) وظیفهٔ خودرا بنوبت انجام میدادند .

تحت این چنین تشکیلات سیاسی ، مذهب رسمی بمفهوم واقعی وحقیقی نمیتوانند وجود داشته باشد ، در ماوراءالنهر مانند پارس مذهب طبقهٔ حاکمه آیین زردشتی بود اما پیروان آیین دوتا پرستی در پارس خیلی زجرواذیت میدیدند وبه ماوراءالنهر پناه میبردند .

نسطوریها و پیروان بودا نیز ازین نعمت آزادی در ماوراءالنهر برخوردار بودند. وقتیکه هون تسانگ (Hiuen Tsiang) راجع بـه سمرقند صحبت میکند واز مجادلـهٔ بین بودایی ها وزردشتی ها سخن در میان میگذارد ، از اشارات وکنایه های زوار (چینی) وفعالیت های پیروزمندانهٔ وی چنان برمی آید که مجادلـه بیـن آندوفرقه (زردشتی وبودایی) شدید نبوده است[3] درجنـگ مهـا جمین عرب طبقهٔ روحانیون

۱ـ دیوك (ازنگاه تاریخ) فرمانده نظامی ولایت امپراطوری های متأخرروم ، درانجیل سرکردهٔ قبیله راگـویند. در بعض قسمت هـای یـوروپ شهزاده یی راگـویند کـه برقلمروکـوچکی فرمانروایی کند . در برطانیه و بعض ممالك دیگرنایـب کسی راگـویند که بلندترین لقب موروثی نجابت راگرفته باشد. (مترجم)

۲ـ کسیکه درخانوادهٔ نجیب ویاشریف زاده تولد شده و بحیث خادم دردربار خدمت کرده وسپس بدورتبهٔ افتخاری ازطرف پادشاه داده میشود ....(مترجم)

۳ـ زپسکي (From Histoire de la vie de Hiouen Thsang, trad. par tan. Julian, p. 59 sq.)

تا جاییکه معلومات اجازه میدهد، هیچگونه رولی را بازی نکرده است * .
درفتح پیکند[۱] دردست قتیبه درسال ۸۷/۷۰۶ گفته میشود که مرد دارای یك چشم ترك ها را برعلیه مسلمانها تحریك میکرد. وجود این مرد برای اعراب ازقهرمانهای نظامی خطرناك تر ثابت گردیده بود. اما وقتیکه مسلمانها این ردیك چشم را اسیرگرفتند، وی برای نجات خویش یك ملیون (درهم) تادیه میکرد. مسلمانها آن مبلغ هنگفت رارد کردند و ترجیح دادند تا گریبان خودرا ازخطر آیندهٔ این مرد نجات دهند.[۲]

ازگفته‌های موءرخین نمیتوانیم چنان استنتاج کنیم که مردیك چشم مردم را از طریق مذهب تحت تاثیرخود قرارداده وسپس آنها را بجان مسلمانها انداخته باشد. نیز بیاری وکمك مواد نمیتوانیم ثابت کنیم که طبقات متمایز در بین طبقهٔ ارستوکراسی ماوراءالنهر مثل اینکه در پارس موجود بود[۳]، وجود داشته باشد. دربعض فقرات خویش طبری[٤] همان اصطلاحاتی رادرباره شریف زادگان مردمان آسیای مرکزی استعمال میکند که درمورد بلند پایه ترین ارستوکراسی مردمان پارس به‌کار بسته است؛ لیکن درعین زمان، طوریکه می بینیم، کلمهٔ دهقان هما نطوریکه برای زمین دارها استعمال میشود برای شهزادگان فرمانروا

---

* فقط درفتح شهر خوارزمیه طبقهٔ روحانیون به طرنداری دهقانها قیام کرده اند (طبری، II، صفحه ۱۲۳۷)

۱– پیکند (تاریخ بخارا) شهر... شهری بزرگ است... نرشخي، چاپ تهران، مدرس رضوی ص ۵۳ (مترجم)

۲– طبری، ص ۱۱۸۸

۳– Le prairies d'or,II,240,Macoudi

٤– طبری ,II، ۱۲۳۷، ۱۲٤۳

نیز استعمال میگردد[1]. ارستوکراسی پول (دار) یعنی تاجرها یکه از رهگذر بازرگانی باچین ودیگر ممالك متمول شده بودند ظاهراً موقف مخصوصی را اشغال کرده بودند. درشرح مهاجرت سغدیها طبری[2] این تاجرهارا همپایه وهمردیف ملوك میدانند. ایضاحات و تفصیلات نرشخی دربارهٔ تاجران[3] بخارا ثابت میسازد که آنهاجایداد ودارایی زیادی داشتند. درقصرهـا زندگـی میکردند و ازین نقطهٔ نظر با دهقانها فرق نداشتند. پس مادراینجا با مردمان مستقل و متمولی سروکـار داریم که مفادشان باارستوکـراسی دریك کنهٔ ترازو قرار گـرفته ولی بامنافع اتحادیـه های زیـاد صناعتی (مانند دورهٔ مسلمین) همسان نبوده است. ازاینکه کدام ستیزه ومخالفت بین دهقانها وتاجرها وجود داشته، معلومات نداریم.

متأسفانه موءرخین دربارهٔ تشکیلات پیکند (شهر تاجران) وروابط آن با بخارـ خدات (Bukhar- Khudat) ودهقانهای بخارا هیچ مواد،ورد دسترس ما نمی گذارد؛ لیکن طوریکه نرشخی[4] میگوید اعراب درپیکند (paykand) اسلحهٔ زیاد بدست آوردند[5] وازاین نکته انسان میتوانـد استنباط کند کـه روح سلحشوری بهمان نهجی که درسایر مناطق ماوراءالنهر موجود بوده، درپیکند نیز وجود داشته است.

۱ـ ازجملهٔ القاب مخصوص آسیای مرکزی، یعنی ازارستوکراسهای بخارا جموك (Jamuk) راشاید یاد کنیم (نرشخی، صفحه ٥) و این لقب را در بین ترك ها نیزمیتوان سراغ داد (طبری، II، ١٦١٣)

۲ـ طبری، II، ١٤٤٤

۳ـ بارتولد، ترکستان تا حملهٔ مغول، انگلیسی، صفحه ١٠٨

٤ـ تاریخ بخارا، نرشخی، صفحهٔ ٤٣

٥ـ به تاریخ بخارا، نرشخی، ترجمهٔ ابونصراحمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر و تصحیح مدرس رضوی، صفحات ٥٢، ٥٣ رجوع نمایید. (تحشیهٔ مترجم)

رسم ورواج مردمان سغدی راطوریکه طبری[1] ذکرمیکند، میتوان از خصوصیات مخصوص رسوم وعادات مردم آن سامان بحساب آورد. هرسال درسمرقند برای دلیرترین قهرمان * [بهادر] سغدی میزطعام یك سبو شراب تهیه میکردند. اگرکدام شخص دیگر دست بسوی غذا دراز میکرد، بدان معنی بودکه وی میخواهد با دلیرترین مرد سغدی پنجه نرم کند. هریکی ازاین دوتن که برطرف مقابل خود غلبه میزد وآنرا میکشت، تا زمانیکه شخص دیگر باوی مصاف نمیداد دلیرترین قهرمان آنسامان شناخته میشد.

پس اعراب با امارتها وقلمروهای کوچك ومتعددی که پیهم باهمدیگردست وگریبان بودند، باطبقهٔ سلحشوران دلیروجنگجوکه باتمام معنی کلمه منشت وپراگنده بودند، روبرو شدند. تحت این چنین شرایط نتیجهٔ مجادله روشن ومعلوم است. بامقایسهٔ نزاع ونفاق محلی جنگهای داخلی بین اعراب وحتی خصومت بین قبایل شمال وجنوب عربها آنقدر مهم نبود. ماديدیم که‌حتی دردورهٔ جنگ‌های خیلی سوزنده وخانه براندازسلطه واقتداراعراب درخراسان متزلزل نگردید. پیروزی اعراب راحتماً خود مردمان بومی تأمین می کردند. بدان‌قانون‌معروف

۱-تاریخ طبری، بلعمی، جدوم، صفحهٔ ۱۱۴۶

* سلحشوریکه در خدمت بانویی بود ودرحق وی دفاع وقهرمانی می نمود، سلحشور قهرمان، شوالیه(فرانسه)-نجیب زاده ای که پس ازانجام خدمت دررتبه های پایین ترافتخارات نظامی ازطرف پادشاه باوداده میشد - کسیکه بپاداش خدمت گزاری بپادشاه یا کشوریا بواسطهٔ ابرازشایستگی لقب Knight درانگلستان بوی داده میشد - درتاریخ روم سواریکه امتیازات مخصوص داشت ودراصل همان سواره بود - درتاریخ یونان شهری یا بویی پایهٔ دوم آتن-در تاریخ انگلستان نماینده‌یك کونتی درمجلس نیزرتبهٔKnight رابه‌سلحشوران میدهند.(مترجم)

عمر (رض) که گفته بود بدون از مسلمانها کسی دیگر نمیتوانداسلحه داشته باشد، درآسیای مرکزی جامهٔ عقل نپوشانیدند[1]. قتیبه ودیگرفاتحان عرب ازمردم یك منطقه علیه منطقهٔ دیگر کارمیگرفتند، یعنی مردمان یك منطقه رابوسیلهٔ مردمان منطقهٔ دیگرسرکوب میکردند. به علت اینکه عرادهٔ فتوحات عرب بآهستگی حرکت میکرد، این بود که خود عربها تا یك حد واندازه و برای مدت مدیدی باغنایم نظامی وخراج گرفتن قناعت داشتند، وآرزو نداشتند بفتوحات دایمی آنسامان دست زنند. دراین جابایست علاوه نموده گفت که موانع طبیعی نیزسدراه پیشرفت آنهامیگردید. باوجودیکه اعراب مردمان جنگی وسلحشورخوبی بودند اما باز هم نمیتوانستند زیرتأثیرشرایط طبیعی محیط واقلیمی نباشند که دران جا پرورده شده اند؛ جنگ درجلگه های پهن برای اعراب مشکل نبود اماجنگ درکوهستانها مشکلات زیادی رابرای اعراب ایجادمیکرد؛ اعراب بعدازمدت مدیدی معتاد گردیدند باینکه درکوهستانها با مشکلات زیادی به عملیات جنگی بپردازند. وحتی دردره ها که برای نظامیان همان وقت جنگ دشوارنبوداعراب باپیروزی تمام نمیتوانستندداخل پیکار گردند[2].

اطلاعات دربارهٔ پیشرفت فتوحات اعراب تحت پرچم امویها بشکل سرگذشت های نیمه افسانه بمارسیده است[3] این قصه های افسانه یی برای مدتهای

١ــطبری، بخش دوم، ص ١٦٩٣

٢ــراجع به مجادله وزدوخورد بین عربها وترکها درکوهستانهای بین کش وسمرقند به طبری، بخش دوم، صفحات ١٥٣٣ــ٤٤ مراجعه نمایید.

٣ــراجع به خصوصیت وماهیت افسانوی این قصص به cf Wellhausen Das Arabische Reich, p. 257 و مقالات مشرح من در Zapisky-.sq 140 XVII, O رجوع نمایید.

درازی اززبان به زبان نقل میشد ونسلهای بعد آنرا نوشتند. واین خود نشانهٔ نادرستی کرونولوجی دراکثر نوشته‌ها گردیده است. حتی راجع به اینکه چه وقت اعراب برای بار نخست ازدریای آمو عبور کرده اند، ایضاحات متناقضی عطف توجه میکند[1].

باوجود ماهیت مشکوك بعض حقایق، قصه‌های موءرخین بما آن توانایی را می بخشد که نبض وروح این دوره را بدانیم، ازاین قصه های موءرخین معلوم میشود که انگیزه وقوهٔ محرکهٔ فاتحان دردرجهٔ نخست بدست آوردن غنایم و کسب جاه وجلال بوده است ومذهب، بصورت کلی، در این زمینه رول درجهٔ دوم را بازی میکرد وعین همین حقیقت در بارهٔ کسانیکه درمقابل این فاتحان از مرزوبوم خود دفاع میکردند، صدق مینماید.

مواردی وجود دارد که دوستی شخصی بین عربها وسلحشوران قهرمان بومی برقرار گردیده است[2]. ایده آل شوالیه برفاتحان عرب بی تاثیر نبوده است؛ وقتیکه طور مثال، قتیبه می خواهد درجسم قهرمانهای خویش روح تازه دمد آنها را بنام «دهقانهای عرب» مخاطب می نماید[3]. ثابت بن قطبه، که یکی از معاشران موسی بن عبدالله در ترمذ بود، دربین مردمان بومی به اندازهٔ کسب رسوخ واعتبار کرده بود که مردم آنسامان درمعاملات بین یکدیگر بجان ثابت

---

۱ ـ Beladsori,p. 408 ، طبری، بخش دوم، ص ۱۵۶-یعقوبی، تاریخ، بخش دوم، ص ۲۸۱، لطایف المعارف، باهتمام Tong ، صفحهٔ ۱۱ مراجعه فرمایید.

۲ ـ طبری بخش دوم، صفحه ۱۵۲۲

۳ ـ طبری، بخش دوم، صفحه ۱۲۴۷

سوگند یاد میکردند[1] . ثابت مانند فرمانروایان محلی بدورخویش شاکرها (پاسبانان) راجمع کرده بودو این شاکرها در نقطهٔ مقابل اعراب ذکر میگردد[2] .

بدون اینکه بر نخستین تهاجمات عربها در ماوراء النهر که بقصد بدست آوردن غنایم صورت میگرفت ، توقف ومکث نماییم ، میخواهیم راجع به مهم ترین مراحل تاریخ فتوحات عرب توضیحات دهیم . بعدازسقوط امپراطوری کوشان * هیچ یك حاکم ویا نایب السلطنه پادشاه خارجی د رماوراءالنهروجود نداشت وهم چنان ، باوجود بعض اطلاعات[3] نمیتوان گفت که نایب السلطنه ساسانی ها درماوراءالنهرحکومت کرده باشد. حکام عرب درمرحلهٔ نخست فقط بر ماوراءالنهربه حملاتی پرداخته می آمدند وسپس درزمستان بمرکزخویش

۱ – طبری ، بخش دوم ، صفحه ۱۱۵۲

۲ –طبری ، بخش دوم ، صفحه ۱۱۵۵

* ترکستان تاحملهٔ مغول ، بارتولد ، ص۹۶ مراجعه نمایید (انگلیسی)

۳ –باین گروپ ودسته ، برعلاوهٔ قصه های طبری وابوحنیفه (نودیك ،طبری ، صفحات ۱۵۹ و۱۶۷) و اطلاعات بلاذری (Beladsori p. 195)پادشاه قباد(یاکواد)(۴۸۸–۵۳۱م) تعلق دارد. این پادشاه مهاجرین سغد رادرقفقاز متوطن ومستقرداشت وشهرسغدبیل را بنیاد گذاشت . خیلی احتمال میرود که این افسانه را (مارکوارت این افسانه را رد میکند — مارکوارت ، ایرانشهر ۱۰۸ ، n.۲) مثل اینکه در موارد دیگر جعل کرده اند ، تا اسم جغرافیایی شرح کنند ، دراین مورد نیز انتحال نموده باشند. ابن خرداد به نیزدربارهٔ فرمانروایی ساسانیها درماوراءالنهر صحبت میکند .

بعقیدهٔ ابن خرداد به یکی از چهارمرزبان خراسان درماوراءالنهرحکومت میکرد ، ولیکن احتمال میرود که تقسیم خراسان به چهارمرزبان باتقسیمات دیگرمملکت که ما دردورهٔ اعراب برای یکبار دیگربا آن برمیخوریم ، که هم دران فرصت نیشاپور جای ماوراءالنهر را گرفته است سرمی خورد(ایرانشهر ،صفحهٔ ۷۰)

درخراسان برمیگشتند. سلم بن زیاد (۶۸۱ ـ ۶۸۳) نخستین مرد عرب بود که زمستان رادرورای دریا (دریای آمو *) سپری کرد[1]. اقرار گفتهٔ طبری[2] هم درهمین فرصت شهزادگان محلی هرسال دریکی ازشهرهای همجوارخوارزمیه[3] اجتماع میکردند و قرار میگذاشتند منا قشات خود ها را از راه مسالمت حل و فصل کنند ودست به قبضهٔ شمشیرودیگر آلات قتاله نزنند تا بدان وسیله بتوانند با نیروهای متحدوهمدل درمقابل اعراب استادگی نمایند. راجع باینکه شهزادگان مزبورتاچه حد بدان وعده ووعیدها پابند ووفادار ماندند، میتوانیم از روی تجدید مذاکرات سالانه وازروی تاریخ فتوحات قتیبه معلوم نماییم .

جنگ داخلی که بعد ازمرگ خلیفه یزید اول (۶۸۳) درگرفت ، آتش آن تا خراسان زبانه کشید. نایب السلطنه ، سلم بن زیاد ، که مردم خراسان بنام وی تاروزانتخاب خلیفهٔ جدید[4] سوگندیادمیکردند ، مجبورشددست ازکار

---

* «آمو» رامترجم افزوده است .

۱ـ نامه ایرا که در سال ۷۱۸ غورك شهزادهٔ سمرقند برای امپراطورچین نوشته بود توسط E. Chavannes ازدایرة المعارف چینی ، Tsh'e fu yuenkoei ، ترجمه شده دراین نامه گفته شده که سی وپنج سال ازآغاز مجادله با اعراب سپری گردیده است (Chavannes,Document, 204 sq) ازاین نکته برمی آیدکه شهزادهٔ سمرقند به اقدام سلم اشاره میکندو ازتهاجمات قبل ازآن چ می گوید. نیزمقالهٔ مرا ـ با رتولد ـ در زپسکی ، O142, XVII بنگرید .

۲ـ طبری ، بخش دوم ، صفحه ۳۹۴

۳ـ این شهررا فقط یعقوبی کندا کین ، می نامد (Bibl, Geog. Arab., VII, 299) . درآثارجغرافیه نویسان متأخر ازاسم این شهرسخنی درمیان نیست . البته این همان دهایکه درسغد که در بالا ذکرشد ، نیست . ترکستان ـ بارتولد ـ انگلیسی ، صفحه ۱۲۵

۴ـ طبری ، دوم ، ۴۸۹

بکشد و باز نشیند. مجادلات خونینی بین نمایندگان قبایل مختلف عرب درگرفت تا اینکه مملکت بدست اهل قیس ــ عبدالله بن خازم ــ افتاد. این مرد تا سالهای ۷۲/ ۶۹۱-۶۹۲ یگانه فرمانروای خراسان بود و بنام خود بر سکه طلا ضرب زد[1]. عبدالله، در سال ۷۲ھ با مر خلیفه عبدالملك بقتل رسید، زیرا وی از امر خلیفه سر پیچیده بود. چندسال پیش عبدالله بن خازم پسرش موسی را به ماوراءالنهر فرستاده بود؛ موسی با یك دستهٔ محدودی ترمذ را در تصرف خود در آورد و حاکم محلی را مجبور ساخت که شهر را برای وی تخلیه کند. موسی برای مدت پانزده سال[2] در ترمذ باقیماند (۶۸۹-۷۰٤). در دورهٔ حکمرانی یزید بن مهلب (۷۰۱ ــ ۷۰٤)، ثابت بن قطبه الخزاعی به موسی پیوست. در این جا لازم میدانیم خاطر نشان نماییم که الخزاعی در بین مردمان بومی آنسامان خیلی معروف بود. ثابت تمام شهزادگان محلی را بسوی خود جلب کرد و موسی مامورین مالیات یزید را از ماوراءالنهر بیرون راند و بعد از آن مردم به خود موسی مالیه میپرداختند.[3]

بدین طریق شهزادگان محلی از اینکه زیر پرچم قانونی اعراب زندگی کنند، نجات یافتند. و در عوض به رهبران باغی عرب خراج میپرداختند. از آن ببعد موسی بزودی ممکنه قوای نظامی ترك ها، پارسی ها، و یفتلی ها را منهزم نموده ازهم پاشید[4]. بعد از بن پیروزیها با ثابت وطرفداران بومی وی راه ستیزه

۱- زپسکی، ششم، ۲۹۹ (سکه از مجموعهٔ جنرال کوماروف)

۲- طبری، دوم، ۱۱۵۰

۳- طبری، دوم، ۱۱۵۳

٤- ذکر اخیرالذکر (طبری، Beladsori، صفحه ٤۱۸) در این دوره وعصر یك گفتهٔ بی نظیری میباشد و شرح آن خیلی دشوار است.

وعداوت را در پیش گرفته و برحریف خویش چیره شد. ثابت کشته شد؛ ورهبران بومی از قبیل ترخن (Tarkhun) اخشیذ (Ikhshidh) سغد یا نه مجبور گردید، در مقابل حمله دلیرانهٔ موسی عقب نشینند[1]. بالاخره جنرال عثمان بن مسعود بنا بر هدایت حاکم مفضل بن مهلب شهر را با کمک و همدستی اخشیذ سغدی و شهزادهٔ ختل در سال ۷۰٤ تسخیر کرد[2]. درین جا مینگریم که شهزاده های بومی باسیستم اداری عرب همدل ومتحد میگردند.

درسال ۷۰۵ (مطابق بعض منابع دیگر درسال ۷۰٤[3]) قتیبه بن مسلم که یکی از پیروان معروف حجاج بود، درخراسان بحیث نایب السلطنه (والی) مقرر شد. قتیبه بن مسلم مانند آمر ورهنمای خویش درراه بدست آوردن مرام ومقصد خود ازهیچگونه اقدام دریغ نمیکرد؛ درجاییکه از زبردستی کارگرفته نمیشد بحیله ودستان دست میزد. وی نخستین کسی بودکه پرچم اقتدار وسلطهٔ عرب را در ماوراءالنهر برافراشت. قتیبه بن مسلم از نفاق بین بومی ها باتردستی ومهارت استفاده میکرد. درسال ۷۰۵ شهزادهٔ صغانیان از قتیبه دعوت کرد تا ازوی دربرابر دشمنانش شهزاده شمن (Shuman)وشهزاده اخرن (Akharun)دفاع کند[4]؛ درخوارزمیه در سال ۷۱۲، قتیبه بطرفداری خوارزمشاه درمقابل برادر کوچکش

۱ـ طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۵۵ و ۱۱٦۰

۲ـ طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱٦۲، راجع به لقب یا اسم «السبل» به طبری، بخش دوم، صفحات ۱۰٤۰ـ٤۱ وماکوارت، ایرانشهر، صفحه ۳۰۲ مراجعه نمایید.

۳ـ طبری، بخش دوم، صفحه ۱۱۸۰.

٤ـ طبری، دوم، صفحه ۱۱٦۲

خرزاذ (Kurrazadh) ودهقانهای باغی کمر بست[1]. هم درهمین سال مردمان بخارا و اهل خوارزم باشوق وذوق زیاد به قتیبه در برابر سمرقند یاری وکمك میکرد و بهمین مناسبت بود که غورك (Ghurak) واخشید سغدی عربهارا بباد تمسخر واستهزاء میگرفتند و میگفتند که عربها از « برادران و خویشاوندان » دشمن خود استعانت می خواهند.[2]

درلشکرکشی سال ۷۱۳ قتیبه، اهل بخارا، کش، نسف وخوارزمیه را مجبور ساخت تا بیست هزار نفر برای او تهیه کند[3].

پیروزیهای شکوهمند قتیبه، آرزوهای زیادی رادردل رهبران عرب زنده کرد. چون درهمان سال ۷۱۱ محمد بن قاسم بدهانهٔ اندس رسید وسند رافتح کرد حجاج وعده دادکه هریك ازین دو، زودتر به چین برسند، حکومت آنسامان ازآن اوخواهد بود[4]. باید عربها بهمین پیروزیها قانع می بودند، زیراآنها فقط دربخش جنوب مملکت میتوانستند ازاین پیروزیها بصورت دایمی ثمر بردارند.

۱- طبری، دوم، ص ۱۲۳۷-۳۹

۲- ایضاً، دوم، ۱۲۴۴

۳- طبری، دوم، ۱۲۵۶ قرار گفتهٔ بلاذری [ed. de Geoje, 423]، قتیبه درخراسان تحت فرمان خویش ۴۰۰۰۰ عرب از بصره ۷۰۰۰ از کوفه و ۷۰۰۰ موالی داشت. همین تعداد سربازرا طبری باشرح و بست زیادترذ کرمیکند [طبری، دوم، ۱۲۹۰ sq.]

۴- یعقوبی، تاریخ، دوم، ۳۴۶. همین مورخ عقیده دارد [یعقوبی، دوم، ۱۹۲] که در زمان خلیفه عثمان عیناً این اعلامیه به عبدالله بن عامر، حاکم بصره، و سعید بن عاص، حاکم کوفه دربارهٔ خراسان ابلاغ گردیده است.

قتیبه در بخارا، سمرقند و بعض جاهای دیگر مساجد تعمیر کرد [1] وباشندگان بخارا را مجبور ساخت که نیم مساکن بود و باش خود هارا درشهرستان[2] برای اعراب تخلیه کنند. (اعراب ازهمین رویه[3] در مرو تحت فرمانروایی نخستین حکام خراسان کار گرفتند) بعقیدهٔ یکی از منابع[4] مردمان سمرقندرا مجبور ساختند که منزل رهایش خود را کاملا تخلیه نمایند زیرا آن ولارا باتمام معنی اعراب اشغال کرده بودند؛ وهم درهمین فرصت بود که قتیبه آیات قرآن راکه دربارهٔ تباهی قوم عاد وثمود نازل شده بود، قرائت میکرد. ازطرف دیگر نیروهای نظامی قتیبه تا شاش رسیده بود وازطرف جنوب شرق، طوریکه میگویند، به کاشغر که دران زمان جزء امپراطوری چین بود، سرازیر گردیده بودند. [5]

---

۱ ـ تاریخ بخارا، نرشخی، به تصحیح مدرس رضوی، صفحه ۵۷، [قتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندرحصار بخارا بسال نود و چهار و آن موضع بتخانه بود مر اهل بخارا را . . .](تحشیهٔ مترجم)

۲ ـ نرشخی، صفحه ۵۱

۳ ـ (Beladsori, P. 410)؛ متن، صفحه اول، گردیزی

٤ ـ طبری، دوم، ۱۲۰۰. بنابرعدم موافقت بین مآخذ ومنابع، احتمال میرود که این اقدام، باوجود شهادت طبری، فقط درسال ۷۱۳ بعد ازخیانت باشندگان و فتح دوم سغد، صورت گرفته باشد.

مقالهٔ مرا ـ بارتولد ـ (Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen,P. 11-12) مطالعه نمایید.

۵ ـ طبری، دوم، ۱۲۷٦. ایچ. ا. آر. گیب H. A. R Gibb (در مجلهٔ مدرسهٔ تحقیقات شرقی 467, II) شاید دراین گفتهٔ خویش که قتیبه ازسرحد چین درنگذشته، حق بجانب باشد.

در بسیاری از ولایات، بشمول فرغانه، حکام عرب زمام امور را در دست گرفتند. طوریکه تحقیقات و تتبعات نشان میدهد، این حکام (عرب) رهبران نظامی و ماموران مالیات بودند [برعلاوه، گاهی اوقات ایندو وظیفه را که عبارت از وظیفهٔ نظامی و ماموریت مالیه بود، بدوشخص جداگانه می‌سپردند] و در پهلوی این حکام عرب، بخاندانهای سلطنتی اجازه میدادند که کار و بارخود هارا ادامه دهند؛ باحتمال قوی این خاندانهای سلطنتی بومی امور ادارهٔ ملکی را انجام میدادند.

باوجود تمام پیروزیها و بدست آوردن غنایم، قتیبه نتوانست باتمام معنی کلمه مورد اعتماد و اعتبار نیروهای نظامی قرار گیرد. وقتیکه، درسال ۷۱۵، قتیبه به نیروهای نظامی خویش امر داد تا برعلیه خلیفهٔ جدید، سلیمان، قیام کنند، نظامیان وی نه تنها از او اطاعت نکردند بلکه وی را ترك داده و در آن هنگامــه و گیرودار قتیبه کشته شد. آنانیکه بعد از وی برسراقتدار آمدند، نتوانستند بهمان شایستگی که قتیبه ازعهدهٔ کاربرمی آمد، برآیند. بعداز مرگ قتیبه، ولایات سردریا در دست اعراب افتاد. درسال ۱۰۳/۷۲۱ــ ۷۲۲ شهزادهٔ فرغانه یك محله ایرا که درمنطقهٔ اسفره (Isfara) که بنام «دژهٔ عصام بن عبدالله الباهلی» معروف بود، در اختیار مهاجرین سغدیانه گذاشت. عصام بن عبدالله را قتیبه بحیث حاکم در این جا مقرر کرده بود[۱]. این نکته واضح و آفتابی است که بعداز عصام بن عبدالله مردمان بومی یا اعراب را ازآنجا بیرون میکنند و یا محوونابودشان می‌سازد، دارایی و جایداد مردمان همان سامان رادو باره بفرمانروای فرغانه مسترد میکنند. شاید همان افسانه ایرا که در بالاذکر

---

۱ ـ طبری، ج دوم، ص ۱۴۴۰. در یك فقرهٔ پیش (ج دوم، ۱۲۷٦) طبری موقعیت این دره را در راهیکه از فرغانه به کاشغر میرود، تعیین میکند.

نمودیم * و گفتیم که یك فرقه(Division)[1] قوای نظامی مسلمانها درجنگ با کفار تلف شد، بدین حادثه رابطه داشته باشد.

دربخش جنوب غربی ماوراءالنهر، یعنی درجاییکه بخارا، سمرقند و بعض شهرهای برج وبارودار دیگر که تحت نفوذ وسلطهٔ اعراب باقیمانده بود، اخیرالذکر (اعراب) مجبور گردیدند که در مقابل باغیان وشورشیان بومی مقاومت کنند؛ و دراین زدوخورد ترك‌ها نیز مداخله نمودند وموضوع را بیشتر مغلق و پیچیده ساختند. طوریکه میدانید خانهای ترکی حتی دراوایل قرن ششم تمام آسیای مرکزی رادر تصرف خوددر آورده بودند که با همدستی بیزانس (امپراطوری روم شرقی) امپراطوری ساسانی را سر نگون سازند. اگر ضعف بیزانس در راه این پلان خار مغیلان نمی کاشت، خانهای ترك به پلان خویش جامهٔ عمل می پوشانیدند. امپراطوری ترك بدو بخش شرقی وغربی تقسیم شد؛ در تاریخ هر یك از این دو بخش بعدازطی دورهٔ قدرت، دورهٔ ضعف وبیچارگی پدیدمی آید چینی ها از این ضعف استفاده کرده چادر نشینان را مطیع خود می سازندو بدان وسیله امپراطوری خودرا توسعه میدهند.

احیای سلطنت ترك شرقی دراواخر سدهٔ هشتم باعث احیا واعادهٔ وحدت امپراطوری ترك میگردد. درسال ۶۸۹ یك فرقهٔ ترك های شرقی، بعدازانکه بر نیروهای نظامی ترك غربی چیره گردیدند، بر سغدیانه حمله کردند وحتی تا دروازهٔ آهنی (درهٔ بزگله) * جلورفتند. این حمله درسال ۷۰۱ تکرارشد[2]، تااینکه

* ترکستان، بارتولید، چاپ انگلستان، صفحهٔ ۱۶۰

۱- Division فرقه ترجمه‌شده [مترجم]*(i. e. Buzgala pass)

۲- Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen, pp. 14-16.

بالاخره درسال ۷۱۱ میچه او (Me-ch' ue) خان ترک های بخش شرقی خان ترك بخش غربی را زندانی میکند وتمام امپراطوری اورادرتصرف خویش درمی آورد. دراخیرسال ۷۱۲ یك فرقهٔ ترکی تحت رهبری خواهرزادگان میچه او (Me-ch' ue) سغدیانه را اشغال کردند. باید دراینجا گفت که خواهر زادگان میچه او را مردمان سغدیانه، که برعلیه اعراب بعد ازبرگشت قتیبه به مروقیام کرده بودند، دعوت نموده بود. تنهاسمرقند دردست عرب باقی مانده بود لیکن دربهارسال ۷۱۳ قتیبه ترك هارامجبورساخت که مملکت راترك دهند. ترك ها حتی آنقدرقدرت نداشتند که درراه حرکت اعراب بطرف شاش وفرغانه مانعی ایجاد نمایند[1].

بعدازمرگ میچه او (Me ch' ue) درسال ۷۱۶ ترك های بخش غربی برای یکبار دیگرازترك های بخش شرقی جداشدند. سولو (Sulu)، رئیس قبیلهٔ ترگش (Turgesh) یك سلطنت نیرومندی را تأسیس کرد، این سلطنت قرارمنابع عرب تاسال ۷۳۷ وبعقیدهٔ مآخذ ومراجع چینی تاسال ۷۳۸ دوام کرد[2]. درحالیکه سولو (Sulu) تمام بخش غربی آسیای مرکزی رادرتصرف خویش درآورده بود پس به هیچ صورت نمیتوانست دست زیرالاشه نشسته وبگذاردکه اعراب در ماوراءالنهرفرمانروایی کند، همان طوریکه اعراب سغدرا «باغ امیرالموءمنین»[3]

۱- ایضاً، صفحات ۱۱-۱۲

نیزبه «فتوحات عرب درآسیای مرکزی»، اثرایچ ارگیب، صفحه ۴۶، مراجعه کنید.

۲- Die altturkischen Inschriften und die arabischen Quellen, P. 27.

۳- طبری، دوم، ۱۴۲۸

میپنداشتند، ترك ها نیز بدان باغ اهمیت زیادی میدادند. سولو در تمام دورهٔ فرمانروایی خود ازدهقانهای باغی حمایت و پشتیبانی میکرد و صحنهٔ کار و بار را باندازه یی براعراب تنگ ساخته بود و چنان ضربا تی حوالت پیکر قدرت و اقتدار اعراب نموده بود که اعرابش بنام ابومزاحم[1] یاد میکردند.

شورش و بغی مردم معلول بعلت سیستم حکومت عرب در دورهٔ امویها میباشد. امویها برخلاف عباسیها تاهنوز بمفکورهٔ امپراطوری وسیع آشنا نبودند؛ لیکن امویها از ملیت عرب نمایندگی میکردند و یگانه آرزوی شان این بود که سلطه و اقتدار خود را برعربها پا برجا نگهدارند و از رعایای خویش مالیه بگیرند و از فرمانروایان تحت اثر و حمایهٔ خود خراج بستانند. توجه افسران امویها حتماً بهمان سوی معطوف میشد. در مناطق سرحدی که امید بدست آوردن پول و تمول زیاد بود عناصر آشوبگر و بیقرار را بسوی خود جلب میکرد[2] هم درهمین مناطق بود که مایهٔ رنج و باعث درد سر حکام میگردید. بعد از قتل عبدالله بن خازم سربرآوردگان واشخاص بزرگ خراسان ازخلیفه عبدالملك تقاضا کردند تایك حاکم اموی را دررأس امور قرار دهند؛ زیرا بعقیدهٔ آنها فقط یك قریشی میتواند نظم و نسق را درخراسان بعدازآن شورش و اضطراب برقرار نماید[3]. حکام علی الاکثر بخوبی وظیفهٔ خودهارا انجام داده نمیتوانستند وبدان علت بود که برای مدت مدیدی بوظیفه ادامه نداده تبدیل میشدند. چون حکام اموی می فهمیدند که برای

۱ ـ طبری، دوم، ۱۵۹۳

۲ـ طبری، دوم، ۱۷۸

۳ـBeladsori، صفحه ۱٤٦

مدت طولانی نمیتوانند کرسی خودرا نگهدارند، پس باعجلهٔ تمام سعی میکردند تادرهمان مدت کم تا ه دورهٔ حکومت خویش تمول زیاد بدست آرند وحتی کوشش میکردند تا دارایی غیر منقول مستغلاتی داشته باشند تابعد از اینکه از وظیفه برطرف میشوند خودشان واولاد آنها ازآن استفاده کرده، براحت زندگی کنند.[۱]

مردم ازسوء استفادهٔ اعراب وحرص وآزوالی های آنها بزحمت بودند. گاهی اوقات منافع خزانه ومقامات صالحه بامفاد مذهبی که زیر پرچم آن بفتوحات پرداخته می آمدند، درتصادم می آمد. دراین جا و درسرتاسر امپراطوری عرب این مسأله موضوع بحث بود که آیامیتوانند ازان بومی هاییکه اسلام را پذیرفته اند، خراج بگیرند.[۲]

این مسأله رادرادوار مختلف، بصورت مختلف حل وفصل کردند؛ لیکن مردمان بومی دربرابر این تعدیلات وتبدلات نمیتوانستند فقط بینندهٔ محض بمانند وآن موضوع رابادیدهٔ تجاهل واغماض بنگرند.

متقی ترین خلیفهٔ اموی عمر ثانی(۷۱۷-۷۲۰)، نه تنها گرفتن مالیات رااز کسانیکه اسلام راپذیرفته بودند، ممنوع قرارداد بلکه درعین زمان ختنهٔ آنانی راکه

۱- Beladsori, P. 406; Text, P. 2.

گردیزی، f. 84؛ نسخهٔ خطی کمبریج: «وبه اسد آباد ازروستای نیشاپور اسد بن عبدالله بنا کرد وتاروزگار عبدالله بن طاهرفرزندان او داشتند.»

۲- این نکته روشن است که درآن زمان بین خراج [درروزگاران بعد «مالیه زمین»] وجزیه [بعدها «مالیات سرشماری»] فرق واضح وبارز نمیگذاشتند. حتی موءلف مفتاح العلوم (صفحه ۵۹) جزیه وخراج راهمردیف ویکچیز میداند.

بتازگی اسلام راقبول کرده بودند ناروا میپنداشت [1]. این خلیفه بحکام خود امر صادر کرده بود که پیش از همه چیز بایست در گسترش اسلام و تعمیر مسافرخانه ها و دیگر عماراتی که برای بهبود همگان باشد سعی نمایند [2].
نخستین والی عمر، جراح بن عبدالله، تا آندم توانست تفوق وسلطهٔ عرب را پایدار نگهدارد، فرمانده نظامی وی عبدالله بن معمر (Ma'mar) الیشکری باپیروزی وموفقیت در بخش شمال شرقی ماوراءالنهر به عملیات خود ادامه میداد ودرعین زمان برای حمله برقلمرو چین آمادگی میگرفت. عبدالله درحالیکه برای حمله براراضی چین آمادگی میگرفت دردست ترک ها اسیر شد وباتادیهٔ پول ومشکلات زیاد جان بسلامت برد [3].
این مفکورهٔ جراح که خراسان رابابد بزور شمشیر وتازیانه [4] اداره کرد مورد پسندخلیفه متقی واقع نگردیده وهمان بود که بعوض وی عبدالرحمن بن نعیم الفاقدی را والی خراسان مقرر کرد. دردوران حکومت عبدالرحمن سغدیها بایاری وکمک ترک ها پرچم بغاوت و عصیان را برافراشتند [5]. این شورش وبغی تادورهٔ حکومت سعید بن عبدالعزیز که درسال ۱۰۲/۷۲۰ – ۷۲۱ بعد ازعبدالرحمن مقررشده بود، ادامه داشت. این واقعه درزمان فرومانروایی وسلطنت خلیفه یزیدثانی بوقوع پیوست. سعیدسعی کرد تادهقانهای خراسان را

۱ – طبری، دوم، ۱۳۵٤
۲ – طبری، دوم، ۱۳٦٤
۳ – Beladsori، صفحه ٤۲٦
٤ – طبری، دوم، ۱۳۵۵
۵ – طبری، دوم، ٤۱۸

ازراه ملاطفت ومهربانی طرفدار خود سازد، همین اقدام سعید آتش عصبانیت اعراب را دامن زدو او را بنام مستعار خذنیه[1] (ازنگاه لغت بمعنی زن) یاد میکردند.

سعید درعملیات نظامی در برابر دشمنان آنقدرها متانت از خود نشان نداد. در سال ۱۰۳/۷۲۱-۷۲۲ سعید بن عمرو الحرشی عوض سعید بن عبد العزیز مقررشد. در دورهٔ فرمانروایی سعید بن عمرو الحرشی، سغدیهای باغی مخصوصاً دهقانها و تاجرها فیصله کردند که مرز وبوم خود را ترك دهند. [غورك «Ghurak» شهزادهٔ سغدی در این حرکت سهم نمیگیرد] شهزادهٔ فرغانه باین سغدیهای باغی وعده داد که یك حوزه را درمنطقهٔ اسفره دراختیار آنها میگذارد؛ اما بدین وعدهٔ خویش نه تنها وفا نمیکند بلکه آنها را به اعراب تسلیم مینماید. عربها دهقانها و تاجرهای باغی وفراری را درخجند به محاصره میگیرند و مجبورشان میسازند تاخراج پس افتاده را بپردازند. بعدازآنکه شهر تسلیم میشود اعراب بهانه یی برای نقص عهد پیدا کرده وسغدیها را بدست قتل عام میسپارند. سپس عربها تمام نقاط مستحکم ودارای استحکامات را دروادی زرافشان وکشکه دریا (Kashka-Darya) درتصرف خود درآورده و اقتدار وصلاحیت خود را با تمام معنی کلمه دربن حوزه برقرار میدارند[2]. درسال ۱۰۶/۷۲٤ مجادلهٔ خونینی نزدیك بروقان بین قبایل اعراب بخش شمال وجنوب بوقوع می پیوندد، هم درهمین سال مسلم بن سعید [حاکم] برماوراء النهر لشکرکشی میکند، تا فرغانه میرسد اما درحال برگشت در دست

۱- Die alttürkis chen Inschriften und die arabischen Queuen, PP. 22-23.

۲- طبری، دوم، ۱٤۳۹-۱٤٤۹؛ Beadsori، صفحه ٤۲۷

ترکها شکست میخورد وخسارات زیادی را متحمل میگردد [۱].

سال دیگر حاکم که اسدبن عبدالله القسری [۲] نام داشت، بلخ را (۷۲۵) در تصرف خود درآورده ونیز سعی بلیغ بخرج دادتامردان و لایاتی را که درغرب وشمال شرق واقع بودند مطیع ومنقاد خود سازد اما این اقدام وی آنقدرها پیروز نگردید [۳].

جانشین اسد، اشرس بن عبدالله السلمی (۷۲۷–۷۲۹) بود، بعقیدهٔ طبری [۴] این مرد از تمام معاملات و قضایا چه بزرگ وچه کوچک شخصاً وارسی میکرد، اشرس نخستین شخصی بود که رباط را بنأ کرد (رباط جایی بود که برای بخش عساکر سواره تخصیص داده شده بود تا سرحدرا ازحملات وتجاوز دشمن نگهدارند. اشرس موجد وبوجود آورندهٔ مفکورهٔ ضد غلبهٔ عرب بود، این مفکوره در تمام ماوراءالنهر گسترش یافت و اعراب بسیار زیاد ازین رهگذر متضرر گردیدند [۶] درسال ۷۲۸ اشرس پلانی را طرح ریخت تا تمام ماوراءالنهر را مسلمان سازد. بتأسی ازهمین مفکوره، اشرس دو هیأت تبلیغاتی را، که یکی عرب وآندیگری پارسی بود، سمرقند فرستاد ووعده داد که ازکسانیکه دین اسلام را بپذیرند مالیه گرفته نخواهدشد.

پیروزی وموفقیت این هیأتها فوق العاده زیاد بود و این امر حس عداوت و بدخواهی

---

۱ – طبری، دوم، ۱۴۷۲–۱۴۸۱، راجع به اهمیت این مصیبت به فتوحات عرب در آسیای مرکزی، اثر گیب Gibb، صفحه ۶۶ مراجعه نمایید.

۲ – در نرشخی و تاریخ بلخ القشیری ثبت شده اما طبری و بلاذری و ابن حزم (جمهرت انساب العرب) آنرا القسری قید کرده اند.

۳ – طبری، دوم، ۱۴۹۱–۹۴

۴ – طبری، دوم، ۱۵۰۴

۵ – سمعانی، S.U، الرباطی

۶ – طبری، دوم، ۱۵۰۷

رادربین مامورهای خزانه ودهقانها زنده ساخت. دهقانها درنگهداری وحفاظت طبقهٔ ارستوکراسی علاقمندی زیادی داشتندو بهمان علت برگسترش وانتشاریك چنان آیینی که هنوز خصوصیت وروحیهٔ دموکراسی خودرا از دست نداده بود بادیدهٔ تحقیر میدیدند. شخص اشرس هم عقیده داشت که «قدرت اسلام برخراج استوار است.» فقط کسانی را از تأدیه مالیه معاف کرد که تازه مسلمان شده اند. ختنه نمودن ودیگر واجبات اسلام را بجا آورده ویك سورهٔ قرآن را قرائت بتوانند. دربرابر این پرسش اشرس چنان پاسخ داده شد که مردمان بومی اسلام را ازروی صفای خاطر پذیرفته اند ومساجد می سازند وتمام «مردم عرب میشوند»، لذا ازهیچ کس نباید مالیه بگیرند. بدنبال آن چنین امر داده شد« ازآنانیکه درسابق مشغول مالیات بودند باید مالیه گرفته شود.» دراثراین امر بغاوت وشورش همگانی شروع گردید. هیأت تبلیغات عرب که نمیتوانستند خیانت وظلم حاکم را تایید کنند با شورشیان همدستان گردیده ودرنتیجه زندانی میشدند. بالاخر تمام مردمان سغد علیه اعراب قیام کردند واز ترك ها استعانت جستند. درسال ۷۲۸ فقط سمرقند ودبسیه (Dabusiya) در دست اعراب باقیمانده بود. درسال ۷۲۹ برای یکبار دیگر اعراب پرچم صلاحیت واقتدار خود را دربخارا بر افراشتند. درسال ۷۳۰ و یا ۷۳۱ اعراب مجبور شدند که به مجادلهٔ شدید وخونینی دربرابر قوای خاقان ترکی بپردازند. دراین فرصت خاقان ترك بافرمانروای بومی این سامان که غورك (Ghurak) اخشیذ سغد باشد، همدست وهمدل گردیده بودند[ناگفته نماند که خاقان تاسال ۷۲۸ بااعراب دوست ومتحد بود] حاکم عرب جنید بن عبدالرحمن قشون خودرا بدشواری وتکلیف زیاد ازورطهٔ هلاکت نجات داد وجمله ترك ها را عقب زد، لیکن طوریکه می بینیم اخیرالذکر سلطهٔ خودرا براین ولایت باستثنای سمرقند وبخارا

قایم واستوار کرد. اشغال وادی زرافشان توسط ترک‌ها شاید سبب وعلت همان قحط وغلای بوده باشد که درسال ۱۱۵/ ۷۳۳ درخراسان واقع شده بود. ازگفته‌های جنید میتوان چنان استنباط کرد که دراثر برسراقتدار آمدن کفاردران ولایتیکه تا آنزمان موادخوارو بار را به مرو می فرستاد، قحطی بوجود آمده بود [1].

تحت اینچنین شرایط نهضتی که علیه سیستم اداری امویها شروع گردیده بود میتوانست دربین خود اعراب پیروز گردد. طبری[2] آغاز نهضت شیعه‌را درخراسان دردورهٔ عمرثانی ثبت میکند، درصورتیکه فقطدرسال ۷۳٤ حارث بن سریج پرچم سپاه‌را بنام «کتاب خداوند وسنت پیامبر خدا»[3] بلند کرد ووعده داد که ازاهل ذمه طوریکه میثاق بسته‌اند، جانبداری کند:

ازمسلمانها مالیات نگیرد وهیچکس را آزار واذیت ننماید[4] این چنین پروگرام مسلمانها ومخصوصاً آنهایی که تازه مسلمان شده بودند ونیزغیرمسلمانها رابسوی خودجلب کرد این نهضت درمرحلهٔ نخست یک نهضت ضد خاندان سلطنتی نبود: حارث حتی با پیشنهاد حاکم خراسان عاصم بن عبدالله الهلالی بدین موافقه رسیدند که باتفاق همدیگر قاصدانی نزد خلیفه هاشم بفرستند وازوی تقاضا نمایند که پابند شعائروواجبات اسلام باشد[5]. پاسخ خلیفه‌درجواب عاصم این بود که او را از وظیفه‌اش عزل کردوعوض وی اسدبن عبدالله‌را برای مرتبهٔ دوم مقرر نمود (۷۳۵–۸)

۱–طبری، دوم، ۱۵٦۳

۲–طبری، دوم، ۱۳۵۸

۳–ایضاً، دوم، ۱۵٦۷–۱۵۷۰

٤–متن (گردیزی) صفحات ۱–۲

۵–طبری، دوم، ص ۱۵۷۷



اسد بعد از انکه بر مسند حکمرانی نشست امر داد تا داعیان آل عباس را اسیر بگیرند و بقتل رسانند[1]. اسد باین اقدام اکتفا نکرده آتش جنگ را با حارث نیز درداد. در نزدیک ترمذ و ختل عملیات نظامی را راه انداخته شد. اسد علی الاکثر در بلخ زندگی میکرد و پایتخت خود را در سال ۷۳٦ بدانجا نقل داد[2]. عناصر غیر مسلمان دراین فرصت، فرصت را مغتنم شمرده واز نفاق بین اعراب استفاده کردند و در صدد اشغال سمرقند بر آمدند.

اسد در سال ۷۳۵ یا ۷۳٦ بطرف ورغسر (Waraghsar) حرکت وعزم کرد تا بندی تعمیر کند ود را ثر آن مجرای آب را از سمرقند منحرف سازد درین کار شخص اسد سهم گرفت اما موفقیت این کار خیلی مشکل بود [3].

در سال ۷۳۷ اسد مجبور گردید که به مجادلهٔ خونینی در طخارستان علیه خاقان ترکی و متحدین وی که در بین آنها حارث وفرمانروای ختل هم بود بپردازد. شهزادهٔ صغانیان [صغان ــ خدات] با اعراب همدل و متحد بود واین همدستی وی با اعراب شاید ازان رهگذر بوده باشد که شهزادهٔ مزبور با همسایهٔ خویش خصومت و عداوت داشت [4]. در وهلهٔ نخست، جنگ اعراب باسیه روزیهای زیاد سرد چار گردید وبرای اولین بار آنهم بعد ازمدت های مدیدی قشون ترکی ازساحل دست چپ دریای آمو عبور کرد [5]. بعدها بخت با اعراب

۱ــ گردیزی، نسخهٔ خطی کمبریج : «اسد گروهی مردان را که داعیان آل عباس بودند بگرفت و بکشت»

۲ــ ترکستان، بارتولد، ص ۷۷

۳ــ طبری، دوم، صفحات ۱۵۸۵ ــ ٦

٤ــ طبری، دوم، صفحه ۱۵۹٦

۵ــ ایضاً، دوم، صفحه ۱٦۰٤

یاری میکند و ترك‌ها مجبور میشوند که بطرف اشروسنه (Ushrusana) عقب نشستند وهم در همین جا بود که ترك ها برای لشکر کشی بر سمرقند آمادگی میگرفتند ۱. [احتمال میرود که سمرقند را بعد از آنکه ترك ها عقب نشینی کردند اعراب باردیگر اشغال نموده باشند .]

بعد از آنکه خاقان در دست شهزادهٔ کورصول (Kursul) بقتل رسید وامپراطوری ترك غربی سقوط کرد، حارث مجبور شد که بطرف ترك ها عقب کشد ، ختل که تا آنزمان در دست یك مهاجر بامیان بود، باستثنای یك قلعهٔ کوچك ، در تصرف اعراب درآمد ۲. باوجود تمام این اقدامات نظامی اسد فرصت داشت که ازروش‌های صلح طلبانه استفاده کند . طبری۳ از زبان یك دهقان هرات که دربارهٔ اسد اظهار نظر کرده بود چنین نقل قول میکند : «اسد یك کد خدای خوبی است زیراوی در رمیدانهای استپ خانها (Khans) بنیاد گذاشته است . وقتیکه یك مسافر بطرف شرق ویا بطرف غرب سفر میکند با هیچگونه مشکلاتی برنمی‌خورد که ازان شکایت کند.»

جانشین اسد نصربن سیار (۷۳۸ ــ ۷۴۸) فعالیت های اسد راپیش از پیش توسعه میداد . نصربن سیار درلشکرکشی های قتیبه سهم گرفته بود ودرسال ۷۰۵ فرمانده وی یك قریه ٤ رادراثرخدمات تشبد وبخشیده بود . نصردر سالخوردگی زمام امور رادر دست میگیرد و بهمان جهت او را شیخ

۱ــ ایضاً ،دوم ، صفحه ۱۶۱۳

۲ــ طبری ،دوم ، صفه۱۶۳۲

۳ــ طبری ،دوم ، صفحات ۱۶۳۶ ــ ۱۶۳۷

٤ــ ایضاً ،دوم ،صفحه ۱۱۸۰

خراسان میگفتند.[1]

پیروزیهای نصر دوران قتیبه را درنظر اعراب مجسم میکرد. نصر از شکست وریخت خاندان سلطنتی ترک غربی استفاده کرده ونفوذ اعراب را در حوزهٔ سردریا برای یکبار دیگر تأسیس کرد وهمچنان درسال ۷۳۹ معاهداتی را بافرمان روایان اشروسنه[2] (Ushrusana)، شاش و فرغانه منعقد کرد. شهزادهٔ کورصول، قاتل خاقان، آنکه درسرزمین وقلمرو ترک ها پرچم اقتدارخود را برافراشته بود، در سواحل سردریا دستگیرشده زندانی گردید ومتعاقباً بقتل رسانیده شد. بدینوسیله تمام خطریکه از طرف چادرنشینان متوجه آنها بود برطرف گردید، وبنا بران امکان دارد که حکام عرب به شاش وفرغانه فرستاده شده باشد[3]. نصر در مرحلهٔ نخست بر تمام مشکلات داخلی پیروز گردید. نصر برای اینکه مسألهٔ خراج را فیصله کند، سعی کرد تا مسلمانها را از تادیه مالیه معاف کند وعناصر غیر مسلمان را وادارد که مالیهٔ خود را بپردازند زیرا عناصر غیر مسلمان بصورت غیر قانونی از تادیه مالیات معاف شده بودند. بعقیده طبری[4] سی هزار مسلمان بصورت غیر قانونی مالیه میدادند درحالیکه هشتاد هزار نفر غیر مسلمان از تادیه مالیات معاف شده بودند. پس انتقال مالیات از ناحیهٔ مسلمان بناحیهٔ غیر مسلمان کار را سهل وآسان میساخت. آن

۱- طبری، دوم، صفحه ۱۶۶۱

۲- قرارعقیدهٔ ابوعبیده که بلاذری از آن نقل میکند نصر در اشروسنه موفق نبود، لیکن بگفتهٔ طبری (دوم، صفحهٔ ۱۶۹۴) دهقان اشروسنه به نصر خراج میداد و اهل اشروسنه در لشکر کشی علیه ترک سهم گرفتند (طبری، دوم، ص ۱۶۹۰)

۳- طبری، دوم، صفحات ۱۶۹۴-۱۶۹۵ - ۱۶۹۷

۴- طبری، دوم، ۱۶۸۹

سغدیها ییکه به ترك پناه برده بودندو بعداز قتل خاقان آرزوداشتند، بوطن خویش بر گردندبا نصر درسال ۷٤۱ موافقت نمودند: آنها ییکه مسلمان شده بودندو دو باره اسلام را ترك داده گرویدهٔ آیین نیاکان شان گردیدند، نبایدمجازات شوند کسانیکه دوباره بوطن برمیگردند از قرض شخصی که قبل از مهاجرت بر آنها باقیمانده ونیز از قرض حکومت معاف استند. بالاخـره اسیرانیکه درجنگ از مسلمانها گرفته اندبه امر قاضی وشواهد قانونی مسترد شوند. دراثر این تعهد ومیثاق که خلیفه آنرادل ناخواه تایید کرد، نصر مورد تحقیر قرار گرفت ودر پاسخ اینچنین اتهام وبدگویی ها میگفت: «اگردشمنان ومخالفان من نشهٔ دلیری مردمان سغدرامیدیدند، آنها نیز ازعقدچنین میثاقی ابا نمی ورزیدند[1]. »

بعقیدهٔ طبری[2]، خراسان دردورهٔ حکمفرمایی نصراز وفورنعمت بی سابقه برخوردار بود. باوجود اینهمه صفات خجسته ودرایت وکفایت درامـورمملکت داری واداره، احیای نظم ونسق درآن سامان امکان ناپذیر بود، نصر نتوانست بین دوحزب مخالف عرب آیین دوستی ومودت را برقرارنماید. ازآنجاییکه نصر (Mudarite) بود با والی سابق که اسد نام داشت و رهبر حزب یمن بود، تصادم میـکرد[3]، نصـر برای چارسال اول حکومت خـویش فقط Mudarite رابحیث فرمانده نیروهای نظامی مقرر میکرد وسپس برای اینکه دوحزب مخالف راباهم آشتی دهد یمنی هـارا بدان وظیفه می گماشت. در هرصورت نتوانست از بغاوت وشورش یمنی ها که درسال ۷٤٤ بوقوع پیوست جلوگیری نمایـد. این

۱- ایضاً، دوم، صفحات ۱۷۱۷- ۱۷۱۸

۲- طبری، دوم، ۱٦٦٤ - ۱٦٦٥

۳- ایضاً، دوم، ۱٤۹۳ -۹٤ -۹۸- ۱٥۸٤ ۸٥

بغاوت وشورش راجدیع بن علی کرمانی که درخراسان بعد ازمرگ اسد برای مدت مختصر حکومت میکرد، رهبری میکرد[1]. درین جا باید علاوه نموده گفت که این دشمن مسلح برای نصرازحارثیکه به ترك پناه برده بود کمترخطرناك میبود، درسال ۷٤٤ نصر برای حارث وپیروانش ازخلیفه امان وعفو خواست وحارث راتشویق میکرد تاد وباره به خراسان بر گردد[2].

در بهارسال ۷٤٥ حارث به مرو بر گشت و فوراً بدون کدام تعلل بحیث میانجیگر ومصلح بین نصروکرمانی به فعالیت شروع کرد. وهم درعین زمان اعلان کرد که وی فقط برای تأمین وپیروزی عدالت کارمیکند، این اقدام بازهم مانع آن نگردید که وی هزاران پیرو ودنبال کننده بدورخویش جمع نکند و برای یکباردیگر پرچم سیاه را برافراشته نگاه ندارد[3]. اوضاع وشرایط حارث را مجبورساخت که باکرمانی داخل پیکارگردد. درین جنگ (بهارسال ۷٤٦) حارث بقتل رسیده. ووالی ازچنگ دشمن بزرگ خویش نجات می یابد. دراینجا بایداین نکته رانا گفته نگذاشت که حارث درصورتیکه ابومسلم روی صحنه نمی آمد بردشمنان خود پیروزمیگردید. ابومسلم اموی هارا ازپای درمی آورد ومسندخلافت را برای آل عباس کمایی میکند.

طوریکه میدانید نهضت شیعه دروهلهٔ نخست فقط بنام عملی نمودن احکام پیامبراسلام و بطرف داری خاندان پیامبراسلام شروع گردید واز کدام شخص

۱- ایضاً، دوم، ۱٦٦٤-۱۸٤۷
۲-ایضاً، دوم، ۱۸٦۷-٦۸
۳-طبری، دوم، ۱۸۸۹
٤- ایضاً، دوم، ۱۹۳۲-۳۳

معین و مشخصی که چنان یك مقام را اشغال کند، نام برده نشد. وارث طبیعی پیامبر اسلام علویها بود و یکی از آنها یحیی بن زید درخراسان آمده بود، که در سال ۷۴۳ کشته شد و جسد مردهٔ او را دریکی از دروازه های گوزگان (یعنی یهودیه یا ابنار) تا پیروزی ابومسلم آویخته بودند ۱.

ابومسلم (اسمی را که پذیرفته و بر سکه ضرب زده بود عبدالرحمن بن مسلم است) از اسپهان (Ispahan) آمد بود: این شخص یکی از داعیان بسیار فعال آل عباس بود و بتدریج جای علویها را گرفت و در سال ۷۴۷ با هیأت عباسی که ابراهیم بن محمد نام داشت، بخراسان آمد. ابومسلم سعی و مجاهدت میکرد تا بین آیین اسلامی وعقاید مردمان بومی مصالحه کند ۲ (مخصوصاً در موضوع دکتورین تناسخ روح). وی از همین طریق دهقانها و مردمان روستا را بسوی خود جلب کرد، و درظرف یك روز اهل شصت دهکده بدو پیوستند[۳]. هم درهمین فرصت نصر به مردمان یمن میگفت که هدف ومقصد این نهضت قتل عام اعراب میباشد و از این لحاظ باید عربها با یك پارچگی تمام در برابر دشمن مشترك ایستادگی نمایند ٤. ابومسلم توانست تمام عناصر ضد اموی ها را بشمول یکدسته از خارجی های سیستان ٥ و یمنی های که زیر پرچم کرمانی بودند بسوی خود جلب کند. یك فرقه نیروی نظامی را نصر تحت

۱ - ایضا، دوم، ۱۷۷۰-۱۷۷٤

۲ - زپسکی، بخش سوم، صفحات ۱۵۵ - ٦ با طبری، جلدسوم، صحفه ۱۲۹ مقایسه کنید.

۳ - طبری، جلد دوم، صحفه ۱۹۵۲

٤ - ابوحنیفه الدیناوری، طبع گریگاس، صحفه ۳٦۰

- شهرستانی، بخش اول، صحفه ۱٤۹

رهبری پسر حارث تهیه دید و امر داد تا برای او کمین زنند؛ کرمانی بقتل میرسد [1] لیکن پسرانش علی و عثمان در ردیف متحدین و یاران ابومسلم باقی میمانند. در اوایل سال ۷۴۸ نصر مجبور میگردد خراسان را تخلیه کند و در خزان همان سال در پارس در میگذرد. در اواخر سال ۷۴۹ سلطه و اقتدار امویان در آسیای غربی به آل عباس انتقال می یابد.

ابومسلم امویها را بیاری و کمك عناصر متنوع و مختلف شکست میدهد. پس، وقتیکه ابومسلم دشمن مشترك را از بین برمیدارد و پیروزی وی بر امویها مسلم میگردد سعی میکند تا دیسپلین و نظم و نسق را در بین عناصر مختلف برقرار نماید و رقبای زیردست خویش را نابود سازد.

از طرفداران بزرگ ابومسلم ابوداود خالد بن ابراهیم و زیاد بن صالح الخزاعی بودند. ابومسلم در وهلهٔ نخست رهبران را بر طرف کرد ؛ عثمان را ابوداود در ختل کشت و هم بهمان روز ابومسلم علی را بقتل رسانید[2]. نتیجهٔ پیروزی آل عباس نه مطابق میل و آرزوی اعراب بود و نه پارسی ها را قناعت داد. بعد از آنکه ابومسلم بر سیستم اداری امویها تسلط پیدا کرد، مجبور شد که در دو محاذ داخل پیکار گردد: یکی اینکه عربها را بر سر جای خودشان بنشاند و دیگر اینکه با نهضت های ملی پارسی ها پنجه نرم نماید. در نیشاپور از بین آتش پرستان یك مصلح بنام به افرید [در عوفی ماه افرید] ظهور کرد. این مصلح آرزو داشت آیین منزه و خالص زردشتی را احیا کند و در عین زمان ازروحانیون پارسی (Parsi) بهشدت انتقاد میکرد. مجوسیان از فعالیت های این

۱ - طبری، جلد، دوم صحفه ۱۹۷۵

۲ - طبری، جلد دوم، صحفات ۱۹۹۹ — ۲۰۰۰

مردشکایت میکردند و میگفتند که به آفرید برای اسلام و برای مجوسیان اسباب آزار و اذیت را تهیه کرده است. ابومسلم به اهل مجوس یاری و کمك کرد تا بدان وسیله این نهضت جدید آتش پرستان را خفه نماید[۱]. خطر بزرگتر از این، همانا بغاوت و شورش اعراب بود که درسال ۱۳۳/۷۵۰ ـ ۵۱ در بخارا توسط اعراب راه انداخته شد. در رأس این شورش شریك بن شیخ المهری قرار گرفته بود، وی اعلان میکرد: «ما آرزو نداریم که بنام خاندان پیامبر خونها بریزد و عدم مساوات تامین گردد.» پس دیده میشود که مردم در وهلهٔ نخست از عباسی‌ها اظهار نارضائیتی میکند و این نارضایتی را بعد ها در نامه یی مطالعه میکنیم که به ابو مسلم نسبت داده شده است[۲].

شریك پرچم بغی را بنام آل علی بلند میکند و بیش از سی هزار نفر بد وروی جمع میشود. نمایندگان حکومت عرب در بخارا و خوارزمیه بطرفداری شریك قیام میکنند و بعقیدهٔ نرشخی مردمان شهرنشین بخارا نیز از وی طرفداری میکند. ابومسلم برعلیه شورشیان (شریك) زیاد بن صالح را که از طرف بخار ـ خدات قتیبه ومردمان ۷۰۰ قلعه یاری می‌شد میفرستد[۳]. این بغاوت با زوردستی و استبداد زیاد پراگنده شد. شهررا آتش میزنند و این آتش برای سه روز زبانه میکشد وزندانیان را بدروازهٔ شهر می آویزند. سپس زیاد درهسپار سمرقند میگردد و در

---

۱ ـ عوفی، صفحه ۹۳ـ۹٤ شهرستانی، بخش اول، ۲۸۳ـ۲۸٤ نیز به پاورقی ترکستان بارتولد انگلیسی صفحه ۱۹٤ نمره ۷ رجوع نمایید.

۲ـ Dozy, Essai Sur l' hhistoire de l' Islamisme Trad. par V. Chauvin, Leyde-paris, 1879, pp. 240 - 241.

۳ ترکستان تا حملهٔ مغول، بارتولد، صفحه ۱۰۸

آنجا باغی های با قیمانده را بقتل میرسانند.[1] بخار – خدات که در ین شورش برای ابومسلم خدمات قابل قدری راانجام داده بود ، بآمر اخیر الذکر بقتل رسانیده میشود زیراوی از دیانت منکر شده بود .[2]

در عین زمان که ماوراءالنهر بامشکلات داخلی گرفتار بود درمعرض خطر بزرگ خارجی نیز قرارگرفته بود. بعد از سقوط امپراطوری ترك غربی هیچ نیروی جدید چادرنشین درمید انهای استپ ترکستان قدعلم نمیکند . پس چینی هاازسقوط ترك ها استفاده کرده و درصدد آن افتادند تا سلطهٔ خود را در ماوراءالنهر تاسیس کنند. وهم از دیرباز فرمانروایان ماوراءالنهر سفرای خودها را به چین میفرستادند و حکومت چین به آنها القاب افتخاری میداد. درسال ۷۴۸ چینی ها سویاب(Su-y-ab) را تسخیر کرده ویران کردند[3] . درسال ۷۴۹ حکمفرمای شاش(Sh-a-Sh) را بقتل رسانیدند وعلت آن این بود که فرمانروای مزبور وظیفهٔ خود را بحیث یك حکمران تحت الحمایه بدرستی و پاکیزگی انجام نداده بود. قرار اطلاع منابع عربی[4] چینی ها توسط اخشیذ فرغانه برعلیه این فرمانروا فراخوانده شده بودند از طرف دیگر پسرمقتول از عرب ها استعانت خواست .

---

۱ – طبری ، جلد سوم ، ۷۴ ؛ یعقوبی ، تاریخ ، دوم ، ۴۲۵ نرشخی صفحات ۶۰ – ۶۳

۲ – نرشخی ، صفحه ۸

۳ Iakinth, Sobranie Svyedyenii, III, 244-45, F. Hirth, Nachworte z ur Inschriften des Tonjukuk (Die altturkischen Inschriften der Mongolie Zweite-),P. 71 ; Chavannes Document, P. 143.

۴ – ابن اثیر ، پنجم ، صفحه ۳۴۴

زیاد بن صالح که دراین فرصت قیام وشورش شریك رادرهم کوبیده بود، نیروهای نظامی چینی‌ها راکه دررأس آن کو- سین -چه (Kao-hsien-chih) قرارداشت، شکست داد (درماه جولایی سال ۷۵۱). بعقیدهٔ موءرخین عرب ۵۰/۰۰۰ چینی کشته شد وتقریباً ۲۰/۰۰۰ دیگررا اسیر گرفتند. این احصائیه مبالغه آمیز مینماید زیرادرمنابع چینی تمام قوای چینی که دررأس آن کو- سین- چه(Kao-hsien-chih) واقع بود به ۳۰۰۰۰ بالغ میگردید.[1]

مورخین پیشین عرب بانگارش وقایعی که درآسیای غربی صورت گرفته بود، سرگرم بودند وراجع به این کارزارگاه سخن نمیگویند[2]. لیکن، در حقیقت، این جنگ درتاریخ ترکستان اهمیت بس بارزی دارد. زیراهم درهمین نبرد این مسأله که تمدن چین ویاتمدن اسلام دراین سامان غلبه نمیکند، فیصله میشد. چینی‌هادرناحیه های دیگر نیزمردمان بومی رادر برابرعربها تقویت و پشتیبانی میکردند، اما این پشتیبانی آنها به پنهانی صورت داده میشدنه بر ملاوعلنی. در تاریخچه‌های چینی ازپیروزیها یکه نصیب چین درجنوب شرق ماوراءالنهر درسرحدات هندگردیده بود، صحبت میشود[3]. لیکن این اطلاعات رامنابع عربی تایید نمیکند. ابوداودخالدبن ابراهیم که ازطرف ابومسلم حاکم بلخ مقرر شده بود، بعملیات پیروزمندانهٔ خویش درختل وکش پرداخته می آید؛

1 - Chavannor Document-, P. 143.

۲ - دراثرثعلبی (لطایف المعارف طبع ناشر یونگ صفحه ۱۲۶) بااین نکته برمی خوریم که چینی هایی راکه زیاد بن صالح اسیر گرفته بود، باهل سمرقند صنعت کاغذ سازی رایادداده اند.

3 - 297 . Chavannes, Document. Iakinth,III,254.

فرمانروای ختل به چین فرار کرد و دهقان کش کشته شد و برادرش برمسند اقتدار وی بنشست[۱]. درسال ۷۵۲ فرمانروای اشروسنه ازچین علیه عربها استعانت جست؛ اما چینی ها این درخو است اورا رد کردند[۲]؛ لیکن ابومسلم بردشمنان خارجی وداخلی خود پیروز گردید. این شهرت ابومسلم خوف وهراس رادردل آل عباس ایجاد کرد وابومسلم باآنها ییکه دست نشاندهٔ وی بودند مجبور شدداخل پیکار گردد. درسال ۱۳۵/۷۵۲-۳سناع بن النعمان وزیاد بن صالح که هردوشخص را ابومسلم حاکم ماوراءالنهر مقررکرده بود، بنا بهامر پنهانی خلیفه سفاح پرچم بغی و شورش را برافراشتند، لیکن این بغاوت عقیم ماند سناع بن النعمان درامل اعدام شدوزیادرانظامیان وعساکر وی ترک دادندودرنزدد هقان بارکث پناه برد، دهقان مزبورامرقتل اوراصادر کردوسرش رانزدابومسلم فرستاد[۳] درایــن نبردابوداود بـه ابومسلم کمك کرد، لیکن دسایس وتوطئه های آل عباس ابوداوءدراتحت تاثیردرآورد، درنتیجه ابومسلم رادردام اغفال آنداختهو به قصر خلیفه بردند ودرآنجا خائنانه بقتل رسانیدند (۷۵۵).

بعد ازین واقعه هواداران وطرفداران ابومسلم دشمن آل عباس شدند، بعد ازمرگ ابومسلم یك قیام پارسی ها درخراسان شروع شدوفرونشانیدن این آتش دوماهرادربرگرفت[٤]. دراین جا باید علاوه نموده گفت کهاین حزب مخالف

۱ - طبری، جلدسوم، صفحات ۷٤-۷۹-۸۰

۲ - Iakinth, III,242-3;Chavannes, Document, 151

۳ - طبری، جلدسوم، صفحات ۸۱-۸۲

٤ - طبری، جلد سوم، صفحات ۱۱۹-۱۲۰

بکلی محو نگردید. محرکان تمام نهضت های آل تشیع در پارس و ماوراءالنهر بیك صورت ویا یك صورت دیگر زیر نام ابومسلم راه انداخته میشد[۱]. علامت ونشانهٔ بارز حزب (البته فقط در دوران تحریك های علنی) لباس ها و پرچم های سپید بود. پس حزبیکه بنام ابومسلم فعالیت میکرد ودرسابق پرچم سیاه علامت پیروزی آنها محسوب میشد بنام سپیدجامگان (بعربی المبیضه) یاد میشدند.

ماهیت سیاست آل عباس یك امر معلوم وهویدا بود. نمایندگان نخست این خاندان سلطنتی مانند فرمانروایان اموی حکمفرمایان دنیوی بودند و بصورت آشکارا و واضح ازساینس یونان مخصوصاً در دورهٔ مامون طرفداری میکردند. ودرعین زمان ازعقیدهٔ اصالت عقلی معتزله جانبداری می نمودند. آل عباس از امویها ازنگاه هدف ومرام های سیاسی فرق داشتند. امویها در درجهٔ اول از ملیت عرب نمایندگی میکردند؛ لیکن آل عباس در تلاش ایجاد یکنوع رژیم دولتی بودند که تحت پرچم آن اعراب و پارسی علی السویه ازحقوق خودشان تمتع نمایند. سیستم اداری متوازن ساسانی ها که اعراب آنرا بلندترین مثال مملکت داری می دانستند، بهترین نمونه برای آل عباس بود[۲]. وزرای آل عباس [این اداره بمفهوم بوروکراسی[۳]. توسط عباسیان بوجود آورده شد]

۱ - سیاست نامه، صفحات ۱۹۹-۲۰٤

۲ - جاحظ [d, 255-869] دریك اثرخویش که «مناقب الاتراك» نام دارد سخن میگوید: ساسانی ها از تمام ملل در فن مملکت داری گوی سبقت را ربوده اند، چینی ها درمصنوعات دستی ویونانی ها درساینس وترك ها در فن جنگ از همه کس تفوق دارند.

(به ترکستان، بارتولد، پاورقی صفحه ۱۹۷ رجوع نمایید)

۳ - راجع به کلمه وزیر پیش از دورهٔ عباسی ها وبعداز آن دوره دراثریکه من تحت عنوان Die Persesche Suʿubija und olie moderne Wissensehaft,, Zietsch. fur Assyriologie XXVI, 245-66, in Festschrift Goldziheh, 1911 نوشته ام، مراجعه نمایید.

که از زمان خلیفه منصور بخاندان معروف پارسی برمکی تعلق داشت، خودرا از احفاد بزرجمهر و دیگر سیاستمداران نیمه اساطیری دورهٔ ساسانی میدانستند ۱.
وظیفهٔ حکام ولایات، مخصوصاً حاکم خراسان، که درعین زمان ماوراءالنهر مانند سابق تحت اثرآن بود، نیز توسط این پرنسیپ ها تعیین میشد. مانند دورهٔ ساسانی‌ها پسر رئیس دولت دردوموقع وفرصت حکمفرمای ولایت مقرر میشد، واین امر اهمیت حکومت خراسان رانشان میدهد؛ زیرادراین سامان مجادله بادشمن داخلی وخارجی مشکلات مخصوصی رادرمقابل حاکم ولایت میگذاشت. معضله ییکه حکام بایدآنرا حل میکرد، این بود، که ساختمان سیاسی را مطابق روحیه وعنعنات ساسانی استحکام بخشد واین امرالبته درصورتی میسر میگردید که طرفداران و پارتنزانهای امنیت وصلح راهمدستان نموده وعناصر باغی را خنثی سازند. نیز بایست چنان یك پروگرامی راسردست گیرند که بارعایای ملك و تیول و متحدین آنها درمیدانهای استپ که علم بغاوت رابرافراشته بودند، داخل پیکار گردند واین آروزو[تامین صلح وامنیت]وقتی برآورده میشد که حکام موروثی ازبین ارستوکراتهای بومی انتخاب شود؛ این حکام بومی که ازبین طبقهٔ ارستوکرات انتخاب میشد باشرایط محلی آشنا بودند ودرعین زمان مردم ازآنها احترام میکردند. این نکته رابایدخاطرنشان کرد که این حکام بیشتر بمفادخود کارمیکردند تااینکه منافع خلیفه رادرنظرداشته باشند. این حکام بسرعت تمام خودرا ازقید

---

۱ ـ سیاست نامه، صفحات ۱۵۰-۱۵۱

اقتدار وسلطهٔ خلیفه وارها نیده وفقط بنام زیر اثر خلیفه میبودند .

والی های آل عباس که درخراسان تاظهور آل طاهر فرمانروایی میکردند مجبور میبودند یك سلسله بغاوت هارا ، چه از طرف عربها ویاچه از طرف پارسی ها فرونشانند. بعد از قلع وقمع شریك یك سلسله بغاوت های دیگر که از طرف اهل تشیع اعراب در بخارا راه انداخته شده بود ، عطف توجه میکند . جانشین دوم ابومسلم ، عبدالجبار بن عبدالرحمن درسال ۱٤۰/ ۷۵۷ـ ۸ ، امر صادر نمود تا فرمانروای عرب را دربخارا که مجاشیع بن حیریت نام داشت ، بقتل رسانند، زیرا این شخص باعلویها اظهار همدردی میکرد[۱] .

دردورهٔ خلافت مهدی (۷۷۵ـ۷۸۵)، در بخارا درسال ۱٦۰ـ۷۷۷ بغاوت خارجی یوسف البرم که به قبیلهٔ ثقیف پنا برده بود، شروع میگردد .پرچم بغی را بنام وبه مشیت اسلام بلندمیکنند[۲] ؛ وعملیات نظامی در بخش شمال غرب افغانستان بعقیدهٔ گردیزی [۳] ، آغاز میگردد ؛ زیرا یوسف مرورود، طالقان، وگوزگانان راگرفته بود . نیزدرهمین دوره مامون یك بغاوت دیگر را که نوادهٔ یوسف ، منصور بن عبدالله ، راه انداخته بود ، باید خاموش میکرد[٤]. یك سلسله اضطرابهای خارجی ها درسجستان و بادغیس عطف توجه میکند وسجستان تادورهٔ طاهریها وسامانیها مرکز آشوب وفتنه میماند. در بادغیس تقریباً درسال ۱۵۰/ ۷٦۷ یك نهضت

۱ـ طبری ، سوم ، صفحه ۱۲۸

۲ـ یعقوبی ، تاریخ ، دوم ، صفحه ٤۷۸ ـ ۹

۳ـ نسخهٔ خطی آکسفورد، ۹٤ نسخهٔ خطی کمبریج ۷۵

٤ـ یعقوبی ، تاریخ دوم ، صفحه ۵٤٦

۵ـ گردیزی ، ۹۲ ، نسخهٔ کمبریج F ۷٤.

مذهبی پارسی ها که رهبر آن پیامبر اشنس (Ashnas) بود و آرزو داشت کار به آفرید را ادامه دهد، شروع شده بود؛ طوریکه میدانید به آفرید را ابومسلم اعدام کرده بود. اما راجع به «مردمان سپید جامه»، یعنی حزب ابومسلم باید گفت که آنها هرگز از فعالیت دست برنداشتند [این فرقه تا قرن دوازده وجود داشت] ولی به ندرت بصورت علنی و برملا بغی میکردند. بعد از قتل ابومسلم یکی از پیروانش اسحاق بغاوتی را درماوراءالنهر راه انداخت. اسحاق مرد بیسوادی بود که اورا بنام ترک یاد میکردند وعلت آن این بود که ابومسلم اسحاق را بطور قاصد و پیامبر خویش نزد ترک ها فرستاده بود. اسحاق خود را جانشین زردشت میدانست واعلان کرده بود که زردشت زنده است و برای تاسیس واحیای آین خویش دوباره ظهور خواهد کرد!

این بغاوت فرو نشانیده شد لیکن نخستین جانشین ابومسلم درخراسان [حاکم خراسان] ابوداود درسال ۷۵۷ بدست یکی از پیروان همین فرقه [زردشتی] بقتل رسید[۲]. جانشین ابوداود عبدالجبار از روش حکومت خلیفه اظهار نارضائیتی میکرد وهمان بود که با یاغیان که درراس آنها براز (Baraz) واقع بود، همداستان گردیده، پرچم سپید را برافراشتند[۳].

عبدالجبار شکست خورد ودر حال فرار در نزدیکی مرورود بدست عربها

۱- فهرست، صفحه ۳٤٥

۲- بعقیدهٔ گردیزی و [f 90; Camb Ms, f 73 a] وهمچنان، بنا بقول طبری (جلد سوم، ۱۲۸) اورا «نظامیان» بقتل رسانیدند.

۳- گردیزی (F 91) نسخهٔ خطی کمبریج (F 73 a): علم سپید کرد و [Cf also Z.D.M.G. la, 216-217و]

اسیر گردیده و بحکومت تسلیم داده شد[۱]. خطر بزرگتر ازان، هما نا همان بغاوتی بود که هاشم بن حکیم[۲]، باشندهٔ سرزمین همجوار مروراه انداخته بود. این مرد دروهلهٔ نخست زیر اثر ابومسلم وسپس تحت اثر عبدالجبار خدمت میکرد. آتش این بغاوت، بعقیدهٔ گردیزی ونرشخی، دردورهٔ حکومت حمید بن قحطبه، بغی پیش ازسال ۷۷۶ خاموش ساخته شد.

هاشم به پیروانش اعلان کرده بودکه الوهیت بهمان طوریکه درآدم نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد وابومسلم حلول نموده بود، دروی نیز بهمان نهج حلول کرده است. این مرد همواره نقاب سبزرنگی برچهره میکشید ومیگفت اشخاص فانی تجلی وپرتو چهرهٔ اورا تحمل نمیتوانند وبهمین علت عربها او رابنام مستعاد المقنع یاد میکردند[۳]. دشوار است انسان بایاری مواد ومآخذ این گفته راکه وی از بد ترکیبی و بد شکلی چهره اش رازیرنقاب پنهان میکرد، ثابت کند. پیروزی وموفقیت زیاد درنزدیکی کش (Kish) ونسف (Nasaf) نصیب این شخص میگردد وهم درهمین جا یك قریه یی بنام سوبخ (Subakl) وجود داشت که برای نخستین بار دعوت اورا

۱- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۳۵. بعقیدهٔ گردیزی این دسته مردم به قبیلهٔ ازد (Azd) تعلق داشت.

۲- نرشخی دربارهٔ این شخص معلومات بسیار مفصلی میدهد (نرخشی صفحه ۶۳ - ۶٤)

۳- این مرد «پیامبر المقنع» رومان توماس مور (Thomas moor) میباشد. نیز تاریخ ادبیات ایران مولف E G Browne [i, 318] را مطالعه نمایید.

پذیرفتند. برعلاوه، سپیدجامگان در بخارا بنای بغاوت راگذاشتند و این سپیدجامگان از طرف بخارـخدات بنیاد[1] تقویت میشد و هم در همین آوان در سغد علم بغاوت برافراشته شد. مراکز پیروان مقنع در بخارا از دیر باز در قریهٔ نرشخ وجود داشت، مقنع از ترکها نیز استعانت جست. آخرین پناهگاه رهبران مذهبی این فرقه در قلعهٔ کوهستانی در جوار کش میبود. والی مسیب بن زهیر (۷۸۰ ـ ۷۸۳)[2]. و بخارـ خدات بنیاد آتش بغی را فرونشانید و شخص بخارـخدات بنیا دیکه با باغیان همدردی داشت در فرخشه (Farakhsha) در دست نظامیان سوارهٔ خلیفه بقتل رسید. درهر صورت این فرقهٔ مذهبی در جوار وحوالی کش ونسف در بعضی قریه های بخارا باقیماند. اخیرالذکر در ترجمهٔ نرشخی ذکر شده است[3]، لیکن با این نامها در دیگر مآخذتاز مانیکه زرمان (Zarman) یا رزماز (Razma$_z$) را عوض زرماز نخوانیم، برنمیخوریم. قلعه و دژ عمر را سمعانی[4] عمیر (Omay$_r$) ثبت میکند: موقعیت آن معلوم نیست. مقدسی نیز ازقریه‌های که در ماوراءالنهر، محل بود و باش وزندگی سپید جامگان بود ومراسم مذهبی آنها به زندیق میمانــد، یاد آوری میکند. قرارعقیدهٔ اتومنسکی (Tumansky) تعدادزیادی ازسپیدجامگان

---

۱ ـ نرشخی ، صفحه ۹

۲ ـ بعقیدهٔ نرشخی صفحه ۷۰ مسیب درجمادی الاول و بعقیدهٔ حمزهٔ اصفحانی [اصل متن، صفحه ۲۲۲ ، ترجمه، صفحهٔ ۱۷۲ ـ ۳ ، بغلط زهیربن مسیب ثبت شده] درجمادی الثانی، ۱۶۳ ه، رسید. و بعقیدهٔ گردیزی (f. 95; Camb Ms, F 766) مسیب درخراسان در ۱۶۶ جمادی الاول رسید. و فقط براي مدت هشت ماه درآن ولا باقیماند.

۳ـ نرشخی ، صفحه ۷۳ . قصرخشتون شاید همان و باطکاخشتوان باشد، و همین نام را برقریه و رستاق نهادند [سمعانی : الکاخشتوان] ٤ـ سمعانی (S. V) المبیضی

Bibl. Geog Arab, III, 323

جامگان در روستا زندگی میکردند*.

راجع بعلت وانگیزه های بغاوت سال ۸۰٦ که دررأس آن رافع بن لیث ، نوادهٔ نصر بن سیار قرار گرفته بود. ونیز پیروزییکه در مرحله نخست نصیب باغیان گردیده بود ، معلومات نداریم . تا جاییکه اطلاع داریم خانوادهٔ نصر بـا سیستم حکومت آل عباس مصالحه کرد . لیث پـدر رافع [طبری ** اورا پناگزین جوار قدرت خلـیفه مهدی مـیدانند .] و پسر عمویش حسن بـن تمیم درنبردیکه برخلاف مقنع راه اندا خته شده بود ، سهم میگیرد ،[1] طبری[2] بغاوت رافع را یك عمل که برمقاصد شخص بنیادگذارده شده بود ، میداند. زیرا خلیفه ، رافع را بنابر ارتکاب زنا مجازات کرده بود. علت اینکه به چه وسیله رافع مردم را دورخود جمع کرده بودوحاکم سمرقند را بقتل رسانید وسمرقند را در تصرف خویش درآورد ، نمیدانیم. مردمان نسف ازرافع در مقابل حکومت استعانت و یاری میطلبید ، رافع نیز پرسش آنهارا لبیك گفته فرمانروای شاش را بـا ترك های وی بیـاری آنـها فرستاد[3] ولی وی بالاخره با باغیان همداستان گردید برعـلاوه ، یعقوبی[4] عقیده دارد ، کـه باشندگان فرغانه ، خجند اشروسنه ، صغانیان بخارا ، خوارزمیه وختل با رافع همـدست وهمدل گردیدند؛ حتی توقوز– اوغوز(Toquz-Oghuz) وقرلوق (Qarluq) و مردمان

---

۱ طبری ، جلدسوم صفحه ٤٨٤ De altturkischen Insuhrisenund die arabiscehnau lten P. 22.

۲- گردیزی[f.93; Camb, Ms, F 75 a]   ۳- طبري ، جلد سوم ، صفحه ۷۰۷-۸

٤- ایضاً ، جلد سوم صفحه ۷۱۲   ٥- یعقوبی ، تاریخ ، بخش دوم ، صفحه ٥۲۸

*- دبلیو، بارتولد Diealltur; Kischen Inschrifen,Und dic arabischen Quetten P. 22.

**- طبری، جلدسوم، صفحه ٤٨٤

تبت برای رافع قوت الظهر میفرستادند[1] این شورش و بغی را فقط در سال ۸۱۰ خاموش کردند.

وقتیکه ترك ها رافع را ترك دادند (۸۰۹)[2] ورافع ازعدالت [3] مامون نشنید[ودر این جا باید گفت که مامون از تمام گناههای رافع در گذشته بود)؛ فوراً خود را تسلیم مامون کرد. پس معلوم میشود که ترك ها در پی انتظامی که در ماوراء النهر رخ داد، مداخله میکردند وحتی باغی ها گاهی اوقات از ترك ها استعانت می جستند، لیکن عربها با آن قوای نظامی ترك مانند دورهٔ امویها مقابله نمیتوانستند. بعد ازسقوط امپراطوری ترگش (Turgash) وشکست چینی ها دو امپراطوری درسرحد ماوراء النهر تاسیس شد سیمیریچی (Semiryeche) و بخش شرقی ولایت سر دریا را قرلوق ها دردر تصرف خود درآوردند هم همین قرلوق ها درسال ۷۶۶ سویاب (Suyab) را که پای یتخت ترگش بود، درتصرف خود درآورده بودند. در بخش سفلی سر دریا سلطنت اوغوز (Oghuz) بوجود می آید، واین اوغوز با توقوزاوغوز (Toquz-Oghuz) ترکستان شرقی شباهت دارد این توقوزاوغوز بخش ترکهای غربی بودند که بعد از مرگ سلو (Sulu) منتشت وپراگنده گردیدند[4]، توقوز-اوغوزها بیکه در شورش و بیقراریهای ماوراءالنهر دراوایل قرن نهم سهم گرفته بودند، حتماً ته عنوان اوغوز[غز] سردریا شناخته شده اندنه بنام توقوز-اوغوز ترکستان شرقی[4]

۱- ایضاً، تاریخ، بخش دوم صفحه ۵۲۸

۲- طبری، جلد سوم، صفحه ۷۷۵ ۳/- طبری، جلد سوم صفحه ۷۷۷ ۴/- مارکوارت

Chronologie der altturzischen Inschrifsten P. 24-5;W. Barthold , Die a thurkischen inschreften und die arabischen Quellen, P. 28

۴- Ct. my article".Ghu22, in Encyc. of Islam

این چادرنشینان ظاهراً بکدام لشکرکشی منظم درماوراءالنهر اقدام نکردند وفقط به حملات نابهنگام پرداختند وبفرمانروایان بومی وباغیان عرب کمك میکردند. مردم برای اینکه خود شان را ازحملات چادرنشینان نجات دهند، دیوار های در راشت(Rasht)درحوالی بخارا ودرشاش بنیادگذاشتند.[1] ازاین نکته فهمیده میشود، که برعلاوهٔ پیروزی زیاد بن صالح عربها مجبورشده بودندولا یاتی راکه درشمال وادی چیرچك(Chirchik) واقع بود ترك دهند. مادر بارهٔ اینکه برعلیه خانهای ترکی وحکام محلی آشوبگر لشکرکشی صورت گرفته باشد، کدام معلومات واطلاعاتی در دست نداریم.

درزمان منصور(۷۵۴-۷۷۵)لیث[شاید پسر نصربن سیار باشد]را بحیث قاصد به فرغانه فرستادند[2] دراین فرصت شهزادهٔ فرغانه در کاشغر زندگی میکرد واعراب اورا مجبور ساخت که خراج سنگینی بپردازد. شهزادهٔ فرغانه‌را اعراب دعوت کرد تااسلام‌را بپذیرد. اماوی ازاینکه اسلام راقبول کند یکقلم اباورزید وتازمان خلیفه مهدی(۷۷۵) زندانی مانده بود. دردوران خلیفه مهدی(۷۷۵-۸۵)تقریباً همان وقتیکه یوسف البرم پرچم بغی را برافراشته بود، احمدبن اسد به فرغانه لشکر کشید. دراین جا پایتخت شاه فرغانه را بنام کاسان[3] (Kasan) یادمیکردند. ازاین نکته واضح میگردد که شاه فرغانه زمام امور مملکت خودرادوباره‌در دست گرفته بود.

---

۱ - به صفحات ۷۱، ۱۱۴، ۱۷۲ و ۱۷۳ ترکستان بارتولد مراجعه نمایید.

۲ - یعقوبی، تاریخ، بخش دوم، صفحات ۴٦٥-٦٦

۳ - یعقوبی، تاریخ، دوم، صفحه ۴۷۸ نیزبمقالات بارتولدکه زیرعنوان فرغانه نوشته ودر دایرة المعارف اسلام بطبع رسیده مراجعه فرمایید.

بعدازاین خلیفه سفرایی نزد فرمانروایان فرستاد تاخلافت اورا تایید کنند. اکثر فرمانروایان خلافت اورا پذیرفته آمدند ومقام خلافت اورا تایید کردند. در بین فرمانروایانیکه مقام خلیفه راتایید کردنداخشیذسغد، افشین اشروسنه، شاه فرغانه، جیفوفرلوق، خاقان توقوز-اوغوز، طرخان پادشاه ترك ها[شایدفرمانروای شاش باشد]، پادشاه تبت وحتی امپراطورچین شامل میباشد[1].

دردرهٔ هارون الرشید(۷۸۰-۸۰۹) والی غطرلف بن عطا(۷۹۲-۷۹۳)عمرو بن جمیل را به فرغانه فرستاد تاازآنجا قوای نظامی جیفوفرلوق‌را بیرون راند[2] ووالی فضل بن یحیی برمکی(۷۹٤-٥) درماوراء النهر به لشکرکشی پرداخته آمده وشاه اوشروسنه‌را که قبل بران پیش هیچکس نیامده بودوهیچکس‌رافرمان نبرده بود[3] مجبورساخت رعیت خلیفه گردد. مامون دردوران اقامت خویش درخراسان (۸۰۹-۱۸) لازم دانست که قوای نظامی به سغد، اشروسنه وفرغانه بفرستد ودر عین زمان فرمانروایان ولایات را مجبورسازدکه توسط سفرای خود مقام خلافت اورا تایید کنند[4].

ابن اثیرراجع به لشکرکشی اعراب در سال ۱۹٤/ ۸۱۰ که علیه شهر

۱- ایضاً، دوم، صفحه ٤۷۹

۲- گردیزی(f. 94 a) نسخهٔ خطی کمبریج(f. 77 b)عمرو (عمر) تا جیفوراازفرغانه بیرون کرد.

۳- گردیزي (f. 97) کمبریج [نسخهٔ خطی] f. 78 a) وجنان غره که ملك سرشته بود پیش او باز آمد که پیش هیچکس نیامده بودو هیچکس را فرمان نبرده بود.

٤- (Beladsori) ، صفحه ٤۳۰

قرلان (Qurlan) را انداخته شده بود، ودر آنجا یکه شقیق (صوفی) بن ابراهیم بلخی بقتل رسید، صحبت میکند[1].

قبل از آغاز مجادله با خلیفه امین (۸۱۱)، مامون به وزیر خویش فضل بن سهل شکایت میکند و میگوید که او مجبور گردیده در این فرصت نامساعد آتش خصومت‌ها را فرونشاند. هم درهمین آوان بود که جیفو بنای بغاوت را میگذارد و خاقان فرمانروای تبت نیز پرچم بغی را بلند میکند، پادشاه کابل آمادگی میگیرد تا بران مناطق خراسان که درجوار وسرحد قلمرو[2] وی واقع است، حمله کند و همچنین شهزادهٔ اوترار (Utrar) از تادیهٔ خراج ابا میورزد و این زمان بود که فضل به خلیفه توصیه میکند تا نامه هایی برای جیفو خاقان بفرستد ودر نامه‌های مزبور خاطرنشان نماید که خلیفه آنهارا بحیث فرمانروایان ولایاتیکه در سابق زیر اثر آنها بود، می‌شناسد ودر روز نبرد درمقابل دشمنان آنها، با نها یاری خواهد کرد. نیز برای پادشاه کابل تحفه بفرستد وازراه صلح باوی پیش آمد کند، پادشاه کابل بدین امرراضی خواهدشد. نیز برای شهزادهٔ اترارمنحیث نشانهٔ دوستی یکسال خراج را ببخشد[3] از این قبیل اقدام وامثال آن شاید تا یک اندازه صلح خارجی مملکت راتامین کرد.

بعقیدهٔ موءرخان ازجملهٔ اشخاصی که خدمات بارزی را برای بهبود سیستم

۱- ابن اثیر، جلدششم، صفحه ١٦٤

۲- درمتن مطبوع اترار بنده ذکرشده، ودرنسخهٔ خطی ایراز بنده ثبت است.

۳- طبری، جلدسوم، صفحات ۸۱۵-۱۶

امور داخلی انجام داده عبارت بودند از ابوالعباس فضل سلیمان الطوسی[1] (۷۸۳–۷[2] وفضل بن یحیی برمکی[3] بوده است. سایر حکام برای منافع شخصی و پر کردن کیسه های خودشان دست و پا میکردند. عدهٔ ازحکام از قبیل عبدالجبار بن عبدالرحمن مسیب بن زیار[5] بعدازمقرر شدن فوراً مالیات را ازیاد کردند واین اقدامات خودسرانه حکام را علی الاکثر حکومت مرکزی یا دیدهٔ تجاهل واغماض دیده آنهارا مجازات نمیکرد. علی بن عیسی بن ماهان (Mahan) که یکی ازحکام بسیار حریص بود، برای بیش ازده سال حکومت کرد[6] و بدین

۱– متن، صفحه ۲

۲– گردیزی (f .95 Camb. ns) تاریخ رسیدن قاصد فضل را به مرو در ماه محرم سال ۱۶۷ میداند (اگست ۷۸۳) ورسیدن خود فضل را درماه ربیع الاول (اکتوبر) همان سال میداند. حمزهٔ اصفهانی ماههای فوق الذکر را ثبت میکند. لیکن سال آنرا ۱۶۶ قیدمیکند(دراصل متن صفحه ۲۲۲ وترجمه صفحه ۱۷۳ ترجمه سهو کرده است). طبری (جلدسوم صفحه ۵۱۷) ونرشخی (صفحه ۲۳) مقرری فضل را درسال ۱۶۶ ثبت کرده است، لیکن زمان ووقت رسیدن آنرا ذکر نمیکند.

۳–طبری، جلد سوم، صفحه ۶۳۱. در مدت مختصری که فضل کرسی قدرت را در اختیار داشت نمیتوانست تمام کارهای را که بدو نسبت داده اند، انجام دهد. مقالهٔ بارتولد را که در دایرة المعارف اسلام تحت عنوان برمکی ها نوشته، مطالعه نمایید.

٤–گردیزی (F 91) کمبریج نسخه خطی f 73. a: «خراج مرو و بلخ و بسیار از شهرهای خراسان زیادت کرد.»

٥– گردیزی (F 95) نسخه خطی کمبریج (F 74 a) بر وظیفهٔ خراج زیادت کرد و رعایا ازوی گله کردند تا مهدی او را معزول کرد.

٦– بعقیدهٔ طبری (جلدسوم ۷۱۳) و گردیزی f.98 Camb Ms f 79b او را درسال ۱۹۱–(۸۰۶–۸۰۷) معزول کردند.

قرار عقیدهٔ حمزهٔ اصفهانی (اصل متن صفحه ۲۲ ترجمه ص ۱۷۵) او را در ماه ربیع الثانی سال ۱۹۳ (ماه مارچ سال ۸۰۸ معزول نمودند.

کرسی برای مدت مدید از آن جهت باقیماند که غنایم خودرا باخلیفه هارون تقسیم میکرد[1] مردمان آن ممالکی که زیر اثر خلیفه بودند عسکر برای قوای نظامی تهیه میدیدند. فضل بن یحیی یك نیروی نظامی نیرومند یر ازمردمان پارسی در خراسان تشکیل داده بود قرار عقیده طبری[2] تقریباً ۵۰۰/۰۰۰ نفر از خراسان قوای نظامی استخدام می شد(این تعداد مبالغه آمیز می نماید)واز آن جمله به تعداد ۲۰/۰۰۰ به بغداد فرستاده می شدو باقی آن درخراسان میبودند. این قوای نظامی را بنام «عساکر آل عباس» یاد میکردند وهدف آن این بود تابرای استحکام و بقای خاندان عباس خدمت کنند.

در جنگی که علی بن عیسی علیه حمزهٔ باغی راه انداخته بود، گفته میشود که یك فرقه سغدی و نخشب[3] ویك قشون طاهر بن حسین در لشکرکشی عراق(۸۱۱) بشمول ۷۰۰ تن خوارزمی سهیم میبودند[4]

بقیدهٔ نرشخی[5] بخار- خدات کانا(Kana)، که برای مدت سی سال حکومت کرد، نخستین شخصی بود که بر نقره(درهم)در بخارا ضرب زد. این سکه درزمان خلیفه ابوبکر (۶۳۲-٤) توسط بخار-خدات کانا دردست چلندداده شد.

۱-طبری، جلدسوم، صفحات ۷۰۳-٤

۲-طبری جلدسوم، صفحه ۶۳۱

۳-گردیزی(f. 98)نسخهٔ خطی کمبریج f. 7 a: «سغدیان و نخشبیان صبر کردند تا حمزه بسته شد پس حمله آوردند و یاران ش را بکشتند و برروی حمزه جراحت کردند.»

٤-طبری، جلد سوم، صفحه ۸۰۰

۵-نرشخی، صفحات ۳٤-۶

درهم را از نقرهٔ خالص میساختند و شخص بخار خدات برروی همان سکه درحالیکه تاجی برسر نهاده است، دیده میشود. در اواخر قرن هشتم این سکه از دوران افتاد و در عوض آن سکه های خوارزمی بمیان آمد. اهل بخارا از این وضع شکایت داشتند و نارضایتی خود را بعرض غطریف بن عطا رسانیده ازوی خواهش کردند تا درهمی بسان بخارا خداتها دست ضراب سپرده آید. نیز پیشنهاد نمودند که این سکه ها به اندازیی که احتیاجات محلی را برآورد ضرب زده شود و ازولایات آنها بجای دیگر صادر نگردد. از انجاییکه در آنزمان نقره کمیاب بود غطریف بامشوره وموافقهٔ نمایندگان شهر سکه ایرا که از طلا نقره سرب، قلعی آهن و مس ترکیب شده بود ضرب زد. سکه را مطابق به دیزاین قدیم ساختند اما اسم غطریف را بران نوشتند و بهمان جهت سکهٔ مزبور را غطریفی میگفتند. اهل بخارا درمرحلهٔ نخست این سکه های سیاه را نمی پذیرفتند و این وضع چنان شرایطی را ایجاد کرد که شش غطریفی را با یك درهم، که از نقره ساخته شده بود مبادله میکردند. ودروقت تادیهٔ خراج غطریفی را بهمان اسم مبادلهٔ فوق الذکر میپذیرفتند. مالیات بخارا وسرزمین های همجوار آن، تاآن زمان تقریباً یك اندازه از (۲۰۰۰۰۰) درهم کمتر بود[1]، واین مالیات حالا به ۱۶۸٫۵۶۷ را درهم غطریفی بالغ

۱ - پروفیسر ویسلوفسکی Veselovsky عقیده دارد که گفته نرشخی بقرار ذیل بهتر ترجمه میشود: «در ازمنهٔ گذشته خراج بخارا عبارت از ۲۰۰۰۰۰ درهم بود واین مبلغ زیادی نبود» ماحق نداریم که در متن پارسی تصرف نمائیم وتعدادیرا که ماذکر کردیم، برای آن بود تا نشان دهد که مالیات کمتر از ۲۰۰۰۰۰ درهم سفید یا ۲۰۰۰۰۰ درهم غطریفی بوده است.

میشود [1] بعدازسپری شدن مدت مختصری باز ارمبادلهٔ درهم غطریفی گرم شد تا اینکه کار بجایی رسید که درهم سفید و درهم غطریفی بیك نرخ و قیمت مبادله میشد ، اما مالیاتیکه به غطریفی تادیه میشد بهمان حال اول باقیماند، پس بدین صورت مردمان بخارا مجبور میشدند که شش بار زیادتر به نسبت سابق مالیه بپردازند. دراین جا باید علاوه نموده گفت که درمرورزمان ارزش درهم غطریفی زیادترشده رفت چنانکه می بینیم درسال ۲۳۰/ ۸۳۵ یکصد درهم سفید فقط هشتادو پنج درهم غطریفی ارزش داشت ودرسال ۱۱۲۸/۵۲۲ هفتاددرهم غطریفی ارزش داشت [2] گفته های نرشخی باعث شك وتردید میگردد؛ سکه های کم بها ومختلط دربخارا ، مانند اینکه درخوارزمیه ضرب زده میشد ، دست ضراب داده میشد وعلت آنهم این بود که سکه های مزبور ورای سرحدات ولایت دردست دوران داده نشود .

مقدسی [3] دربارهٔ خوارزمیان میگوید: «آنهاارزش درهم راچار دانق(Daniqs)[4] میدانند واین بد انجهة بود ، که تاجرها ایشانراازدرهم محروم نسازدوهم تاامروز نقره برای آنهامی آوردندوازنزدآنها برده نمی توانستند.»

---

۱ - دراصل متن کلمات (وصد)حذف شده(نرشخی صفحه ۳۱) .

درمقدسی Bibl Geog Arab' III, 340

تعدادطوردیگری داده شده Bibl Geoq Arab, Vi, 27 i, درخردادبه I'166, 877—I, 166, 897 داده شده I، 189, 200

۲ - کلمهٔ (صد) درمتن حذف شده

۳ - Bibl Goeq Arab, III, 286 (De Goe,e, Das alxe Belt des Oxus, P 100)

۴ - درجای دیگر آنرا چارو نیم دانق ثبت میکنند (Bibl Geoge.Arab , III,340,Dasall te Belt-P. درهم عادی شش دانق وزن داشت)

از اینکه سکه را از نقرهٔ خالص به نقرهٔ مخلوط تبدیل کردند برای آن نبود کـه نقره پرارزش بوده بلکه مقصد این تغییر سیاست در تبدیل نقره آن بود، طوریکه نرشخی عقیده دارد، تا از دوران پول بکاهد و هم از همین لحاظ مـردمان بخا را هیچگونه عذری نداشتند که غطریفی را نپذیرند. درعین زمان باید، در اینجا علاوه نموده گفت که علت و سبب بلند رفتن نرخ مبادله سکه مخلوط را ذکر نکرده اند. خیلی احتمال میرود که بلند رفتن این سکهٔ مخلوط به پیمانهٔ زیادآن بوده باشد که درهم کهنهٔ سپیدازارزش افتاده بود. اگر حکومت مالیات خود را به غطریفی میگرفت پس برای کسی مجال نمیداد که از نرخ سکهٔ مزبور بکاهد، یعنی حکومت بعد از آنکه درهم سپید از ارزش افتاده بـود نمیتوانست برخلاف مفاد خود درهم غطریفی را که بدان مردم مالیه میپرداختند، تقلیل دهد. مقدسی[1] میگویـد کـه درهم سیاه درماوراءالنهر دست دوران بود و آنرا بر درهم سپید ترجیح میدادند. متاسفانه در بارهٔ اندازهٔ مبادلهٔ غطریفی بادرهم کوفی و پول مسی معلومـاتی دردست نـداریـم ابن حوقل[2] در بارهٔ مبادلهٔ غطریفی با سکهٔ مسی (Fals) صحبت میکند و نرشخی[3] درضمن وقایع سال ۲۶۰/۸۷۴ راجع به مبادلهٔ نقره سخن میان میگذارد اما هردوتن نویسنده دربارهٔ نرخ هـا و اندازهٔ مبادلـهٔ سکـه هـای مزبـور خامـوش مانـده انـد.

درهم غطریفی نخستین و یگانه نوع نبوده است. موءرخین وجغرافیه نویسان برعلاوهٔ درهم خوارزمیه، ازنـوع درهم مخلوط دیگر که درماوراءالنهر بدان

۱ــ Bibl Geog Arab, III, 340

۲ــ ایضاً، II, 363

۳ ــ نرشخی، صفحه ۷۶

مالیه میپرداختند صحبت میکند: درهم محمدی، درهم مسی و درهم غطریفی. درهم محمدی بعقیدهٔ گردیزی[1] در دوره وزمان محمدبن دهده که اسم وی در ردیف حکام خراسان ذکر نشده و شاید یکی از کارمندان وافسران عربی بوده باشد که در زیر اثر حاکم ووالی خراسان در ماوراء النهر خدمت میکرده، رایج شده باشد . ودرهم مسیبی در دوران وزمان مسیب بن زیاد (۷۸۰ ــ ۷۸۳) ضرب زده شد. وبعقیدهٔ ابن خرداد به[2] (اطلاعات وی راجع بسال ۲۱۱و۲۱۲ یعنی ۸۲۶ ــ ۸ میباشد) مالیاتیکه پرداخته میشد قرار زیراست. درخوارزمیه بهدرهم خوارزمی. درشهرهای ترکی که دراراضی نوح بن اسدد اخل بود مالیه را بهدرهم خوارزمی و مسیبی میپرداختند ، درشاش ایلاق (Ilaq) وخجند بهدرهم مسیبی مالیه میدادند، در اشروسنه حتماً به درهم مسیبی وبطور کلی به درهم محمدی مالیه میپرداختند، در فرغانه کش نسف بهدرهم محمدی ودربخارا بهدرهم غطریفی مالیه میدادند .

ازایضاحات بالا فهمیده میشود که هریك ازاین سه سکه مخلوط درحوزهٔ معین وبخصوص جغرافیایی توزیع میگردید، لیکن دربارهٔ اینکه وضع این سکه ها درجهان خارج به چه منوال بوده ، طوریکه جغرافیه نویسان عقیده دارند، کدام تفاوت فاحش بین آن سه سکه دربازارهای خارج وجود نداشت . بر تمام این سکهها اشکالی دیده میشود که بوضاحت تمام فرق آنرا ازسکههای اسلامی معموله نشان میدهد[3]

۱-گردیزی ;F. 95 نسخهٔ خطی کمبریج F. 76 b : ودرهم مسیبی [مسمی Cod] بدو باز خوانند چنانکه غطریفی بغطریف بن عطا الکندی و محمدی به محمدبن دهده واین درمها با روی ارزیز آمیخته باشد .

۲- Bibl. Geog. Arab. III, 27-8

۳- Bibl. Geog. Arab. 314

و بعقیدهٔ ابن حوقل آن اشکال قابل فهم نیست . مبداء و منشاء این سکه ها بزودی فراموش گردید[1] در اوایل قرن دهم طوریکه مقدسی عقیده دارد[2]، افسانه یی در بین مردم شایع بود که میگفتند سه برادر بنام محمدی، مسیب، و غطریفی. ماوراء النهر را در تصرف خود آوردند وهر کدام آنها سکهٔ درهم بنام خودشان ضرب زدند این افسانه را سمعانی نیز تایید کرده است ۳.

در این جا نمیخواهیم در موضوع سکه شناسی وراجع به انواع درهم های مخلوط که امروز از آسیای مرکزی بدست آمده و به تقلید سکه های نقرهٔ محلی قبل از دورهٔ اسلام ضرب زده شده[4]، صحبت کنیم .

سکه شناسان دو نوع سکهٔ پیش از اسلام را در آسیای مرکزی سراغ داده اند که یکی از آن دو خوارزمی و آن دیگری سغدی می باشد. برروی راست سکه عکس نیم تنهٔ پادشاهی (بدون ریش)دیده میشود و برروی چپ آن یك محراب با آتش مقدس عطف توجه میکند ودرعین زمان اشتری دیده میشود که بطرف راست درحال

۱- ایضاً ، II، ۳۶۳

۲ - ایضاً ، III، ۳۴۰

۳- سمعانی (S.V) الریوندی. مقدسی درباره اینکه این سه برادر در کدام دوره و زمان فرمانروایی میکردند خاموش مانده است ، و بعقیدهٔ سمعانی آنها در ماوراءالنهر فوراً بعد از سعید بن عثمان حکومت میکردند .

۴- این موضوع را (توأم با ادبیاتیکه بدین موضوع تعلق دارد) پروفیسر او دونر(O.Donner) در مقالات خویش که زیرعنوان Sur l,orgine ue l,alphabet truc du Nor Jour nal de la socie te Finno ouqrie nne, XIV,I,PP.33-8. نوشته با تمام تفرعات شرح داده است.

(۲) بعقیدهٔ نوع سکه ورهمان بهرام پنجم توسط سغدیها از دست دوم است که بوسیله ورهان باغی ✲

حرکت است . نوشتهٔ آنرا (برروی راست) ای. کی. مارکوف (A.K. Markov) مزده هدت (Mazda Hodat) که به معنی فرما نروای ارتوکرات است خوانده و پروفیسر اودونر ملکه سدك (Malka Sadak) پادشاه عادل خوانده است. نا گفته نماند که این چنین مفهوم برروی سکه های ارسیکد (Caoitevs Sikaios) نیز عطف توجه کرده است .

ازطرف دیگر سکه‌های سغدی چندین نوع دارد، لیکن بر تمام آنها مجسمه‌های نیم تنهٔ شاه ساسانی ورهبران ورهران (بهرام) پنجم (۴۲۰—۳۸) دیده‌میشود .

وهمین سکه های ساسانی بحیث نمونه بر این سکه های سغدی ها بوده است . یعنی سغدیها ازآن تقلید کرده اند . افسانه ها و اساطیر نیز در این جا تنوع را مجاز میداند ؛ برسکه هایی که به پیمانهٔ زیادی توزیع شده یازده علامت ونشانه رامیتوان دید که مطابق تأویل وتفسیر لرچ (Lerch)[1] بمعنی بخار - خدات است . توأم بادرهم های دارای معیار اعلی (۹۷/.) سکه های دیگر که از پست ترین فلزها ترکیب شده بود وبروی آن اساطیر عربی واسم خلیفه المهدی (معاصر مسیب) نوشته وحك شده ، توجه مارا بسوی خود جلب میکنند . آن

✱ (مهرام) چوبین (تقریبا ۵۷۸) تقلید شده وبوویعت گرفته اند .

۱ - مقالت لرچ راکه زیرعنوان Travaux de la ze session du Congres international des Orientalists, II, 419—29, نوشته وهمچنان اثری دیگری که به نام Trudy Vost. Old. Arkh. Dbshch., part XVIII نوشته مطالعه نمایید .

سکه ها ییکه بر روی آن اسامی محمد ، مسیب وغطریف بوضاحت دیده و یاخوانده شود ، تا امروز بدست نیامده است . اما برروی بعض سکه ها فقط بعد از کلمهٔ شهادت (فارموله مذهبی * اسم محمد تکرارشده واین شاید اشاره به محمد بن دهده باشد [1]. بعقیدهٔ من گفته های نرشخی وسمعانی (باوجود نظریهٔ ان ویسلوسکی [2] N Veselovsky هیچگونه جای شك و تردید را باقی نمیگذارد که اسم هرسه تن ازین والی ها برسکه ها نوشته نشده باشد . شاید اسم آنها به رسم الخط عربی نوشته نشده باشد ، بلکه آنرا به آرامی نوشته باشند (مثل اینکه بر روی سکه های غربی ـ پهلوی مشاهده نموده اید) . این درهم ها مانند درهم های دیگرکه ازفلزپست ساخته شده درمرورزمان خراب شده است ؛ نه تنها نوشتهای آرامی بلکه نوشتهٔ عربی آنرا بمشکل میتوان خواند . حتی رونوشت همان سکه ها یراکه لرچ (Lerch) بخار ـ خدات خوانده است مورد منا قشه وشك و تردید دروین وپروفیسرد ونر (Donner) واقع گردیده است . درهم بخار ـ خدات (باصطلاح)درسمرقند ، خجند وغیره بدست ـ آمده است[3]. ازروی این سکه ها انسان بدین حقیقت پی میبرد که درسغد ، در قرن پنجم وششم درهم هایی به تقلید سکه های ساسانی ها ضرب زده میشد ؛ اگراطلاعات کرونولوجی

---

* (Religions Formula) فارمولهٔ مذهبی را کلمهٔ شهادت ترجمه کردیم فارموله مذهبی : کلمه شهادت»

۱- W.de Tieseuhaasen' Notice sur une monnaier orientals de M-le Comte S. Strogan off, St.P., 1880,P.II.E Thomas in Numism Chrom III, I, 1281

دراینجا درعوض "محمد له باید محمد به خوانده شود . این واضح است که اسم خلیفه المهدی محمد بوده واحتمال میرود که هدایت دیزاین سکه ها راهم اوداده باشد .

۲ - به صفحه ٤ . ۲ اصل کتاب [ترکستان تا حملهٔ مغول بارتولدپاورقی نمره ۲ رجوع نمایید .)

نرشخی دربارهٔ بوجود آوردن پول سکه یی دربخارا صادق باشد، پس بخارـ خداتها شاید از همسایه های سغدی تقلید شده باشد نه اینکه بصورت مستقیم آنرا ازساسانی ها تقلید نموده اند (درغیر آنصورت باید سغدیها بحیث نمونه درهم‌های کورش‌دوم راانتخاب میکردند مثل اینکه اعراب بعد ازمدت مختصری سکهٔ زمام‌دارمزبوررا تقلید نمودند) . ازاینکه دراواخرقرن هشتم ، یعنی زمانیکه درهم‌ها وسکه‌های مسی نوع کوفی ازدیربازدر ماوراءالنهر ضرب‌زده میشد ،ومردم آنرا نچندان دوست داشتند امااین درد ورنج آنهارا درهم‌های کهنه که برروی آن اشکال کفار ومشرکین نقش بسته شده بود ،رفع و دفع میکرد . این امر البته باعث تعجب انسان میگردد.

خلیفه مامون درحالیکه با یاری وکمك پارسی ها برادرش امین را مغلوب کرد طبعاً خودش را نگهدار وحافظ همان مردمانیکه بوسیلهٔ آنها تاج و تخت راکمایی کرده بود ،اعلان کرد ،وزمام امورولایات شرقی‌رادراختیار پارسی ها گذاشتند. این فرمان روایان اساس خاندان های سلطنتی طاهریان و سامانی ها راگذاشتند .

نیای[۱] طاهریان رزیق (Ruzayq) ازپیروان وپناآوردگان ابومحمد طلحه بن عبدالله الخزاعی [۲]، والی سجستان تحت اثرمسلم بن زیاد بود. حافظ ابرو[۳]

۱- ابن خلکان دربارهٔ مبداء ومنشاء این خاندان سلطنتی ایضاحات مفصلی میدهد [نمره ۳۵۰ ترجمهٔ ستین(Stane)' I '649 sq.] و بعقیدهٔ گردیزی [Bibl Geog.Arab.,VIII, 348] طاهریان ازاحفاد واولاد رستم [داستان میباشد] .

۲-راجع به این شخص طبری، جلد دوم ، صفحه ۳۰۳ نیزصحبت میکند .

۳-[متن، صفحه ۱۵۸] همین مولف اسم پدرمصعب رافرح میداند

این طلحه را با طلحهٔ آل طاهر معروف روزهای نخست اسلام مغشوش میکند . مصعب پسر زریق در قصبهٔ بوشنگ در ولایت هرات حکومت میکرد ودرزمان تبلیغات آل عباس منشی یکی ازپیروان ابومسلم بود درضمن بغاوت یوسف البرم ، زریق بحیث حاکم آن سامان ذکرشده واین قصبه را ازنزدزریق یوسف البرم بدست آورده بود [١] . بعدازآنکه آتش شورش و بغاوت فرونشانیده شد ، بوشنگ رادوباره به مصعب دادندکه بعد ازوی حکومت آن ولابه پسرش حسین (١٩٩ / ٨١٤ – ٥) رسید

وسپس زمام امور بوشنگ رانوادهٔ مصعب طاهردر دست گرفت . قبل از این طاهردرنبردیکه علیه رافع بن لیث راه‌انداخته شده بود، سهم گرفته بود [٢] . درلشکرکشی سال ٨١١ علیه امین ، مامون طاهرراسرافسروفرمانده نیروی نظامی خود مقرر کرده بود [٣] . بعد ازآنکه مامون بر مسند قدرت وخلافت نشست (٨١٣) طاهرراحاکم الجزیره (عراق) مقرر کرد ودرعین زمان فرماندهی قوای نظامی بغداد وامور مالی سواد [٤] (Sawad) رابه وتفویض کرده رفیق و دوست طاهر ، احمد بن ابوخالد ، مامون راازسوء قصد والی خراسان که غسان بن عباد نام داشت برحذر نمود ودراثرهمین نمامی بودکه خلیفه درسال ٨٢٢

١ – گردیزی (94 F:) ، نسخهٔ خطی کمبریج [F 75b :F] : «یوسف ثقفی حروری بیرون آمده بود اندرروزگار حمید وحکیم طالقانی و بومعاذ فریابی باوی بودند و بوشنگ ازمصعب بن زریق بستده بودند . »

٢ – طبری ، جلد سوم ، ٧٧٧

٣ – ترکستان بارتولد ، صفه ٢ (نیزابن خلکان)

٤ – طبری ، جلد سوم ، صفحه ١٠٩٣

طاهر را والی خراسان مقرر کرد [۱]. طاهر در ماه نوامبر سال ۸۲۲ بعد از آنکه اسم خلیفه مامون را از خطبه حذف کرد و آزادی خود را از بغداد اعلان نمود دفعةً فوت کرد. مردم، طبعاً، گمان میکردند که طاهر را به امر خلیفه مسموم نموده اند اما مامون پسر طاهر را که طلحه نام داشت عوض پدرش والی خراسان مقرر کرد (۸۲۲ – ۸). جانشین طلحه عبدالعباس عبدالله که در خراسان در سال ۸۳۰ رسیده بود با تمام معنی حکمران و فرمانروای مستقلی بود، حتی خلیفه معتصم (۸۳۳ – ۴۲) که از وی نفرت داشت [۲]، و در پنهانی سعی میکرد اورا از پای درآورد [۳]، در ظاهر و علنی نمیتوانست باوی مخالفت کند. سایر اعضای خانوادهٔ طاهریان در بخش غربی قلمرو خلیفه کرسی های مهمی را اشغال کرده بودند، و در بین دیگر مقام ها ورتبه ها، قوای نظامی بغداد را نیز در دست خود داشتند و این امر البته در راه ارتقاء و پیشرفت این خاندان سلطنتی رول بارزی را بازی میکرد. رویهمرفته سران خانوادهٔ طاهریان خود را درحیطهٔ نفوذ خودشان محفوظ میپنداشتند. وقتیکه عبدالله به منشی خود خبرداد که عزم و ارادهٔ مکه را دارد خادم و فاشعار وی بپاسخ خلیفه چنین گفت: «یا امیر! گمان نمیکنم شما بچنان امر اقدام کنید» [۴]

---

۱ – ایضاً، جلد سوم، ۱۰۴۲

۲ – برای اینکه علت این نفرت را بدانید، به اصل متن گردیزی صفحه ۳ رجوع کنید.

۳ – بعقیدهٔ گردیزی (f. 102, Camb,M.s. f. 82 b) خلیفه کنیزی را بحیث تحفه نزد عبدالله فرستاد و در عین زمان بدو دستارچه مسمومی داد تا بدان وسیله عبدالله را از پای درآورد اما کنیز فریفته طاهری (در نیشاپور) گردید و راز را براو فاش کرد.

۴ – گردیزی، نسخهٔ خطی کمریج (f. 103; Camb. Ms. f. 83 a) «یا امیر تو حازمتر از آنی که کاری کنی که از حزم دور بود.»

عبدالله با این گفتهٔ منشی خود گوش داد وعلاوه نموده گفت که مراد وی ازاین پرسش آن بود تامنشی خود را آزمایش کند سامانی ها حتی بیشتراز طاهریان زمام اقتدار وقدرت را بدست گرفته بودند، اما اینقدر بود که آنها فقط فرمانروایان ماوراءالنهر میبودند وما میدانیم که ماوراءالنهر زیراثر والی خراسان اداره وکنترول میشد.

نیاوسلف این خاندان سلطنتی سامان ـ خدات بود؛ این مرد موءسس این خاندان وفرمانروای قریهٔ سامان در ولایت بلخ[1] بوده است؛ سامان ـ خدات را خلف رهبر ساسانی بهرام چوبین که درسال ۵۹۱ به نزد ترکها فرار کرده بود، میدانند. سامان ـ خدات درسایهٔ حمایت حاکمی که اسد بن عبدالله القشیری نام داشت(۷۳۸م)، میزیست. سامان ـ خدات اسلام را میپذیرد و پسرش را باحترام حامی خود، اسدنام میگذارد. در بارهٔ حیات وزندگی اسد هیچگونه معلوماتی مورد دسترس ما نمیباشد. پسران اسد، نوح، احمد، یحیی و الیاس بعد ازآنکه در فرونشانیدن بغاوت رافع بن لیث سهم میگیرند، درخدمت مامون باقی میمانند ونیز توانایی می یابند باینکه احترام مامون را بسوی خود جلب کنند. غسان بن عباد والی خراسان(۸۱۹–۸۲۱) مطابق میل وآرزوی خلیفه مامون نوح را بحکومت سمرقند، احمد راحاکم فرغانه، یحیی را بحیث فرمانروای شاش والیاس را زمامدار هرات مقرر میکند[3]

---

۱ ـ اکثر موءرخان همین عقیده رادارند. مقدسی بیبلیوگرافی، جغرافیای عرب، بخش دوم، صفحه ۳۳۸، یاقوت، بخش دوم، صفحه ۳۱ سامان را درحوالی سمرقند میدانند.

(۲ـ نرشخی، صفحه ۷٤

۳ ـ میرخوند هم بهمین عقیده است (تاریخ سامانیها باهتمام Defremery، صفحه ۱۱۲، ۱۱۳) قرارعقیده حمدالله قزوینی (درنرشخی صفحه ۱۰۰) الیاس حاکم شاش ویحیی حاکم هرات شد

سامانیها در هرات نمیتوانند حکومت خود را تامین کنند، وقتیکه، طور مثال، الیاس درسال ۲۴۲ /۸۵۶–۷ در هرات پدرودجهان میگوید،[1]، ظاهراً جانشینی ازوی درآنجا باقی نمی ماند. درآن شرح و بسطی که مربوط به ظهور صفاریها درسجستان و ولایت هرات عطف توجه میکند، از سامانیها سخنی در میان نیست اما درماوراءالنهر سامانیها خود را بحیث فرمانروایان موروثی تاسیس مینمایند و احمد بن اسد که از کورهٔ مجادلات برادران خویش سربلند و پیروز برمی آید توانایی می یابد باینکه زمام قدرت را دردست پسران خویش بگذارد. اگر ازروی شرح وبیان مالیات ماوراءالنهر ابن خرداد به[2] قضاوت کنیم درسالهای ۲۱۱ و ۲۱۲ (۸۲۶–۸۲۷) نوح بن اسد (بزرگترین برادرها) ظاهراً هنوز حاکم یك بخش سغد یاشهرسمرقند، فرغانه و بعض «شهرهای ترکی» بود. بعدازفوت نوح (۲۲۷–۸۴۲) برادرش احمد که ازلحاظ کبرسن مستحق کرسی حکومت بود ودرفرغانه بحیث ـ فرمانروا باقیماند وپسرش نصررا به سمرقند فرستاد.[4]

---

*مقررشدند. لیکن درطبع براون(صفحه ۳۷۹) الیاس حاکم هرات و یحیی حاکم شاش مقرر شدند. گفتهٔ میرخوندرا فقرهٔ ذیل سمعانی تایید میکند. طوریکه ازاثرکندی که زیر عنوان حاکم وقضاةمصر نوشته ed.:Guest,p:184 الیاس بن اسدسامانی راحاکم اسکندریه درسال ۲۱۲/ ۷۲۸ مقرر کردند، لیکن دراین اثر، ازاینکه الیاس برای چقدرمدت بحکومت خوددراسکندریه دوام داده است معلومات نمیدهد. همچنان عجب نامه Presented to E.G.Browne,P,169 و گفته های نرشخی(صفحه ۷۵)دراین مورد اغلاط زیاد تاریخی وکرونولوجی دارد. درگردیزی نسخهٔ خطی کمبریج فقطاز مقرری نوح صحبت میشود.

۱–سمعانی (S. V.) السامانی. تاریخ وفات سایرسامانیها درآنجاداده شده است.

۲– ببلیوگرافی جغرافیایی عرب، جلدششم، صفحات ۲۷–۲۸. برای معلومات مزید به پاورقی اصل کتاب (انگلیسی) ترکستان تاحملهٔ مغول، بارتولد، صفحه ۲۱۰ رجوع نمایید.

٤ ـ میرخوند، تاریخ سامانیها صفحات ۱۱۲ و ۱۱٤

راجع به تاریخ و اوضاع واحول داخلی ماوراءالنهر در دورهٔ سامانیهای اول معلومات و اطلاعات ناچیزی در دست داریم. گردیزی[١] مینویسد که درسال ٢٢٤ـ٨٣٩ درفرغانه زلزله بوقوع پیوست ومولف قندیه[٢] درباره قتل تقریباً هزاران نفر درشاودار Shawdar درسال ٨٥٩/٢٤٥ بدون اینکه علت بغاوت را ذکر کند، صحبت میکند.

وقتیکه درسال ٨٥٥ یحیی پدرودجهان گفته، شاش به احمد رسید چنانچه در روزهای پیشین دیده میشود که ابویوسف یعقوب بن احمد[٣] در آنسامان فرمانروایی میکند. بعدازمرگ احمد (٨٦٤)، نصر رئیس جدید فامیل[٤] بحیث حکمران سمرقند باقی میماند وپسر دیگر احمد ابوالاشعث درفرغانه به فرمانروایی خویش آغاز میکند. بخارا فقط درسال ٨٨٤ تحت اثر سامانیها درمی آید[٥] و بعد از آن درسال ٨٧٥ خلیفه معتمد برای نصر بن احمد فرمانی میفرستد و او را بحیث فرمانروای تمام ماوراءالنهر میشناسد[٦] بر صحایف این دورهٔ تاریخی باید این نکته را که عبارت از فرمانروایی مسلمانها بر ماوراءالنهر باشد، بیفزاییم و درضمن بایست علاوه نموده گفت که هم درهمین دورهٔ طاهریها وسامانیها ازطرف حکومت بغداد تقویت میشدند. ما دیدیم که

١ـ ترکستان، بارتولد، صفحه ٣

٢ـ ترکستان، بارتولد، صفحه ٤٩

٣ ـ نرشخی، صفحه ٨١

٤ ـ ایضاً، صفحه ٨٠

٥ ـ ایضاً، صفحه ٧٧

٦ ـ طبری، جلدسوم، صفحه ١٨٨٩

دراوایل دورهٔ مامون قیام ورستاخیز همگانی برعلیه تسلط اعراب درماوراء النهر شروع شده بود. بعداز مفارقت مامون بی نظمی وشورش ها سرازنوجان میگیرد وفقط دردورهٔ غسان بن عباد (۸۱۹–۸۲۱) امن وامان تامین شده بود. شایدهمان قحطی که درخراسان (درحقیقت درسرتا سرپارس) درسال ۲۰۱/۸۱٦–۷ شیوع یافته بود، دراثر عدم فرستادن گندم ازماوراءالنهربوده باشد. درسال ۷۳۳ نیز دراثر نفرستادن گندم ازماوراالنهر درخراسان قحط وغلای شدید رخ داده بعد ازمرگ طاهر ومقررشدن طلحه، احمدبن ابوخالدرابا یك لشکر به ماوراءالنهرفرستاد؛ هدف این لشکرکشی این بود تااشروسنه (Ushrusana) راکه شهزاده کاووس (پسرهمان شاهیکه خودش را به فضل بن یحیی تسلیم کرده بود) دوباره ازچنگ وی بدست آردزیراشهزادهٔ مزبوربه مامون وعده داده بود تا خراج بپردازد امابعدازآنکه مامون بغداد برگشت، وی نقض عهد نمود. بعدازمدت مختصری آتش نفاق دراشروسنه و دربین اعضای خانوادهٔ شاهی درگرفت، حیدر پسرکاووس، یکی ازنجیب‌زادگان معروفی راکه‌سرکردهٔ حزب برادرش فضل بوده، بقتل رسانید. ناگفته نماندکه‌وی به اخیرالذکردخترش رابزنی داده بود. بعدازاین قتل، حیدرنزدنمایندهٔ عرب فرارکردومتعاقب آن رهسپاربغداد گردیده ازطرف دیگردرسال ۲۰۵/ ۸۲۰– افضل، توقوز– اوغزرابه مملکت‌دعوت کرد. درسال ۸۲۲/۲۰۷ احمد بن ابوخالدلشکریانش‌راباراهنمایی حیدرازراه‌کوتاهتر تر داخل اشروسنه نموده وکاووس را بدون اینکه ملتفت گردد، دردام افگند واو هم مجبورشد خودش راتسلیم نماید. فضل باترکها بمیدانهای [استپ] فرارکرد ودرآنجاخائنانه‌ترکها راترك داده به اعراب ملحق شدند، وترکها ازتشنگی

جان دادند. سپس کاووس بغداد رفت و در آنجا دین اسلام را پذیرفت و دوباره حکمران آن ولایت شد. بعداز وی حیدر زمام امور آن ولا را در دست گرفت[۱] و از نجبای درجه اول دربار خلیفه گردید وزیر نام واسم افشین (لقب شهزادهٔ اشروسنه) شهرت بسزایی حاصل کرد. افشین درسال ۸٤۱-اعدام شد، لیکن خاندان سلطنتی وی تا سال ۸۹۳/۲۸۰ دراشروسنه بفرمانروایی خودادامه داد. درموزهٔ هرمیتج پتروگراد [لنین گرادامروز] سکه های آخرین افشین اشروسنه موجوداست سیر بن عبدالله درسال ۲۷۹ دراشروسنه سکه ضرب زد وهم چنین یك سکهٔ اسماعیل سامانی که، درسال ۲۸۰ دراشروسنه سکه ضرب زده شده بود، موجوداست[۲]

برسرکار آمدن ومقررشدن احمد بن ابوخالد، یکی ازعلم برداران قیام طاهریان، بدون شك وتردیداز طرف طلحه با آغوش بازوجبین کشاده استقبال شد زیرا طلحه برهبر عرب ومنشی وی هدیه وتحف زیادی میفرستاد. به عقیده میرخوند (۲) احمد بن ابوخالد ازسامانیها پشتیبانی میکرد واحمد بن اسد را در فراغنه دوباره بر کرسی قدرت واقتدار نشانید و «دشمنان اسلام» را ازآنسامان بیرون راند[۳] آخرین محاصره و تسخیر فرغانه یعنی کاسان واورست را بلاذری به نوح بن اسد نسبت میدهد، لیکن بلاذری این واقعات را زیرعنوان دورهٔ خلیفه منتصر (۸٦۱-۲) که نوح

۱ - طبری جلد سوم صفحات ۱۰٤٤ ۱۰٦۵ و ۱۰٦٦ بلاذری صفحات ٤۳۰ و ٤۳۱

۲ - A Markou' Inventarnyi Kataloq musul, manshilkh monet Imp Ermitazha St P, 1896, pp 112 _114

۳ - تاریخ سامانیها، میرخوند، صفحات ۲ و ۱۱٤

٤ - بلازری، صفحه (٤۲۰) دریك نسخه قلمی خلیفه را منصور ثبت کرده است

قبل از آن روزگار پدرود جهان گفته بود، مطالعه میکند. ولی کارنامهٔ مهمی که نوح توانست جامهٔ عمل بپوشاندهما تا تسخیر اسیفحاب (٨٤٠) میباشد[١]. نوح امر داد تا بدور باغهای انگور وزمین هـای کشمندی دیوار کشیده شود[٢]. نوح بدان جهة بدین کار اقدام کرد تا حاصلات را ازحملهٔ ترکها نجات دهد وهم این چنین عمل قبل از آن درشاش عملی گردیده بود. در اینجا باید خاطرنشان کرد که ولایات استفجاب هنوز زیر اثر یك خاندان سلطنتی جداگـانهٔ ترکهـا (قرن دهم) بود[٣] واز امتیازات زیادی بهره مند می بودند؛ این ولایات حتی از تادیهٔ مالیات معاف بودند[٤] (٧) اسیفجاب برای اینکه وفاداری خودرا نسبت به سامانی ها ثابت کند سالانه چار دانق (از پنج پنس انگلیسی کمتر) ویك جاروب برای آل سامان میفرستاد[٥].

خلیفه مامون[٦] به والی ها وحکام خویش امر صادر کرد تا باغیان وشور شیـان بازار کارزار را گرم نگهدارند وهم درعین زمان به نمایندگان خود امر داد تا اشخاص برجسته ومهم را دعوت نمایند که در زیر پرچم خلیفه کمر خدمت را محکم بندند.

وقتیکه خلیفه بغداد برگشت برای این اشخاص مهم هدیه ها وتحفه های زیادی میفرستاد. این روش مامون راخلیفه معتصم بیش از پیش دنبال کرد وآنرا به پیمانهٔ

١-سمعانی (S.V.) السامانی

٢-بلاذری، صفحه ٤٢٢

٣-راجع به بعض اعضای این خاندان سلطنتی به «ترکستـان تا حملهٔ مغول» صفحه ١٧٦ مراجعه نمایید

٤-به ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد اول صفحه ٣٣٣

٥-ایضاً، جلدسوم صفحه ٣٤٠، جلد چارم، صفحه ٣٤٣

٦-راجع به مامون ومعتصم، بلاذری، صفحه ٤٣١ را مطالعه کنید.

باز هم وسیع تری رواج داد. آری در اثر همین روش بخردانهٔ سیاسی بود که مهاجرین زیادی ازسغد، فرغانه، اشروسنه وشاش زیر پرچم خلیفه جمعه شدند ودر نتیجه رکن رکین ومهم خلافت اورا تشکیل دادند[1].

این شرایط در بوجود آوردن حکومت مسلمانها در این سامان رول بس ارزنده بازی کرد. عبدالله بن طاهر شاید بایاری وکمك سامانیها، پسرش طاهر رابه لشکر کشی به ملك غز فرستاد وآنسامان را فتح کرد. درین جا باید علاوه نموده گفت که دراین سامان قبل از آن هیچ کس پا نهاده وهیچ یك فاتحی آن را نکشوده بود.

درزمان خلافت معتصم باشندگان ومردم ماوراء النهر تماماً مسلمان شده بودند وخود آنها بنا بر میل وآرزوی خود برای گسترش «آیین اسلام» باهمسایگان ترکی شان جنگ میکردند ازاینکه در زمان طاهریان خلفای آل عباس در کار وبار ومعاملات مملکت حصه میگرفتند، شاید ازآنجهت باشد که اشخاص نامدار وسربرآوردگان بومی دردربارخلیفه معتصم باوجود نارضایتی دوملیون درهم برای حفر کانال بزرگ کشاورزی درشاش تخصیص داد. بعقیدهٔ عوفی[2] این کانال تاقرن سیزده وجود داشت. نیز می بینیم که تاآخرین سال فرمانروایی محمد بن طاهر بعض زمین ها در ماوراءالنهر مال شخصی خلیفه پنداشته می شد.

۱-Lozy مقالتی راجع به تاریخ اسلام، صفحه ۳٤۷. مامون وحتی معتصم بدور خویش گارد ترکی راجمع کرده بود: درسال ۲۱٤ و ۸۲۹ وی به مصر آمد درحالیکه چارهزار ترك همرکاب وی بودند (کندی صفحه ۱۸۸)

۲-طبری، جلدسوم، صفحه ۱۳۲٦، متن، صفحات ۸۳-۸٤

ازآنجاییکه طاهریها و سامانیها درمبداء و اساس خود ارستوکرات بودند و در قلمرو اعراب موقف و کرسی های مهمی را در دست داشتند، لذا نمی توانستند مانند ابومسلم و دیگر رهبران شیعه آرزوهای دیموکراتیك و تمایلات ملی را منصه اجرا گذارند.

دوره وزمان فرمانروایی خاندانهای سلطنتی طاهریان وسامانیان رامیتوان دوره مطلق العنانی روشنفکری بحساب آورد. دردورهٔ حکومت این دو خاندان سعی ومجاهدت زیادی به‌خرچ داده‌شده تاصلح‌تامین‌گردد ونیز در دورهٔ همین دو خاندان سلطنتی بودکه طبقات پایان جامعه ازدست تجاوز و تخطی طبقات بالا در امان بودند.

طاهریان وسامانیان میکوشیدند تا تعلیم و تربیه را در بین مردم تشویق کنند لیکن اصلاحات وریفارم های شدید اجتماعی کاری نبود که از عهدهٔ آن برایند. این دوخاندان عناصر باغی وشورشی راکه‌ازبین توده های مردم سر بلند می کردند، گردن میزدند وآنها را باشدت‌وحدت‌هرچه تمام تر سر کوبی میدادند. این خصوصیت درزمان‌فرمانروایی نخستین سازمان دهندهٔ خراسان، عبدالله بن طاهر باتمام وضاحت وروشنی جلب توجه میکند ویعقوبی برآنست که مانند عبدالله بن‌طاهر هیچ کس نتوانست برخراسان فرمان روایی کند[1]، عبدالله بن طاهر تمام اهم ومساعی خودرا درراه خدمت به‌بزرگان به‌ خرچ میداد[2]، اهل خراسان همواره از کم آبی با مشکلات زیادی دست‌وگریبان بودند وازسیستم آبیاری

۱-یعقوبی، تاریخ دوم صفحه ۵۸۶

۲-اصل متن صفحه ۳

مصنوعی استفاضه میبردند وروی این مسأله همیشه باهم کلاویزمیشدند، از آن جاییکه کتب فقه (کتب قوانین) درین موضوع خاموش است، عبدالله فقهای خراسان راجمع کرد تا باهمکاری دیگر فقهای عراق قوانینی را دربارهٔ استعمال واستفاده از آب تدوین کنند. کتاب القینه (کتاب کانال‌ها) که ازطرف این علما و فقها تدوین گردید حتی دوقرن بعدتر درزمان گردیزی مورداستفاده واستفاضه قرار میگرفت عبدالله، درعین زمان، به کارمندان خود امرداد تا از دهقان ها «زارعین» حمایت کنند[1]. دراین موضوع از ملاحظات اخلاقی بطرفداری طبقهٔ دهقان کار میگرفت : «خداوند به‌وسیلهٔ اینها «دهقانها» بمارزق میدهدو بواسطهٔ دعا ورضایت آنها ازما خوشنود میگردد ، معاملهٔ بدبه این مردم راخداوندممنوع وناروامیداند .»

این انگیزه واحساسات نیك عبدالله نسبت به طبقات پایان وی‌را واداشت تاتعلیم وتربیهٔ همگانی راآغاز نماید و اصول تعلیم و تربیه را بصورت بسیار مشخصی طرح کرد: «دانش وعلم بایست مورددسترس کسانیکه ارزش دارند ویاندارند گذاشته شود.» وطوریکه مشاهده میکنیم دراین فرصت اولاد واطفال بیچیز ترین دهقان شهرها میرفتند تاچیزی بیاموزند. در اثرهمین معمول بود که دو برادرخرغونی باشندهٔ دهکدهٔ خرغونی توسط پدرشان درسال ۲۳۳/۸۷-۸ به سمرقند برای کسب تحصیل فرستاده شدند. درظرف سه سال این دوبرادرتمام سایس هارافرا گرفتندواز طرف مادرشان که پشم ریشی میکرد، اعاشه میشدند.[2] عبدالله دردوره وعصر تفوق اصالت عقلی

۱-دراصل متن بزرگران را به غلط بزرگان ثبت کرده است

۲-سمعانی (S.V) الخرغونی

میزیست وطبعاً ازعصروزمان خویش متأثر بود اما گمان نمی رود که وی ازروی «فهم» با اساسات ودینیات اسلام کـه درآن فرصت درخراسان وماوراءالنهر ومخصوصاً بخارا[1] رواج داشت، آشنا بوده باشد. عبدالله مانند پدرش به‌حیث یك شاعرشهرت داشت. برادرزاده‌اش منصوربن طلحه که حاکم مرو، امل وخوارزمیه بود، رسالاتی دررشتهٔ فلسفه دست نگارش سپرده بود وعبدالله منصوربن طلحه را «عقل طاهریان» میگفت وهم بدوبسیار افتخار ومباهات میکرد[2].

طاهریان بانهضت های همگانی مهمی که عبارت ازنهضت خارجی درسجستان ونهضت آل تشیع درطبرستان بود، روبروشده بودند. این نهضت‌ها دردوره وزمان سامانیها نیزادامه داشت. نفوذوقدرت عناصرناراضی فقط دردورهٔ نوادهٔ عبدالله، محمد بن طاهرعطف توجه مینماید.

پدرش طاهربن عبدالله (٨٤٤ـ ٨٦٢) جانشین واقعی عبدالله بود وموءرخین دربارهٔ رژیم حکومت وخصایص شخصی وی بهمان احترام یادمیکنند که از پدرش صحبت میکردند[3] ازطرف دیگرمی بینیم که محمدبن طاهردرفرصتی برمسند حکمرانی پدرمی نشیند که سن وسالش خام میباشد[4] وموءرخین اورا فرمانروای ضعیفی میدانند که به عیش وخوش گذرانی روزگارش راسپری مینماید[5] درهمین دوره کاکای محمد، که سلیمان بن عبدالله نام داشت، درطبرستان

(١) نرشخی، صفحه ٥٤

(٢) فهرست، صفحه ١١٧

(٣) گردیزی، صفحه ٣، ببلیوگرافی جغرافیهٔ عرب جلد ٧، صفحه ٣٠٧

(٤) یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، صفحه ٦٠٥

(٥) گردیزی، [F] ١٠٤

فرمانروایی میکرد . درعین یك بخش مملکت که درسرحدات بین ولایات کسپین طبرستان ودیلم واقع بودوازآن خلیفه میبود ، به محمدبن عبدالله داده شد . باید دراینجاعلاوه نموده گفت که عبدالله ازسال ۸۵۷ تا ۸۶۷ حاکم بغدادبود. محمد جابربن هارون مسیحی رابحیث نمایندۀ خویش بدان سامان فرستاد . جابرآن مرغزارهای راکه درجوارزمین های محمدواقع بودومردم ازآن استفاده میکردند ودرعین زمان مال شخصی کسی نبود، درتصرف خود درآورد . این تخطی وتجاوزبرحقوق دیگران بغاوت بزرگی را سبب شد، دررأس این بغی علویها قرارگرفته بودند[۱]. درسال ۸۶۴حسن بن زید علوی زمام امورولایت‌را بدست گرفت ودرآن‌سامان باوقفه‌های مختصری تاسال ۸۸۴فرمانروایی کرد. پس ، می بینیم که علت وسبب نهضت شیعه همان تجاوزوتخطی بودکه برمنافع دهاقین صورت گرفته بود. قیام ورستا خیز سال ۳۰۱/۹۱۳ـ۴علیه سامانیها تحت رهبری حسن بن علی الاطرش ازمزایاومحاسن دموکراتیك برخوردار بود. باید این نکته را خاطر نشان کرد که حسن بن علی خودش را ازاحفادواولادۀ علی میدانست . حسن بن علی برای آیین اسلام باپیروزی دردیلم تبلیغات میکرد[۲]. حسن دربین مردم شهرت بسزایی حاصل کردونیزهمان شهرتش راتاروزیکه پدرودجهان گفت ، حفظ نمود. موءرخین بیطرف[۳] ازعدالت اوتوصیف میکنند. البیرونی ازحسن انتقاد

---

۱ ـ طبری ، جلدسوم ، صفحات ۱۵۲۳-۲۶

۲ ـ ابن اثیر ، جلدهشتم ، صفحه ۶۱

۳ ـ ایضاً ، جلدهشتم ، صفحه ۶۴ طبری ، جلدسوم ، صفحه ۲۲۹۲

مینماید و میگوید که وی همان تشکیلات خانوادگی را که در دست فریدون افسانوی تأسیس شده بود ازهم پاشید و متلاشی کرد. از نگاه البیرونی البته این انتقاد درست است زیرا که وی زیر تأثیر عنعنات وسنن پارس باستان بود. «فریدون هدایت داده بود که برخانواده‌ها، سرای‌ها و احفاد خویش فرمانروایی کنند و آنها را کدخدا [بادار و آقای حویلی و سرای] نام داده بود. الناظر الاطرش این رسم را برانداخت و اکنون چنین عصر و زمانی فرارسیده که رهزنان و کدخدایان دریك کفهٔ ترازو قرار گرفته اند.»

این نکته، البته، روشن است که حسن برحقوق وجایداد وملکیت مالکین خانواده خط بطلان کشیده بود. درخراسان ودرماوراءالنهر، چنین اقدامات جدی برای مفاد طبقات پایان برداشته نشده‌بود وبرای کسانیکه ازوضع زندگی شکایت داشتند تنها یك چاره موجود بود وآن اینکه درلشکر قهرمانانیکه برای اسلام جنگ میکردند، داخل شوند. وبدان جاهای بروند که آتش جنگ با کفار شعله‌ور بود. غازیان با اتحادیه قهرمانان که برای اسلام می‌جنگیدند مانند سایر اتحادیه‌های شرق دارای تشکیلات بهم بسته ومتحدی بودند (Guild). لیدران ورهبران اینچنین لشکرهای داوطلب علی‌الاکثرشهرتی بهم میرسانیدند و درنزد حکومت محترم میبودند وبآنها از طرف حکومت منصب رسمی داده میشد.[۱] ازآنجاییکه این غازیان بسرزمین‌های بومی‌شان چندان بندوباز نبودند مخصوصاً ماوراءالنهریان، لذا درهرکجایکه جهادوغزا راه انداخته میشد و امید بدست آوردن

۱- بیهقی، مورلی، صفحه ۴۳ (سالار غازیان)

غنایم موجود میبود، میرفتند[1]. فرمانروایان برای اینکه ازخدمت این دسته مردم استفاده کنند در مرحلهٔ نخست بایست خطر یرا که از رهگذر آنها متوجه ایشان میگردید بپذیرند. باحتمال قوی همین داوطلبان جنگ بودند[2] که مقدسی آنها را خطر برای باشندگان بنکث (Binkath)[3] وانمود میکند، زیرا اینها درحالیکه منبع قدرت و نیروی حکمرانان بودند، منبع خطر نیز برای سامانیها میبودند. ازاینکه گردیزی[4] داوطلبان مزبور را عیارمی نامد بدون کدام علت و دلیلی نبوده است.

این درست است که عناصر ناراضی در شهرهای بزرگ جمع میشوند و عین همین اصل در این مورد صدق میکند. اهل سمرقند دردسر زیادی برای سامانیها ایجاد کرده بودند[5]. دردورهٔ تیمور غازیهای سمرقند دلیرانه از شهر یکه برج و بارو نداشت دفاع نمودند، لیکن حکومت بزودی آنها را قلع و قمع کرد[6] بعقیدهٔ مشاهدات سیاحان سمرقند دردوران خاندان شاهی بخارا درحال موجود بهمان دلیری وشجاعت معروف میباشند[7]

درخراسان درسال ۸۲۱ داوطلبی بغاوت وشورشی را آغاز نهاد[8] و در پایان

۱- بیهقی، مورلی، صفحه ۳٤۷

۲- راجع به نیروهای نظامی درشاش و فرغانه به ببلیوگرافی جغرافیهٔ عرب رجوع نمایید (جلد اول صفحه ۲۹۱)(۳) ایضاً، جلدسوم، صفحه ۲۷٦ (٤) ترکستان بارتولد، صفحه ٤ (اشاره به یعقوب بن لیث است)۳ ۱ و درترجمه پارسی سپه سالار سمرقندو عتبی رئیس الفتیان بسمرقند ثبت میکند.
به پاورقی ترکستان بارتولد صفحه ۲۱۵ نمره پاورقی ٥ رجوع شود

٥- به ترکستان تاحملهٔ مغول، انگیسی، بارتولد، صفحه ۸۷ مراجعه نمایید. (٦ ظفرنامه، I، صفحات ۱۰۹ - ۱۲ برای شرح مفصل این موضوع به نوشته های من(بارتولد]شماره ۱۷، صفحات ۱٥-۱٦ ٥ مراجعه نمایید ٤-طبری، جلد، سوم، صفحه ۱۰٤٤

J Wolff, Narative of a mission to Bukhara, fifth—editcon, Edenburgh and London, 1848, pp 202—3

همین قرن از بین همین طبقه خاندان سلطنتی نیرومند صفاریها ظهور کرد[۱]. این خاندان طومار سلطه و فرمانروایی آل طاهر را درهم پیچید و پرچم قدرت واقتدار خود شانرا در پارس برافراشت. صفاریها به همین موفقیت و پیروزی قناعت نکردند ودر تلاش آن بر آمدند تا قدرت خودرا در ماوراءالنهر تاسیس نمایند و هم همین اندیشه و اقدام باعث تباهی ایشان گردید.

بنیاد گذار و موءسس این خاندان، یعقوب بن لیث بن معدل و سه برادرش عمرو و طاهر و علی از باشندگان شهر قرنین (Qarnin) سجستان بودند. این شهر به اندازهٔ یك مارچ از پایتخت ولایت سجستان، زرنج، که بطرف دست چپ راهیکه بسوی بست امتداد یافته بود، واقع بود. یعقوب بن لیث بشهر [شاید زرنج باشد] میرود ودر آنجا نزد مسگری خدمت میکند و در بدل خدمت خویش ماهانه پانزده درهم اندرمی یـ ـد؛ برادرش طاهر بیك روایت استربان وبه روایت دیگر نجاری میکرد. درهر صورت این برادران بزودی در بین رفقا مردان برجسته و بارز میشود. این برادران از رهگذر دادوسخاوت پیروان زیادی را بدور خود جمع میکنند. یعقوب و برادران وی باهمراهی کاکای شان کثیر بن رقاق یکدسته از رهزنان راتشکیل میدهند و با این دسته، یکدستهٔ غازیان تحت راهنمایی ورهبری درهم بن نصر بن صالح[۲] ملحق میگردند و این گروه با خارجی های سجستان

۱- راجع به مبداء و منشاء این خانوادهٔ سلطنتی Text ، صفحات ۳ و ٤ را بنگرید، ببلیو گرافی جغرافیهٔ عرب، جلد اول، صفحات ۲٤٥ ٤٧ . ابن خلکان نمره ۸۳۸. (ترجمه دی ستین، جلد چارم ۳۰۱ Sq یك خاکهٔ بسیار خوبی در بارهٔ خاندان سلطنتی صفاریها را پروفیسر تولدك نوشته است. او راق مرا [بارتولد] که به عنوان Zur Geschichte der Saffariden نوشته ام، مطالعه نمایید.

۲ - درهم بن نصر را طبری (جلد سوم، ۱۸۹۲] بحیث یك فردیکه در خدمت یعقوب میبود، ثبت میکنند *

داخل پیکار میبودند. در این جا باید (طوریکه درجای دیگر گفتیم) علاوه نموده گفت که شخص یعقوب در مرحله اول یك تن از خارجی‌ها بود. در یکی از جنگها با خارجی‌ها در نزدیك بست برادر یعقوب، طاهر کشته شد نظامیان داو طلب از متحدین نیرومند حکومت بودند و به اندازهٔ حکومت از آنها قدر میکرد که ابراهیم بن حسین[1] [ابراهیم بنام طاهریان در سجستان حکومت میکرد] مجبور شد جای خود را برای آنها خالی کند وولایت مزبور را ترك دهد. سپس درهم زمام امور سجستان را در دست میگیرد و یعقوب را حاکم بست مقرر مینماید؛ لیکن یعقوب در اثر کارنامه های درخشان کاکای خود را تحت الشعاع خویش قرار داده و در نظر نیروهای نظامی حثیت ومنزلت زیادی پیدا میکند. درهم بدین حقیقت پی میبرد و یعقوب را سپه سالار لشکر مقرر کرده وخودش بحیث یکی از افسران زیردست وی خدمت میکند. در یکی از منابع که ابن خلکان ازآن استفاده میکرد تاریخ این حادثه را ششم ماه محرم سال ۲۴۷ (بیست ودوم مارچ سال ۸۶۱ میلادی) ثبت کرده است. پس یعقوب لیث با وجود شهادت یعقوبی[2] در زمان فرمانروایی طاهر بن عبدالله روی صحنه آمده است.

● در متن گردیزی کلمات (درهم بن) شاید پیش از نصر حذف شده و افتاده باشد. اسم درهم بن حسین در ابن اثیر و ابن خلکان شاید در اثر مغشوشیت این شخص با ابراهیم بن حسین باشد. خواندمیر (حبیب السیر، جلد دوم، صفحه ۱۲۷) درهم را نوادهٔ رافع بن لیث میدانند (نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۲۰۰ مراجعه نمایند).

۱-در اثر ابن معین Ms-Pub. Lib,f 399 a ابراهیم بن نصر بن رافع آمده است. و بعقیده همین مولف پدر یعقوب لیث، درخدمت ابراهیم بوده است.

۲-یعقوبی، تاریخ، جلد دوم، صفحه ۶۰۵

یعقوب در این فرصت پیش از همه چیز مجاهدت وسعی میکرد تا قدرت وسلطهٔ خود را در سجستان تامین نماید. یعقوب شهزادهٔ بومی را که رتبیل بود ۱ بقتل رسانید وخارجی ها را منهزم نموده ازهم پاشید[۱] سپس دامنهٔ قدرت خویش را تا وادی کابل توسعه داد، سند و مکران را بدست آورد تا اینکه بالاخره در سال ۸۶۸[۲] هرات وبوشنگ را که جای تولد طاهریان بود ودر آن فرصت طاهر بن حسین بن طاهر درآنجا حکومت میکرد، تحت نفوذ خویش درآورد.[۳]

درسال ۸۶۹ یعقوب کرمان را درتصرف خود در آورد؛ خلیفه معتز (۸۹۶–۹) این ولایت را بدو شخص یعنی یعقوب و علی بن حسین، حاکم فارس، داده بود. وعلت اینکه ولایت مزبور را بدو شخص داده بود، این بود تا آن دو را بهم اندازد

۱- یا زنبیل مارکوارت (ایرانشهر، صفحه ۲۴۸) عقیده دارد که اسم شهزاده زنبیل بوده است، برای آن کدام دلیلی اقامه نکرده است.

(۱) یعقوب لیث خارجی ها را پیش از آنکه بقتل رساند طرفدار خود میساخت. نظام الملک میگوید که یکی از باغیان «رفیق یعقوب بن لیث بود (سیاست نامه، اصل متن، صفحه ۱۹۴، ترجمه صفحه ۲۸۳. گمان میرود که ترجمه کاملا صحیح نیست واز بین خارجی ها مردی را جانشین یعقوب انتخاب کردند. حمدالله قزوینی، حزئل آسیایی، ٤ ۱۱ ۱۹ ٤–۲۰– براون، صفحه ۳۷۵) صفاریها را از اینکه پیروان تبلیغات اهل تشیع میبا شد محکوم مینماید. نظام الملک یعقوب راشیعه میداند زیرا با این کلمات خلیفه را مخاطب میسازد من (یعقوب) تا زمانیکه سرت را به مهدیه نفرستم راضی نه خواهم شد (سیاست نامه، صفحه ۱٤) لیکن طوریکه می بینم این چنین کلمات را یعقوب استعمال نباید کرده باشد زیرا درآن زمان نه خاندان فاطمی وجود داشت ونه شهر مهدیه [راجع به تاسیس شهر مهدیه ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۷۰ را بنگرید] لیکن اینقدر معلوم میشود که یعقوب واننده ابومسلم تمام عناصر ناراضی طبقات پایان را بطرف خود جلب کرده بود. (۲) بعقیده گردیزی f. 105; Camb, Ms. f. 84 a فقط درسال ۸۷۱ بعد از فتح بلخ. اما بعقیده طبری، یعقوب درسال ۸۶۲ بسوی هرات لشکر کشید.

(۳) گردیزی از آن نام برده است.

و در نتیجه گریبان خودش را از دست یکی از آن دو رها سازد[1]. در این نبرد بین یعقوب و علی بن حسین ـ یعقوب پیروز شد و رقیب خود را نه تنها از کرمان بلکه از فارس هم بیرون راند. در سال ۸۷۱ یعقوب مورد احترام خلیفه معتمد (۸۷۰ – ۹۲) قرار گرفت و در نتیجه خلیفه، یعقوب را والی بلخ و طخارستان مقرر کرد[2]. ناگفته بایست نگذاشت که در زمان خلیفه معتمد امور مملکت را برادرش[4] موفق، در دست داشت و هم در ین دوره بود که مملکت بخوبی اداره میشد و روح تازه در کالبد سیستم اداری خلافت دمیده شده بود. بعقیدهٔ گردیزی[3]، یعقوب قبل از آن در سال ۸۷۰ این ولایت را در تصرف خود در آورده بود و در عین زمان غزنی، کابل و گردیز را نیز جزء قلمرو خویش ساخته بود. بالاآخره یعقوب فیصله نمود تا علیه محمد بن طاهر اقداماتی نماید. برای عملی نمودن این منظور خویش بهانه می پالید تا اینکه اورا متهم ساخت باینکه بدشمنان وی پناه داده است.

محمد را زندانی کردند و یعقوب در اول ماه اگست سال ۸۷۳[4] داخل پایتخت طاهریان شد. گردیزی شرح مبسوطی در باره مباحثه و گفتگوهای که بین پیامبران و قاصدهای محمد و یعقوب صورت گرفته، میدهد. محمد برای یعقوب چنین پیام میفرستد «اگر شما با امر و هدایت خلیفه اینجا آمده اید فرمان خود را نشان دهید تا زمام امور این سامان را برای تان واگذارم

۱ طبری، جلد سوم، ص ۱۶۹۸

۲ طبری، جلدسوم، ص ۱۸٤۱ ۳ Teot، ص ٤

۱ گردیزی تاریخ داخل شدن یعقوب را به پایتخت طاهریان، دوم ماه شوال سال ۲۵۹ ثبت میکند f. 106; Camb. Ms, f. 856 نولدك Op. Gt. S. 195, trens, P. 184 این تاریخ را یکشنبه دوم ماه آگست میداند. نیز طبری، جلدسوم، ۱۸۸۱ را بنگرید.

واگر بامر خلیفه اینجا نیا مده اید بهتراست بر گردید »[1]. یعقوب شمشیر خود را از زیر حصیر و بوریای نماز بیرون کشید وگفت اینست فرمان و پرچم من.»[2]

این کرت خلیفه نمیتوانست از اقدام وعمل یعقوب اغماض وچشم پوشی کند، نفوذ طاهریان در بغداد خلیفه راوادار نمود که بطرفداری محمد بایستد. همان بود که در سال ۸۷٤ زوارهای حج ولایت شرقی در منزل عبیدالله بن عبدالله طاهری گرد آمدند ودرآنجا فرمان خلیفه را که علیه یعقوب نوشته وترتیب داده شده بود حضورزوارها قرائت کردند[3]. فعالیت های سفر یعقوب بزودی حکومت رامجبور ساخت تاباوی ازراه آشتی ومصالحه پیش آمد کند بنابر تقاضای یعقوب، موفق تاجران راجمع کرد ودرحضور آنها فرمان جدیدی راقرائت کرد. دراین فرمان یعقوب را والی خراسان، طخارستان، جرجان ری، پارس وفرمانده نظامی بغداد مقرر کرد[2]. امابازهم این اقدام خلیفه یعقوب راازآن عزمی که بایست بر بغداد حمله کند منصرف نساخت. شکست یعقوب درنزدیك دیرالعاقول درهشتم ماه اپریل سال۸۷۶ میلادی خاندان آل عباس راازخطر تباهی نجات داد؛ امابی نظمی رادرخراسان روح وروان تازه بخشید. محمد بن طاهر بعد ازآنکه توسط لشکریان خلیفه آزاد شد برای باردوم والی ولایت شرقی مقرر گردید. محمد برای

۱- F.166, Camb, Ms., L.C اگر به فرمان امیرالمومنین آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت بتو سپارم واگرنه باز گرد. یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت عهد ولوای من اینست.

۲ ـ طبری، جلد سوم، ص ۱۸۸۷

۳ ـ طبری، جلد سوم، ص ۱۸۹۲

مدتهای مدیدی در بغداد زندگی میکرد درحالیکه برادرش حسین بن طـاهر بنام وی درشهرهای خراسان به عملیات خویش ادامه میداد . حسین در سال ۸۷٤ بیاری لشکر شهزادهٔ خوارزمیه‌ودیگراشخاص به مروررود رسیده بود . یعقوب روز سه شنبه نهم ماه‌جون سال ۸۷۹ در حالیکه قـدرت خود را فقط در بـخش جنوب پارس تاسیس کـرده بود ، پدرود جهان گفت [۱] .

این بود دورهٔ فرمانروایی مرد «مسگـری» ؛یکی‌ازدشمنان یعقوب یعنی فرمانروای طبرستان حسن بن زید، یعقوب رااز لحـاظ کرکتر پولادینش بنـام سندان یاد میکند . یعقوب ازسفطه بازیهای قانونی نفرت داشت وتنها به قایمهٔ شمشیرخویش متکی بود [۲]. یعقوب برای اینکه لشکررا بوجود آورده باشد که فقط خادم وخدمتگارخود ش بـاشد لازم داشت‌پیش از پیش زندگی آنهارا تامین کند وبرای اینکه زندگی‌لشکریان خود راتامین نماید مجبور میگردید پیهم لشکرکشی کند. این‌چنین‌رژیم حکومتی‌علی‌الاکثراورا‌وادارمیکرد تا جایـداد مردمان متمول راضبط کند. بعدازمرگ یعقوب‌باوجودناکامی لشکرکشی‌های سالیان اخیر چارملیون دینار وپنجاه ملیون‌درهم‌درخزینه‌داشت. بعقیدهٔ مولف تاریخ‌خیرات [۳]

---

۱ - ابن خلکان نیز بهمین تاریخ عقیده دارد . درنولدکه (Op. Cit, P. 204 چارشنبه ، پنجم ماه جون ، ثبت شده . لیکن‌آن روز ، روزجمعه بوده است .

۲ - برعلاوهٔ گفته گردیزی که در بالا نقل کردیم نیزسیاست‌نامه ، صفحه ۱٤ را بنگرید.

۳ تاریخ خیرات ــ نسخهٔ خطی ، موزهٔ برطانیه
Or. 4898, f. 133 a (f. aboue. P. 56)

بنده با این نسخه وچند نسخ خطی وقلمی (تاریخ بیهق) ، بعدازآنکه ۱٦۰ صفحه تحقیقات ،

پنجهزار اشتروده هزارخر داشت . عساکر یعقوب باستثنای شرفأولید رها ،اسپ وعلوفهٔ آنرا ازطرف خزینهٔ حکومت می یافتند . یعقوب همیشه یك مرد عسکر بود و ذوق ساده وبسیطی داشت ، لباسهای کتان می پوشید ، بر روی زمین می نشست وسرش را بر غلاف شمشیرش گذاشته خواب میکرد . یعقوب فقط دروقت رسمیات ومخصوصاً هر فرصتی که سفرا حضور وی بارمی یافتند گاردی را دوروبرخود جمع میکرد . افراد این گارد از بهترین افراد عساکر میبود . این گارد بدو بخش تقسیم میشد وتعداد هر بخش آن بیك هزار بالغ میگردید . نظامیان بخش اول گرز و کوپال های طلا و بخش دوم کوپال های نقره داشتند . یعقوب تمام امورو موضوعات را شخصاً فیصله میکرد ودرامور اداری هیچکس را نمی پذیرفت.

عمرو ، برادر یعقوب وجانشین وی مجبور (۸۷۹ ـ ۹۰۰) گردید روش وسیستم مملکت داری خود را تغییردهد ودیگرروش های جنگی را اتخاذ نماید . عمروتمام شرایط واوضاع واحوال رامد نظرمیداشت وازطریق مصالحه مسایل رادست حل وفصل می سپرد . نظامیان وعساکر یعقوب ، عمرو را جانشین واقعی برادرش میدانستند وهم اورا بعدازیعقوب بحیث فرمانروای خود پذیرفته آمدند . بعد ازیعقوب عمروخود رامطیع خلیفه اعلان کرد وازطرف خلیفه

خود راطبع کردم برخوردم . راجع به تاریخ خیرات و مولف آن موسوی مقالت مرا که در Bulletin de L'acad, der Science (1915, PP. 1365 sqq.) دست اشاعة داده شده ، بنگرید . اطلاعات و معلوماتیکه موسوی در بارهٔ یعقوب میدهد ، ازمسعودی (راجع به اشترها وخرها گرفته شده . Prarires or VII,46 sq.

بحیث والی خراسان، فارس، اسپهان، سجستان، کرمان وسند مقررشد[۱]. در نتیجه طبقهٔ روحانیون ودا وطلبان عمرورا بحیث فرمانروای حقیقی ولایات فوق الذکر پذیرفتند[۲] وبه وی وعده دادندکه دربرابر تخطی وتجاوزهر گونه دشمن ازاوامداد نمایند. عمروباطاهریان نیزازراه صلح ومصالحه پیش آمدند. عمرو بحیث فرمانده اعلی نظامی بغداد، عبیدالله بن عبد الله بن طاهررا نمایندهٔ خویش درآنشهر مقرر کرد ویك عصای سلطنتی طلارا برای وی فرستاد[۳] باوجود این مصالحه، عمرونتوانست روابط صلح آمیزومودت راباطاهریان برقراردارد وهمان بود که یکی ازطاهریان بنام حسین بن طاهردرسال ۸۷۷ مرورا درتصرف خویش درآورد[٤]. درماه اپریل سال ۸۸۵ محمد بن طاهربرای باردیگروالی خراسان اعلان شد وازرافع بن هرثمه که پیش ازآن درسال ۸۸۲ نیشاپوررا فتح کرده بود[٥]، نیابت میکرد. خلیفه درحضورزواران خراسان عمرورا ملعون اعلان کرد ونیزامروهدایت دادتااین نفرین رادرمساجد تکرار کنند[٦]. درسال ۸۸۹ عمرو برای یکباردیگرمورد تعظیم واحترام خلیفه واقع میگردد وعمرو باردیگرعبید الله بن عبدالله رابحیث نمایندهٔ خویش در بغداد مقررمیکند واسم عمرورا بربرچم ها، نیزه هاوسپرها مینویسند. امادراوایل سال ۸۹۰ عمرو

۱- تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۹۳۲

۲- گردیزی، اصل متن، صفحه ٤

۳-طبری، جلدسوم، صفحه ۱۹۳٦

٤-ایضاً، جلد سوم، صفحه ۱۹۱۵

٥-ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۰۳۹

٦-ایضاً، جلد سوم، صفحه ۲۱۰٦

برای مرتبهٔ دیگر مورد عتاب وسرزنش خلیفه واقع میگردد، وآن پرچمها نیزه ها وسپرها راکه اسم عمرو برآنها نوشته شده بود، ازرواج بر می اندازند.[۱] عمرو در زمانیکه خلیفه معتضد برمسند خلافت نشست بحیث فرمانروای قانونی خراسان شناخته شد وپرچمی راکه ازبغداد برای اوخلیفه فرستاده بود، برای مدت سه روز در منزلش مورد نمایش گذاشته تا ثابت شود که عمرو مورد احترام والتفات خلیفه میباشد.[۲]

اقتدار وقدرت عمرو مانند یعقوب باساس شمشیر تامین میشد وبدان جهة بود که عمرو مجبور میگردید برای پیشرفت پلانهای جنگی خویش پول داشته باشد. عمرو این پول رانه تنها ازرهگذر ضبط وچپاول اموال مردم تهیه میدید بلکه ازطریق سیستم بسیار منظم اقتصادی واداری خزینهٔ خودرا انباشته نگهمیداشت. اندازهٔ عایدات ومالیات عمرو معلوم نیست وما فقط ازروی اندازهٔ مالیات دوره طاهریان وسامانیان میتوانیم اندازه مالیات عمرو را حدس زنیم. بعقیده طبری[۳] درسال وفات عبدالله بن طاهر مالیاتیکه ازتمام ولایات جمع میشد به چهل وهشت ملیون درهم بالغ میگردید بعقیده ابن خرداذبه[۴] واطلاعات سالهای ۲۱۱و۲۱۲ (۸۲۶-۸۲۷) خراجیکه عبدالله

۱- ایضاً، جلد سوم صفحات ۲۱۱۵و۲۱۱۷

۲- طبری، جلد سوم صفحه ۲۱۳۳

۳- طبری، جلد سوم ، صفحات ۱۳۳۸-۳۹ نیزایضاحات مسعودی راکه درباره تحف عمرو که برای خلیفه میفرستاد (در ۸۹۶/۲۸۳) بنگرید دربین این تحفه ها وهدیه ها عمرو یك صنم مسی راکه مردمان کوهستانی درسرحد هند بدست آورده بود، فرستاد. (Prairies d'or, VIII, 125 sq)

۴- ببلیوگرافی جغرافیهٔ عرب، جلد ششم، صفحه ۲۸

بــه خلیفه میپرداخت قرارزیراست : (٤٤٨٤٦٠٠٠) درهم سیزده اسب اصیل ، (۲۰۰۰) گوسفند ، (۲۰۰۰) غلام غز که ۶۰۰۰۰۰ درهم ارزش داشت ۱۱۸۷٤ پــارچه هــا ،(۱۳۰۰) پــاره آهن اگــر گفته قدامه [1] موردقبول و اعتماد باشد، درسال ۸۸۸/۲۲۱ عبدالله تعهد نمود مبلغ سی وهشت ملیون بشمول پول غلام ها گوسفند و پارچه های کتان بخلیفه بدهد. ازاین گفته میتوانیم استنتاج کنیم که پول باقیمانده راطاهریان در کیسهٔ خود می انداختند . یعقوبی [2] عقیده دارد که خراج خراسان برعلاوهٔ بخش غنایم که به چهل ملیون بالغ میگردید در دسترس طاهریان گذاشته شده بود کــه ازآن برای خود استفــاده میکردند . برعلاوهٔ این مبلغ سیزده ملیون ازعراق با تحفه های زیادی در کیسهٔ طاهریان میریخت. ابن حوقل [3] و مقدسی [4] مالیات خراسان را به اندازهٔ دورهٔ سامانی هــا میدانند، اما مالیات عمرو که ماوراءالنهردرحیطه قلمرو وی نبود ازطاهریان کمتر میباشدولی دراینجا باید اضافه نموده گفت کــه مالیات عمروتماماً بدون اینکه برای خلیفه فرستاده شود ازآن خودش میبود.

عمروگاه گاه به بغداد تحفه میفرستاد امار اجع به اینــکه وی پــول برای خلیفه میفرستاد معلومات نداریم . قرارگفتهٔ ابن معین [5] عمرو نخستین پادشاه مسلمان بود

۱- ایضاً ، جلد ششم ، صفه ۱۸۵

۲- ایضاً ، جلد هفتم ، صحفه ۳۰۸

۳- ایضاً ، جلد دوم ، صفحه ۳٤۱

٤- ایضاً ، جلد سوم ، صفحه ۳٤۰

٥- Ms . Pub.Lib, .f 400a پیش ازآن درخطبه جزخلیفه را دعا نمیکردند و بنیاد نام پادشاه درخطبهٔ اونهاد .

که اسم خودرا درخطبه ذکر کرد وپیش ازان فقط ازخلیفه درخطبه نام میبردند. اگر این گفتهٔ ابن معین صحیح نباشد[۱]، بازهم گفته میتوانیم که عمرو ازطاهریان به پیمانهٔ وسیع تری مستقل بوده است. بعقیدهٔ ابن خلکان خراسان ازدیرباز مانند عمرو فرمانروای ماهروزرنگ ندیده بود. راجع به‌سیاست مالی عمرو؛ گردیزی[۲] به‌شرح زیرمیپردازد واحتمال میرود که این معلومات راازسلامی گرفته باشد. عمروسه خزانه داشت خزانهٔ اول بشمول مالیات زمین و دیگرمالیات به مصارف ومخارج نیروهای نظامی میرسید، خزانهٔ دوم عایداتی بود که ازرهگذرجایداد شخصی تهیه میشد و بخرچ دربار میرسید، خزانهٔ سوم مالیاتی بود که ازاحداث[۳] وازضبط اموال آن عساکر ونظامیانیکه کمر بخدمت دشمن می بست، بسامان وتهیه میگردید وازپول همین خزانه برای خدام صادق، شرفأ وقاصدان وپیامبران انعام داده میشد. عمروبعقیدهٔ گردیزی اموال مردم رابعد ازآنکه بهانهٔ خوبی برای آنها میتراشید درفرصت بسیار مساعد، ضبط میکرد.[۴]

۱- باگفتهٔ بالا ایضاحات نرشخی (صفحه ۷۷) راکه دربارهٔ خطبه باحترام یعقوب میباشد وسپس باحترام نصربن احمد در بخارا مقایسه کنید. لیکن این توضیحات شاید باتمام معنی کلمه درست ومورد اعتماد نباشد. عمرو ازچنان مینماید ــ نخستین فرمانروایان ولایات شرق بوده که اسم خود وپدرش را برسکه های نقره ثبت کرده است. وروابط سکه وخطبه دردولت های اسلامی برهمه‌کس معلوم وهویدا میباشد.

۲- گردیزی، اصل متن، صفحه ٤

۳ -اصطلاح احداث خیلی امکان دارد که بمعنای مالیات زمین هاییکه تازه زراعت شده باشد.

٤ - بعدازآن فوراگردیزی میگوید که عمرویکی از قهرمانان خودش راکه محمد بن باشار (Bashar) باشد، بهزارویک اتهام گرفت. این قهرمان مقصد ومرام عمرو رادریافت *

نیروهـای نظامی مخصوصاً بسیار مـورد التفات عمرو میبود ودرهرسه مـاه با تجلیل و مراسم خاصی بآنها معاش میداد. ابن خلکان [1] شرح وتفصیل اینچنین مراسم راکه ازسلامی گرفته است، مورد دسترس مامیگذارد.

معاش رابه لشکریان افسروکارمند مخصوصی کـه بنام عارض یـاد میشد توزیع میکرد. عارض درروز توزیع معاش، به نظامیان، دریك جای مخصوصی می نشست وقتیکه آوازدو کوس بزرگ بلند میشد افراد نظامیان بد انجاگرد هم جمع میشدند. درمقابل عارض خریطه های پول گذاشته میشد معـاون عـارض فهرستی اسامی رادرنزد خود میداشت وآنرا میخوانـد، معـاون برای نخستین باراسم عمرورامیخواند، عارض بادقت تمام اسب وابزارآنرامعاینه میکـرد وسپس ۳۰۰ درهم بدومیداد. عمرو بعدازآنکه پول رادربوت خود میگذاشت، میگفت: «ثنا وصفات مرخداوندی راکه بمن اجـازه دادبرای امیرالموءمنین خدمت کنم ومورد الطاف وی قرارگیرم» سپس عمرود ریك جای بلنـدی می نشست وعساکرسواره وپیاده راکه ازجلوعارض میگذشت وعارض آنهـا را معاینه میکرد ومعاش میداد، مشاهده میکرد. ابن خلکان بین این مراسم ومراسم معاینهٔ پادشاه پارس خسروانوشیروان [1] شباهت زیادی مینگرد. مانبایـد این معاینه رااتفاقی پنداریم.

---

*وبدین کدام تعلل تمام دارایی وجایداد خود رامورد دسترس خزانه گذاشت وعمرو دراثراین اقدام محمد، نزددیگراز اتهام دست برداشت.

۱- ابن خلکان اصل متن صفحه ٥

۲- طبری، جلد اول، صفحات ۹٦۳ — ٥ ۱ ابـو حنیفه الدیناوری گـویـرگـاص (Guigass، صفحات ٥۷٤-

درباره سیستم ادارهٔ ملکی عمروموادی مورد دسترس خود هانداریم، گردیزی عقیده دارد که عمرو درهمه جاجاسوسانی داشت واز تمام واقعاتیکه در قلمرو وی بوقوع می پیوست. مطلع و آگاه بود (۱) بعقیدهٔ موءلف تاریخ خیرات(۲) عمرو غلامان جوانیرا خریداری میکرد وآنهارا تربیه کرده به شرفا ونجیب زاده گان می بخشید. این غلام ها تمام حرکات وسکنات بادار های خود شان را به عمرو اطلاع میدادند. این غلام ها ازبادارهای خود چشم ترس نمیداشتند زیرادرزمان عمرو هیچ باداری حق نداشت، بدون اجازه عمرو آنهارا سرزنش ومجازات کند.

عمرو بااینکه فقط فرمانروای پارس باشدقناعت نمیکرد وعزم داشت سامانیهارا از ماوراءلنهر براندازد وسلطه ونفوذ خود رادران سامان تاسیس کند. وهم همین اندیشه باعث تباهی وی گردید. درهمین دوره بود که سامانیها با تمام معنی کلمه خودهارا درماوراءلنهر تاسیس کرده بودند، آری رئیس وفرمانروای ولایت ماوراءلنهر به هیچ صورت درلیاقت وکاردانی ازعمرو دست کم نداشت ودر قلمرو خویش ساختمان سیاسی را براساس بسیار محکم ومتین قضاوحقوق تاسیس کرده بود واین سیستم از رژیم حکومت «قاطرچی» پایدار واستوار تر میبود.

اسماعیل بن احمد در سال ۸٤۹ در فرغانه پا بعرصه وجود گذاشت، وی تجربه و کارخودرا دربخارا درزمانیکه برادرش نصروی را بدان سامان اعزام کرده بود آغاز کرد.

---

(۱) گردیزی، صفحه (۵)

(۲) F.1396

بعد از سقوط طاهریان بخارا مانند دیگر شهرهای خراسان در اثر نداشتن سیستم تاسیس شده اداری خیلی ها بزحمت بود. در اوایل سال ۸۷٤ حسین بن طاهر الطابی که شاید هویت وی با یکی از اعضای خاندان سلطنتی طاهریان یکسان باشد، از خوارزمیه به بخارا آمد. باشندگان واهل بخارا در برابر این شخص ایستادگی نمودند اما بعد از پنج روز نبرد حسین بن طاهر الطابی شهر را فتح کرد. مردمان خوارزم به بی بند و باریها دست زدند و یك بخش شهر طعمه حریق گردید.

حسین به مردمان شهر بخارا وعده داد که به آزار و اذیت کسی نپردازد اما بعد از آنکه حسین به وعده خود وفادار نماند، بغاوت دیگری آغاز شد مردمان بخارا حسین را در قصرش به محاصره گرفتند و او مجبور گردید شبانه فرار کند در حالیکه پول های مردم را که در کیسه زده بود نتوانست با خود ببرد و این پول در بین کسانیکه پرچم بغی را در برابر او برافراشته بودند تقسیم شد و اکثر خانواده های بخارا ازهمین رهگذر متمول گردیدند.

بعد از گریختن حسین بغاوت ها وشورش ها سر از نو جان گرفت، طرفداران صلح و امنیت بدور فقه ابوعبدالله، پسر ابوالحفص معروف، جمع شدند.

ابو عبدالله به این مردم توصیه میکرد که از نصر بن احمد طرفداری کنند. نصر بن احمد برادرش اسماعیل را به بخارا فرستاد و اسماعیل بطرف کرمینه شد.

ودر آنجا ابو عبدالله ازوی استقبال و پذیرائی نموده وازآینده مراورا اطمینان داد. اسماعیل فهمید که ابو عبدالله بر اراده واذهان مردم مسلط است و مردم خلاف رای و اندیشه او کاری نکنند هم بسیار احتمال میرود که اسماعیل بوسیله ابو عبدالله

(۱) توضیحات زیرمال نرشخی (صفحه ۷٦ -Sqq)

با امیر حسین بن محمدالخوارجی که در آن فرصت شهر را اشغال کرده بود، بساط صلح را گستر دد باشد .

از لقب امیر حسین بن محمد پید است که وی یکی از رهبران خارجی ها بوده وشاید از پیروان یعقوب بن لیث بوده باشد . در نتیجه چنان فیصله نمودند که اسماعیل امیر بخارا باشد وامیر حسین بحیث معاون وی در آنسامان کار کند و روی این موضوع تمام لشکریان موافقه نمودند وسوگند یاد کردند که بدین امر وفادار مانند در روز جمعه اول ماه رمضان (۲۵ جون /۸۷٤) خطبه را در بخارا بنام نصر بن احمد قرائت کردند و اسم یعقوب لیث را از خطبه حذف نمودند چند روز بعد[1] اسماعیل داخل شهر بخارا شد ، وعدهٔ خویش را شکست وامر داد حسین را زندانی کنند . درنتیجه اسماعیل یگانه فرمانروای آنسامان گردید .

در هرصورت بایست علاوه نموده گفت که موقف شخص اسماعیل خیلی مشکل بود . اسماعیل مجبور بود در سه محاذ مجادله نماید یکی آنکه با بی اعتمادی برادر خویش نصر بجنگد . دیگر انکه با دسایس و توطئه های حسین بن طاهر پنجه نرم نماید سوم اینکه با دسته های رهزنان که از دهقانهای سامان از دست داده تشکیل شده بودند ، مبارزه کند و هم درعین زمان شریف زادگان باغی بخارا را مطیع و منقاد خویش سازد .

اسماعیل بر تمام این مشکلات چیره میگردد. اسماعیل همان رهزنانی را کـه تعـدادشان به چهار هزار نفر بالغ میگردد ، ومنطقه بین برکد Barked ورمیتین Ramitan را یغما و چپاول میکردند ، با همکاری زمیندارها وارستوکراسی محو

---

(۱) بعقیده نرشخی (صفحه ۷۸) روز دو شنبه ۱۲ ماه رمضان بود لیکن این روز روز سه شنبه بوده است .

ونابود کرد. زمیندارها وارستوکراسی ازآنجهت با اسماعیل همکاری میکردند که مفاد خورادر تامین صلح وامنیت میدیدند. بعدازآنکه اسماعیل این پروگرام خودراعملی کرد، اشخاص بانفوذارستوکراسی محلی راکه درراس آن بخار- خدات ابومحمد وتاجرمتمول ابوحاتم یساری واقع بود، ازعهدهٔ شان برطرف کرده وبحیث قاصد وپیامبر به سمرقند فرستاد امابه پنهانی ازنصر تقاضا کرد تا آنهارازندانی نماید. اسماعیل از غیبت این دوشخصی بانفوذاستفاده کرده وبزودی موقف ومقام خودش را در بخارااستحکام بخشیدوسپس از برادرش نصرخواهش نمودتازندانیان راآزادنماید. وقتیکه ابومحمد وابوحاتم بخارا برگشتند اسماعیل مدارا واحسان زیادی روادشت وتمام خواهشات وآرزوهای آنهارابرآورده باایشان نمود. مقصدومرام اسماعیل ازاین اقدامات آن بود تاموقف خود رامحکم نموده ودرعین زمان طبقه ارستوکراسی را بجان برادرش نصراندازد. درتصادمات وزدوخوردها یکه بعدها بین برادران صورت گرفت، مردم همیشه درپهلوی اسماعیل ایستاده نمیشدند، چنانچه که می بینیم مردمان شهرپیکندPayKand ازنصرباحرارت وگرمجوشی تمام پذیرایی کردند ودرمناطق دیگر مردم ازاینکه برای لشکریان اسماعیل مواد خوراروبارتهیه نمایند اباورزیدند. مردم اسماعیل راباغی میدانستند ومیگفتند که وی برروی حکومت قانونی شمشیر کشیده است. شعله های این آتش تصادمات زمانی فرونشست وخموش شدکه نصررادرخزان سال۸۸۸(۱) اسیرگرفتند. دراین فرصت اسماعیل بازهم ازاعتدال ومیانه‌روی

(۱) بعقیدهٔ مولف تاریخ بخارا، نرشخی، (صفحه ۸۳) آتش مجادله بروزسه شنبه، ۱۵ جمادی الثانی سال ۲۷۵، شعله ورگردیداماآن روزروزجمعه بود.

کار گرفت و با برادرش نصر نه مانند یك فاتح داخل مذاکره شد بلکه مانند شخصی که رعیت او باشد سخن میگفت . این بلند همتی مر نصر را پذیرا افتاد و بر شهرت اسماعیل افزوده آمد. نصر دوباره سمرقند برگشت ودر ان ولا تا روز مرگ بحیث رئیس خاندان سلطنتی آنهم بنام نه بکام باقیماند . نصر درسال ۸۹۲ (۱) درماه اگست درسمرقند دیار پدرود جهان گفت . وی پیش از وفاتش اسماعیل را جانشین خویش اعلان داشت. بعدازوفات نصر اسماعیل راهمگان درسرتاسر مملکت بحیث فرمانروا پذیرفتند

در بهار سال ۸۹۳ فرمان خلیفه بنام اسماعیل صادرشدودرهمان سال اسماعیل به تلس Talas لشکر کشید ، آنجا را فتح کرد وکلیسای بزرگ آن ولا را هدایت داد بصورت مسجدی درآورند۱ .هم درهمین سال بود که اسماعیل خاندان سلطنتی اشروسنه را برانداخت وآن ولا راجزء قلمروخویش اعلان کرد. ۲

یك سال بعدازان تاریخ(یعنی درسال ۸۹٤)عمرورژیم وقدرت خودرادرفارس استحکام بخشیدوخلیفه مجبور گردید که تمام تقاضاهای عمرو را بپذیرد.خلیفه دراثر فشار عمرو تمام زوارهای خراسان رادرقصرخویش جمع کردودرحضور آنها

۱ـ بعقیده نرشخی (صفحه ۸٤) جمادی الاول وقرار گفتهٔ سمعانی (السامانی) اجمادی الثانی می باشد (روز ماه درهردو مأخذیکی است) اما سمعانی روز آن راروز دوشنبه میداند ، باحتمال قوی تاریخ اول بیشترمورد اعتماد است .

اثرمرا Otcheto Poyezdkye V Srednyuyu Aziyu , P 15 مقایسه کنید

(از نرشخی وطبری ، نیزمسعودی (Prairies d, or,UIII, 144) را بنگرید . و در مسعودی اسم پادشاه راطنکس برد (صفحه ٤۲۰)و تعداد اسیران باخانم پادشاه ، خاتون ، به (۱۵۰۰۰) میرسید و تعداد مقتولین به(۱۰۰۰) بالغ میشدو بعقیدهٔ مسعودی این ترك ها بهقبیله قرلوق (عربها غرلوخ) تعلق داشتند

(۲) ترکستان تا حملهٔ مغول ، بارتولد متن انگلیسی چاپ انگلستان ص ۲۱۱

فرمانی را قرائت کرد، دراثرآن فرمان اسماعیل‌را ازعهده‌اش برطرف نمود وعمرورااوالی‌وفرمانروای‌ماوراءالنهراعلان داشت[۱]. بعدازقرائت واعلان آن فرمان خلیفه‌قاصدی را با تحفه وهدیه نزدعمروفرستاد. این قاصد همان فرمانی راکه خلیفه‌دراثرآن عمرورا فرمانروای‌ماوراءلنهر شناخته بود، با خود داشت.

قاصدباهمان فرمان نزدعمرو به نیشاپور آمد عمروعهدومنشور ماوراءلنهرو تحفه خلیفه رادریافت. طوریکه‌ازگفته‌های بالامعلوم میشود عمرواین تحفه ومنشور ماوراالنهررا به‌زوراز خلیفه گرفته بودوالبته‌این امرجنبه و پهلوی‌استهزاآمیزی دارد. عمروخلعت‌های‌خلیفه‌رایکی بعددیگرمی پوشیدو مرخلیفه‌راثناوستایش میفرستادوسپس عمروعهدومنشورخلیفه‌راکه به‌توقیع مقام‌خلافت رسیده بود، مینگردو میگوید: این عهدو فرمان بدرد ما نمی خوردزیرا ماوراءلنهرراهزاران شمشیر برهنه‌وآبداده نمیتوانداز چنگ اسماعیل‌درآورد. قاصدو پیامبرخلیفه در پاسخ‌عمرو میگوید: هر طوریکه‌شما لازم‌میدانید اقدام نمایید. سپس عمرو مشوروعهد خلیفه راگرفته می بوسدودوباره‌آنرا سرجایش می گذارد. پیامبرخلیفه برمیگرددوعمروامرمیدهدکه به قاصدخلیفه و همراهانش‌مبلغ (۷۰۰۰) درهم دهند.[۲]

نبرد بین اسماعیل‌وعمرو را با انوع واقسام مختلفی‌دست بیان‌داده‌اند بعقیدهٔ طبری[۳] اسماعیل‌دروهلهٔ‌نخست‌ازعمرو تقاضا میکند تا ازجنگ درگذردو بگذاردتاوی درماوراءلنهر فرمان‌راندا‌ماعمرواین پیشنهاداسماعیل‌راردمیکند. اما بعدها که اسماعیل‌درحوالی بلخ‌لشکریان‌عمرورا به‌محاصره میگیردعمرو به‌اسماعیل پیشنهاد میکند تا ازجنگ درگذرد، این کرت‌اسماعیل پیشنهادعمرورانمیپذیرد. بعقیده‌نرشخی

(۱)طبری، جلدسوم، صفحه ۲۱۸۳ (۲) ابن خلکان (به‌متن، صفحه ۵ مراجعه کنید.)
(۳)طبری، جلدسوم، صحفه ۲۱۹٤

صاحب تاریخ بخارا، عمرو بعد از آنکه فرمان خلیفه رسید از حاکم گوزگان، فریغون، از فرمانروای بلخ، ابوداود[۱]، واسماعیل تقاضا میکند تا او را بحیث فرمانروای خود بشناسد اسماعیل از اینکه عمرو او را همردیف حکام کوچك ذکر کرده بود عصبانی شده اعلان جنگ میدهد. سپس عمرو با اسماعیل از راه مصالحه پیش می آید و موافقه میکند که اسماعیل در ماوراالنهر به فرمانروایی خویش مانند سابق ادامه دهد. در این فرصت می بینیم که اسماعیل پیشدستی میکند و عوض اینکه جنگ درماوراالنهر آغاز شود آنرا در سال ۸۹۹ و ۹۰۰ در محلات جنوب دریای آموشروع میکند.

در خزان سال ۸۹۹[۲] فرمانده نیروهای نظامی عمرو، محمدبن بشر[۳] Bashar کشته شدو اسماعیل تمام زندانیان واسیران جنگ را رایگان آزاد نمود وبدین صورت خواست از راه احسان وجوانمردی دشمنانش را مغلوب سازد.

حس مال اندوزی عمروسبب شد که شرفاً ولشکریان ازوی برگردند حتی یکدسته از لشکریان عمرو پیش از جنگ فیصله کن وقاطع که در نزدیکی بلخ بوقوع پیوست، از وی برگشته بودند نیز یك عدهٔ دیگر از جنگجویان عمرو به لشکریان اسماعیل پیوسته بودند (۹۰۰)[٤] عمرو را اسیر گرفته وبعد از مدتی بغداد فرستادند. خبر شکست عمرو در بغداد باخورسندی وشادمانی استقبال شد.

(۱ سکه هایی که بران اسم فرمانروا دیده میشود محفوظ است، ونام مکمل او ابوداود محمد بن احمدمیباشد (Cf Inventarn Katalog, musul, m)(monet Imp Erm-, P 171

(۲) جنگ (بعقیده ابن خلکان) بروز دوشنبه هژدهم ماه شوال سال ۲۸٦ درگرفت، لیکن این روز، روز جمعه بود. در نولدك (Noldeke) (Op Cit, P 213) روز دو شنبه، ۲۹ ماه اکتوبر سال ۸۹۸ ثبت شده و گمان میرود که وی ۸۹۹ را سهوکرده آنرا سال ۸۹۸ نوشته است.

(۳) درنرشخی (صحفه ۸٦) محمدبن لیث ثبت شده.

(٤) بعقیده سلامی نبرد در روز سه شنبه، اواسط ماه ربیع الاول سال ۲۸۷ یعنی ۱۸ ماه مارچ شروع است و بعقیده منبع دیگری ابن خلکان، آتش جنگ بروز چارشنبه ۱۷ ماه ربیع الثانی درگرفت، لیکن این روز (۲۱ ماه اپریل) روز دوشنبه بود بعقیده عتبی (Manini, I, 343) آن روز، روز سه شنبه ✤

باوجودیکه اقدام اسماعیل برخلاف رای واندیشه خلیفه بود ما اخیرالذکر (خلیفه) اقدام اسماعیل را مناسب و بجا خواند [1] خلیفه در ظاهر از عمرو جانبداری میکرد اما درخفا و بپنهانی اسماعیل را برعلیه عمرو تشویق می نمود [2] اسماعیل تا اخر عمر رعیت و مطیع خلیفه ماند و به تدریج ولایات شمال فارس را جزو قلمرو خویش ساخت [3] جانشینان اسماعیل مجبور گردیدند ولایات کسین و بخش غربی فارس را برای خاندان های شیعه علوی، آل زیار و آل بویه [4] واگذارد، زیرا این خاندانها از طرف توده های مردم یاری میشدند و مردم نسبت به سامانیها آنها را ترجیح میدادند. برعلاوه این خاندانها مطابق روحیه ملی فارس بودند [5].

مورخین در مجادله بین سامانیان و صفاریها، بدون شك و تردید، از سامانیها طرفداری میکنند. سامانیها درمبداء ومنشاء خود برعکس مطابق العنان ها نظامی که از بین توده های مردم گردن بلندمیکردند. ادامه دهندگان طبیعی سلسله طاهریان و نگهدار قانون و امنیت می بودند. طبقات بلند جامعه، البته به تامین صلح و امنیت علاقه مندی مفرطی داشتند وهم بدان سبب بود که از سامانیها نسبت به سفاریها خوشنود می بودند و از آنها طرفداری میکردند زیرا سامانیها بهتر وشایسته تر از

۱ــطبری، جلدسوم، صفحه ۲۱۹۵
۲ــسیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۱٤ ترجمه سیاست نامه صفحه ۲۲
۳ــدایرة المعارف اسلام، مقالت بارتولد، اسماعیل بن احمد
٤ــلین پول، خاندان های سلطنتی اسلام، صفحات ۱۲۷ -۱۳٦- ۱٤۳
٥ــموسس خاندان زیار، مرداویج، احیای تاج و تخت سامانیها را خواب میدید ابن اثیرجلد هشتم صفحه ۲۲٦ از ابن مسکویه سلسله نشرات گیب
(٦)ــجلد ٥، صفحه ٤۸۹) برسکه های آل بویه لقب پارسی قدیم شاهنشاه را می یابیم.
✲ اواسط ماه ربیع الثانی سال ۲۸۷ که مطابق با شنبه (٥) اپریل سال ۹۰۰ میباشد، بوده است. نرشخی (ص ۸۸ (تاریخی راذکر میکند که انسان نمیتواند آنرا بپذیرد (چارشنبه، دهم جمادی الاول، ۲۸۸) بعقیده طبری (ج سوم ۲۱۹٤) خبر جنگ در بغداد بروز چارشنبه ۲٥ جمادی الاول سال ۲۸۷ یعنی ۲۸ ماه می سال ۹۰۰ رسید

صفاریها برای آنها خدمت میکرد. از گفتهٔ طبری[1] معلوم میشود که «متمولین ودهقانها» در مجادله بین اسماعیل و عمرو از اسماعیل جانبداری میکردند. همان تشکیلات بغرنج و پیچیدهٔ دولتی را که اسماعیل بوجود آورده بود، ویا اعاده کرده بود مفاد طبقه ارستوکرات را بهتر از آن مساوات همگانی که نیروهای مطلق العنانی نظامی در دوره صفاریها بوجود آورده بود، تامین میکرد، قلت مواد و کمی اطلاعات در دورهٔ طاهریان با مشکلات زیادی روبرو کرده است زیرا انسان نمی تواند فیصله کند که تا چه حدو اندازه تشکیلات فوق الذکر کار دست اسماعیل و وزیرش ابوعبدالله، محمدبن احمدجیهانی، بوداست[2] چون درباره دورهٔ سامانیها مواد زیادی داریم لذا میتوانیم نظر به درستی درباره تشکیلات دولت وحکومت در خراسان ، ماوراءلنهر قایم کنیم وفکر روشنی درباره حیات و زندگی اقتصادی مردم آنسامان داشته باشیم.

در راس دولت فرمانروای اتوکراتی که فقط در نزد خداوند مسوءل بود مواقع شده بود[3] گرچه سامانیها در نظر حکومت بغداد فقط امیرهای «حکام» موالی ویا فقط عامل[4] (مامورین مالیات) می بودند اما درحقیقت در قلمرو وحیطه نفوذ خودها فرمانروایان مستقلی بودند، در تصادم وزدوخوردیکه در بین سامانیها بوقوع می پیوست هردوطرف به خلیفه رجوع می کردند[5] و فرمان خلیفه را اساس فیصله مناقشه خود قرار میدادند.

۱ـ طبری ، جلدسوم ، صفحه ۲۱۹٤

۲ـ گردیزی ، اصل متن صفحه ٦

۳ـ سیاست نامه ، نظام الملك ، صفحه ۹۰

٤ـ طبری ، جلدسوم ، صفحه ۲۲۷۹

۵ـ ایضاً ، جلد سوم ، صفحه ۲۲۹۰

چنان معلوم می شود گاهی اوقات خلیفه بر آل بویه متکی می بود و از سامانیها اظهار نفرت و انزجار میکرد و سعی میکرد تا عناصر چندی را بجان سامانیها اندازد[1] فرمان خلیفه به طرفداری کسی هرگز باعث آن نمی گردید که بر تعداد پیروان وی بیفزاید و دلیل آنهم اینست که مناقشات فقط بازور نیروهای نظامی فیصله می شد بعدها، وقتیکه زمام قدرت را در بغداد آل بویه در دست گرفت و در اثر آن گاهی اوقات چنان اتفاق می افتاد که خلیفه را آل بویه برای خلافت نامزد میکرد، مردمان خراسان او را به رسمیت نمی شناختند[2] در ینجا باید علاوه نموده گفت که این قدرت آل بویه بهیچ صورت موقف سامانیها را متزلزل نتوانست گاهی اوقات مورخین پارسی سامانیها را بنام امیر المومنین یاد میکردند[3] یعنی سامانیها را با خلیفه در یك کفهٔ ترازو قرار داده همردیف یکدیگر می شناختند. بعقیدهٔ پارسی ها پادشاه مطلق العنان بایست بیش ازهمه چیز کدخدا[4] «زمیندار» بس شایسته قلمرو خویش باشد وسعی نماید تا ظواهر مملکتش را آراسته و زیبا سازد، کانال های آبیاری آب گذرهای سرزمینی و پلهای بزرگ بسازد، برای مصالح دهات وقریه ها مجاهدت نماید، زراعت را تشویق کند، قلعه ها برج ها و باروها تعمیر کند، شهرهای جدید ورباط ها دست ساختمان دهد، به تزئین وزیبایی شهر از طریق ساختن عمارات واساسات نوین بپردازد، نیز سراههای خوبی داراه اندازه پادشاه باید اشخاص وکارمندانی را که در رشته های مختلف کار

۱ـ ابن اثیر، جلد هشتم، صفحات ۳۸۰-۳۸۱
۲ـ ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۸۱، جلد نهم صفحه ۱۰۳
۳ـ عوفی، اصل متن، صفحه ۹۰
۴ـ سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۱۰، ترجمه آن صفحه ۱۶۳
۵ـ سیاست نامه، نظام الملك، صفحه ۶، ترجمه آن صفحات ۶ و ۷

میکند، انتخاب کند. در تمام سیستم تشکیلات سیاسی مسلمانان شرق، دو شعبه اداری که عبارت از درگاه و دیوان باشد، عطف توجه میکند.

پیش ازدورهٔ سامانیها راجع به گارد شخصی فرمانروا که ازغلامان زرخرید تشکیل شده باشد، کدام اطلاعات ومعلوماتی مورد دسترس خودنداریم. اینچنین گارد دردربار اسماعیل سامانی وجانشین های اووجود داشت. درین جا باید ناگفته نگذاشت که تا ایندم مردمان درگاه آنقدرها اهمیت نداشتند ودر روزهای بعد، البته، آنها اهمیت وقدرت پیدا کردند. وظایف عمده نظامی نه تنها دراختیار افسران گارد میبود بلکه این چنین صلاحیت را به اعضای خانواده های ممتاز محلی نیزمیدادند. دهقان [1] و ترك میتوانست در نیروهای نظامی داخل شوند درحالیکه اکثر باشندگان ماوراءلنهر مسلح بودند [2] نظام الملك [3] (موءلف کتاب سیاست نامه) وظیفه غلام ترکی رادربارهٔ آل سامان بشرح زیرمینویسد: درسال اول غلام بحیث مهتر پیاده خدمت میکرد، سرزنش میدید ونمیتوانست براسپ سوارشود.

دراندوره غلام لباس های زندانی [این اسم ازقریه زندان بخارا گرفته شده] می پوشید. بعدازیك سال حاجب باموافقت فرمانده [تخماق] خیمه [وثاق] مرغلام ترکی را اسب ترکی وقبضهٔ ساده یی میداد. درسال سوم یك

۱- ببلیوگرافی جغرافیه عرب، جلداول صفحه ۲۹۲ -
جلد دوم صفحه ۳۴۳

۲- زپسکی- جلد دوم- صفحه ۲۷۵ (ازهلال الصابع: حالیا اضمحلال خلافت عباسیان - جلددوم- صفحه ۳۷۴ -ترجمه-ج ششم- صفحه ۴۰۰

۳- سیاست نامه- صفحه ۵- ترجمهٔ آن صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰؛

شمشیر دراز (قراچور) به غلام داده میشد. درسال پنجم زین خوبی با لباس بهتر از سابق یك عصا و آبخوری مزینی مورد دسترس غلام میگذاشتند. درسال هفتم غلام برتبه وثاق باشی یعنی فرمانده خیمه ترفیع میکرد و این وظیفه را بیاری سه شخص دیگر انجام میداد: این وثاق باشی کلاه سیاه نمدی که با نقره ولباس گنجه خاملك دوزی شده بود، برسر می نهاد [گنجه: الیزابت پول امروزی است] این غلام دیروز و وثاق باشی امروز، بتدریج برتبه خیل باشی (فرمانده یك قطعه) وحاجب ها (حاجب الحاجب) قرارداشت و این حاجب بزرگ یکی از اعیان سلطنت بود.

افسر دومیکه در دربار قرب و منزلت داشت صاحب حصار یا امیر حصار بود[1] اداره صاحب حصار در زمان معاویه، نخستین فرمانروای مسلمان که دربارش را با خدم وحشم طنطنه بخشیده بود، بوجود آمد[2] اداره صاحب حصار، بدون کدام شك وتردیدی، بافرمانده گارد (صاحب الشروط)[3] که درعین زمان فرمانده نظامی شهر میبود، مبدأ واساس مشترکی دارد. درضمن توضیحاتی که طبری[4] درباره یك حاکم اموی دست تحریر و بنان می سپارد، حصار و شروط را بیك مفهوم ومعنی بکار بسته است. لیکن طوریکه می بینیم، در دربار خلیفه این دو وظیفه را باشخاص مختلف وجداگانه یی می سپردند[5] اما این نکته روشن

۱ــ سیاست نامه ــ صفحه ۱۲۱ ترجمه آن صفحه ۱۷۸

۲ــ طبری ــ جلد دوم ــ صفحه (۲۰٦٠) ــ یعقوبی ــ تاریخ جلد دوم ــ ص ۲۷٦

۳ــ کلمه شروط از کلمه یونانی dop Tis آمده است.

٤ــ طبری ــ جلد دوم صفحه ۱۰۲۸ ــ ۲۹

۵ــ ایضاً ــ جلد دوم ــ صفحه ۲۰۵ ــ جلد سوم ــ صفحات ۱۰٤۹ و ۵۵۰

وآفتابی است که «فرماندهٔ گارد» اهمیت بیشتر ورتبهٔ بلند تری داشت. در بغداد این عهده را شخص بسیار مهمی از اعضای خاندان طاهریها وصفاریها اشغال کرده بودند؛ حتی می بینیم که در سمرقند، اسماعیل، اقلا بنام این وظیفه رادر بار برادرش نصر عهده دار میبود [1]

وظیفه صاحب حصاردر دورهٔ آل عباس این بود تااوامرخلیفه را منصه اجرا گذارد. نظام الملك [2] از زبان مامون چنین مینویسد: «من دوصاحب حصار دارم؛ ووظیفه هردوتن آنست تامردم راگردن زنند، دستهارا قطع کنند ومردم را ازنعمت پای محروم سازند، بمردم اذیت رسانندوآنهارا درزندان اندازند.» صفحات ونشانهٔ ظاهرآنها باوظیفه وکارآنها شباهت داشت؛ دردورهٔ امویها صاحب الشروط درجلوحاکم سپری رابدوش میکشید [3]. نظام الملك میگوید که صاحب حصارپنجاه نفرچوبدارزیرفرمان داشت [ماموراجرای یساول یا Lictor کسیکه تبرمعروف به Fasces رادردست داشت و برای کیفر تبه کاران همرای کنسول یاد کتاتور روم میرفت] این چوبداران باید همیشه دردربار حاضرمیبودند تا اگرضرورت می افتاد صاحب حصار آنهارا بانجام وظیفه وکاری وامیداشت: ازجمله این پنجاه نفرچوبدار، بیست نفرچوب طلاداشتندوآن بیست دیگرچوب نقره میداشت وده تن دیگرچوبهای درازی چوبی در اختیارخود داشتند.

۱-نرشخی-صفحه ۷۸ درزمان سامانیهای اخیر «صاحب الشروط» فرمان و فیصله فرمانروا رامنصه اجرا میگذاشت (جرنال آسیای، ۳۵، صفحه ۳۰۳ یتیمة الدهر-جلدچارم-صفحه ٤٥)

۲-سیاست نامه صفحه ۱۲۲ ترجمهٔ آن صفحه ۱۷۹

۳-طبری جلددوم صفحه ۸٦۲

برعلاوه دراین اداره های مهم یك سلسله ادارات کوچك ۱ دیگری نیز وجود داشت که عبارت ازدربان، خانه سامان، وساقی ها وغیره بود.

ادارهٔ بزرگ نظامی راگاهی اوقات یکی ازاعضای خانواده های حاکمه [قراتکین اسیفجاب وپسرش منصور[۲]، ابوعلی صفانیان] وزمانی یکی ازغلامان ترکی دراثرخدماتیکه انجام داده بودند: [البتگین تاش، فایق وغیره] اشغال میکردند. به اخیرالذکر پیش از سن سی و پنج سالگی [۳] چنان وظیفه محول نمیگردید برای حاجب بزرگ تحقیر بودکه وظیفه وکارحاکم معمولی را انجام دهد[٤].

فرماندهٔ تمام نیروهای نظامی، حاکم ووالی خراسان میبودکه آنرابه لقب سپه سالار[٥] یادمیکردند وتمام اراضی وقلمروسامانیها راکه در جنوب دریای آمو واقع بود، ازنیشاپوراداره وکنترول میکرد. دردورهٔ سامانیها وهم بعدهادردورهٔ مغولها[٦] رسم ومصلحت درآن بودکه دربارهٔ مقرری وزیر بافرماندهٔ بزرگ نظامی[۷] مشوره نمایند.

---

۱ بعضی ازاین اداره هارامولف سیاست نامه - نظام الملك - می شمارد صفحات ۱۱۱-۱۱٤ - ترجمهٔ آن صفحات ۱٦٤ و ۱٦۷

۲-ترکستان تا حمله مغول- بارتولد- انگلیسی- صفحه ۱۷٦

۳-سیاست نامه صفحه ۹۵ ترجمهٔ آن صفحه ۱٤۰

٤-گردیزی صفحه ۱۱

۵-در ترجمهٔ عربی «صاحب الجیش» ذکرشده [ببلیوگرافی جغرافیه عرب، بخش سوم، صفحه ۳۳۷]

٦-دی اوسیون D' Ohsson جلدچارم، صفحه ٦٦٦

۷-عوفی، صفحه ۹۱

معاملات وامور خانوادگی دربار راوکیل[۱] انجام میداد، ارزش واهمیت این کرسی و کالت (وکیل) از آن گفته گردیزی که وکیل را همردیف امیر ووزیر ذکر میکند، واضح میگردد[۲] سیستم بوروکراتی با تمام کمال وجمالش دردورۀ سامانیهار شدوانکشاف میکند. نرشخی[۳] ازده ادارۀ حکومتی دربخارا که درحوالی ریگستان واقع بود، ذکرمیکند.

۱ـدیوان وزیر، ۲ـ دیوان مستوفی، ۳ـ دیوان عمیدالملك، ٤ـ صاحب الشروط ٥ـدیوان صاحب البرید[٤] ٦ـ دیوان مشرف؛ ۷ـدیوان قلمروی شخصی فرمانروا، ۸ـدیـوان محتسب؛ ۹ـدیـوان اوقـاف، ۱۰ـدیـوان قاضی.

وزیرویاخواجۀ بزرگ[٥] درراس «اهل بناوقلم» بوده ونیزسمت ریاست سیستم بوروکراتی راداشت، حتی دردورۀ سلجوقی هاخواجه بزرگ رابنام اهل قلم می‌شناختند[٦] نظام الملك عقیده دارد که این وظیفه باید ارثی باشد از پدربـه پسر منتقل گردد[۷] درزمان سامانیها اینچنین خاندانهای وزیر(جیهانی، بلعمی، عتبـی)

۱ـسیاست نامه، صفحات ۸۱ـ۸۲، ترجمه ۱۲۱

۲ـ گردیزی، نسخه قلمی کمبریج، کتابخانۀ بودلبین: نامهای بخارا سوی سرهنگان البتگین رسید ازامیرو ازوزیرواز وکیل.

۳ـنرشخی، صفحه ۲٤

٤ـمحمدنرشخی، تاریخ بخارا، ترجمۀ روسی بقلم آن لیکوشین، صفحه۳٦

٥ـ اصطلاح خواجه بزرگ راحتی دررساله عربن بنداری Bundari بکاربسته اند راجع به کلمه خواجه ومنشاء خراسانی آن (مسعودی، بخش نهم، صفحه ۲٤) رابنگرید. دراین ایضاحات خویش مسعودی نشان میدهد که غرب درآن زمان بااین کلمه چندان آشنا نبودند.

٦ـ ابن اثر، جلددهم، صفحه ۱۳۸

۷ـ سیاست نامه، صفحه ۱٥۱، وترجمۀ آن صفحه۲۲۳

وجود داشت. در این جا باید گفت که پسر مشکل بود بصورت مستقیم جانشین پدر گردد. اصطلاح مستوفی (خزانه‌دار) شاید با اصطلاحاتی ازقبیل خازن[1] ویا خزانه دار[2] یکی باشد و تحت اثر خزانه دار حاسب (الحاسب[3]) که جمع آن حساب میباشد، بود. اداره حکومت که در رأس آن خزانه دار واقع بود شاید با «دیوان الخراج» آل عباس یکی بوده باشد[4] طوریکه قبلاً گفتیم مالیات درزمان عمرو به سه خزانه داده میشد اما این سیستم تا دورهٔ سلطنت سامانیها عمر نکرد[5] نظام الملك[6] دوخزانه را خیلی مهم میداند: یکی ازآن دوخزانه‌یی میباشد که مصارف ومخارج عمومی وعادی را متکفل است وآندیگری برای ذخیرهٔ پول بود که درموقع بسیار ضرورت بطور قرضه به مصرف میرسید. دیوان عمید الملك شاید با دیوان اسناد رسمی (دیوان الرسایل بادیوان انشاء) یکچیز باشد واخیرالذکر را مورخین بتکرار ذکر میکنند ودر بعض موارد حتی دردورهٔ سامانیها[7] ازدیوان انشاء صحبت میکنند. در بیهقی[8] رئیس «دیوان اسناد» بنام خواجه عمید یاد میشود واین خودازبلند پایه

۱- سمعانی، الخازن

۲- اصل متن، سمعانی، صفحه ۱۰.

۳- سمعانی- الحاجب

٤- طبری، جلد سوم، صفحه ۱۵۵.

۵- مقدسی (ببلیوگرافی جغرافیه عرب، جلد سوم صفحات ۳۰۰ و ۳٤۰) فقط ازخزانه‌دارهای سه شهربسیار متمول ازقبیل طوس نساء وابیورد نام میبرد.

٦- سیاست نامه صفحه ۲۰۵ وترجمه آن صفحه ۳۰۰

۷- جرنل آسیایی ۵ اول ۲۱۳-۱٦-۳۵-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۷ «ثعلبی دریتیمة الدهر، ج چارم صفحات ۳۲-٦۹-۷۰ ۷۵ سمعانی (S.V) المیکالی

۸- بیهقی صفحات ۱٦۳-۱٦۷

ترین کرسی دولت بحساب می آمد.

پیش از این راجع به ادارهٔ افسر گارد صحبت کردیم و احتمال میرود که ادارهٔ افسر گارد با دیوان نظامی ترکی آل عباس مطابقت کند[1] در بین کارمندان ملکی که در راس این شعبه قرار گرفته بودند، باحتمال قوی، عارض میبود و عارض به نوبهٔ خود زیرا ثر صاحب الشروط کار میکرد. عارض معاش لشکریان را میپرداخت و نیز وظیفه داشت وسایل بهبود آنها را تهیه کند[2] در دورهٔ سامانیها و همچنان در عهد عمرو به افسران و عساکر در هر سه ماه معاش میدادند[3].

طوریکه میدانید سیستم پست در شرق فقط برای مقاصد حکومت تاسیس میشد[4] وظیفه کارمندان پسته این بود (در پهلوی اصطلاح صاحب البرید اصطلاح صاحب خبر و منهی نیز عطف توجه میکند) تا اطلاعات و خبرهای مهم را با سرع اوقات به ولایات برساند و هم از تمام فعالیت‌های مقامات صالحه محلی به پایتخت و مرکز خبر دهد

۱ــ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۵۵.

۲ـ گردیزی، صفحه ۵، سمعانی (S.V) العارض [صفحه ۲۲۱ ترکستان بارتولد نسخه انگلیسی] را بنگرید.

۳ــ بیبلوگرافی جغرافیه عرب، جلد دوم، صفحات ۳۴۱-۲ و مجموع عربی که به لشکریان توزیع میشد به بیست ملیون درهم بالغ میگردید وبدان جهة این موضوع را بیستگانی درعربی العشریمینیه (مفتاح العلوم صفحه ۶۵» میگفتند.

٤ـ Kremer Kulturgeschichte I, 192 S.q. برای کلمه «برید» مفتاح العلوم اشتقاق پارسی میدهد لیکن احتمال قوی میرود که کلمه برید از (Veredus) لاتین گرفته شده باشد «دایرة المعارف اسلام S.V برید» پسته رسان را الفرانق (AL-Furniq) [پارسی، پروانه، خادم ثبت میکنند] بکسس پسته و محتویات آنرا اسکدار Uskundar [پارسی از کداری] مینویسند، مفتایح، صفه ٦٤ اصطلاح اسکدار را بیهقی زیاد استعمال میکند، صفحات ۳۹۲ و ۳۹٤ پیام های سری را بصورت لعمی می نویسد.

از نگاه پرنسیب ، افسران پسته یك شعبه مخصوص وجداگانه یی را تشکیل میدادند وزیر اثرحکام محلی نبوده ، کار وبار خود را بصورت مستقل ازحکام منصهٔ اجرا میگذاشتند . در دورهٔ سامانیها اقتدار وصلاحیت حکومت هنوز بدان اندازه زیاد بود که ازولایات راجع بکردار ورفتار نیرومند ترین حاکم ووالی محلی ازقبیل والی خراسان بمرکز اطلاع دهند[۱] در دورهٔ غزنویها چنان میبود که گاهی اوقات افسران اطلاعات خودشانرا مطابق میل و آرزوی حکام محلی برای مرکز ترتیب میدادند اما اگر میخواستند از افعال ناهجار حاکم محلی بمرکز اطلاع دهند شخصی را به تغییر قیافه برای آن کار استخدام میکردند[۲]

اصطلاح «اشراف» از نگاه لغت به مفهوم مشاهده و مراقبت شخص برجسته آمده است و وظیفهٔ مشرف (بیننده و مشاهد) بعقیدهٔ نظام الملك[۳] اینست که از تمام وقایعی که دردرگاه صورت میگیرد ، بموقع مناسب اطلاع دهد. مشرف باید درقریه‌ها ومحله ها نمایندگی داشته باشد ازاین گفتهٔ بیهقی[۴] که مشرفها را باخزانه دارها توام ذکرمیکند باید استنتاج کرد که مقصد از کنترول خزانه دارها بوده وباید درباره اینکه خزانه چقدر پول را برای تامین دربار مصرف میکند ، معلومات داشته باشد . دیوان قلمرو جایداد شخصی فرمانروا در دورهٔ عباسیان زیرعنوان دیوان قلمرو[۵] [دیوان ضیاع] یادمیشد. دردورهٔ سامانیها ، باحتمال قوی ، این وظیفه راوکیل

۱- گردیزی ، صفحه ۱۲ ، وعوفی صفحه ۹۲

۲ بیهقی ، صفحات ۳۹۵-۳۹۸

۳ سیاستنامه ، صفحه ۵۶ ، وترجمهٔ آن صفحه های ۸۶-۸۷

۴- بیهقی ، صفحه ۱۸۱

۵ کریمر (Kremer)[Kultcugcscht] بخش اول ، صفحه ۱۹۹

جامهٔ عمل می پوشانید .

وظیفهٔ محتسب این بود که نظم و نسق را در کوچه ها و بازارها تأمین کند زیرا آنانی را که بصورت علنی[۱] از قانون مقدس (اسلام) تخلف میکنند و یا مردم را درخرید وفروش فریب میدهند و یا مالیات خودرا نمی پردازنـد[۲] مراقبت نموده مجازات کند. بعقیده نظام الملك[۳] پادشاهان همیشه برای انجام این مهم کسی را مقرر میکردکه یا ازاهل دربار یاخواجهٔ سرا (خصی واخته) یاترك سالخورده که از هیچکس طرفداری نمیکردو ازعالی ودنی بیك اندازه چشم ترس میداشت، می سپردند.

درزمان سامانیها این عهده را اشخاص دانشمند وعالم نیز می پذیرفتند[۴] اما احتمال میرودکه دراین فرصت محتسب آنقدرها برخطاکاران ازشدت وحدت کار گرفته نمیتوانست یعنی صلاحیت حقوقی وقانونی آنها بسیار زیاد نمیبود.

شعبات جداگانه که در دورهٔ سامانیها برای ادارهٔ اوقاف وجود داشت، ظاهراً در روزهای پسین ازبین برداشته شد. در فرمانهای سدهٔ دوازده اداره وامور اوقاف راجزء وضمیمهٔ وظیفه قاضی نمودند[۵] پارسی ها این اداره ومقام را بادارهٔ

۱– ازاینکه در داخل سرای‌چه واقع میشد محتسب رابدان سروکار نبود گلستان سعدی باهتمام پلتس(platts)صفحه ٤٦ ، را بنگرید

۲– کریمر (Kultrgrsehieht)(Kremer) بخش اول صفحه ٤٢٣

۳– سیاست نامه صفحه ٤١٠ و ترجمه آن صفحه ٦٢

٤– سمعانی .S. V المحتسب.

٥– سمعانی صفحه ٧٥

ومقام موبذ موبذان دورهٔ سامانیها مقایسه میکنند [۱] برعلاوه بایست دراین جا این نکته را خاطرنشان کرد که موضوعات قانونی مخصوصاً شکایت از دست کارمندان وافسران را خود فرمانروا [۲] ویا یکی ازاعضاءخانوادهٔ شاهی [۳] که برای دادرسی مظالم مقرر میشد ، مورد تحقیق و بررسی قرارمیدادند .

مانندهمان اداره ها وشعباتی که در مرکز وجود داشت ، در ولایات نیز میتوان دید ، وزیرهای ولایت راحاکم ها ویا کدخدایان میگفتند (زمینداران اصطلاح اخیر را بیهقی زیاد استعمال میکند) در دورهٔ سامانیها و غزنویها افسران کوچك راحتی خود ولایات را علی اکثر شخص پادشاه مقرر میکرد [۵] تقاعد و بازنشست افسران کوچك را حتی خود پادشاه در دست داشت [۶] ، بالاخره دراثر انکشاف سیستم بوروکراسی رئسا یکه در راس این چنین شعبات قرارداشت عوض وجانشین خودرا در شهرهای ولایات بامرخود مقرر میکردند [۷] .طبقهٔ روحانیون در بخارا بسیار معزز بودند [۸] درصفحات گذشته دیدیم که حتی موسس وبنیان گذارخاندان سلطنتی آل سامان بیاری و کمك طبقهٔ روحانیون در بخارا پرچم اقتدارخویش را برافراشت.

۱ـ سیاست نامه صفحه ۳۹ و ترجمهٔ آن صفحه ۵۷ نیز به پاورقی صفحه ۲۳۲ بارتولد ترکستان انگلیسی نمرهٔ پاورقی ۲ مراجعه نمایید

۲ـ سیاست نامه صفحه ۱۷ وترجمهٔ آن صفحه ۲۶

۳ـ سمعانی السامانی راجع به برادر اسماعیل ابو یعقوب اسحق ـ کهان علی نطالم بخارا رابنگرید .

٤ـ سمعانی S. V. الا سبا نیکشی .

٥ـ بیهقی صفحات ١٦٥ ـ ١٦٦

٦ـ بیهقی صفحات ٧٥٣ ـ ٧٥٤ ٧ بارتولد کتان صفحات ٤٢ ـ ٤٣ ـ ٧٥

٧ـ آن ایضاحات سمعانی را که یکی از سامانیان برقبر درویشی دعا میخواند یا شیخی را که جنازه اش را ابوعلی بلعمی بردوش خویش تا قبرش برده بود مقایسه کنید سمعانی S. V البابکس والمزنی

علما ازاینکه دربرابر پادشاه زمین رابوسه کنند معاف بودند اشخاص بسیار عالم ودانشمندانرا از بین فقهای مدرسه حنفی بخارا انتخاب میکردند. و مسایل مهم را بنا بر توصیهٔ آنها فیصله می نمودند، خواهشات وآرزو های علما برآورده میشدو مطابق هدایت آنها اشخاص را در اداره های دولتی مقرر میکردند[۱] سمعانی[۲] عقیده دارد که همان اشخاصی راکه بعدها بنام مفتی ویاشیخ الاسلام معروف بودند، در این فرصت بلقب پارسی استاذ(معلم، مدرس) یاد میکردند. ادارهٔ استاذ درزمان اسماعیل وجود داشت. معلمین رادرماوراء لنهر عموماً به عنوان دانشمند ویابنا به لهجه محلی دانشومند، یاد میکردند[۳]

اداره ومقام خطیب ازجمله مقام روحانی خالص بحساب می آید. طوریکه میدانید خطبه هادر مساجد توسط شخص خلیفه ویا نمایندهٔ وی خوانده میشد. در دورهٔ سامانیها این رسم در شرق برانداخته شدوساقط گردید، علت آن این بودکه فرمانروایان وحکام ولایات شرق پارسی زبان بودند ویاترکی صحبت میکردند وبرزبان عربی حاکمیت نداشتندلیکن درآن مواردیکه حاکم زبان عربی راخوب میدانست، وظیفه حاکم وخطیب رابه تنهایی انجام میداد[٤]

سیستم بوروکراسی را نمی شددرسر تاسرقلمرو وبصورت متحدالشکلی منصه اجرا گذاشت ودلیل برای آن این بودکه دربعض ولایات خاندانهای سلطنتی محلی

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب بخش سوم صفحه ۳۳۹

۳- سمعانی S. V الاستاذ

٤ - ببلوگرافی جغرافیای عرب بخش سوم صفحه ۴۳ سیاست نامه صفحه ۸۸ سمعانی (S. V)الخطیب .

حکومت میکردند وحتی در برخی ازموارد این خاندانها ، عنعنه وسنن خیلی باستانی داشتند برعلاوهٔ خاندان ابوداود در بلخ که موجودیت آن ناچیز بود ، با خاندانهای سلطنتی جداگانه یی درسجستان (صفاریها) ، در گوزگانان (فریغونیان) ، درغزنه (فرمانروایان بومی که بعدها توسط الپتگین ودیگر اعضای گارداز بین برداشته شدند) ، در بست(مانند غزنه زیراثر رهبران ترکی) ، درغرجستان (درمرغاب علیا) درخوارزمیه ، دراسیفجاب ودر مناطق کوهستانی بخش شرقی بخارای امروزی (صفانیان ، ختل وراشت) ، برمی خوریم.

تمام این فرمانروایان (اومرای صفانیان وراشت وحاکم اسیفجاب دراین جاذکر نشده ، احتمال میرود که سهو شده باشد وآنرا ازقلم انداخته باشند) بمرکز خراج نمیدادند[1] اما تحفه وهدیه میفرستادند. دریك حوزه ایلاق یعنی دهقان بزرگ محلی که در تونکث(TunKath) زندگی میکرد ، با تمام معنی کلمه ، دراین فرصت استقلال سیاسی خودرا ازدست داده بود[2] (احتمال میرود که این حاکم فرمانروا یك بخش مالکیت ارضی خودش راازدست داده بود) لیکن هنوز برمردم مسلط بود ونفوذداشت ومقدسی[3] اورادهقان نیرومندی ثبت میکند. هم درهمین آوان بودکه فرمانروایان خوارزمیه ، اسیفجاب ، وصفانیان ازنیروی بزرگ سیاسی بهره مند

۱- ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلدسوم ، صفحه ۳۳۷ .

۲- موءلف نسخهٔ قلمی تومانسکی ('24al در بارهٔ ایلاق میگوید که بزرگان وسرکرده گان این منطقه رادهقانهای ایلاق می نامیدند ، درزمانه های باستان ایلاق-دهقان یکی ازشاهان محلی میبود [ملوك اطراف].

۳- ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلدسوم ، صفحه ۲۲۷ .

بودند. مبداء ومنشأ خوارزمشاه[1] بـه زمانه های اساطیری وافسانوی تعلق دارد. فاتحان عرب گرچه فرمانروایان محلی را شاه میگفتند اما درحقیقت زمام امور و قدرت را در دست حکام خویش داده بودند.

بیش ازاین معلومات دربارهٔ روابط بین خوارزم شاه وامرای عرب نداریم واز آن مجادلاتیکه خوارزمیه را بدو بخش تقسیم کرد نیز اطلاع نداریم؛ بخش جنوب شهر کاث(Kath)زیر اثر خوارزمشاه میبود وبخش شمال باشهر گرگانج (Gurganj)را امرا اداره میکردند. این دوحوزه وساحهٔ نفوذ بصورت دایم باهم زدو خورد داشت تااینکه بالاخره درسال ۹۹۵ حیطه نفوذوقلمرو خوارزم شاه رااومرای گرگانج(Gurganj)فتح کرد. این اومرا برخود لقب خوارزمشاه رانهادند[2]

فرمانروای اسیفجاب به آل سامان وفادار ماند وبرای اینکه وفاداری خودرا نسبت به سامانیان ثابت سازند، سالانه چهارعددسکه بایك جاروب[3] وتحفه های دیگر برای آنها میفرستاد. فرمانروایان اسیفجاب بنوبهٔ برترکهای بخش شرقی ولایت سیر درو قسمت غربی سیمیریچی که ازرعایای آل سامان بودند، نفوذ داشتند «پادشاه ترکمان» درشهراردو (Ordu) زندگی میکرد، همواره برای فرمانروای اسیفجاب تحفه ها میفرستاد[4] و دراین کار هرگز کوتاهی وتعلل روا نمیداشت.

۱- راجع به خوارزمشاه (Sachau Yur Geschichte und Chronologie Von Khwarizm,Wien، 1873، Theil I) رابنگرید.

۲- گردیزی، صفحات ۱۲-۱۳. نرشخی سوم صفحه ۱۷۹

۳- Ct. P. 212

٤ بیلیو گرافی جغرافیای عرب، بخش سوم، صفحه ۲۷۵

راجع باین موضوع که به‌چه صورت فرمانروای اسیفجاب از تهاجم قراخانیها برماوراءالنهر جلوگیری میکردندودر برابر آنها مقاومت وایستادگی نشان میدادند معلومات نداریم

درباره مبدء ومنشأ صغانیان یاطوریکه‌ابن حوقل[1] آنهـارا بنام «المحتاج» یاد میکند ، نیزمتأسفانه معلومات نداریم درزمان سلطه ونفوذ اعراب صغانیان رابه لقب عربی ته‌عنوان امرایادمیکردند [یعنی امرای صغانیان]ولقب قبل از دورهٔ اسلام‌صغانیان [صغان‌خدات]دیگردردورهٔ‌اسلام‌ازرواج برافتاده بود. بعدازسقوط آل‌سامان صغانیان هنوزهم‌تحت اثرفرمانروای بومی‌باقیمانده بود[2] هم درهمین دوره‌درختل بالقب پیش ازدورهٔ اسلام که‌عبارت‌ازختلان شاه وشیرختلان برنمی خوریم[3]درقـرن دوازده امرای ختل هنوزنیای بزرگ خود را بـهرام گور[4] میدانستند[ورهران(Varahran) پنجم ٤٢٧-٤٣٨].

مقام ریاست[5] ، رئیس شـهروحوالی‌آن ، علی‌الاکثرازپـدربه پسربارث میرسیدلیکن این مقام مانند دورهٔ قبل‌ازمغولها ازخصوصیت وکرکترپولیسي عاري بود[6] . رئیس سرکردهٔ شهرمـیبوود وازمفادشهرنماینده‌گی میکرد . وهم‌همین

۱-ببلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلددوم ، صفحه(٤٠١)راجع به محتاج ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه۱۹٦را بنگرید.

۲-گردیزی ، صفه ٥ ۱

۳ ببلیوگرافی جغرافیای‌عرب ، جلدششم ، صفحه ۲۹

٤-ابن اثیر ، جلدیازدهم ، صفه٥٥ ۱

٥- بیهقی ، صفحات ۲۹۸ ۳٥۲ - البغدادی، صفه ۷۷

٦- دراین عهد لقب رئیس‌را به آنهایی میداد که درقرون وسطی‌آنـرا بنـام محتسب می خواندند .

سرکرده ویا رئیس شهر بود که مقام ومنزلت پادشاه را برای مردم می فهمانید ، وآنرا به مردم اعلان میکرد ۱ . احتمال میرود که رئیس دروهله نخست از بین خانواده های بزرگ محلی انتخاب میشد .

دردورهٔ سامانیها توده های مردم ازرهگذر صلح خارجی وازطریق اینکه بازار تجارت وصناعت گرم بود آسوده وآرام بودند درجای دیگر ۲ گفته نرشخی را نقل کرده گفتیم که زمین ها را از مالکین زمین باشندگان شهرستانهای صناعتی باموافقه حکومت ، خریداری میکردند .

درزمان اسماعیل جایداد بخارخداتها[۳] را با بعضی قریه ها ودهات[۴] ، حکومت تحت کنترول واداره خود میگرفت .

از روی فهرست مقدسی میتوانیم راجع به صادرات شهر های مختلف ماوراالنهر معلومات خوبی داشته باشیم[۵]

اجناس ومال التجاره یکه صادر میشد قرارزیراست :

ازترمذ: صابون انقوزه ، ازبخارا : پارچه های نرم ، قالین های نماز ، پارچه های پشمی برای فرش ، چراغهای مسی ، تنگ است (درزندان وتوقیف خانه درست میشد) پارچه های اثمونی[٦] ، پوست گوسفند ، روغن برای

۱ــ برعلاوه فقره ایکه دربالاذکرکردیم به صفحه ۱۵۷ حافظ آبرو مراجعه نمایید .

Srednea 2 Vyestnik, 1896, June, p. 31. ۲

۳ــ نرشخی ، صفحه ۱۰

٤ــ نرشخی ، صفحات ۱۳ ــ ۱٤ــ ۲٦ ــ ۲۷

٥ــ بیلیوگرافی جغرافیای عرب ، جلد سوم ، صفحات ۳۲۳ــ ۲٦

٦ــ از شهر اثمومین مصر(بیلیوگرافی جغرافیه عرب ، جلد اول ، صفحه ٥۳) .

چرب کردن سر، روغن حیوانی از کرمینیه، دستمال و پیش اندازها از دبوسیه. ودهاریك نوع پارچه صادر میشد که سلاطین بغداد آنرا اطلس خراسان [۱] میگفتند، از رینجان پارچه های نمدی زمستانی [۲]، قالین نماز، پوست، گوگرد، مفرغ، حشیش قوی از خوارزمیته پوست روبا، روبا، خرگوش های خالدار، بز، سمور، قاقم، سگ آبی، موم، تیرها، مادهٔ ژلاتینی، چرم اسپ، عسل، عنبر، فندق، شمشیر، زره، چوب خنج، غلام های سلاوی، گوسفندو دیگر مواشی. تمام این اقلام از بلغار می آمد، لیکن خوارزمیه انگور، انواع کشمش، کماج بادام (یا اردینه بادام)، پارچه جات قالین، کمپل، اطلس که بحیث تحفه برای پاشاهان فرستاده میشد. کنجد، قفل پارچه های آرنج (یك قسم پارچه) کمان که فقط شخص قوی میتوانست آنرا استعمال کند رخبین (یك نوع پنیر)، ماهی خمیر مایه (کشتی از ترمذ نیز صادر میشد) در بنادر خارج صادر میکرد. از سمرقند لباس های سیمگون و دیگر مواد سمرقندی ازقبیل ظروف مسی، ساغرهای زیبا، خیمه ها، رکاب، تسمه تنگ، اسپ صادر میگردید. از بناکت پارچه های ترکستان صادر میشد. از شاش زین های بلند، که از چرم اسپ ساخته میشد، خیمه ها چرم (که ترك ها آنرا دباغی و صادر میکردند)، تیردان، البسه، قالین نماز، کلاههای چرمی، سوزن (البته چندان خوب نبود)، کمانهای خیلی نفیس، کتان

---

۱ ــ به ابن حوقل که درباره پارچه های ودهاری، صحبت میکند مراجعه نماییدو نیز مقالتی را که در دایرة المعارف تحت عنوان دیباج نوشته شده مراجعه کنید.

۲ــ طبری درباره پارچه های پشمی که در رینجان ساخته میشد، صحبت میکند (جلد دوم صفحه ۱۲۴۹).

که برای ترك هاصادرمیگردید، مقراض، زغیر(ازنخم کتان)، ببازارخارج صادر میشد. پارهای سرخ که ممرجل(Mamarjal) یاد میشد، پارچه های زینیزی(Zinizi)[۱]، پارچه های ابریشمی، فندق، ببازارخارج میفرستاد.

ازفرغانه وایسیفجاب غلام های ترکی، پارچه های سفید، اسلحه، شمشیر، مس، آهن صادرمیکردند، ازطراز (تلس) پوست بزصادرمیکردند. ازشلجی، نقره صادرمیکردند. ازترکستان اسپ، خر، گوشت(البته گوشت بخارارا نمیتوان درهیچ جاسراغ داد)، یك نوع تربوزدر بخارا کاشته میشد وآنرابنام الشاق (یاالشاف) یاد میکردند. ودرهیچ جا مانند آن وجود نداشت وآنرا ببازار خارج صادرمی نمودند. دراینجا باید علاوه نمود ه گفت که کاغذ سمرقند، کمان خوارزمیه ظروف شاش‌رانمیتوان درهیچ نقطه نظرسراغ داد.

ایضاحات بالاهمین گفته های اصطخري[۲] را که میگفت ماورالنهر ومردمان آن هرچیزدارند ومحتاج هیچ کس نمیباشند، تایید میکند. صناعت درماورالنهر تحت تاثیرونفوذ چین انکشاف کرده بود وهم ازهمین نگاه ابن الفیه[۳] ماورالنهر را با خراسان مقایسه ومقارنه میکند. فاتحان عرب درماورالنهرتولیدات زیاد چین راد یده بودند[۴].

۱- براین پارچه اسم شهرزینیزی پارس رانهاده بودند.
مواد خام این پارچه ها گاهی اوقات ازمصروارد میشد لیکن درقرن دهم مواد آنرادر خودسمرقند می کاشتند وتهیه میکردند(ببلیوگرافی عرب، جلد سوم، صفحه ۴۴۲)، واین خودنفوذ مصررادرجهان صناعت ماورالنهرازطریق فارس نشان میدهد.

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد اول، صفحه ۲۸۷

۳- ایضاً، جلد پنجم، صفه ۳۱۶

۴- طبری، جلد سوم، صفه ۷۹

اما بازار تولیدات چین در ماوراءلنهر در اثر انکشاف صناعت محلی رو به کساد نهاد[1] و نفوذ و تاثیر کارهای دستی چین از آنجا در ماوراءالنهر ثابت میگردد، که بعدها عربها تمام ظروفی را که بر آن هنر نمایی شده بود، بنام چینی یاد میکردند[1] از جمله تولیدات ماوراءالنهر که در بازارهای جهان اسلام شهرت بسزائی حاصل کرده بود هماناابریشم و پارچه‌های کتان واعلی زرافشان و آلات واسباب فلزی فرغانه مخصوصاً اسلحه آن بوده است این اسلحه حتی در بغداد بفروش میرسید.

انکشاف صناعت فلز در فرغانه، بدون کدام شك و تردید، زاده وجود معادن زغال سنگ می باشد در انکشاف البسه و پارچه های هنری نه تنها چین بلکه مصر هم در ماوراءالنهر تاثیر داشت این حقیقت را پارچه دبیقی[2] Dabiqi از (شهر دبیق مصر) که در سر تاسر خوارزمیه ساخته می‌شد، و همچنان نساجی اشمون Ushmun که مقدسی از آن یاد میکند، واضح و آفتابی میسازد.

کاغذ سمرقند در تاریخ تمدن مقام خاص و اهمیت بارزی دارد، از بیان و گفته های مسلمین برمی آید که مردمان سمرقند ساختن کاغذ را از آن زندانیان چینی که زیاد بن صالح در سال ۷۵۱ اسیر گرفته بود، آموخته بودند تا به همین تازگی ها براساس تحقیقات و تتبعات پروفیسر کربچیك[3] Karabacek حدس زده می‌شد

۱ـ ازاینکه مقدسی میگوید که در بین دیگر کارهای دستی، کارهای دستی زندانیان را نیز در بازار فروش عرضه میداشتند- دارای اهمیت زیادی میباشد.

۲ ـ لطایف المعارف صفحه ۱۲۷؛

۳ ـ ایضاً صفحه ۱۲۹، راجع به پارچه‌های دبیق Dabik دایرة المعارف اسلام نویسنده (سی-ایچ-بکر) را بنگرید. این پارچه عموماً با نقره وطلا بافته می شد. دبیق را در فارس نیز می ساختند (ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۳۴۳

Mil theilungen aus der Sammlung der papyrur des Erzh Rainer, B. II, wien 1877, S. 108-17.

که ساختن کاغذ از پارچه های ژنده و کهنه اختراع خود مردمان سمرقند میباشد زیرا پیش از سال ۹٤۰ هیچ اثری از کاغذ چینی که از جامه های فرسوده و کهنه ساخته شده باشد، عطف توجه نمیکرد. درین روزها در شهر حفریات و کاوش های سر. ایم اوربل شتین[۱] Sir M. Aurelstein در آسیای مرکزی این موضوع را تأیید و ثابت کرد که تاریخ اختراع کاغذ چینی که از جامه های ژنده و فرتوت ساخته شده بود مال قرن دوم میلادی میباشد و بدانجهت انسان نمیتواند آنرا اختراع مستقل عربها دانست و حتی مآخذ و منابع عربی اختراع این کاغذ را یك اختراع جدید و تازه نمیدانند و در اواخر قرن دهم کاغذ سمرقند جانشین پاپیروس و پوست های که برروی آن می نوشتند، در ممالك اسلامی شد.[۲]

توام با (اردینه بادام) که در فهرست صادرات از خوارزمیه ذکر کردیم، باید آن فقره ثعلبی[۳] را که درباره تربوز خوارزمیه که برای خلیفهٔ مامون (۸۱۳-۳۳) وخلیفهٔ واثق (۸٤۲-۷) در بین قالب های سربی و برف گرفته می فرستادند، نباید فراموش کرد. تربوز درست وسالم دریاز ارخارج به قیمت (۸۰۰) درهم بفروش می رسید، از جمله مواد تجملی یکی هم مشك بود که از ممالك مختلف وارد میشد و بهترین آن همان مشك تبت بوده است.[٤]

۱-شتین (Serindia) صفحات ٦٥۰ و ٦۷۳

۲-لطایف المعارف صفحه ۱۲٦ درقرن یازده درسوریه نیز کاغذ می ساختند. ناصرخسرو راجع به کاغذی که در تریپولی (Tripoli) می ساختند، صحبت میکند و آنرا حتی از کاغذیکه در سمرقند ساخته میشد بهتر میداند. (سیاحت نامه ناصرخسرو) با حتمام شلیفر.

۳-لطایف المعارف صفحه ۱۲۹

٤- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد هفتم، صفحه ۳٦٥

تجارت باچادرنشینان همیشه اهمیت زیادی داشت مواشی برای کشتار وخوراك[1] حیوانات باربر، چرم، غلام در اثر تجارت باچادرنشینان بدست می آمد وهم چنان می بینیم که چادرنشینان نیز مجبور می بودند با مردمان مسکون و مستقر تجارت نمایند زیرا آنها در اثر این تجارت می توانستند از طرف مقابل خود لباس وگندم بدست آورند.[2]

در ماوراءالنهر وهمچنین درچین وروسیه، مردمان چادرنشین رمه های خودرا بطرف سرحدات می آوردند بدون اینکه منتظر نشینند تامردم در میدان های استپ به نزد آنها بروند[3] خوارزمی ها ازرهگذر تجارت وبازرگانی باچادرنشینان منافع هنگفتی بچنك می آوردند وبعقیده اصطخری[4] مفاد منافع خوارزمیها ازطریق تجارت با ترك ها تامین میگردید. ازگرگانج کاروانها بطرف جنوب خراسان وغرب خضره بحرکت می افتاد. گردیزی[5] حتی ازیك راه دیگر در امتداد ساحل غربی دریای ارال که از آنجا، ازمیدان های استپ درمیگذشت وبالاخره بسرزمین پیچنگ ها Pechengs منتهی میگردید، سخن میگوید. مردمان خوارزم از نمایندگان عمدهٔ طبقه تاجران درخراسان بحساب می آمدند. درهرشهر خراسان تعداد زیادی

۱-راجع به گوشت ارزان درسرحدات شمال ماوراالنهر به ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحات ۲۷٤-۱۲۲ مراجعه فرمایید.

وهمچنان راجع به وارد نمودن گوسفند از نزد ترك ها به ببلیو گرافی جغرافیای عرب، جلد اول صفحه ۲۸۸، جلد دوم، صفحه ۳۳٦ مراجعه کنید.

۲-راجع به صادر نمودن گندم برای چادرنشینان، صفحه ۱۷۸ ترکستان بارتولد راملاحظه فرمائید

۳-ببلیو گرافی جغرافیای عرب جلد اول صفحه ۳۰۳ جلد دوم ص ۳۹۲

٤- ایضاً جلد اول صفحه ۳۰۵

۵-ایضاً جلد اول صفحه ۲۹۹

٦-Otchet بارتولد صفحات ۱۱۹ و ۱۲۰ را بنگرید عوفی صفحه ۹۵

از مردمان خوارزم دیده می‌شد. این خوارزمیان توسط کلاهای بندپوست[1] از دیگران شناخته میشدند و همین کلاه هایشان ممیزه آنها بود. در شهر نسا تمام زمین ها در دست مردمان خوارزم افتاد[2]. خوارزمیان نه تنها مردمان ثروتمند شدند بلکه درساحهٔ دانش نیز کسب شهرت نمودند.

مقدسی[3] عقیده دارد که هر استادحتموق، معلم ساینس بشری وقاری قرآن [شریف(×)] شاگردانی ازاهل خوارزم داشتند بالاخره احتیاج مال التجاره برای مبادله با چادرنشینان باعث انکشاف خوبی تولیدات پارچه های پشمی وکتان گردید.[4]

اجرت آن روزها رامیتوان درگفته های گردیزی[5] حدس زد: یعقوب چنانچه که میدانید در نزد مسگری کارمیکرد وماهانه پانزده درهم اندرمی یافت بالاخره صناعت و تجارت انکشاف خوبی کرد زیرا مالیات در آن فرصت بسیار زیاد نبود[6] مالیات آل سامان به چهل وپنج ملیون درهم بالغ میگردید[7] و تمام این مبلغ پول،

۱- ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد اول صفحات ۳۰۴ و ۳۰۵ را بنگرید.

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳۲۰

۳- ایضاً جلد سوم، صفحه ۲۸٤

٤- ایضاً جلد اول، صفحه ۳۰٤

٥- متن، صفحه ۳، نیز به صفحه ۲۱٦ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

٦- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلدسوم، صفحات ۳٤۰ - ۳٤۱

۷- بمشکل میتوان تعداد معین ومشخص را بدست آورد [ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم صفحه ۳٤۰، جلدپنجم صفحه ۱۳٦]

مورد دسترس خودشان میبود. خراجیکه از ولایات شرقی گرفته میشد، مورد استفاده خزینه خلیفه گذاشته نمیشد.[۱]

مصارف زیاد خلیفه معاشی بود که به لشکریان و افسران خود میپرداخت و آنهم به بیست ملیون درهم بالغ میگردید.[۲] معاش افسرانیکه در یك ولایت سرگرم وظیفه خود میبودند، یکسان بود[۳] [البته موظف به اجرای یك وظیفه معین در داخل چوکات رسمیات] قرار عقیده نظام الملك[٤]، شاهان سابق یعنی آل سامان وغزنویها با فسران خود پول نقد میپرداختند[یعنی بیستگانی یامواجیب] و به عساکر زمین توزیع نمیکردند [اقطاع، صیغه جمع اقطاعات] دراین مورد، البته، استثناء وجود داشت، مثلاً[۶] قهستان یك ساحهٔ فراخ ووسیع اراضی فیودال سیمجور که از احفاد و اولادهٔ غلامان ترکی بودند[۵]، رادربرمیگرفت. بالاخره آن غلامها به مدارج عالی رسیده بودند، زمین های زیادی رامیخریدند. الپتگین پنجصد قریه درخراسان وماوراءلنهر داشت ونیز درهرشهریك قصر، یك باغ، کاروانسرای وحمام داشت[٦] در دورهٔ سامانیها وغزنویان تشکیلات اداری چنان بود که افسران و کارمندان نمیشد به آسانی ازطریق نامشروع،

۱- زپسکی (Zapisky) جلد چارم، صفحه ۱۳٦

۲- پنج ملیون درهرسه ماه [بصفحه ۲۳۰ ترکستان باتولد مراجعه نمایید.]

۳- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد دوم، صفحات ۳٤۱-۲

٤- سیاست نامه، صفحات ۹۱-۲ ترجمهٔ آن ۱۳٤-٥ برای معلومات بیشتر به ترکستان تاحملهٔ مغول صفحه ۲۳۸ نمرهٔ پاورقی ۱۲ مراجعه شود.

٥- سمعانی (S.V.) السیمجوری

٦- سیاست نامه، صفحات ۱۰۱-۲، وترجمهٔ آن ۱٤۹-۱٥۰

استفاده کنند. اما تحت سیستم فیودالهای نظامی روزهای پسین از طریق نامشروع استفاده های بیشتری میشد[۱]. باید در اینجا، این نکته را خاطرنشان کرد، که جلوگیری از این چنین سوء استفاده ها کار بس دشوار مشکل وحتی ناممکن بوده است. ما می بینیم که حکومت درزمان مشکلات مالیات فوق العاده جمع میکرد واجرت خدام و کارکنان را به تعویق می انداخت و تمام این چیزها موجب وسبب نارضایتی مردم میگردید؛ باوجودیکه درماوراءالنهر گاردغازیان موجودبود اما اکثر مردم نزدخودشان اسلحه نگاه میداشتند واین اسلحه درفرصتی که مردم از حکومت ناراضی میبودند منبع خطر بزرگی بوده این خطر مخصوصاً درمراکز وشهرهای بزرگ خیلی زیاد میبود. سمرقند که ازبزرگترین مراکز تجارت بودمردمان آن خیلی فتنه انگیز وآشوبگر بودند[۲] وحتی بدین صفت تاروزهای پسین متصف میبودند[۳] درعین زمان باید ناگفته نگذاشت که زنجبران تربیه‌شده که در اداره های حکومتی کار نمی یافتند، منبع خطر دیگری بود که برای سیستم تأسیس شده وحکومت ایجاد کرده بودند.

راجع به این چنین خطر نظام الملك[٤] واقعه یی را که دردورهٔ سلطنت آل بویه بوقوع پیوسته بود، نقل میکند، (آل بویه با سامانیها همعصر بودند) برای اینکه ازوقوع چنان یك خطر جلوگیری بعمل آید، نظام الملك توصیه میکند که بایست

۱ـ به ترکستان بارتولد، صفحه ۲۳۹ نمره پاورقی ۳ مراجعه نمایید.

۲ـ ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۲۷۸

۳ـجی، ولف، ایضاحات هیات به بخارا، ادنبره ولندن ۱۸٤۸، صفحه ۲۰۳

٤ـ سیاست نامه، صفحات ۱٤۵ـ٤۸، ترجمه آن صفحات ۲۱۵ ـ ۲۱۹

مقامات صالحه چند اداره را در اختیار یك شخص بگذارند ــ در دورهٔ آل سامان به چنان یك امر مبادرت نموده بودند[1]

مالیات گمرکی[2] را در زمان که مال التجاره از دریای آمو عبور داده میشد، میگرفتند: از هر شخص سواره که با خرد مال داشت یك درهم میگرفتند [سوار بر اسب ویا برخر میبود] واز هر اشتر دو درهم محصول میگرفتند ـ میله های نقره را باید به بخارا نقل میدادند وهم بدین منوال سیستم گمرکی ونظارت سیستم گمرگی راح تأسیس کرده بودند. ودرجاهای توقف [شاید مراد ازجایی توقف منزل مقصود باشد] از نیم تا یك درهم مالیه میپرداختند. وقتیکه غلام ها را ازجایی به جای دیگر نقل میدادند، ازحکومت اجازه میگرفتند، واین اجازه نامه از هفتاد تا یکصد درهم ارزش داشت، [3] برای نقل دادن کنیزهای ترکی نیز از هفتاد تا یکصد درهم مالیه میگرفتند. البته در مورد انتقال کنیزها به اجازه نامه مخصوص احتیاج پیدا نمیشد. برای انتقال زنهای شوهردار فقط از بیست تا سی درهم میگرفتند.

سامانیها در اثر این تشکیلات تقریباً برای مدت یکصد سال خود را تامین کردند گرچه بعد از اسماعیل، طوریکه از مراجعه بتاریخ معلوم میگردد، کدام شخصی[4] که دربین

۱- سمعانی S'۸ الخازن

۲- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلدسوم، صفحات ۳٤۰-٤۱ دراینجا باید این نکته را علاوه نموده گفت که درنظر مسلمانها وممالك اسلامی محصول گمرکی برخلاف قانون اسلامی بحساب می آمد. نیزبه ترکستان بارتولد ـ صفحه ۲۳۹ـ نمره پاورقی ۸ مراجعه نمایید

۳- بعقیده ابن خرداد به (ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد ششم ص ۲۸) ارزش وقیمت دوهزار ــ ۲۰۰۰ ـ غلام که طاهریان بدربار خلیفه میفرستاد ۶۰۰۰۰۰ درهم بوده است. پس به این حساب قیمت یك غلام ترکی درقرن نهم به ۳۰۰ درهم بالغ میگردید.

سامانیان ازخود اهلیت و لیاقت فوق‌العاده نشان دهد، سراغ نداریم. نخستین جانشین اسماعیل احمد شخص متقی و زاهدی بود و در دوران حکومت وی لسان عربی برای بار دوم لسان اسناد رسمی (شاید برای مدت مدیدی دوام نکرده باشد) شد[1] احمد از آنهاییکه عربی میدانستند، پشتیبانی وحمایت میکرد و شاید نارضایتی گارد معلول بهمین اقدام وی بوده باشد.

درنتیجه درشب ۲۳ ماه جون سال ۹۱۴[2] امیر توسط غلام‌های خویش در فربر Farabr بقتل رسید. بعد از قتل امیر درباریان وی زمام قدرت و اداره مملکت را دردست گرفتند ودرعین زمان کاتب ابوالحسن نصر بن اسحاق[3] را ببادِ این اتهام گرفتند که گویا وی قاتل‌های امیر را تقویت و تشویق میکرد ودر اثر همین اتهام اورا بقتل رسانیدند[4] مشایخ وحشم گارد نصر دوم بن احمد راکه هشت سال داشت (۹۱۴–۴۳)، برمسند پدرش نشانیدند. ازکلماتیکه بدین جوان نسبت داده اند[5] معلوم میگردد که رهبران گارد پلان قتل احمد را طرح نموده بودند. اداره سلطنت باموافقت نمایندگان دربار[6] [قصر] کاروبار مملکت داری را در اختیار ابوعبدالله

۱–تاریخ گزیده-براون- صفحه ۳۸۱، -ترجمه آن ۷۳ نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۲٤۰، نمره پاورقی–۲–مراجعه کنید.

۲–تاریخ صحیح را درسمعانی[السامان S. V]می یابید رروز صحیح آن روز یکشنبه بوده، نه پنجشنبه.

۳–ترشخی صفحه ۹۲ نام مکمل آنرا درگردیزی، میتونید بیابید

٤–گردیزی[f. 115; Camb. Ms., S. C]مشایخ وحشم

۵–ابن اثیر، جلدهشم، صفحه ۵۸ میرخوند، تاریخ سامانیها، ایم دیفریمری، پاریس ۱۸٤۵ ، صفحات ۱۹ و ۱۳۱

٦–ابن اثیر، جلدهشتم صفحه ۵۹

محمد بن احمد جیهانی گذاشتند. جیهانی با یاری وکمک لیدر نظامی حمویه بن علی صلح وامنیت رادر تمام قلمرو آل سامان برقرار کردند.[۱]

درسمرقند برادر اسماعیل، اسحاق بن احمد، پرچم بغی را با یاری مردمان فتنه انگیز سمرقند برافراشت، اما جیهانی آتش آن بغاوت راخاموش کرد. اسحاق راحمویه شکست دادووی عفوخواست عذرش راپذیرفتندواو به بخارا برگشت. پسر اسحاق الیاس بفرغانه فرار کرد ویکی از اعضای دیگر سلطنتی نوادهٔ نصراول[۲] حاکم سمرقند مقررشد. پسر دیگر اسحاق که ابوصالح منصور نام داشت وپرچم بغاوت را برافراشته بود، درنیشاپور پدرود جهان گفت[۳]. بعدازوی جنرال حسین بن علی مروزی که خدمات زیادی برای حکومت دردورهٔ فرمانروایی احمد انجام داده بود، درراس شورشیان قرار گرفت. این جنرال گمان میکرد که خدمات او راحکومت بخوبی ارزیابی وقدرنکرده است (دربعضی منابع وماخذ مروزی رامروا لرودی ثبت وقید کرده اند). لیدرها ورهبران شورشیان برکمك ویاری عناصر ملی متکی- میبودند چنانچه که می بینیم نظام الملك[۴] ومولف کتاب فهرست[۵] درلست لیدرها ورهبران نهضت شیعه اسامی آنهارا ثبت کرده اند.

۱ــ گردیزی، صفحه ٦

۲ــ طبری، جلدسوم، صفحات ۲۲۸۹-۹، ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ٦۰ میرخوند، تاریخ سامانیها صفحه ۱۳۲ شاید طبری اسم شهزاده یی راکه فرمانروا مقررشده بود، غلط میکند واسم شخصی راکه وی ذکر کرده با ابوعمرو محمدبن اسد یکی میباشد.

۳ــ نرشخی، صفحات ۹۲-۹۳

٤ــ سیاست نامه، صفحه ۱۸۷ وترجمه آن ۲۷٤

٥ــ فهرست، صفحات ۱۳۸-۱۸۸

حکومت یکی از اعضای ارستوکراسی، دهقان معروف، احمد بن سهل [1] رابرای فرونشانیدن شورشیان که درراس آنها حسین بن علی مروزی قرارگرفته بود، انتخاب کرد. وهمان بود که درتابستان سال ۹۱۸ [2] حسین رااسیر گرفتند. بعدازخاموش کردن این آتش احمدبنای شورش وبغی راگذاشت اماتااخیرسال ۹۱۹ [3] حمویه بن علی موفق گردیدشورشیان مزبورراقلع وقمع کند. وسپس برای مدت ده سال [4] دیگرفرشتهٔ صلح وامن برتمام قلمروآل سامان پروبالش راگسترد.

نیزهمان شورش وبغاوتی راکه الیاس بن اسحاق درفرغانه درسال ۹۲۲ راه انداخته بود، ابوعمرومحمد بن اسد [5] خاموش ساخت. عده یی راعقیده برانست که تعداد لشکریان الیاس به ۳۰،۰۰۰ مرد بالغ میگردید. بعدازانشکست یکی از رفقای الیاس محمد بن حسین بن مت (Mut) [6] به تریزفرارکردو درانجا بنا به امرحکومت بخارا توسط یك دهقان محلی بقتل رسید. سپس الیاس کوشش میکرد که بایاری وکمك حاکم شاش، ابوالفضل بن ابویوسف، آتش بغاوت راسرازنودامن زند

۱- راجع به احمد بن سهل به گردیزی صفحات ۶-۷ مراجعه نمایید.

۲- تاریخ آن درابن اثیر (جلدهشتم، صفحه ۶۵) وگردیزی ثبت شده است.

۳- تاریخ، درابن اثیر (جلدهشتم، صفحه ۸۹

۴- دوبین شورشیانیکه دراوایل سلطنت نصرعطف توجه میکند (ابن اثیر، جلدهشتم، صفحه ۹۵) جعفرنامی میباشد که مادرپاره فعالیت های وی کدام معلوماتی نداریم، لیکن احتمال میرود سکه هاییکه برآن اسم میکایل بن جعفردیده میشود ودرسمرقندوشش درسال ۳۰۶ (۹۱۸-۱۹ - و ۳۰۸-۹۲۰-۲۱- ضرب زده شده، باین نهضت رابطه داشته باشد. مارکوف، کتلاك صفحه ۱۴۱

۵- مقالت مرا (بارتولد) که درباره یك سکه مس با اسم ابن شهزاده، میباشد، مطالعه نمایید (درزپکسی، 059, xii)

۶- یکی ازلیدرهای نظامی اسیفجاب بدین اسم یادمیشد.

اما باز هم بخت باوی یاری نمیکند. بعد الیاس به کاشغر فرار میکند و در آنجا با دهقان محلی طغان تگین همداستان میگردد و برفرغانه حمله مینماید ، این مرتبه شاهد ناکامی باز اورا در آغوش میگیرد . بالاخره پسر عمویش اورا می بخشد و اوهم از کاشغر بخارا برمیگردد.[1] درهمین آوان بود که یکی از سیاستمداران معروف دورهٔ سامانی وزیر ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی زمام امور مملکت را در دست میگیرد. یك نهضت جدید تقریباً درسال ۹۳۰ [2] ظهور کرد ، واین البته ، زمانی بود که نصر نیشاپور میرفت . درقلعه بخارا سه برادر امیر را زندانی کردند : یحیی ، ابراهیم و منصور. این برادران بواسطه خبازی که ابوبکر نام داشت ، باعناصر آشوبگر وفتنه انگیز نیروی نظامی بخارا داخل مذاکره گردیدند [3] وازقلعه ییکه دران زندانی شده بودند ، رها گردیدند وشهر را درتصرف خود درآوردند . بعقیده ابن اثیر [4] عناصر فتنه انگیز عبارت بودند از دیلمان ، آل تشیع ورهزنان [یعنی غازیان] ازاینکه آل تشیع دراین نهضت سهم داشتند ، یك امر بدیهی مینماید زیرا رهبر آنها ، توام با ابوبکر ، پسر حسین مروزی بود. وزیر بلعمی با پسر حسین داخل مذاکره ومفاهمه میگردد و بیك موافقه میرسند . ـ نتیجه مفاهمه ، البته ، چنان بود که حسین ابوبکر را ترك میدهد و به نیروهای نظامی نصر ملحق میشود . ابوبکر را در اثر زدو

---

۱ ـ ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۹۷ ، ـ میرخوند سامانیها صفحه ۲۳۷

۲ ـ تاریخ صحیح ومعین این واقعه معلوم نیست ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۱۵٤ ، میرخوند سامانیها ، صفحات ۱۳۸ و ۲٤۵

۳ ـ گردیزی ، نسخهٔ خطی کمبریج [f.117,Camb. , Ms. , f 94b-95a] « ابن ابوبکر میان برادران سعید و میان فضولیان بخارا ولشکر واسطه بود.»

٤ ـ ابن اثیر ، جلد هشتم ، صفحه ۱۵۵

کوب بقتل میرسانند اما نفوذ و تاثیر وی براذهان مردم باندازه یی زیاد بود که در درباره وی افسانه یی راجعل کردند. جسد مرده ابوبکررا درداش آتش انداختند وروزدیگردیدندکه جسد وی سالم مانده ویکقلم آتش بران اثر نداشته است.[۱] بعد ازمجادله وزدوخورد بایحیی صلح وامنیت برای یکباردیگر تامین میگردد.

حکومت خراسان رابه امیرصغانیان، ابوبکرمحمد بن المظفروبعد ازوبـه پسرش، ابوعلی احمد بن محمد معروف، می سپارند.[۲]

نهضت آل تشیع باندازه یی بسط ودامنه می یابد که نصررادرسال اخیرفرمانروایی وی، بسوی خود جلب میکند[۳]. چنانچه که می بینیم تبلیغات آل تشیع درخراسان همواره ادامه داده میشدزیرادرآن سامان زیادت یکی ازاحفادعلی موجودبودوالبته ازدیربازبود که این مرقد اذهان وشعورمردم رازیرتاثیرونفوذ خودگرفته بود. بعقیده ابوالحسن بیهقی[۴] که وی ازاثرالبیع[۵] نقل میکند، حتی دردورة عبدالله بن طاهردر نیشاپورخطبه بنام یکی ازعلویها ـ ابوالحسین محمد بن احمد که عبدالله برادرزاده‌اش راباوبزنی‌داده بود، خوانده میشد. درزمان فرمانروایی نصرمردم نیشاپوربه‌ابوالحسن محمدبن یحیی‌سوکندیاد میکردند واورابحیث‌خلیفهٔ خودقبول نموده بودند، لیکن چندی بعد نصرازوی دعوت کردبه بخارابرودوبرای‌مدتی ـــ

۱ـ گردیزی صفحه ۷,

۲ـ ابن اثیر، جلد۸، صفحه ۱۹۶، گردیزی، نسخه قلمی کمریج f. 95a - b

۳ـ سیاست نامه، صفحه ۱۸۷، وترجمه آن صفحه ۲۷٤، فهرست صفحه ۱۸۸

٤ـ Cod. Mus, Brit ,Or. 3587, or.149

٥ـ الحاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله البیع النیسابوری [١٠٤١/٤٠٥] تاریخ علمای نیشا رادرهشت جلد نوشت • یك نقل این اثر ظاهرا دردست حاجی خلیفه ببلیوگراف نویس ترکی (١٦٥٨ م) افتاده است. حاجی این اثررا خیلی گرامی میداشت ....» به ترکستان باوتولد، صفحه ١٦ مراجعه نمایید.

اورادربخارا نزد خود نگهداشت ، بالاخره اورا آزاد کرده ، خلعت بخشید و مستمری مقرر داشت . وابوالحسین محمد بن یحیی نخستین شخصی بود ازخاندان علوی که مرورا مستمری مقرر داشتند. تبلیغات آل تشیع باظهور خلفای فاطمی (در اوایل قرن دهم) قوت گرفت . هیات تبلیغاتی فاطمی ها درخراسان راه یافتند ودر نتیجه حسین بن علی مروزی دل درگرو عقیده آل تشیع گذاشت . محمد بن احمد نخشبی (یا نسفی) جانشین حسین بن علی مرزوی گردید . محمد برای اینکه بوصیت معلم ومربی خود جامهٔ عمل پوشانیده باشد؛ مرکز فعالیت خود را به ماوراءلنهر انتقال داد . محمد در وهله نخست ، درزادگاه خویش یعنی نسف با اندازه موفقیت بدست آورد وسپس ازآنجا در پایتخت نفوذ پیدا کرد . محمد موفق گردید چند تن ازشرفاء را طرفدار عقیده خود سازد که در بین آنها حاجب بزرگ ، عارض ابوالمنصورچغانی[1] رئیس بخارا ، رئیس شعبه مالیات بخارا[2] وفرمانروای ایلاق[3] حسین ملك بودند .

رفته ، رفته این شخص بوسیله اشخاصیکه دربالاازآن نام بردیم در قصر

۱- شاید پسرابوعلی که بعدها درصغانیان و ترمذ فرمان روایی داشت [Texts, p. 10]

۲- صاحب الخراج : این اصلاح شاید بااصطلاح مستوفی یکی باشد (به ترکستان بارتولد صفحه ۲۲۹ مراجعه نمایید)

۳- برای اینکه باخصوصیات وتمام تفرعات این حوزه آشنایی پیدا کنید ، به صفحه ۲۳۳ ترکستان بارتولد ، مراجعه نمایید ونیزمقالت مرا (بارتولد) تحت عنوان

Die alltur kischen Iuschriften und die arabischen Ouellen, p.22

پادشاه را یافت ودیری نگذشته بود که امیر قرمطی شد.[1]

قرار درخواست نخشبی، نصر موافقت کرد که به خلیفه فاطمی، قایم، (۹۳٤ ـ٤٦) مبلغ ۱۱۹،۰۰۰ دینار[2] خونبهای حسین بن علی مروزی که درزندان بخارا تلف گردیده بود[3]، بدهد.

ازاینکه امیر دل درگرو آیین تشیع داده بود؛ طبقه روحانیون ازوی بیزار شدند وازگارد ترکی استعانت خواستند وتاج وتخت را به «سپه سالار بزرگ» دادند. چنان دسیسه نمودند که سپه سالار رهبران نیروی نظامی را به بهانه لشکر کشی به بلاساغون (به همان ترکهای تا زگی ها کافرآنرا کشوده بودند) با رضایت امیر در ضیافتی جمع کنند، ودرهمان جا ازایشان وعده میگیرند که امیر را خلع نمایند وقرمطی ها را ازدم تیغ بکشند. ازین توطئهٔ پسر نصر نوح مطلع ونصر بامهارت تمام رهبر توطئه را حضور خویش خواست و امر قتل اورا صادر کرد. ـ سپس پدروپسر درضیافت رهبران نظامی حضور بهم رسانیدند. دراین ضیافت نصر اعلان کرد که وی از توطئه ودسیه آنها اطلاع دارد، ودر

۱ــ گفته های نظام الملك وبیهقی نشان میدهد که اصطلاح قرمطی معنی ومفهوم بزرگتری داشت ازآنچه که مردم آنرا استعمال میکردند

۲ ــ متن «فهرست» دراین موضوع خوب واضع نیست (فهرسته جلد دوم صفحه ۷۹)

۳ ــ بعقیده ابن اثیر (جلد هشتم، صفحه ٦٦) حسین بن علی بعد ازارتکاب خیانت؛ زندان توسط ابو عبدالله جیهانی رهاشد ودوباره سرگرم وظیفه رسمی گردید. شاید حسین بن علی بعد از شورش وبغاوت جدید، که مادرباره آن معلومات نداریم، پدرودجهان گفته باشد. ثعلبی [اشیاتیك جرنل ٥ ـ ۱ ٤ ۲۰] چند شعرچنین رانقل میکند که درآنجا شاعر ازوزیر بلعمی به نسبت اینکه اورا اززندان رها کرده بود، اظهار اطمینان مینماید.

ضمن امرداد تاسر رهبر دسیسه کاران را بیاورند بعد از آن نصر خود ش را خلع کرد و پسرش را بحیث جانشین خویش اعلان داشت، زیرا پسرش را هیچکس قرمطی نمیدانست. این حادثه ترك ها را به حیرت انداخت ومجبور گردیدند اطاعت نمایند: نوح امرداد تا پدرش راغل وزنجیر کرده زندانی نمایند سپس. نوح فرمان داد که پیش از آنکه برعلیه ترکهای کافرلشکرکشی کنند، بهتر است ریشهٔ کفر رادرداخل از بیخ وبن بر کنند ونیزچنان فیصله بعمل آمد که جایداد ودارایی آنهاوخزانه امیرملحدرامورداستفادهٔ طبقهٔ ارتوداکس ها گذارند. درماوراءلنهروخراسان آستین قتل رابرعیله ملحدین تا آرنج بالا زدند ودر نخستین فرصت کارنخشبی وملحدین ارستوکرات را ساختند. ونیزدرعین زمان اقداماتی بعمل آورده شدتابه متدینین آسیب وضرر نرسد (برای انتقام شخصی). ازان ببعد آل تشیع در ماوراءلنهر فقط درزیرپرده ستروا خفازندگی میکردند.

این سرگذشتی بودکه نظام الملك آنرا ثبت میکند امااز بین بردن نهضت آل تشیع را «فهرست» طوردیگر بیان میکند: علت وسبب اساسی واصلی پشیمانی نصر رامریضی میداند که برای مدت های مدیدی اورادربستر نگهداشته بود، وخود نصرآن مریضی رامجازات آسمانی میپنداشت. این قصه رانصرقبل ازمرگ باپسرش نوح درمیان نگذاشته بود. نوح درروزجلوس خویش فقها ونخشبی را بحضورخویش احضار کرد تاآن موضوع را مناقشه نمایند. درنتیجه این مناقشه فقها برنخشبی غالب شدند والحاد اورا رد کردند. نوح ازاینکه نخشبی ازدرك خونبهای حسین... / ٤٠ دینار رادر کیسهٔ خود انداخته بود،

مطلع گردید و در اثر آن امر قتل نخشبی و یارانش را صادر کرد.

مورخین درباره الحاد نصر خاموش مانده اند: نصر بروز پنجشنبه ششم ماه اپریل سال ۹۴۳[1] در اثر مرض سل شش بعد از سیزده ماه مریضی پدرود جهان گفت. نصر چندی پیش از مرگ خود حجره یی را در نزدیك دروازه قصر ساخته و در انجا بعبادت مشغول بود[2].

عدهٔ یی را عقیده بر آنست که نصر مانند پدرش احمد در دست غلامها بقتل رسید در این منابع و ماخذ تاریخ های مختلفی[3] برای فوت وی میدهند (۳۱ ماه می سال ۹۴۲). نیز احتمال میرود که این منابع تاریخ خلع او را داده باشند نه تاریخ وفات او را. و نیز توضیحات ساختن حجره توسط نصر بهمین واقعه اشاره میکند. برخلاف گفته های نظام الملك، نوح بعد از آنکه پدرش نصر پدرود جهان میگوید، بر مسند فرمانروایی می نشیند ـ بعقیده معاصروی نرشخی[4]، نوح در دهم ماه اپریل سال ۹۴۳ برمسند سلطنت جلوس میکند یعنی سه روز بعد از عزاداری، کرسی پدر را اشغال مینماید.

ابن آثیر[5] درباره قتل و اعدام نخشبی به توضیحات زیر میپر دازد. جسد معلم

---

۱ ــ بسمعانی (السامانی) وترجمه پارسی عتبی (نرشخی. ص ۲۲۸) مراجعه نمایید.

۲ ــ ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۰۱، ــ میرخود، سامانیها ص ۱۴۱

۳-حمدالله قزوینی (نرشخی صفحه، ۳۰۱، تاریخ گزیده، باهتمام براون، صفحه ۳۸۳ ترجمه صفحه ۷۴، همان یك تاریخ را که عبارت از دوازده مارمضان ۳۳۰ باشد، میدهند لیکن در باره قتل امیر خاموش مانده اند ـ، نیز نرشخی، صفحات ۱۱۱-۱۱۲ را بــنـگـرید.

٤-نرشخی، صفهٔ ۹٤

٥-ابن اثیر، جلد هشم، صفحه ۳۰۲

(نخشبی) را از روی دار دزدیدند واز دزدان هیچکس سراغ نداد.

ابن اثیر[1] که او از میرخوند[2] نقل میکند، بعضی قصه هایی راجع به دیوانگی نصر دارد: نیز بعضی قصه‌های دیگر برعلاوه ابن اثیر در بین اوراق تاریخ عطف توجه‌میکند[3] عده‌یی را عقیده بر آنست که نصر مردخشن بود ودراخیر کارش بجایی کشید که وزیر بلعمی وعمید مصبعی[4] به نصر مشوره دادند که او باید امر مجازات وقتل مردم را برای سه روز به‌تعویق اندازد. در عین زمان سه نفر مرد سالخورده ومعمر را برای انجام این وظیفه مقرر کردند، وبه آنها توصیه شد که از اشخاصیکه خلیفه برآنها غضب میکند شفاعت نمایند. اما این اقدامات بهیچجای نکشید وما برای تایید این قول خود گفته‌های ابن اثیر[5] و گردیزی[6] را بشرح زیر مورد دسترس خوانندگان میگذاریم:

وقتیکه خلیفه فوت کرد یك تن از یاران وپیروان بزرگ وی زنده نمانده بودند پیروان وی یکی برعلیه‌آندیگری توطئه ودسیسه میکرد عدهٔ ازآنها محو گردید و برخی دیگر بمرگ طبیعی مرد. آری، پادشاهیکه قبل ازسن چهل سالگی بمرض سل

۱- ایضاً، جلد هشتم، صفحات ۳۰۰-۳۰۱

۲- میرخوند، سامانیها، صفحات ۱۳۹-٤۱

۳- بیهقی، صفحات ۱۱۷-۱۹

٤- ابوالطیب محمد بن حاتم. بعقیده ثعلبی (اشیا تیك جونل، ٥، اول ۱۹٦-۹۷)... مصعبی برتبه وزارت رسید، لیکن بالاخره اعلام شد. بعقیده گردیزی مصعبی با مقرری ابوعلی جیهانی مخالفت کرد [صفحه ۸. در نسخه قلمی مصعبی را بغلط الصبعی نوشته اند].

٥- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۰۰

٦- گردیزی، صفحه۸

بمیرد دشوار است بتواند بر امور ومعاملات دولت نفوذ و تاثیری داشته باشد جنبه ها وپهلوهای خوب دورهٔ فرمانروایی اورا باید در اثر کاردانی ولیاقت وزرای وی ابوعبدالله جیهانی وابوالفضل بلعمی بحساب آورد. درباره ارتداد والحاد نصر وانقلاب سال ۹۴۲ واینکه چه کس درراس اموربوروکراسی واقع بود، متاسفانه معلومات نداریم. ونیزنمیدانیم که اندرین دوره وزیرچه رولی را بازی کرده است

انتقال قدرت از بلعمی به جهانی، طوریکه گردیزی عقیده دارد، دراثربوجودآمدن بی انتظامی بوده که درجریان حیات وزندگی نورمال مردم عطف توجه میکند. و بعقیده ابن اثیر[1] این واقعه درسال ۹۳۸/۳۲۶ بوقوع پیوسته است. بلعمی تاسال ۹۴۰ زنده بود[2] و جیهانی درسال ۹۴۱/۳۳۰-۲ زیرویرانه هاو خرابه ها پدرود جهان گفت ومراد از تحت ویرانه ها اینست که گویا وی در اثر حادثه زلزله زیر خاك ویرانه ها تلف گردیده است.[4] دراینجا بایست علاوه نموده گفت که مادرباره زلزله سال ۳۳۰ یکقلم معلومات و اطلاع نداریم.

اگرمرگ وزیر بصورت مستقیم باانقلاب وبغاوت سال ۳۳۰ رابطه نداشت اما درهرصورت میتوانیم، بگوییم که راه را برای پیروزی روحانیان ونیروهای نظامی

۱- ابن اثیر، جلد هشتم، صحفه ۲۸۳

۲- سمعانی، (S.V) البلعمی

۳- ابن اثیر، جلدهشتم، صفحه ۲۹٤

٤ - ابن اثیر درباره زلزله سال ۳۳۱ که دوشهرنسا درخراسان بوقوع پیوسته صحبت میکند. (جلدهشتم، صفحه ۳۰۲)

هموار کرده بود. درفهرست ۱ ابوعلی جیهانی را به‌دوتاپرستی متهم نموده‌اند.

در دورهٔ فرمانروایی نوح بن نصر(۹۴۳ ـ ۹۵٤) [۲] علایم ونشانه های بارز انحطاط خاندان سلطنتی سامانیان رابا وضاحت تمام میتوان نگریست. بعدازآنکه دورهٔ فرمانروایی نصر بپایان میرسد، قدرت دردست وزیرجدیدی [۳] که یک شخص متقی بود می‌افتد. این وزیر فقیه ابوالفضل محمدالسلمی بود. این وزیر بعدها بنام الحاکم الشهید معروف شد ابوالفضل محمدالسلمی (این وزیر برای مدتهای مدیدی ازقبول آن لقب ابا میورزید تا اینکه بالاخره دراثراصرار نوح آن لقب راپذیرفت) درروزهای دوشنبه وپنجشنبه روزه میگرفت وتمام نمازهاوعبادات مقرره رابجای می‌آورد. شب زنده‌داری میکرد ودرسفر نماز قصر نمیخواند بلکه تمام نمازرا بجای می‌آورد. وی‌مدت مختصری راوقف امور مملکت‌داری میکرد درفرصت های اول باعجله تمام مصروف وسرگرم نوشته ها ی دینی میشد. این‌چنین وزیر، البته، نمیتوانسته‌دست یغماگران ودزدان راازخزینه دولت دورنگهدارد وازواقعه سال ۹٤۲ جلوگیری بعمل آرد.

۱- فهرست، صفحه ۱۳۸ ذکرحسین بن علی مروزی وابوزید بلخی دراین فقره نشان میدهد که مولف «فهرست» بین دوجیهانی فرق نمیگذارد بعنی پدر را ازپسر فرق نمیکند (Cf. P. 12) احتمال میرود که پدروپسررا به ارتداد ودوتاپرستی متهم نموده بودند. درارشاد یاقوت (جلددوم صفحات ۵۹و۶۰) بین ابوعبدالله جیهانی ونواده اش فرق نمیگذارد وازجیهانی اول درهمین اثربرای یکبار دیگر یاد میکند (جلدششم صفحات ۲۹۳-۹٤

۲- درارشاد یاقوت (جلدسوم صفحه ۹۹) نوح بن نصر رایکی ازشاهان مهذب آل سامان ثبت کرده است (من ادباء ملوك آل سامان)

۳- راجع باین وزیرمتقی وپرهیزگار به سمعانی (S'V) «الشهید» مراجعه نمایید.

برای اینکه شورش و بغاوت خوارزمیه راکه درسال ۹٤٤ [1] بوقوع پیوسته بود فرونشانند ونیز آتش بغی حاکم خراسان، ابوعلی چغانی، راخاموش سازند به نیروی نظامی احتیاج وضرورت مبرم بود مردمان خراسان ازدست حاکم خراسان به نوح در بهار سال ۹٤٥ [2] شکایت کردو نوح آرزو داشت تا عوض وی رهبر حزب ترکها ابراهیم بن سیمجور که هم حیثیت دنیوی وهم شهرت به دینداری داشت، مقرر نماید [3] ابو علی چغانی آماده نبود برضاو رغبت وبصورت داوطلبانه کرسی قدرت رابرای دیگری بگذاردحکومت نمیتوانست اورا بزور عزل کند زیرالشکر یان معاش اند رنیافته بودند وبصورت علنی وبر ملااز امیر ووزیر شکایت میکردند مشکلات اقتصادی، حکومت رامجبور ساخت که بر مالیات وخراج بیفزاید مقدسی [4] عقیده دارد که درزمان فرمان روایی نوح مالیات سالانه را پیش ازوقت موعود وبصورت قرضه ازمردم میگرفتندوحکومت هرگز قرضهٔ مردم رادوباره تادیه نمیکرد.

شعرای این دوره [5] ازافسران شعبه مالیات شکایت میکنند و میگویند که افسران مزبور مالیات رادرفرصتی ازمردم میگیرند که آنهااز عهدهٔ تادیه آن برامده نمیتوانند در خزان سال ٤۹٦ نوح رهبرنظامی خودرا که احمدبن حمویه [6] نام

۱- ابن اثیر، جلد هشتم، صفحات ۳۱۰-۱۱، میرخوند، سامانیها: صفحه ۲٤۹

۲- ابن اثیر، جلدهشتم صفحه ۳۳٤، میرخوند، سامانیها صفحه ۱٤۳

۳- سمعانی(S.V.) السیمجوری «یجمع الی هیبته الملک سیاسته الدین»

٤- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳٤۰

۵- اسیا تیک جر نل ۵،-۱، صفحه ۱۷٦» به ترکستان بار تولد صفحه ۲٤۷ - نمره پا ورقی ۱ مراجعه نمایید» .

٦- گردیزی صفحه ۸

داشت ، قربانی وزیرش کرد (شاید پسر حمویه به بن علی معروف باشد) لشکریان وزیر راخوب نمیدیدند و امیر برای مدت دوماه در برابر نظامیان ازوزیرحمایت و پشتیبانی میکرد لشکریان عقیده داشتند که وزیر معاش آنها را به تعویق انداخته است و نیز علاوه نموده میگفتند که وزیر با ابوعلی داخل زدوبند و دسیسه میباشد. قرار گفتۀ مورخین [1] وزیر را به امر نوح بقتل رسانیدند اما (البیع) که در سمعانی [2] نقل شده ، حکومت یك دسته عساکر را برای حفاظت و نگهداری وزیر فرستاد لیکن ازطرف شورشیان عقب زده شد.

در عین زمان دیده میشود که ابوعلی [3] پیشدستی کرده عموی نوح ، ابراهیم بن احمد ، راازعراق نزدخود طلبید لشکریان نوح که بعداز مرگ وزیرمعاش شان را اندر نیافته بودند ، بطرفداری باغی ها قیام کردند ، هنوز یك مـاه از مرگـ (فرمان روای شهید) نگذشته بود یعنی درماه جنوری سال ۹٤۷ ابوعلی وابـراهیم داخل شهر بند بخارا شدند وبلا درنگ بنام ابراهیم خطبه خواندند و نوح بطرف سمر قند دیار فرار کرد . فرمانروائی ابوعلی در بخارا بیش ازدوماه دوام نکرد زیرامردم باوی اظهار خصومت وعداوت مـیکردند واوهم تحت فشار مـردم باز نشست ، وی اداره هاي بزرگ وعهده های مهم رادراختیار یارانش گـذاشت [4]

۱- برعلاوه گردیزی ، به ابن اثیر «جلد هشتم ، صفحه ٥ ٤ ۳ مراجعه نمائید

۲-سمعانی « S.V. » الشهید مراجعه کنید

۳- راجع به فعالیت های ابوعلی به ابن اثیر (جلد هشتم صفحات ٤ ٤ ۳- ٤ ۸)

گردیزی (f . 120 - 22, Camb. Ms., f. 97a - 99b) اصل متن صفحات ۸ ــ ۹ مراجعه کنید .

٤ ـ گفته های ابن اثیر جلد هشتم صفحه ٥ ٤ ۳ و میرخوند .

ابو علی به بهانه اینکه بر سمرقند حمله میکند بخارارا ترک داد و در عرض راه بوطن بومی خویش صغانیان رفت.

هردو شهزاده فورا با نوح داخل مذاکره شدند و نوح آنهارا عفو کرد برعلاوه دراثر این مذاکره در ماه اپریل نوح به پایتخت خویش برگشت.

نوح در مجادلات خویش باشورشیان مانند پدرش ازمیانه روی کار نمیگرفت نوح برخلاف وعده خویش امرداد تادوبرادر وعمویش را از نعمت بصارت محروم سازند (ابوجعفر محمد ۱ وابومحمد احمد) نیز یکی ازشریف زادگان بزرگ، حاجب طغان را باامر نوح بقتل رسانیدند.

رئیس خاندان اسیفجاب منصور بن قراتگین راوالی خراسان مقرر کرد: وابراهیم

---

* سامانیها، صفحات ۱۴۶ - ۱۴۷ را در باره رفتن ابوعلی به ترکستان و دوباره آمدن وی به بخارا گردیزی تائید نمیکند، بعقیده ابن اثیر ابراهیم با موافقه مردمان بخارا بدین فیصله رسید که با نوح آشتی کند. لیکن پیش از رسیدن اخیرالذکر ابوعلی بخاریهارا شکست داد و تصمیم گرفته بود شهررا آتش زند اما بنابر استدعا و التجای مشایخ از عملی کردن آن اقدام منصرف شد.

قرار عقیده میر خوند ابراهیم به نوح پیوست وابوعلی هردوی آنهارا شکست داد. گردیزی از جنگ بین ابراهیم وابوعلی هیچ صحبت نمیکند، بعقیده گردیزی ابوعلی آرزو داشت بخارا را طعمه حریق سازد زیرا مردمان بخارا باوی سرستیزه را پیش گرفته بود.

۱- رودکی همین ابوجعفر محمد بن احمد را مخاطب قرارداده وقصیده زیررا برایش مینویسد (مادرمی رابکرد بایدقربان) لیکن تاریخ سیستان عقیده بالا رارد میکند ومیگوید که ممدوح رودکی ابوجعفر احمد بن محمد بن خلف بن اللیث حاکم سیستان می باشد. بمقالت سری -ای دف رور (E.D.Rose) که زیرعنوان یك قصیده رورد کی در (T.R.A,S) ۱۹۲٤، صفحات ۲۱۳ (ff)نوشته مراجعه کنید.

بن سیمجور در بهار سال ۹٤۸ پدرود جهان گفت[۱] شورشی بزرگ ابوعلی هنوز شکست نه‌خورده بود، وقتیکه ابوعلی از آمادگی لشکر نوح برعلیه‌خویش آگاه‌شد بسوی بلخ عقب نشست (این نکته میرساند که‌فرمانروای بلخ ازطرفداران ابوعلی بوده است) وباز برای مرتبهٔ دوم بربخارا حمله کرد. درنزدیك‌خرجنگ[۲] با وجودیکه نوح با بخش عمدهٔ لشکرخویش‌عقب‌نشست؛ ابوعلی شکست‌خورد (دراوخرسال ۹٤۷).
باپیروزی حکومت بازارمصایب واعدام های تازه گرم شدوازجمله کسانیکه نخجیراین مصایب‌گردید، فردی ازافرادخانوادهٔ عتبی بود، فعالیت های بیشتری ابوعلی (عقب نشینی‌وی‌بطرف بلخ وگوزگان اتحاد وبستگی اوبا امیر ختل وملحق شدن با لشکریان وی نزدیك سمنگان[۳] ونیز المحادوي با کمیجی[٤] وامیر راشت باعث‌گردید تا تمام فرمانروایان ولایت تحت الحمایه رادرسرتاسر وامتداد بخش علیای دریای آموبرعلیه حکومت مرکزی برخیزانند. درنتیجه، وقتیکه نیروهای نظامی بخارا بعدازآنکه پایتخت ابوعلی، صغیان رادست‌چپاول دادند، بامشکلات‌زیادی روبرو گردیدند و مخابرات آنها با بخارا یکقلم‌قطع گردید.
در اواخرسال ۹٤۸ هرطرف باهم صلح‌کردند وابوعلی پسرش را بطور گروگان به بخارافرستاده درباره اینکه حکومت چطوروبه چه‌صورت باابوعلی مصالحه کردمعلومات نداریم. اما اینقدرمعلوم میشودکه باغیان پیروزشده بودند

۲-سمعانی (S.V.) السیمجوری.

۱- درگردیزی سمنگان (درعربی سمنجان: ترکستان بارتولد صفحه ٤۷) آمده است ونباید آنرا سمکان خواند.

۲ به ترکستان بارتولد صفحه ۷ مراجعه نمایید

زیرا از پسرا بوعلی پذیرایی گرمی بعمل آورده شدوبرای استقبال وی شهر تزیین شده بود. حکومت به پسران ابوعلی خلعت دادوازوی دعوت نمود تاطعام را روی میز ساطنتی صرف نماید. خودابوعلی درصفانیان باقیماندوبنا بدرخواست حکومت مرکزی همان نهضتی را که برخلاف اسلام شروع گردیده بود، ازبین برداشت. در خراسان منصور بن قراتگین دست بمساعی بیهوده برای تامین دیسپلین وانضباط میزد.
چون فضای خراسان متلاطم بود وتشتت وبی نظمی روز بروز زیادمیشد وقراتگین نمیتوانست دیسپلین رادران ولا برقرار نماید، لذا ازحکومت خواهش میکرد تااو را ازوظیفه اش عزل نماید ازاین نکته بازهم میتوان استنتاج کرد که معاش لشکریان مانند سابق بصورت غیرمنظم پرداخته میشد. منصوردرسال ۹۵۱ پدرودجهان گفت وابوعلی جانشین وی مقررشد ابوعلی درسال ۹۵۲ واردخراسان گردید وصغانیان وترمذ را برای پسرش ابومنصور نصر بن احمد گذاشت؛ ابوعلی توانست نظم ونسق رادرخراسان وخوارزمیه برقرارنماید. بعد ازآنکه ازطرف خراسان مطمئن گردید با آل بویه داخل پیکارشد ۱ جنگ باصلح پایان یافت واین امر باعث آزاروخفقان نوح گردید: برای باردیگرابوعلی را ازعهده اش برطرف کردند وعوض وی ابوسعید بکر بن ملك الفرغانی رامقرر نمودند.
پیش ازحرکت بکربسوی خراسان نوح بروزدوشنبه ۳۸ ماه آگست سال ۹۵٤ پدرودجهان گفت ۲

۱- این اثیر جلد هشتم صفحات ۳۷۰- ۷۱ - ۳۷۸

۲- ابن اثیر، حلد هشتم، صفحات ۳۷۹ - ۸۱، سمعانی S.V. السامانی. بعقیده عتبی (منینی، جزء اولُ، صفحه ۳٤۹، ونرخشی، صفحد ۲۲۹) این روزسه شنبه ۲۲ ماه اگست (یعنی یازده روزازماه ربیع الثانی مانده بود) بود.

نوح پنج پسر داشت: عبدالملك، منصور، نصر، احمد[1] وعبدالعزیز، نوح مانند بعضی خلفای دیگر از مردم عهدو پیمان میگرفت که فلان و فلان شهزاده یکی بعد ازدیگری زمام امور مملکت‌داری رادردست بگیرند[2] دراین دوره، ارستو کراسی نظامی خیلی قدرت داشت زیرا می بینیم که هریك ازشهزاده یکی ازرهبران گارد رابحیث رفیق برای خودشان نگهمیداشتند[3] بعد ازپدر[نوح] عبدالملك برمسند فرمانروایی نشست. مقدسی استعداداین امیررا از تمام امرای آل سامان زیاد میداند، اماطوریکه ازلابلای اوراق تاریخ برمی‌آید گفته مقدسی رانمیتوانیم تایید کنیم. درسطرهای ما بعدخواهیدید که درروزهای اخیرفرمانروایی عبدالملك تمام اقتدارو قدرت دردست فرماندهٔ گاردبود[4] درهرصورت، وقتیکه عبدالملك برمسند فرمانروایی نشست اعلامیه پدرش راتایید کردیعنی بکر راعوض ابوعلی بردخراسان مقرر کردوابومنصورمحمدبن عزیر[5] راوزیرخویش ساخت.

این حادثه شرایط بس نامساعدی رابرای ابوعلی[6] ایجادکرد زیراوی نمیتوانست درخراسان بماندوهم توان آنرادرخود نمیدید صغانیان برگردد. حتی یاری و کمك آل بویه وفرمان خلیفه نتوانست موقف وی رادرخراسان استحکام بخشد. فقط بعد

۱- ازاو نرشخی هم ذکر کرده است- صفحه ١٦

۲- گردیزی (نسخه قلمی کمبریج)، گردیزی، فقط ازچهارشهزاده نام میبرد ومنصوررا حذف کرده است.

۳- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلدسوم، صفحه ۳۳۷

٤- ببلیوگرافی جغرافیای عرب، صفحات ۳۳۷-۸

٥- وهم چنان این موضوع درگردیزی بهمان منوال ذکرشده است. مقدسی (loe,cit) ابومنصوربن عزیرراوزیرنوح میداند.

٦- ابن اثیر، جلدهشتم، صفحه ۳۷۹

ازمرگش جنازهٔ اورادرماه نوامبرسال ۹۵۵ به صغانیان بردند.

حکومت جدید نتوانست برای مدت مدیدی درخراسان فرمانروایی کند. بکربن ملك باگارد معامله وپیش آمد خوبی نمیکرد واز تقاضاهای آنها اغماض وتجاهل می نمود ودرنتیجه آنهارادشمن خود ساخت وهمان بودکه درماه دسامبرسال ۹۵۹ دردست یك افسرگارد الپتگین دردروازه‌های قصر «عبدالملك» بقتل رسید واحتمال میرودکه الپتگین این کاررا به استشاره امیرنموده باشد. ازاین واقعه ببعد، وزیررانیزعزل نمودند ودرعوض وی ابوجعفرعتبی را بر کرسی وزارت نشانیدند. درعوض بکررا بوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجوری که در خراسان زیراثر بکرکار میکرد، مقررشد. فرمان مقرری وپرچم راحکومت بدست پسرالپتگین درسال ۹۵۷ برای ابوالحسن محمدبن ابراهیم سیمجور فرستاد. ابوالحسن سیمجوری وعتبی به چنان اقدا ماتی دست زدندکه سبب نارضایتی عموم مردم رافراهم نمودند ونتیجه چنین شدکه برای مدتی دست آنهارا از کارکشیدند. ابومنصوریوسف بن اسحق درسال ۹۵۹ وزیرمقررشد وابومنصور محمدبن عبدالرزاق که گردیزی آنرا «حاکم عادل» میگوید بحیث حاکم خراسان مقررگردید(ازسال ۹۶۰)

نیزچنان مینمایدکه الپتگین برای مدتی ازوظیفه خویش برطرف شده بود، زیرا فرمان مقرری سپه سالارجدید راابونصرمنصوربن بایقرا[1] که مقدسی آنراحاجب بزرگ منصورمیداند باخودآورده بود.

۱ــ اسم این حاجب را برروی سکه‌های منصورمیتوانید بنگرید.

نیز از اوضاع واحوال همان زمان چنان برمی آید که عبدالملک ووزیرش سعی ومجاهدت میکردند تا گریبان خودشان را ازچنگ دستهٔ لشکریان رها سازند واین گفته ما راهمانا بقتل رسانیدن فرماندهٔ اعلای نظامی که دراثر آن نارضایتی عمومی بوجود آمد (ابن اثیر) تایید میکند. درهرصورت این اقدام امیر ووزیرش ناکام میماند وعبدالملک برای اینکه دیگرروی الپتگین را نبیند (برای اینکه الپتگین را دوست نداشت) ازروی مجبوریت اوراحاکم خراسان مقرر کرد. الپتگین در ماه فبروری سال ۹٦۱ بخراسان رسید وغلام سابق الپتگین بحیث حاجب مقررشد. پیش از این که الپتگین بسوی خراسان حرکت کند، امیررا وادارنموده بود که وزیرش را برطرف کندوعوض وی ابوعلی محمد بن بلعمی را برقرار نماید. البته این وزیرجدید چون پدرخویش صاحب استعداد نبود وفقط آلت وابزاری بود دردست رهبران نظامی [1] مرگ نابهنگام عبدالملک (ماه نوامبر [2] سال ۹٦۱) اوضاع مملکت را بیش از پیش آشفته نموده وآتش بی انتظامی درهمه جا زبانه کشید. دراثر این بی انتظامی حتی قصر امیررادست یغما وچپاول دادند وآنرا آتش زدند [3] بلعمی بنا به آرزوی و خواهش الپتگین پسر جوان امیر متوفی را برمسند فرمانروایی

۱- گردیزی صفحات ۱۰-۱۱ ابن اثیرجلدهشتم صفحه ۳۹٦ ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۳۳۸

۲- تاریخ حقیقی آن مشکوک است. (سمعانی ef)السامانی .S.V ابن اثیر جلدهشتم صفحه ۳۹۸ نرشخی صفحات ۹٦-۱۰۳-۱۱۲-۲۲۹ عتبی مینینی Manini جلداول صفحه ۳٤۹. درعتبی پنجشنبه یازده شوال سال ۳۵۰ ثبت شده لیکن این روز روزشنبه ۲۳ ماه نوامبر بود.

۳- برای معلومات مزید به ترکستان تاحمله مغول بارتولد صفحه ۱۱۰ مراجعه کنید.

نشانید[۱] اما حکومت نصر بیش از یک روز دوام نکرد. اعضای خاندان سلطنتی آل سامان وحشم ولیدرهای گارد از ابوصالح منصور بن نوح جانبداری میکردند. فایق که رفیق روزهای کودکی منصور بود بطرفداری ازوی قیام کرد. ودرنتیجه این تصادمات وجانبداریها منصور زمام امور مملکت رادرکف گرفت. الپتگین را همگان ترک دادندوظاهراً چنان مینماید که بلعمی ازحکومت جدید طرفداری کرده است زیرا تاروز مرگ خویش وزیر باقیماند. درخراسان ابو منصور بن عبدالرزاق، آنکه را الپتگین حاکم طوس مقرر کرده بود، برخلاف دشمن دیرینهٔ خویش پرچم بغی رابرافراشت، خاصه وقتیکه حکومت همان وقت کرسی الپتگین رابدو داد. الپتگین بهغزنه رفت ودرآنولا فرمانروایی محلی راازمسند اقتدار برانداخت وسلطنت مستقلبی را تاسیس کرد.[۲] ابومنصور، بعقیده گردیزی می فهمید که الپتگین در فرصت مساعد ودر مرحله نخست او را نیز از مسند قدرت برمی اندازد لذا منصور بهلشکریان اجازه داد تاململکت راتاراج کنند ودرعین زمان خودش باآل بویه همداستان شد. همان بودکه درسال ۹۶۲

۱- اخیرالذکر را فقط درمقدسی ذکر کرده است (ببلیوگرافی جغرافیای عرب جلد سوم صفحه ۳۳۸ لیکن مسندنشینی وی با توصیه الپتگین سرمی خورد این حقیقت راگردیزی درمیان میگذارد (نسخهٔ قلمی کمبریج (گردیزی هم از فرزندان اویکی صواب تر بود نشاندن) برخلاف این نظریهٔ نظام الملك(سیاست نامه صفحه ۹۷ و ترجمه آن صفحه ۱۴۴ عقیده دارد که الپتگین منصور رالایق تاج وتخت نمیدانست زیرا وی خیلی خرد سال بود نرشخی د صفحه ۱۰۴) تاریخ گزیده باهتمام براون Brawne صفحه ۳۸۴ وترجمه آن صفحه ۷۴ میرخوند سامانیها صفحه ۱۵۳ عقیده دارند که الپتگین آروزداشت عمومی منصور را برمسند فرمانروایی نشانند

۲- از ایضاحات نظام الملك معلوم میشود که وی با الپتگین همدردی داشته ioe.cit

ابوالحسن محمد بن سیمجور برای باردیگر حاکم خراسان مقرر شد تا برعلیه الپتگین داخل اقدامات جدی گردد (در بین لشکریان او برعلاوه دیگران احمد پسر منصور بن قراتگین موجود بود) ابو منصور کشته شد وابوالحسن تا پایان دورهٔ فرمانفرمایی منصور، حاکم خراسان ماند وباآل بویه وآل زیار پیروزمندانه پیکار کرد[1]. هدف این نبردها، از آن پاسخی که منصور برای ابوالحسن فرستاده بودوابوالحسن برای لشکریان پول خواسته بود، معلوم میشود «معاش لشکریان را بایست از بیستون ستد[2]» (یعنی شهزاده آل زیار) ابوالحسن و ابوجعفر عتبی که بطور مشترك با بلعمی وظیفه وزارت را انجام میدادند، نه چنان سلوك و رفتار می نمودند که در دور عبدالملك پیشه خودها قرار داده بودند، این دسته مردم درین فرصت بنام فرمانروایان ذکی وهوشمندشهرت یافته بودند، درغزنه نیز اقتدار وقدرت سامانیها اقلا بنام نه بکام احیاء گردیده بود. اسحاق[3] پسر وجانشین الپتگین، آنکه درسال ۹٦۳ پدرودجهان گفت، دردست فرمانروای بومی سابق غزنی درسال ۹٦٤ شکست خورده وبه بخارا فرار کرد سامانیها به این شکست خورده کارزارگاه غزنه، اسحق، یاری کرد ودراثر همین کمك سامانیها

۱ - ترکستان تا حملهٔ مغول صفحه ۱۲۵ پاورقی نمره ـ ۷

۲- گردیزی نسخهٔ قلمی کمبریج «مال حشم از بی ستون بن وشمگیر بایدستد»

۳ـ اسم حقیقی وی شاید اسحق بن ابراهیم باشد (ابن حوقل صفحات ۱۳-۱٤)

برای بار دیگر در سال ۹۶۵[1] بر دشمن غلبه حاصل کرد؛ سپس بر آن سکه های که درغزنه ضرب زده میشد، اسم فرمانروای سامانی وحکم محلی غزنه عطف توجه میکند[2] دورهٔ باقیمانده فرمانروایی منصور، تاجاییکه معلومات اجازه میدهد، بصلح وآرامی سپری گردید. بعد از باعمی در بهار سال ۹۷٤ کرسی وزارت را دوباره یوسف بن اسحق اشغال کرد واسحق فقط پنج ماه بعد ازسلطنت خویش درگذشت. درسال اخیر منصور کرسی وزارت را به ابوعبدالله احمد بن محمد جیهانی پسر ابوعلی محمد ونوادهٔ ابوعبدالله محمد معروف بن احمد سپرد.

منصور در ماه جون سال ۹۷٦ درگذشت[3] پسر وجانشین منصور که ابوالقاسم نوح نام داشت سیزده ساله بود[4]: مملکت را مادرش[5] و وزیر ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی که دراواخر سال ۹۷۷[6] مقرر شده، ازطرف فرمانروای

---

۱ - درباره این وقایع تاریخی فصیحی صفحه ۱٦۰، طبقات ناصری، راورتی صفحات ۷۰-۷۳ را بنگرید. تاریخ تاسیس سلطنت الپتگین را در غزنه بدون شك و تردید فصیحی نادرست ثبت کرده است (۳۲۲) با وجودیکه فصیحی اثر خوبی نوشته امامن باراورتی دراینکه نمیتوان براثروی بطور کلی متکی بود همفکر میباشم.

۲ - Trudy جزء اول صفحه ۲٤۰

۳ - بعقیده عتبی (منینی (۳٤۹) روز سه شنبه یازده شوال «۱۳ جون گردیزی، درباره همین دوره فرمانروایی و وقایعی که دراین دوره صورت گرفته، معلومات موفق دارد. در آثار عتبی فقط همان وقایعی که به ماوراءالنهر تعلق دارد، میتوان خواند.

٤ - ابن اثیر هم بهمین عقیده است (جلد هشتم ٤۹٥)

٥ - راجع به مادر فرمانروای سیزده ساله، عتبی (میفیفی، جلد اول، صفحه ۱۳٦) نرشخی (صفحه، ۱٦٥) را مطالعه نمایید.

٦ - درگردیزی (نسخه قلمی کمبریج) ربیع الثانی ۳٦۷ داده شده و همین تاریخ را یاقوت درارشاد، جلد دوم، صفحه ٦۰ ثبت میکند نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۲٥۲، نمر پاورقی (٤) مراجعه کنید

سیزده ساله اداره میکردند. در اوایل دورهٔ فرمانروای جدید، حکومت سعی میکرد تا با رهبران بزرگ دسته نظامیان ومخصوصا ابوالحسن سیمجوری مصالحه نمایند ودراثر اتخاذ همین روش جدید بود که به ابوالحسن سیمجوری القاب اعزازی دادند [1] وقتیکه موقف حکومت استحکام یافت وزیر ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی درپی آن افتاد تا قدرت بوروکراسی را تقویت نماید ولشکریان را زیر اثر ونفوذ آن قرار دهد. این روش جدید باعث شد که در اوایل سال ۹۸۲ [2] وزیر رهبر بسیار نیرومند لشکریان ابوالحسن سیمجوری را برطرف کرد وعوض وی حاجب تاش که درسابق غلام پدر عتبی بود وحالیا تماماً موافق اداره وزیر بود، مقرر کرد: عده ای را عقیده برانست [3] که وزیر از سیمجوری نفرت داشت زیرا سیمجوری میگفت که عتبی بسیار جوان است وبه نوح توصیه میکرد که باید جیهانی را وزیر خویش سازد. بالاخره ابوالحسن مجبور شد قهستان برود وبه کار وبار خانواده خویش سرگرم گردد. فایق ودیگران رهبران نظامی را امر دادند تا بر علیه آل بویه داخل اقدامات گردند. این موفقیت وپیروزی وزیر برای مدت مدیدی دوام نکرد وهمان بود که درماه مارچ سال ۹۸۲ لشکریان خراسان را آل بویه شکست داد وفقط مرگ عضدالدوله توانست خراسان را ازدست تجاوز وتخطی

۱ - گردیزی، صفحه ۱۱

۲- تاریخ آن در عتبی (منینی اول ۱۰۵ : وکلمات فی منتصف منها فقط در ایضاحات منینی عطف توجه میکند) وگردیزی.

۳-گردیزی، صفحات ۱۱-۱۲، عوفی صفحات ۹۱-۲، نرشخی صفحه ۱۰۰. تاریخ گزیده، براون، صفحه ۳۸۵، ترجمه صفحه ۷۵ نیز به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۷ مراجعه کنید.

آنها نجات داد.[۱] عتبی در مرو قوای نظامی دیگری تهیه دید و با نها وعده داد که شخصا با ایشان ملحق میگردد، اما این اقدام عتبی بجایی نکشید زیرا در اثر تحریکات و رشوه فایق و ابوالحسن عتبی را بقتل رسانیدند. مورخ عتبی[۲] عقیده دارد که ابوالحسین عبدالله بن احمد عتبی آخرین وزیر لایق و با استعداد بوده است ودر این قضاوت ما هم از مورخ جانبداری میکنیم. جانشینان این وزیر هیچگونه قدرت نداشتند وحتی بادرگاه مجادله نمیتوانستند، یعنی ضعف اراده و نابخردی یار جانشینان وزیر عتبی بوده است.

حکومت، تاش را به بخارا احضار کرد تا نظم و نسق را در آنسامان تامین کند؛ لیکن بالاخره وی بادشمن خود موافقت کرد وبحیث سپه سالار باقیماند. ابوالحسن درقهستان زندگی میکرد و پسرش ابوعلی حاکم هرات مقرر شد و فایق زمام دار بلخ گردید. بعد از آنکه تاش بخارا را ترك گفت یکدسته از دشمنانش زمام کار را در دست گرفتند: همان بود که درماه آگست سال ۹۸٦[۳] عبدالله بن عزیر، رقیب خانواده عتبی، بوزارت رسید[٤] ابوالحسن برای یکبار دیگر کرسی سپه سالاری

۱ - گردیزی (نسخه خطی کمبریج)» واگرنی خراسان و تاش را لاش کردندی «مقدسی (ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۳۳۸) مرگ عضدالدوله و سقوط خاندان او را جزایی میداند که بر آل سامان تاخته بود.

۲ - باهتمام منینی، اول، ۱۲۱، راجع به برتری وتفوق این وزیر بر سایر وزراء به نرشخی، صفحه ۱۳۰ مراجعه نمایید، راجع به لیاقت و استعداد وی این نکته کفایت میکند که در روزهای اخیر حیاتش برعلاوه وزارت عهده فرماندهٔ نظامی را نیز بدوش گرفته بود (نرشخی، صفحه ۱۲۹ عتبی بدان صراحت وظیفه نظامی وملکی را در دست خود گرفته بود.

۳ - تاریخ آن در گردیزی (نسخه قلمی کمبریج) ربیع الاول سال ۳۷٦ ثبت شده و ابن اثیر وقوع این واقعه را (نهم، ۹۰، ۱) بسال ۳۷۳/۹۸۳/٤ میداند

٤ - در تاریخ بیهقی (نسخه خطی موزه برتانیه Or.3587, f.69a از کرکتر ناشایسته این وزیر شکایت شده است.

را اشغال کرد. تاش سعی میکرد تا بیاری فخرالدوله (آل بویه) در برابر ابوالحسن وفایی مقاومت کند وهم درهمین فرصت یکی ازاعضای دیگرخانوادهٔ بویه (شرف الدوله ابوالفوارس پادشاه فارس) دوهزار مردسواره بیاری تاش فرستاد. اما تاش درد وهم ماه دسامبر سال ۹۸۷ [۱] شکست خورد و بطرف گرگان فرار کرد و در آنجا یکسال بعد [۲] در اثر مرض وبا پدرود جهان گفت.

بعقیده عتبی [۳] آخرین وزیر نتوانست نظم ونسق را در مملکت تامین کند: اکثر ولایات در دست شورشیان و بغارتگران افتاد، مالیات حکومت بهدر رفت، لشکریان برمردم بیداد وجفار وا میداشتند، ترك ها برهمه جا مسلط شدند و نیز بفرمانهای وزراء هیچکس وقعی نمیگذاشت بعد ازآنکه ابوالحسن، در بهار سال ۹۸۹ [٤] فوت کرد، پسرش که ازپدرذکی تر ودر امور مملکت دارای درایت بیشتری داشت، جانشین وی گردید. اسم پسر ابوالحسن، ابوعلی بود. حکومت بخارا فایق را برابوعلی ترجیح میداد لذا برای ابوعلی هیچ چاره جز اینکه به اسلحه متوصل گردد باقی نمانده بود دراین جنگ فایق شکست خورد وبطرف مرو رود فرار کرد هم درهمین فرصت ابوعلی قاصدی به بخارا فرستاد وبه حکومت ازاینکه چه شرایط اوراوادار باین جنگ کرد اطلاع داد ونیز اعلان کرد که وی مطیع حکومت بوده

۱ - تاریخ آن در گردیزی (نسخه خطی کمبریج) هفتم ماه شعبان سال ۳۷۷، قید شده

۲ - قرار گفته عتبی (منینی جلد اول صفحه ۱٤٥) وی برای مدت سه سال در گرگان باقیماند، لیکن عتبی تاریخ وقوع ویا مرگ تاش را در ۳۷۷ هـ [سه ماه می ۹۸۷ - ۲۰ اپریل سال ۹۸۸] ثبت میکند. نیز به صفحه ۲۵۳ ترکستان بارتولد نمره پاورقی [٤] مراجعه کنید.

۳ - نرشخی، صفحه ۱۵۲، منینی صفحه ۱۵۲

٤ - عقیده گردیزی «نسخه خطی کمبریج f. 1. Va ماه ذوالحجه ۳۸۷

وازاوامرآن سرنمی پیچد بنا بران حکومت مجبور گردید معاذیر فاتح (ابوعلی) را بپذیرد واورا والی تمام ولایاتیکه درجنوب دریای امو واقع است، مقرر نماید. نوح، ابوعلی را دراین ولایت به‌لقب» امیرامیران بنا ئید آسمان [1] یاد میکند. ابو علی از فرصت استفاده کرده خودش را در این ولایات حاکم مطلق میسازد. و به بهانه ضروریات و احتیاجات نظامی تمام مالیات حکومت و عایداتیکه به تاج و تخت تعلق داشت برای مقاصد خویش به‌مصرف میرساند [2] درعین زمان می‌بینیم که فایق بعداز لشکرکشی ناپیروزمندانه بر بخارا [3]، بلخ رادرتصرف خویش درمی آورد وسپس‌روی بسوی ترمذ میگذارد؛ امیرگوزگان، ابوالحارث محمدبن احمد بن فریغون [4] بامر نوح برعلیه فایق صف ارایی میکند وشکست میخورد. نیز در همین اوان وفرصت، امیر چغانیان ابوالمظفر محمد بن احمد بر علیه دشمن مشترك شان، حاکم صغانیان، همداستان میگردند؛ امیرصغانیان طاهربن فضل نام داشت (راجع به اینکه امیرصغانیان با'آل محتاج خویشاوندانی داشته، معلومات

۱- عتبی «منینی، اول ۱۰۰، و میرخوند، سامانیها، صفحه ۱۷۰ همان لقب فوق «را ثبت کرده اند. اصل لقب بومی «امیرالامراء المؤید من السماء تاریخ گردیزی یا زین‌الاخبار، چاپ تهران صفحه ۴۱ تحشیه مترجم

۲- گردیزی، صفحه ۱۲۰ کته گوریهای مالیات درایجاذ کرشده است: مالیات زمین، مالیات مال التجاره، عایداتیکه از رهگذر جایدادتاج و تخت تهیه دیده میشد و غیره.

۳- قرارعقیده عتبی (منتی اول ۱۶۵) وی بروزیکشنبه/یازده ربیع الاول /سال ۳۸۰ (یعنی هشتم ماه‌جون سال ۹۹۰) شکست خورد.

۴- عتبی (منینی اول ۱۶۶) و منابع دیگراورا بنام احمد بن‌محمدثبت کرده اند.

نداریم) بعقیده عتبی ۱، صغانیان درسابق جزء قلمروهای امیر گوزگانان میبود طاهر در محاصرهٔ بلخ کشته شد وسپاه او فرار کرد؛ سلطنت سامانیان دستخوش مغشوشیت و سرسامی خاصی میگردد ونخجیر آن فاتحی میشود که لشکر یانش نزدیک سرحدات شمالی ماوراءالنهر رسیده بودند.

راجع به منشاء و مبدء سلطنت خانهای ترك که باعث اضمحلال وسقوط آل سامان گردید، معلومات نداریم. حتی در باره اینکه خانهای مزبور به کدام عشیره و قبیله ترك ها تعلق دارد، معلومات واطلاعات صحیح پا برجا، مورد دسترس اهل تحقیق و تتبع نمیباشد. از ایضاحاتیکه درجای دیگر [۲] راجع به پیروزیهای توقوز ـ اغوز (Toquz — Oghu$_Z$) برقرلوقها (Qartuqs) و اشغال کاشغر توسط قبیله یغـما (Yaghma)، یك شاخهٔ توقوز ـ اوغوز، وکشایش بلاساغون در دست ترکهای کافر و مشرك داریم، نشان میدهد که قراخانیها رهبران همان توقوز ـ اوغوزی بودند که سلطنت قرلوق را بباد فنا دادند؛ لیکن برعلیه این رشته ایضاحات یك واقعیت دیگر عطف توجه مینماید وآن اینکه قراوقها سلطنت قراخانی را اشغال مینمایند واین امر با اوغوز در سلطنت امپراطوری سلجوق تماما تطابق میکند. [۳]

۱ ـ منینی (Manini ، اول ، ۱٦۷ [ابوالمظفر محمد بن احمد] ، نرشخی ، صفحه ۱۵۷

۲ ـ زپیسکی ، یازده ، ۳٤۸ ـ ۹ ، هندبوك سمریچی ، جلد دوم ، صفات ۹٤ ـ ۵ ،

Die Alltiikischen lschreften und die arabischen Quellen, P.28.

۳ ـ نیززپسکی ، جلدهشتم ، صفحه ۲۲ ، د بیلو بارتولد

Zur Yeschichte des christentums, P.49.

در اواخرقرن یازده ، طوریکه خواهیم دید ، هستهٔ لشکر قراخانیها را بنام جیکیلها Jikils یاد میکردند ، اما محمود کاشغری (دیوان لغات الترك اول ۳۳۰) بر آنست که تمام ترکهای بخش شرقی را ترکمانهای امراطزی سلجوق چیکیل میگفتند .

راجع به اینکه قراخانها اسلام را پذیرفته اند، معلوماتیکه جنبه افسانوی دارد، مورد دسترس ما میباشد: وقدیم ترین این افسانه را جمال قرشی [۱] که او هم از تاریخ کاشغر نقل میکند، مورد دسترس ما میگذارد والبته این تاریخ بقرن یازده تعلق دارد [۲] مطابق این فسانه اسلام را در وهله نخست ستق (Satuq) بغراخان عبد الکریم ، نیای بزرگ فاتح دوم ماوراء النهر که در سال ۳٤٤/ ۹٥٥ پدرود جهان گفت، پذیرفته برد باوجود باستانی بودن این عنعنه، اشتباهات تاریخی زیادی مخصوصاً [۳] درباره آل سامان عطف توجه میکند. پس مواد کرونولوجی که در اینجا نقل میشود، از اعتبار ساقط است [۳] و ما مجبور میشویم که به ابن اثیر مراجعه کنیم ابن اثیر عقیده دارد که در سال ۳٤۹/ ۹٦۰ اسلام در بسیاری از قبایل ترك (۲۰۰ر۰۰۰ خیمه) نفوذ پیدا کرده و تاسرزمین قراخانیها گسترش یافت.

دراثر رابطهٔ تجارتی که بین مردمان ماوراءالنهر و میدانهای استپ [٤] وجود داشت عقاید مردمان ماوراءالنهر (اسلام) در بین مردمان چادرنشین گسترش یافت؛ از موادیکه

۱ــ تاریخ کاشغر ، صفحه ۱۳۰ ــ یك افسانه دیگر را ابن اثیر (نهم/٥٤) ذکر میکند، (به پاورقی صفحه ۲٥٤ ، ترکستان نمره پاورقی «۷» مراجعه نمایید.)

۲ــ به ترکستان باتولد، صفحه ۱۸ مراجعه کنید.

۳ــ ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۹٦ ، و این حقیقت را مسکویه نیز ثبت میکند(Eclipse , II, 181. ترجمهٔ آن، جلد دوم، صفحه ۱۹٦

٤ــ راجع به کولونی هاییکه توسط مهاجرین ماوراءالنهر در قلمرو های ترکی تاسیس شده بود، به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۷۸ مراجعه کنید نیز زپسکی، جلد هشتم، صفحات ۲۰ــ۲۱ و هند بوك سیمریچی صفحات ۸۳ــ۸۹ را بنگرید. و همچنان بهتر است به ترکستان بارتولد صفحه ۲٥٥ نمره پاورقی (۲) مراجعه کنید.

من درباره گسترش آیین مزدك گرد آورده ام معلوم میگردد [1] که تبلیغات برای آیین اسلام در میدانهای استپ حتی در زمان امویها آغاز گردیده بود. در این جا باید علاوه نموده گفت که تبلیغات اسلام، در آن فرصت چندان پیروز نبوده زیرا تبلیغات اسلام بصورت رسمی (یعنی تبلیغات فقهای اسلام) در نظر چادرنشینان بشمول عربها [2] آیینی نبود که با ضروریات واحتیاجات ایشان موافقت کند مشایخ ودیگر نمایندگان متصوف جهان اسلام در بین چادرنشینان رسوخ و نفوذ زیادی داشتند وحتی امروز مردمان چادرنشین برای آنها اعتبار و اعتماد زیاد قایل اند راجع به تبلیغات اسلام در دورهٔ آل سامان در بین ترك ها، معلومات نداریم.

[3] سمعانی عقیده دارد که در دورهٔ عبدالملك درسرزمین ترك ها شخصی بنام ابوالحسن محمد بن سفیان الکلماتی نیشاپوری، زندگی میکرد.

این مرد نیشاپور را در سال ٣٤٠ / ٩٥١ ـ ٢ ترك داد وبعد ازانکه چند سال را در بخارا سپری کرد، داخل خدمت خان خانان گردید وبالاخره در دربار وی پیش از سال ٣٥٠/ ٩٦١ پدرود جهان گفت. ازنگاه این مطابقت کرونولوجی خیلی امکان دارد که فعالیت کلماتی با واقعه سال ٣٤٩ مربوط باشد اگر فسانه فعالیت شهزادهٔ سامانی، اساس تاریخی داشته واسم وی نصر بوده باشد پس میتوانیم بگوییم که شخص مزبور پسر نوح بن نصر بوده است. طوریکه در صفحات گذشته دیدیم به نصر بن نوح مردم درزمان حیات پدرش سوگند وفاداری یاد

١- زیسکی، جلد هشتم، صفحه ٩، یاقوت، جلد اول، صفحه ٨٣٩.

٢- دوزی (Dozy) مقالتی درباره تاریخ اسلام صفحه ٥٢٦.

٣ ـ سمعانی (S.V.) الاسبانیکتی

میکردند لیکن بعد از آن؛ درآن باره کدام معلوماتی نداریم. نیزاینقدر واضح است که دراوایل نیمه قرن دهم یك شهزادهٔ سامانی به ترك پناه برده لیکن رویهمرفته دیگر معلومات درباره شهزادهٔ مزبور مورددسترس ما نمیباشد. اگردرین موضوع معلومات میداشتیم ، البته ، این معضله راکه دهقان کاشغر تغان تگین باخاندان قراخانی چه رابطه داشته حل میتوانستیم. شخص دیگری که دربین ترکها فعالیت میکرد، ابوالحسن سعید بن حاتم الاسبا نیکتی بود. این مرد قبل از سال ۳۸۰/ ۹۹۰ رهسپاردیارترك هاگردیده بود.

راجع بروابط سیاسی بین سامانیها وترك د رصفحات گذشته گفتیم که درقرن نهم ودرنیمه اول قرن دهم سامانیها نیروهای نظامی بمیدانهای استپ برای سرکوبی ترك ها سوق دادند. این گفته مارافتح اسیفجات دردست نوح بن اسد، لشکرکشی های اسماعیل به طراز وسوق الجیشی نصر به شاوغر[1] (Shawghar) وهم چنان، اشغال هفتدهٔ فرغانه دردست مسلمانها تایید میکند. یگانه وقتیکه ماوراءالنهر مورد حمله وتجاوز نیروهای نظامی بزرگ ترکها قرارگرفت سال ۹۰۴ بود. هم درهمین فرصت اسماعیل بن احمد[2] فرمانروای دوره سامان بود، وی بیاری لشکریان دا و طلب ترکهای متجاوز را ازقلمرو خلیفه بیرون راند. دراین جالازم است اشاره نموده بگوییم که همان ترکهای کافر که بلاساغون را

---

۱ - اثرمرا بارتولد (Otchet Opoyezdkye ، ص - ۱۰) با ببلیوگرافی جغرافیه عرب ، ، ۲۹۱ ، مقایسه کنید. شاوغر، بدون شك وتردید ، شاوغرغربی بوده نه شرقی (صفحه ۱۷۷ ترکستان بارتولد رابنگرید) والبته طوریکه دیدیم اصطخری وابن حوقل ازآن نام نمی برد .

۲ - بعقیده طبری، جلد سوم ، صفحهٔ ۲۲۴۵

در سال ۹٤۳ـ اشغال کرده بودند و برعلیه آنها حکومت ماوراءالنهر لشکر کشید، معلومات نداریم. اما اینقدر میتوان گفت که در سال ۹٤۳ پسر خاقان ترکی[1] در دست سامانیها زندانی گردیده بود.

طوریکه تتبع و تحقیق نشان میدهد، سامانیها درنیمه دوم قرن دهم درسر زمین های ترك ها تاثیر ونفوذ داشتند واین گفته مارا همان رباطی که به امر فایق درنزدیك میرکی[2] (Mirki) ساخته شده بود، تایید میکند. ترك های چادرنشین بهمان مواد یکه، درسرزمین های زراعتی تولید میشد احتیاج وضرورت داشتند (این حقیقت، البته درباره تمام مردمان چادرنشین صدق میکند) اما قدرت وسیطره سامانیها سد راه تهاجم وتخطی همگانی آنها گردیده بود. پس یگانه راهیکه برای آنها بازبود این بودکه درسرحدات شهرهای ماوراءالنهر برای مقاصد تجارت بیایند[3]. برعلاوه دیده میشود، که یکدسته ازمردمان اغوز بعلت نامعلومی سرزمین های بومی خودشان را ترك داده بودنـد ومطابق امر واجازهٔ حکومت ماوراءالنهر دریك بخش زمینهای ماوراءالنهر که برای زندگی وامرار معاش چادر نشینان مساعد بود، مسکن گزیده بودند، ودرعین زمـان بحکومت وعده داده بودند که ازآن سرحد دربرابر هرگونه تجاوزوتخطی بیگانگان نگهداری و حراست نمایند.

درسطرهای گذشته خاطرنشان نموده گفته بودیم که ترکمانها (اغوز) درمنطقهٔ غرب

---

۱ ــ ابن اثیر، جلد هشتم، صفحه ۳۱۰، میرخوند، سامانیها، صفحه ۲٤۹ (از ابن خلدون).

۲ ــ ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، صفحه ۲۷۵

۳ ــ ترکستان تا حمله مغول، بارتولد، صفحه ۲۳۷

وجنوب غرب اسیفجاب مستقر گردیده بودند وهم چنان یك شاخهٔ دیگر ترکمانها تحت رهبری سلجوق[1] از رفقای قبیلوی خویش در بخش سفلی سیر دریا جداشدند. درنتیجه سلجوق مسلمان شد ومردمان مسلمان جند (Jand) راازخراجیکه به کفار میدادند، نجات داد[2]. سلجوق درجنگ وفات یافت ودرهمانجا دفن شد. لیکن جانشینان وی بامسلمانها پیکارمیکردند ونفوذ خودرا بطرف جنوب گسترش دادند؛ وهم بدین منوال درقرن یازده یك فرمانروای دیگری درجند عطف توجه میکند، این مرد فرمانروا باجانشینان سلجوق بنای عداوت وکینه اندوزی رامیگذارد[3] اخیرالذکررا (سلجوقی ها) راآل سامان میپذیرند ودرجوار نورمستقرمیگردند. حمدالله قزوینی[4] این واقعه راماه سال ۳۷۵/ ۹۸۰ میداند.

چند سال بعد خان بلاساغون اسیفجاب را اشغال کرد ودراین تصادمات بین سامانیها وخان مزبور، ترکمانها سهم گرفتند. راجع بدین موضوع بهتر است درآینده صحبت کنیم.

بغراخان هارون بن موسی[5] نواده سلجوق کــه به صاحب الدعا

۱ ــ تلفظ این کلمه (اسم) بعقیده کتاب قرقود (Qurqud) ودیوان لغات ترك محمود کاشغری (جلد اول، صفحه ۳۹۷) سلجك میباشد.

۲ ــ ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۲

۳ ــ بیهقی، صفحه ۸۵۶

٤ ــ اشیاتیك جرنل، ٤، ۱۱، ۴۲۱: تاریخ گزیده، براون، صفحه ٤۳٤. وترجمه آن صفحه ۹۳ نیزبه راورتی، طبقات ناصری، صفحه ۱۱۷ مراجعه نمایید.

۵ ــ جمال قریشی (صفحه ۱۳۲) این نویسنده ظاهراً معلومات بسیار موثق وزیادی را درباره انساب قراخانیها مورد دسترس ما میگذارد *

وظـاهرالدعوی۱ ملقب بود در ماوراءالنهر با هیچگونه مقاومت روبرو نشده هم درهمین فرصت ابوعلی میثاقی را به پنهانی با بغراخان بست. دراین تعهد نامه چنان قرار گذاشتند که قلمرو آل سامان را بین خود شان تقسیم کنند بغراخان ماوراءالنهر را اشغال کند وولایات جنوب دریای آمو را در اختیار ابوعلی بگذارند. برعلاوه می بینیم کـه دراین آوان بغراخان را چند تن از دهقانها دعوت میکنند (دهقانها درآنسامان رول بس مهمی داشتند) زیرا آنها ازحکومت نا راضی بودند[۲] راجع به نظریات طبقهٔ روحانیون نسبت به نخستین فاتح ماوراءالنهر چیزی نمیدانیم، لیکن ازشرحیکه مورخین درباره تقوی بغراخان[۳] ویاران بزرگ وی از قبیل ابوعلی وفایق[۴] نوشته برمی آید که طبقه روحانیون بغراخان رادرماوراءالنهر با

---

* بعقیده ابن اثیر (جلدیازده صفحه ٥٤) وعوفی (صفحه ٨٤) احفاد واولاد موسی پسر ستوق یك شاخهٔ جداگانه قراخانیها راکه نصربدان تعلق دارد، تشکیل داده بودند. اول الذکررا بغراخان هارون بن سلیمان میگفتند. منابع اولین ازقبیل عتبی وگردیزی بغراخان را فقط پسر ایلك (Ilak) میگویند و بعقیده جمال قرشی، پدر بغراخان درزمانیکه پسردیگر ستوق یعنی نیای بزرگ نصر بنام خان یاد میشد باسم ایلك (Ilak) معروف بود. (هـرون بـن ایلـك: cf .atso Hilal, Eclipse,III ,393)

۱- عتبی، منینی، جلداول، صفحه ۱۶۳ (طائفة من دهاقین ماوراءالنهر): درترجمه پارسی (نرشخی ۱۵۵) عوض دهقانها فقط بهذکر بعض شرفای ماوراءالنهرا کتفاء میکند.

۲- همین القاب را برروی سکه های بغراخان که درایلاق درسال ۳۸۳-۹۹۲ ضرب زده شده، می بینیم مارکوف، کتلاك، صفحه ۱۹۸ رانیز بنگرید.

۳- ابن اثیر، جلدنهم، صفحه ۷۰

٤- سمعانی، صفحات ٥٦-٦٠

آغوش بازوخلوص نیت استقبال کردند . دراین جابایست علاوه نموده گفت که طبقه روحانیون نه تنها بغراخان راباجبین کشاده استقبال کردند بلکه بعدها ازنصر نیزباحرارت وگرمجوشی پذیرائی نمودند. برعلاوه یاران فوق الذکر بعقیده ثعلبی [1] بغراخان یك دنبال کننده دیگری نیزداشت این مردرا ابومحمد عبدالله بن عثمان الواثقی میگفتند -الواثقی بدآنجهة میگفتندش ، که‌وی خود را ازاولادهٔ خلیفه واثق میدانست . به احفاد واولادهٔ خلفا هم درقلمروخود خلفا ودرحیطه های نفوذوزمامداری آل‌سامان امداد مادی‌معینی میشد .اما واثقی ازاین‌چنین امدادمالی محروم بود ، لذامجبورشده نزدترك هارفت وبه اندازه‌برذهن واراده‌خان ترك نفوذپیداکرد که‌اخیرالذکر هیچ‌گونه اقدام برعلیه‌رای واندیشه واثقی نمیکرد ، واثقی ، خان راتشویق‌میکرد برماوراءالنهرلشکرکشی کندوحتی ثعلبی ، واثقی راسبب‌سقوط وانهدام خاندان‌سامانیها میداند. بعدازفتح ماوراءالنهردردست خان ،واثقی بتامین جلال وزندگی بادبد به‌خویش پرداخت وسه‌صد غلام‌را بدورخود جمع کرد ودراندیشه آن بودکه‌خودراخلیفه‌اعلان نماید . بغراخان زیراثرواثقی برماوراءالنهروخراسان‌حکومت‌میکرد امامریضی وعقب‌نشینی‌خان ، واثقی رامجبورساخت که بطرف عراق فرارنماید. واین‌نکته باتمام کیف وکم میرساند که ثعلبی درحق واثقی اغراق ومبالغه روا میداشت [2] نیزازین نکته‌انسان

---

۱ -اشیاتیك جرنل III ، ۵، ۳۳۹-٤۱ -۲-ازواثقی مورخین‌نام می برندهلال -,Eclipse) (III,393-7; frans;VI '420-24 -راجع به واثقی‌ونفوذیکه‌وی بربغراخان داشته به‌تفصیل صحبت میکند .چنان مینماید که‌واثقی ماوراءالنهررا تا بعدازمرگ نصروتخت نشینی برادرش احمد ترك نگفته بود . سپس واثقی‌عراق راترك میگوید و بطرف ولایات شرقی میرود لیکن سرانجام به امر محمودغزنوی بطور احترام کارانه نظربند میگردد و تاروزمرگش بهمان حال باقی می‌ماند .

میتواند استنباط کند که واثقی آنقدرها شخصی مهمی نبوده وما نندسایر اولاد واحفاد خلفا فقط درنظر خودشان ، مهم وبارزجلوه میکرد . وهم درهمین سال (۹۹۲) ثعلبی یکی ازفرزندان خلفارا که مامونی نام داشت ودربخارادیده بود ازامدادمالی آل سامان بهره مندمیبود ونیزادعا داشت بایاری پیروان خراسانی خویش بربغداد می تازد وخلیفه راازکرسی خلافت برمی اندازد .[۱]

راجع بدین موضوع که توده های مردم درباره مجادله بین خانـدان سلطـنتی باستانی وفاتحان چه فکرمیکردند ، معلومات نداریم عتبی عقیده دارد که مردمان بخارا بعد ازعقب نشینی ترك ها نوح رابا گرمجوشی تمام پذیرایی کردند امـادربـاره مقاومت دربرابر بغراخان که ازاسیفجاب بطرف سمرقندو بخارا پیشرفت میکرد وپایتخت سامانیها رااشغال کرده بود ، چیزی نمیگوید . چون مردم دراثر مجادلات پیهم خسته شده بودند لذا احتمال میرود که درمورد انتقال زمام داری از یك خاندان به خاندان دیگر خاموش مانده باشند . ازآنجائیکه سامانیها از روزگار نوح بن نصردچارمشکلات مالی بودند ، پیوسته برمالیات می افزودند . در تاریخ بیهقی یك فقره بسیاردلچسپی جلب توجه میکندوآن اینکه برجایداد موروثی مالیه گذاشته بودند ، گرچه این امر ، امروزدرنظرماعادلانه میباشد امادرآن فرصت سبب نارضایتی مردم گردید . درروزهای اخیر دورهٔ سلطنت ، سامانیهافیصله نمودند وقتیکه یك افسردیوان بدرود جهان میگوید بایدیك بخش دارایی وجاید ادوی دراختیارتاج وتخت گذاشته شود . بعد ها در منطقه بیهق یك قانـون راتصویب

۱ـ اشیاتیک جرنل ه ، III، ۳۳۳-۹

رسانیدند که : هرکسیکه وفات یافت وازخود اولاد باقی نگذاشت (باوجودیکه میراث خواران دیگری داشته باشد) یك بخش جایدادوی به تاج وتخت انتقال داده شود. بالاخره این قانون رادربارهٔ آنانیکه ازخود میراث خوار مستقیم سرجای میگذاشت ، نیز منصه اجرا میگذاشتند .

حاجب ایج (ایتنح)[1] برعلیه بغراخان فرستادند ، وی شکست خوردودردست لشکریان بغراخان اسیروزندانی شد. پس درنظرحکومت یگانه کسیکه سلطنت را از سقوط نجات داده میتوانست فایق بود ، بنا سی ازهمین مفکوره حکومت ، فایق رادر بخارا با اعزازواکرام پذیرایی میکندوسپس اورا بسمرقند اعزام میداردتا برعلیه دشمن تجاویزوتدابیری اتخاذ نماید. فایق درنزدیك خرجنگ شکست خورد واین شکست دراثر خیانتی بود که جنرال سپاه مرتکب شده بود . بنا برآن ، نوح از روی مجبوریت درماه می سال ۹۹۲ [2] پایتخت خود بخارارا ترك گفت ومتعاقب آن بغراخان داخل آن شهر گردید. بعدازین فایق نزد بغراخان رفت وخودش راتسلیم کردوازطرف وی حاکم ترمذو بلخ مقررشد. بغراخان با وجودیکه آل سامان دچارمشکلات مالی شده بودند از خزینه آنها در بخارا غنایم زیادی بـدست آورد (بعقیده بیهقی)

بغراخان بعد از آنکه لشکریان آل سامان را شکست داددرقصر معروف جوی مولیان مستقرشد[3]. درعین زمان نوح درامل لشکرگردآوردوعبدالله بن محمدبن عزیر[4]

Ms. Brit. Mus. or. 3587' f.75. —1

۲ ـ عینا همان تاریخ را(ماه ربیع الاول سال ۳۸۲) دومورخ قرن یازده گردیزی صفحه(۱۲) و بیهقی(صفحه ۲۳)میدهندو به اساس این ایضاحات ، ابن اثیردرباره دو لشکرکشی بغراخان (۳۸۲ و ۳۸۳) باید رد شود . در تاریخ عتبی تاریخ آن داده نشده است .

۳ ـ قصرهای شاهیکه در ازمنه مختلف در بخارا ساخته شده بودزیاد است . امیراسماعیل برای خود *

را از خوارزمیه احضار نموده و وزیر خویش مقرر کرد. نیز در این فرصت ابوعلی ، از اینکه بفرمانروای خویش یاری کند ، ابا ورزید و همچنان روی مساله تقسیم خراسان رابطه بغراخان و ابوعلی وخیم شد ، زیرا بغراخان با ابوعلی وضعی را در پیش گرفته بود که با وضعیت بین آمر و مامور میماند. بغراخان برای ابوعلی به لحنی نامه نوشت مثل اینکه فرمانروایی برای سپه سالار[1] خویش مینویسد. اینچنین شرایط سبب شد که ابوعلی با سپاه خود به نوح ملحق گردد اما در عین زمان از نوح تقاضا کرد که او را به لقب «ولی امیرالموءمنین» بشناسد و نوح این تقاضای او را پذیرفت. در این جا باید گفت که تا آن زمان این لقب مخصوص سامانیان بود.[2] لیکن پیش از رسیدن ابوعلی شرایطی بهم رسید که نوح توانست بدون یاری و کمك والی حق ناشناس خویش ، ابوعلی ، به بخارا بر گردد ، زیرا بغراخان در اثر تغیر اقلیم و خوردن میوه[3] (Hemorrhoids) مریض شد و روی

* قصری در حوزه جوی مولیان دست ساختمان داد . و این قصر از قلعه ریگستان چندان دور نبود این قصر را از بهترین قصرهای بخارا میدانستند . (ترکستان تا حمله مغول ، بارتولد ، صفحه ۱۱۰) نرشخی ، صفحات ۲۵ - ۲۷

٤ - در گردیزی بغلط عبدالعزیز ثبت شده . عتبی (منینی ، اول ، ۱۷۰) نیز ازابوعلی بلعمی نام میبرد و ما گمان نمیکنیم وی در این زمان زنده بوده باشد . (به ترکستان بارتولد ، صفحه ۱۰ پاورقی نمره یك مراجعه نمایید)

۱ - عتبی (منینی ، اول ، صفحه ۱۷۷) نرشخی ، صفحه ۱۶۲ .

۲ - عتبی (منینی ، بخش اول ، صفحه ۱۷٤) نرشخی ، صفحه ۱۶۰

۳ - راجع بدین موضوع ثعلبی (یتمه ، جلد چارم صفحات ۱۱۳ - ۳۱۶) را بنگرید ثعلبی این موضوع را از زبان کارمندی که موسوم به ابوالفتح احمد بن محمد بن یوسف بوده و از خدمت سامانیان به خدمت بغراخان انتقال یافته ، نقل میکند . این ابوالفتح رقیب وزیر دامغانی بوده است . در ترجمه (اشیا تیك جرنل ۳۰۵ - ۳٤۱) این اثر را بنام ابوالفضل ثبت کرده اند .

بسوی سمرقند گذاشت ، و از آنجا وزیر سامانی ، ابوعلی محمد بن عیسی دامغانی[۱] را باخود گرفته برد. بغراخان عبدالعزیز بن نوح پسر نوح بن نصر را با یك اعلامیه در بخارا گذاشت ، و در اعلامیه تصریح شده بود که وی (بغراخان) تاج و تخت را برای عبدالعزیز که حق او است گرفته و زمام امور را در اختیار وی میگذارد[۲].

در این اقدام شاید بغراخان وصیت نوح بن نصر را مد نظر داشت ، اما از یك فقره ابن اثیر[۳] چنان استنباط میگردد که در اثر حمله ترکمانها عقب نشینی کرد ، زیرا ترکمانها را نوح طرفدار خود ساخته بود. درهرصورت دیده میشود که ترکمانها با اهل بخارا لشکر یا ند شمن را که درحال عقب نشینی بودند دنبال میکردند و گارد عقب سپاه را از بین بردند و سامان آنها را دست یغما و چپاول دادند.[٤] تحت اینچنین شرایط بغراخان ، البته ، نمیتوانست بدان وعده ایکه به عبدالعزیز داده بود ، وفا نماید. در هفده ماه اگست سال ۹۹۲[۵] نوح به بخارا برگشت و امرداد عبدالعزیز را از نعمت بصارت محروم سازند. درعین زمان مرض خان در سمرقند رو بشدت نهاد و درحالیکه بطرف ترکستان میرفت ، درعرض راه درمحلی که به قچقار باشی[٦] معروف بود ، پدرود جهان گفت .

۱-راجع به این مرد ، گردیزی (نسخهٔ قلمی کمبریج) را بنگرید. وزیر در اول ماه رجب سال ۳۸۲ (دوم سپتامبر ۹۹۲) در سمرقند فوت میکند.

۲-گردیزی سهوشده است (ترکستان بارتولد ، صفحه ۱۲ نمره پاورقی (۵) را بنگرید .

۳-ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۳۲۲

٤-عتبی ، منینی ، اول ، صفحه ۱۷٦ ، نرشخی ، صفحه ۱٦۱

۵-تاریخ دربیهقی صفحه ۲۳٤

٦-ترکستان بارتولد صفحه ۲۱ شاید قلعه قچقار- باشی (یا قچقار) درشهنامه (فردوسی) از پسکی جلد هشتم ، صفحه ۱٦ ذکرشده باشد نیز بارتولد Zur Geschichte des Christentum, P. 35. Marquart, Osturk. Dialektstudien, P. 110 را بنگرید.

پس فرمانروایی سامانیها، اقلادرحوزه زرافشان برای یکبار دیگر تاسیس شد. درعین زمان چون فایق از پشتیبانی حامی خویش محروم گردید برای باردوم از بلخ عزم حمله بر بخارا را نمود امادرین اقدام خود ناکام ماند و به مرو عقب نشینی کرد و ازهمانجا بدشمن پارینه خود ابوعلی وعده کمك و یاری داد. قوای نظامی فایق زیاد بود و ابوعلی پیشنهاد فایق را بخرسندی پذیرفت. ابوعلی نظر به پیروزی سامانیها تحفه های زیادی و پول فراوان از باشندگان خراسان برای نوح جمع کرده بود و همان تحفه هارا نظر به این پیشنهاد برای فایق فرستاد. سامانیها برای اینکه با این دودشمن تحت الحمایه خود مبارزه کرده بتوانند، مجبور شد که به یك قوه سوم که تا آن زمان درجریان وقایع سهم نداشتند وازوقوع بحرانها به مفاد خود استفاده میکردند و در بخش جنوبی افغانستان سلطه خودها را استحکام بخشیده بودند، متوسل گردد.

(سبکتگین)[1] که از نگاه علمای علم انساب منت گذار از اولاده شاهان باستان پارسی بحساب داده شد[2] درحقیقت یك فرد از افراد آن ترکهای کافری بود که بوسیله

---

(۱) درینجا ما از املای معموله دنبال میکنیم املای اسم سبکتگین را پروفیسر نولدك (Noldeke) در نامهٔ شخصی قرار زیر برای من نوشته است:

سبك صفت بمعنی کم وزن و بیفکر و تگین ترکی به معنی شهزاده است، گمان نمیکنم که این ترکیب صحیح باشد و از نگاه قانون صرف سو-بیك-تگین درست است درلقب اخیر (بیك و تگین) بسیار زیاد دیده شده اما ترکیب آن با کلمه سو (لشکر) دیده نشده است. شاید سبك (Sebik) سبك ترکی (Sebik) برای سویك (Sewik) که بمعنی معشوقه است، استعمال شده باشد مارکوارت سبکتگین را سو بوك-تگین مینویسد درحالیکه برای این املا هیچ گونه دلیلی ندارد.

(۲) حافظ ابرو، صفحه ۱۵۸، سیاست نامه، ترجمه صفحه ۱٤۱

مردمان خودش ویا بواسطه سامانیها (غازیها) اسیر وزندانی گردیده بود. سبکتگین راتاجر غلامان به خراسان برد و درنیشاپور سپه سالار الپتگین[1] وی را ازنزد تاجر مزبور خرید. این غلام را (سبکتگین) مزایا ومحاسن زیادی بود، الپتگین را مراین صفات وی بسوی خود جلب میکرد ودر نتیجه چنان شد که اورا بصورت استثنائی ترفیع میداد[2] بعداز مسند نشینی منصور، سبکتگین با رهبرخویش (الپتگین) رهسپار غزنی دیار گردید ودر آنجا خدمات باارزشی برای اووجا نشین وی انجام داد آخرین فردخاندان باداروی که پیری(Piri) بود طرفدار سبکتگین زاویه نشینی اختیار کرد وسبکتگین در ۲۰ ماه اپریل سال ۹۷۷[3] درغزنه زمام امور رادردست گرفت[4] بعد ازآنکه سبکتگین در اثر پیروزی های خویش درافغانستان وهندشهرت کمائی کرد، ازطرف نوح به ماوراءالنهر دعوت شد. بین نوح وسبکتگین درنزدیك كش مذاکراتی صورت گرفت وسبکتگین درآنجاسوگندیاد کرد که مرنوح راوفادار ماند ودربرابر دشمنانش ازوی حمایت وپشتیبانی کند.

درزمان اقامت موقتی نوح درامل، خوارزمشاه وامیر گرگانج مرورا امداد میدادند. نوح برای اینکه به آنها کمك دهد، ابیوردرابه خوارزمشاه وشهرنسارا به امیر گرگانج داد. این دوشهر درخراسان زیراثرابوعلی بود نوح بااین اقدام میخواست دشمنان جدیدی برای ابوعلی بتراشد. ابوعلی برضا ورغبت شهرنسارا برای نمایندهٔ امیرگرگانج واگذاشت امااز نماینده خوارزم ممانعت نمود، نگذاشت

۱ - بیهقی، صفحه ۱۰۷

۲ - ایضاً، صفحات ۲۳۷-۳۸

۳ - سیاست نامه، صفحه ۹۶ وترجمه آن صفحه ۱۴۰.

۴ - تاریخ آنرا درجوزجانی (طبقات ناصری صفحه ۷۳) بنگرید.

وارد ابیورد گردد . ابوعلی بدین وسیله حد فاصل بین دو فرمان روایان خوارزم شاه را بازهم وسیع کرد و توانست از آن خطر یکه از ناحیه آنها متوجه وی بود، جلوگیری بعمل آورد. هم در همین آوان عملیات نظامی درخراسان شروع شد و امیران گوزگان وغرجستان با نیروهای نظامی نوح وسبکتگین پیوستند. دارابن قابوس امیر گوزگان که از طرفداران ابوعلی بود به نوح پیوست و این جنگ با تمام معنی کلمه به مفاد سامانیان پایان یافت . (۹۹٤) ۱

دراثر این پیروزی سبکتگین را لقب ناصرالدین والدوله دادند وپسرش را (ابوالقاسم محمود) بـه لقب سیف الدوله یاد میکردند ابو علی و فایق به گوزگان عقب نشستند : محمود کرسی ابو علی را درنیشاپور اشغال کرد و چنان اقداماتی به عمل آورد تا صلح و آرامی درخراسان تأمین گردد هم درهمین فرصت بود که نوح به بخارا بر گشت ۲

ابوعلی وفایق در قلمرو آل بویه پناه بردند وحکومت بویه یك بخش مالیه ولایت گرگان را در اختیار آنها گذاشت اما ازاینکه امدادی بیشتری به آنها بنماید ، یکقلم اباورزید. در بهار سال ۹۹۵ ۳ بنا بر آرزوی فایق وبرخلاف رأی و اندیشهٔ ابوعلی فیصله شد که آنها دوباره خراسان بروند. درنتیجه پیروان فایق وابوعلی محمود را شکست دادند و نیشاپور ، طوس وبعضی شهرهای دیگر را اشغال کردند اما هر دو

۱- بعقیده عتبی (منینی ، صفحه ۱۸۹) بروز چهارشنبه دراواسط ماه رمضان سال ۳۸۳ ، شاید ۱۳ رمضان مساوی اول نوامبر سال ۹۹۳

۲ - عتبی- منینی ، جلد اول ، صفحه ۱۸۰-۹۹ ، نرشخی صفحه های ۱٦٤-۷۳ نیز به گردیزی (نسخه خطی کمبریج .f. 108 b) مراجعه کنید .

۳- بعقیده عتبی (منینی-جلد اول ، صفحه ۲۰۵) ربیع الاول سال ۳۸۵ (پنجم اپریل سال ۹۹۵)

شخص (ابوعلی و فایق) از اینکه پیروزی نهایی را بدست آرند، مایوس و ناامید میبودند. هردو آنها بصورت جداگانه ازحکومت عفو خواستند. جنگی که در حوالی طوس صورت گرفت و به پیروزی لشکریان سبکتگین ومتحدین او (شخص نوح درین زمان وجود داشت) تمام شد در نتیجه ابوعلی و فایق بسوی سرخس فرار کردند واز آنجا رهسپار امل گردیدند.

این فرار خیلی عاقلانه بود زیرا سبکتگین با لشکریان با سلاح بیحد وحصر خویش نمی توانست بدان چالاکی آنها را دنبال کند. هردو تن شورشی (ابوعلی و فایق) با عجله و سرعت تمام قاصدانی را نزد نوح فرستادند تا ازوی طلب مغفرت نمایند. حکومت نوح درخواست فایق را رد میکند اما عذر ابوعلی را می پذیرد و درعین زمان بدو هدایت میدهد که گرگانج رود ودر آنجا با امیر ابوالعباس مامون بن محمد بماند. مقصد حکومت ازین اقدام آن بود تا اندو دشمن خودرا ازهم جدا سازد.

ابوعلی بنا بر امر وهدایت حکومت درامتداد دریای آمو بطرف خوارزم به راه می افتد[1] فایق تنهامی ماند و باخود فیصله میکند که بدون اجازه حکومت داخل ماوراءلنهر گردد: حکومت یك فرقه (دیویژن) عسکر را که در رأس آن حاجب بیگتوزون (Begtuzun) قرار گرفته بود، برای مقابله با فایق میفرستد.

لشکریان درنزدیك نسف با فایق روبرو میگردد اما بروی حمله نمیکنند و فایق با پیروزی

---

۱ - عتبی - منینی، جلد اول، صفحات ۱۹۹ - ۲۱۹، نرشخی، صفحات ۱۷٤ - ۸٦ به عقیده گردیزی (نسخه قلمی کمبریج f. 109 b.) ابوعلی بعد ازین جنگ به ری فرار میکند ودر آنجا ازعلی آل بویه ۵۰۰,۰۰۰ درهم بصیغه امداد اندر می یابد (یعنی ازنزد فخرالدوله معروف) لیکن درنیشاپور دلش را درگروزنی داده بود (زبهرزنی را) وبدانجهة دوباره نیشاپور میرود ودر دست محمود اسیر میگردد و از آنجا اززندان فرار کرده خوارزمیه میرود.

تمام داخل قلمرو قراخانیها میشود و در آنجا با گرمجوشی از وی استقبال مینمایند.
درعین زمان نیروهای ابوعلی را خوارزم شاه ابوعبدالله نزدیک هزاراسب متشتت و پراگنده ساخت و شخص ابوعلی را اسیر گرفتند، (روز شنبه /۱۹ دسامبر سال ۹۹٦)[1] از جمله یاران و پیروان ابوعلی، فقط حاجب ایلمنگو (Ilmangu) توانست فرار کند و به گرگنج خودش را برساند. امیر مامون از فرصت استفاده کرده برای نجات سایه نشین و تحت الحمایه خویش شتافت و درعین زمان منظورش ازاین اقدام آن بود تا دشمن دیرینه خود را ازپای درآورد. خوارزمشاه ابوعبدالله را زندانی کردند و قلمرو و لقب او را به مامون دادند. دراثر میانجیگری وشفاعت مامون بین ابوعلی وحکومت بخارا مصالحه شد. ابوعلی به بخارا رفت ودرآنجا با مراسم خاص ازطرف وزیر عبدالله بن عزیر، حاجب بیگتوزون و دیگر شریف زادگان استقبال شد و در قصر ریگستان حضور نوح باریافت؛ اما بعدها ابوعلی را با هژده برادرش ورهبران نظامی وی بامر نوح درقلعه وحصار بخارا تحت نظر نگهداشتند[2]

درهمین سال قراخانیها به حمله تازه بر ماوراء لنهر پرداختند، ازآنجاییکه نوح دراین فرصت بر یك بخش ماوراءلنهر فرمانروایی میکرد لذا نمیتوانست به تنهایی

(۱) عتبی-منینی، جلد اول، صفحه ۲۲٤ شنبه اول ماه رمضان ۳۸٦ لیکن احتمال میرود که این تاریخ نادرست باشد. رمضان ۳۸٦ بروز پنجشنبه هفده سپتامبر میباشد بپاورقی صفحه (۱٦۱) مراجعه کنید.

(۲) عتبی - منینی، جلد اول، صفحات ۲۱۹ - ۳۱، نرشخی صفحات ۸۱٦-۹۱، ترکستان بارتولد، صفحات ۱۲-۱۳، درگردیزی (نسخه قلمی کمریج) اسم یك عده کسانیکه با ابوعلی زندانی شدند، داده شده.

جلو روی قراخانیها را بگیرد و هم بهمین علت بود که از سبکتگین یاری و کمك طلبید، به مجردیکه سبکتگین دعوت نوح را دریافت فوراً از بلخ با سپاه گران رهسپار ماوراءالنهر گردید. دراین سفر امرای گوزگان صغانیان وختل باسبکتگین همراه بودند. سبکتگین قرارگاه لشکریانش رادر بین کش و نسف انتخاب نمودو از نوح خواهش کرد تا درآنجا باوی ملاقات نماید. وزیر عبدالله بن عزیر مرنوح را توصیه نمود که برای سرخیل آل سامان روانباشد بالشکر بسیار ناچیزی به لشکر سبکتگین ملحق گردد، زیرا این چنین اقدام برای تاج و تخت سامانیان اهانت و تحقیر خواهد بود. نوح بنا به توصیه وزیرش این دعوت سبکتگین را نپذیرفت. سپس سبکتگین یك بخش از لشکریانش را که تعداد آنها به بیست هزار بالغ میگردید، تحت فرمان پسرش محمود و برادرش بغراچوك(Bughrachuk) به بخارا فرستاد. واین امر حکومت بخارارا مجبور ساخت که بهرگونه مصالحه تن در دهد. وزیررا برطرف کردندواوبه سبکتگین تسلیم شد. درعوض این وزیر یکی از پیروانش را که ابونصر احمد بن محمد بن ابوزید نام داشت، مقرر نمودند. بنا بخواهش سبکتگین، نوح، ابوعلی و حاجب وی ایلمنگو(Ilmangu) ووزیر را تسلیم سبکتگین کرد [1]؛ و سبکتگین تمام این دسته مردم را در حصار

---

۱ - قرار عقیده گردیزی (نسخه قلمی کمریج Cf. Ila درنسخه اکسفورد:
(دراینجاچنان می نماید که کدام چیزی ازقلم افتاده است) این امر درماه شعبان ۳۸۶ یعنی درماه اگست یا سپتامبر سال ۹۹۶ که با تاریخ ابوعلی درخوارزمیه زندانی شده و ما آنرادر بالا ذکر کردیم، تناقض دارد. ونیز احتمال میرود که درعتبی سال ۳۸۶ را بسهو عوض سال ۳۸۵ ثبت کرده باشد وزندانی شدن ابوعلی درخوارزمیه در ۲۸ ماه سپتامبر ۹۹۵ واقع شده باشد. (قرارجدول وستنفیلد اول ماه رمضان ۳۸۵ = یکشنبه ۲۹ سپتامبر سال ۹۹۵) درغیرآنصورت یك وقفه مختصری برای وقوع وقایعی بعدازمرگ نوح باقی می ماند. برعلاوه ما می بینیم که در سال ۳۸۶ قتل ابوعلی دربین مردم آوازه شده بود(سمعانی : S. V السیمجوری مراجعه کنید.

گردیز زندانی نمود. سبکتگین با قراخانیها میثاق صلح را امضأ کرد وچنان شرط گذاشت که سرحد بین قلمرو سامانیان وقراخانیها میدان استپ قطوان Qatwan باشد وبدین صورت تمام حوزه سیردریا زیرفرمان قراخانیها باقیمانده. وبنا بخواهش و درخواست قراخانیها فایق حاکم سمرقند مقرر شد [1] دراین فرصت سبکتگین حاکم وفرمانروای مطلق تمام ولایاتیکه درجنوب دریای آمو واقع بود، گردیده بود. وهمچنان تمام وقایع ورویدادهائی که درخراسان بوقوع می پیوست، به نوح ربط نداشت. وزیرابونصرسعی میکرد درماوراءلنهر نظم ونسق راباز ورسرنیزه، تأمین کند [2]. لیکن بعداز پنج ماه‌دردست غلامی بقتل رسید. نوح ازترس اینکه حامی وی سبکتگین اورا درمساله قتل وزیر شریك نداند، قاتلین وزیررامحکوم باعدام کردودرعین زمان پیامبر وقاصدی رانزد سبکتگین فرستاد تاجانشین وزیر مقتول را نامزدکند [3]. سبکتگین این انتخاب ونامزدی رادراختیارشاه میگذارد. نوح، المظفرمحمد بن ابراهیم البرغشی‌را وزیرخویش مقررمیکند. این مردتاروزمرگ نوح (روزجمعه ۱۳ ماه رجب‌سال ۳۸۷) وظیفه وزارت آل سامان را منصه اجراء میگذارد [4] مراسم سوگندوفاداری‌نسبت به پسرنوح ابوالحارث منصور (بعقیده سمعانی [5]

۱ – عتبی- منینی، اول ۱ ۲۳–۱ ٤ ۱، نرشخی، صفحات ۱۹۱- ۱۹۵

۲ – عتبی- منینی، جلد اول، صفحه ۲٤۱، (یغسل دما بدم)، نرشخی صفحه ۱۹۶

۳ – عتبی- منینی، جلداول، صفحه ۲۵۰، نرشخی، صفحات ۱۹۹ –۲۰۰

٤ – ایضاً، جلد اول صفحه ۲۵۵ [لثلاث عشرة لیلیة خلت] : در ترجمهٔ پارسی (نرشخی، صفحه ۲۰۱) ودردیگرمنابع پارسی «سیزدهم رجب »، لیکن‌روزجمعه بصورت صحیح همان روز ۱٤ میباشد.

۵ – سمعانی: S. V السامانی facsf. 286 b. (آخرین کلمات مقاله)

تا ماه نوامبر سال ۹۹۷ بـه تعویق می‌افتد . بعقیده ٔ بیهقی [۱] ابوالحارث مزایا و صفات زیادی داشت اما تا زمانیکـه از شـدت وحـدت کار نگـرفت ، نتـوانست خاندان خـود را از سـر نگـون شـدن نگهـدارد زمام قـدرت دردست فایق ووزیـر بـرغشی بود. ابـوعلی و پـیروانش درزندان سبکتگین تلف شدند [۲] ، فقط وزیـر عبدالله بن عزیر را رها نموده واجازه دادند ماوراءلنهر برگردد. علت رهایی این شخص معلوم نیست. به تحریك وی ابومنصور محمد بن حسین بن مت (شاید بخانواده فرمانروایان اسیفجاب تعلق دارد[۳] پـرچم بغی را برافراشت واز قراخانیها که فرمانرواي ماوراءلنهر بود ، استعانت خواست دراین موقع وزمان فرمانرواي ماوراءلنهر (ازخاندان قراخانیها) ایلك نصر بود. ایلك بدووعده کمك دادوبطرف سمرقند روان شد ودرآنجا امرداد تاد وباغـی وشورشی بزرگ رادستگیر نمایند . اما ازطرف دیگرفایق را به اعزازواحترام پذیرایی کـرد ودرراس سه هـزارسواره نظام بطـرف بخارااعـزام داشت. منصـورپایتخت خـودراتـرك گفتـه بسـوی آمـل فـرارکـرد . اماوقتیکـه فایـق بخارا را اشغال کرد ، خـود را خادم وفادار آل سامان اعـلان ومنصور را وادا شت بخارا بـرگردد[٤] حاجب بیگتوزون را بحیث سپه سالار

---

۱ ـ بیهقی ، صفحه ۸۰۳ حقایق تاریخی بمشکل میتوانند این صفات راتایید کند .

۲ ـ سمعانی(loc.cit) این قصه که جسد ابوعلی متقی و پرهیزگار سالم‌مانده است ، عقیده طبقهٔ روحانیون رانسبت به سیمجوری نشان میدهد .

۳ ـ به ترکستان تاحمله مغول ، بارتولد ، صفحه ۲٤۱ نمره پاورقی ۱۰ مراجعه شود .

٤ـ عتبی ـ منینی ، جلد اول ، ۲٦۸ ـ ۷۱ نرشخی ، صفحات ۲۰۵ ـ ٦ گردیزی نسخه خطی کمبریج (f.110 b;)

به خراسان فرستاد زیرا محمود دراثر وفات پدرش ، سبکتگین ، خراسان رادر همان سال (۹۹۷) ترك داده بود. هم درهمین سال برادر کوچك محمود ، اسماعیل ، بر تخت نشسته بود وآرزو داشت کرسی اقتدار رابرای برادر بزرگش محمود واگذارد.

برای اینکه ازبروز جنگ داخلی دیگری جلوگیری بعمل آید منصور سعی ومجاهدت میکرد تا بین شریف زادگان بزرگ مصالحه نماید ومخصوصاً کوشش داشت بین فایق وبیکتوزون رسم آشتی برقرار گردد. باوجود اینهمه اقدامات فایق به پنهانی ، ابوالقاسم سیمجوری فرمانروای قهستان راتشویق میکرد که بر بیگتوزون حمله کند؛ لیکن دراین مجادله بین ابوالقاسم وبیگتوزون ، اخیرالذکر ابوالقاسم راشکست میدهد(مارچ ۹۹۸)[1] وسپس ازاین مجادله بیگتوزون بارقیب خویش میثاق صلح راامضاء میکند وبحیث فاتح داخل بخارا میشود.

بعدازین مجادله وتصادم بین فایق ووزیر برغشی بوقوع پیوست و برغشی به شخص امیرپناه برد. دراین مورد منصور بازهم بحیث یك میانجیگر ناکام عطف توجه میکند. دراین فرصت فایق ازامیر می خواهد که برغشی رابدو تسلیم نماید وهم دیده میشود که فایق باامیراز راه خشونت پیش می آید بالاخره دراثر مداخله مشایخ بخارا وزیر ازعهده وزارت معزول میدارد وبه گوزگانش تبعید میکنند[2] آخرین وزرای آل سامان ، بعقیده گردیزی ، ابوالقاسم عباس بن محمد برمکی وابوالفضل

۱ - عتبی- منینی ، جلد اول ، ۲۸۷ ربیع الثانی و (اپریل) لیکن در ترجمه رینلد (Rynold) (صفحه ۲۲۱) ربیع الثانی وهمچنان به گردیزی(f:138;Camb Ms.f.111a) وابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۹۷ مراجعه کنید.

۲- عتبی-منینی ، جلد اول ، صفحه ۲۸۹ ، به ترکستان بارتولد صفحه ۲٦٥ نمره پاورقی ۳ مراجعه کنید

محمدبن احمد جیهانی[1] بودند(شاید پسرابوعبدالله احمدباشد)عتبی[2] درجمله آخرین وزرای سامانیان ازابوالحسن هاملی Hamuli نام می برد.این مرد رامحمودبحیث پیامبر وقاصد خویش به بخارا فرستاده بود اماتازمانیکه دربخاراتوقف داشت وظیفه وزارت راهم انجام میداد.

دراینجا باید علاوه نموده گفت که این وزراء ،طوریکه معلوم میشود، برجریان حوادث ووقایع تاثیرونفوذی نداشتند.دراین فرصت یکی ازمشکل ترین کار برای حکومت آل سامان این بود تامنافع متصادم بین محمود وبیگتوزون رامصالحه کند.زیرا محمودبربرادر خود پیروز شده بودغزنه را در دست داشت وآرزو داشت عوض بیگتوزون والی خراسان شود.

منصور برای اینکه محمود را ازخود خوشنود دارد در عوض خراسان اورا بحیث فرمانروای بلخ،ترمذ،هرات،بست ودیگر شهرها شناخت.اما این اقدام منصور محمود را نتوانست خرسند سازد،زیراوی ازهمه چیز بیشتر چشم برخراسان دوخته بود. بالاخره محمود رقیب خویش را (بیگتوزون) مجبور ساخت نیشاپور راتخلیه کند[3]منصور بهمراهی فایق ویك لشکر داخل خراسان شدند وبه گفته بیهقی عقیده داشتند که مسأله بین بیگتوزون ومحمود ازراه مصالحه حل خواهدشد.مذبذب بودن منصورو ضع هولناکی را برایش بارآوردزیرابیگتوزون بالشکرش درسرخس بامنصورملحق گردید وچون تذبذب منصوررادراین موضوع

۱ ــدوهردونسخه خطی اکسفوردو کمبریج (Oxford Ms., f. 138; Camb., f.111a.) الجیانی ثبت شده است.

۲ - عتبی- منینی، جلداول، صفحه ۲۹۲ و هم چنان (Notices et extraits,iv, 370)

۳ - عتبی- منینی، جلد اول، صفحات ۲۹۱-٤

مشاهده کرد هول و ترس بر وی چیره گردید و بدان فکر افتاد که مبادا بسر نوشت ابوعلی سردچار گردد[1] این اندیشه او را واداشت که پیش از آنکه منصور با محمود داخل مذاکره گردیده و موافقت نمایند، وی با محمود در مذاکره و آشتی را باز نماید. همان بود که در شب اول ماه فبروری سال ۹۹۹[2] امیر را خلع کردند و بعد از آن از نعمت بصارت محرومش نمودند و متعاقب آن وی را بخارا فرستادند و برادر کوچک منصور را که ابوالفوارس نام داشت، بر مسند فرمانروایی نشانیدند. در این زمان محمود بحیث انتقام گیرندهٔ منصور قیام میکند اما بعد ها با بیگتوزون موافقه کـرده نیشاپور را برای وی وامیگذارد و خودش بحیث فرمانروای بلخ، هرات باقی میماند ـ یعنی به زمامداری همان مناطقی که منصور بدو داده بود قناعت میکند. چون محمود دشمنش را قوی می یابد می بیند که ابوالقاسم سیمجوری یار بیگتوزون است، لذا بدان مصالحه تن در داده و مبلغ دو هزار دینار بفقرا خیرات میدهد می ۹۹۹[3] این موافقت بزودی بهم خورد و همان بود که برعقب لشکریان محمود حمله بردند در نتیجه محمـود برحریف خود غلبـه زد و تمام خـراسان را در تصرف خود درآورد. همان نامه یی را که محمود برای خلیفه القادر نوشته و در آن از پیروزی خویش سخن گفته از تاراج روزگار محفوظ مانده است[4] محمود در این نامه برای خلیفه

۱ - بیهقی، صفحات ۸۰۳ – ٤

۲- تاریخ های هم مانند در بیهقی (صفحه ۸۰٤) و گردیزی (نسخه خطی کمبریج) چارشنبه ۱۲ ماه صفر سال ۳۸۹ داده شده.

۳ - گردیزی، در بیهقی (صفحه ۸۰٥) فقط از توزیع یك مبلغ هنگفتی سخن میان گذاشته شده.

٤ـ هلال (Eclipse, III, 341 — 5;trans., vi, 366 — 70) جنگ بروز سه شنبه دوم جمادی الاول ۳۸۹، (یعنی ۱٦ ماه می ۹۹۹) در نزدیك مرو بوقوع پیوست.

علت جنگ راهمان میدانست که سامانیان خلیفه را برسمیت نمی شناختند. بعداز این غلبه و پیروزی محمود درجنوب در پای آموجانشین سامانی میگردد (بعقیده عتبی) اوضاع وشرایط یکقلم دگرگون گردیده بود و این گفته ما را این نکته که محمود خودش را سپه سالار ندانسته بلـکه برادرش نصر را بحیث سپه سالار به خراسان میفرستد، تایید میکند.

عبدالملك وفایق بطرف بخارا فرار میکنند ودرآنجا بیگتوزون نیز بـاا یشان ملحق میگردد این دسته مردم در بخارا اقداماتی مینمایند تا بتوانند لشکری بسیج کرده وکارزار رابا محمود گرم سازند اما تمام مجاهدتهای آنها عقیم و بی ثمر میماند درتابستان همان سال فایق پدرود جهان گفت و بعد ازآن ایلك نصر بدان اندیشه افتاد[1] که طومار فرمانروایی آل سامان رادرهم پیچد. بعقیده معاصرین وآنانکه مشاهداین صحنه بودند[2]، سامانیها سعی بلیغ بخرچ میدادند تادر مقابل دشمنانشان تاآخرین درجه ایستادگی ومقاومت نمایند. خطیب ها بنا به امرحکومت درمساجد تبلیغ میکردند که برای دفاع خاندان سلطنتی برخیزند. دراین فرصت اهل بخارا مانندسایرمردمان ماوراءلنهر بطور عموم مسلح نبودند ــ اگرحکومت آنهارا برای مقصد خود، بصورت یك نهضت ملی تشکیل داده میتوانست، موانع بس شدیدی رادربرابر قراخانی ایجاد میکردند. امابازهم ازاضمحلال و سقوط خاندان خود جلوگیری نمیتوانست. تبلیغات خطیب هاهم نتوانست بدرد سامانیها بخورد زیرا سامانیان بشمول شخص اسماعیل[3] هرگزسعی نکردند اعتماد توده های مردم را

۱ــ گردیزی(نسخه قلمی کمبریج f.111b.)اورا «برادرخان» ثبت میکند.
۲ــ هلال (Eclipse,III, 372 sq;trans.'VI 400 sq:)
۳ــ خصایص اورادرعوفی(صفحات ۹۰ــ۹۱) بنگرید.

بسوی خود جلب کند و از نیروهای مردم برای بقای خاندان خود استفاضه نماید.
سامانیها نهضت آل تشیع را که در آن زمان از کرکتر دموکراتیك برخوردار بود باجدیت تمام از بین می بردند و در بین آنها برای خود طرفداری باقی نگذاشته بودند ما میدانیم که فرقه شیعه در روزهای اخیر سلطه آل سامان پیروانی در ماوراءلنهر داشتند که در زیر پرده ستر و اخفا زندگی میکردند در بین این پیروان مخفی آل تشیع پدر و برادر ابن سینا[۱] نیز عطف توجه میکنند. طبقه روحانیون آل سنت وجماعت (با وجودیکه سامانیان از نمایندگان مذهبی احترام زیادی میکردند)[۲] دل در گرو ابوعلی وفایق داده بودند و بخاندان سامانی آنقدرها دلچسپی وعلاقه نشان نمیدادند. مردم به اندرزها و نصایح خطیب گوش نمیدادند و از آن فقها و علماء جانبداری میکردند که جنبه رسمیات نداشتند. این دسته فقها به نسبت آن امامها و خطیبها ییکه از طرف حکومت مقرر شده میبودند، بیشتر مورد احترام و اعتماد مردم بودند. چادرنشینانیکه بتازگی گرویدهٔ آیین اسلام شده بودند بیشتر از مردمانیکه زیر تاثیر سیستم اداری مهذب بارآورده شده اند (این نکته درهم چنین موارد صدق میکند)[۳] به مذهب وعلمای مذهبی احترام می نمایند.

پس باوجود نظریه بارون روسین (Baron Rosen) ما نمیتوانیم بگوییم فقها از قراخانیها رشوه گرفته بودند. امکان دارد این گفته بارون صحت داشته باشد اما این نکته دیگر هم صادق است که مردم بدون اینکه رشوه گرفته باشند آماده بودند، اندرز

۱–ابن ابی اسیبیه(ed.A. Muller,Konigsberg, 1884) ابن قفطی تاریخ الحکماء(: ed.Lipper,P:413)
۲–به پاورقی نمره (٥) ترکستان بارتولد، صفحه ۲٦۷ مراجعه کنید.
۳–دوزی(Dozy) مقالتی درباره تاریخ اسلام، صفحه ۳٦٤

و توصیه معلمان مذهبی خود شانرا بپذیرند و آماده باشند برای بهبود این جهان خودها مجادله کنند و دست زیر الاشه نه نشسته بنگرند دیگران جان ومال ایشانرا رایگان ومفت ، مفت دست یغما و چپاول سپارند.

در این جا ایلک اعلان میکند که وی بحیث رفیق و دوستدار روحامی سامانیان رهسپار بخارا میگردد. مردم باد یده باسیف برفاتح می نگرند. رهبران نیرو های نظامی بخارا ازقبیل بیگتوزون ونیالتگین خود شانرا بصورت داوطلبانه به ایلک تسلیم میکنند و با مروی زندانی میگردند بروز دوشنبه[1] ۲۳ ماه اکتوبر سال ۹۹۹ ایلک بخارا رابدون اینکه با مقاومتی روبرو گردد اشغال میکند وخزانه آل سامان را در تصرف خویش درمی آورد. ایلک ، عبدالملک وتمام اعضای خاندان سلطنتی را باوزگند(Uzgand) میفرستد وخودش متعاقب رهسپار آن دیار میگردد حکام خویش را در بخارا وسمرقند میگذارد . پس بدینمنوال خاندان معروف آل سامان ازبین میرود و مردم بابیعلاقگی سقوط این خانواده را مشاهده مینمایند.

هیچکس به اهمیت این واقعه مهم تاریخی ملتفت نبودند ونمیدانستند که باسقوط آل سامان طومار زمامداری عنصر بومی آریایی راروزگار برای همیشه درنوردیده ، ازبین برمیدارد .[2]

۱-گردیزی(نسخه قلمی کمبریج f:111b:) (عتبی منینی ، جلد اول ۳۱۹) نرشخی ، صفحه ۲۱۶ ، ومنابع متاخر(میرخوند ، سامانیان ، صفحه ۱۹۷) همان روز را بغلط روز سه‌شنبه ثبت میکنند.

۲- Cf: the remark of prof. Noldeke in Grundriss der iran philologie‘ II,152 note 6,“ eine. der traurigsten in der Geschichte Jener londer.”

راجع به اینکه بعد از مرگ بغراخانها هارون چه شخصی در راس خاندان سلطنتی قراخانیها واقع شده بود، معلومات نداریم. شاید این شخص پدر نصر ارسلان خان علی که بعقیده جمال قرشی[1] در ماه جنوری سال ۹۹۸ شهید گردیده بود، باشد انسان میتواند از صفتی که در بدو داده اند، بداند که وی به چه صورت شهید شده است مردم اورا حریق (سوخته) میگفتند. نصررا ارسلان ایلك می نامیدند، وی بحیث یك فرمانروای تحت الحمایه در ماوراءلنهر حکومت میکرد و محل بود و باش وی در اوزگند میبود. در سلطنت قراخانیها، مانند سایر امپراطوریهای چادرنشین، مفکوره دارایی وجایداد موروثی بهمان منوالی که در جهان قانون شخصی تطبیق میگردید عینا بهمان صورت در قلمرو قانون دولتی منصه اجراء گذاشته میشد.

تمام قلمرو سلطنت از آن تمام خانواده خان میبود. و بعد این قلمرو به بخش های کوچکتری تقسیم میشد و هم گاهی اوقات فرمانروایان تحت الحمایه بیکه نیرو وقدرت زیادی داشتند، از فرمان واطاعت رئیس امپراطوری سرمی پیچیدند وسیستم تقسیم و تجزیه امپراطوری همواره باعث مجادلات شخصی میگردید فرمانروایان پیهم بجان یکدیگر می افتادند و بهمین علت است که انسان نمیتواند تحت این چنین شرایط کرونولوجی فرمانروایان اعضای خاندان سلطنتی را بدرستی وصحت تعیین کند وحتی همان سکه های قراخانیها که به تعداد زیادی مورد دسترس ما میباشد، نمیتواند بر زوایای تاریك این موضوع روشنی اندازد و همچنان در اثر قلت مواد صحیح ودرست تاریخی القاب مختلفی که بروی یك سکه ضرب زده شده نمیتواند نشان دهد که سکه مزبور بیك ویا چند شخص تعلق دارد.

۱– صفحات ۱۳۲–۳

دراوایل قرن یازده قراخانیها در ماوراءالنهر سرگرم سرکوبی نهضتی بودند که در راس آن ابوابراهیم اسماعیل سامانی، یکی از برادران منصور[1] وعبدالملك که در اوزگند زندانی بودند در لباس زن از زندان فرار کردند، قرار گرفته بود اسماعیل که خود را منتصر (یعنی فاتح) لقب داده بود به بخارا رفت واز آنجا رهسپار خوارزمیه گردید. درخوارزمیه پیروان زیادی بدور خود جمع کرد. احتمال میرود که این فعالیت او را خوارزمشاه ابوالحسن علی (پسر وجانشین مامون، آنکه درسال ۹۹۷ در دست لشکریان کشته شد) بادیدهٔ اغماض می دید[2] منتصر در راس این لشکریان تازه گرد آورده خویش، حاجب ارسلان یالو را قرار داد. یالو بایاری لشکر خویش جعفر تگین حاکم قراخانی را از بخارا بیرون کشید وعساکر باقیماندهٔ آن با لشکر حاکم سمرقند که تگین خان نام داشت، پیوست. لیکن اخیرالذکر نیز توسط لشکر سامانیها نزدیك پل زرافشان شکست خورده رو به فرار نهادند. بعد ازین پیروزی منتصر بخارا برگشت[3]. اگر گفته عتبی[4] را باور کنیم، مردم بخارا از منتصر بگرمجوشی وحرارت زیاد استقبال کردند. باوجود تمام این پیروزیها منتصر ولشکریانش نمیتوانستند در مقابل نیروهای ایلك روبرو گردند. وهمان بود بافرارسیدن ایلك

۱ - عتبی - منینی، جلد اول، صفحه ۳۲۰، نرشخی، صفحه ۲۱۷ در اثرلین پول ودرترجمه من (خاندانهای سلطنتی مسلمانها صفحات ۱۳۲-۱۳۳) اورا بغلط ابراهیم ثبت کرده است.

۲ - عتبی - منینی، جلد اول، صفحه ۲۵٤، نرشخی ۲۰۱

۳ - احتمال میرود این حادثه درسال (۱۰۰۰) بوقوع پیوسته باشد وهم بهمین سال (۳۹۰ هـ) یکی ازآن سکه ها ییکه دربخارا توسط منتصر ضرب زده شده، تعلق دارد (کتلاك مارکوف، ص ۱٦۹)

٤ - منینی، جلد اول صفحه ۳۲۳، نرشخی، صفحهٔ ۲۱۸

منتصر و یالوزهره ازدست داده از راه امل بطرف پارس فرار کردند . وهمچنان مجادلات منتصر و یالو با محمود و برادرش نصر ، باوجود پیروز یهای موقتی ، بـا ناکامی روبرو گردید . منتصر تمام این ناکامی‌ها را کاردست یالو میدانست. وهمان بود که امر داد اورا بقتل رسانند [1]

وقتیکه آخرین قوای منتصر در مقابل نصر برادر محمود مغلوب گردیـد ، منتصر درسال ۱۰۰۳ بطرف ماوراءالنهر فرار کرد و از ترکمانهای غز استعانت خواست بعقیده گردیزی [2] هم در همین روزهـا بود که رهبر غز پیغو (Payghu شاید پبغو yabghu خوانده شود) برای نخستین بار اسلام را قبول کرد ، لیکن راجع به اینکه این شخص پسر سلجوق است ، نمیتوانیم چیزی بگوییم ؛ زیرا پیغو پیش از آن ، طوریکه ملاحظه نمودید ، بسامانیها در مجادلات شان با قراخانیها کمك ویاری کرده بودند . وغزها بادر نظر داشتن غنایم آماده شدند به منتصر یاری کنند وهمان بود که منتصر بیاری همین غزها لشکر سباشی تگـین را در کرانـهٔ زرافشان شکست داد وسپس مبدأ ایلك را در نزدیك سمرقند(۱۰۰۳ تابستان) منهزم و پراگنده نموده وهژده تن ازفرماندهان اورا اسیر گرفتند. غزها این اسیرهای جنگ را به‌منتصر تسلیم ندادند وفقط آنهارا نزد خود شان زندانی نگهداشتند. مقصد غزها ازاین اقدام ؛ آن بود تاازین درك پول بدست آرند امامنتصر درحق غزها بدگمان گردیده و بدان فکر افتاد که گویاغزهامی خواهـد بـا ایلك داخل مذاکره گردد. روی همین اندیشهٔ بیجا بود که منتصر غزها را ترك گفت .

۱ - منینی ، جلد اول صفحه ، ۳۲۹ ، نرشخی ، صفحه ۲۲۱

۲ - گردیزی ، صفحه ۱۳ . درعتبی (منینی ، جلد اول ، صفحه ۳۳۵ ، نرشخی ، صفحه ۲۲۲) راجع باین موضوع مواد زیادی وجود ندارد.

در اواخر خزان منتصر با نیرویی مختصر (۳۰۰ اسپ وچارصد عسکر پیاده) درقسمت درغان ازروی آبهای یخ بسته دریای آمو درمیگذرد وخودش را به امل میرساند .

منتصر درسال ۱۰۰٤ سعی کرد تا قدرت خویش رادرنساوابیورد تا سیس کند، لیکن خوارزم شاه بنا بر تقاضا وخواهش مردم ، لشکرمنتصر راازهم پاشید. در بین پیروان ویاران وی که در این نبرد بقتل رسید یکی هم فرزند تاش بود[1] . منتصر بالشکر باقیماندهٔ خویش برای یکبار دیگر درماوراءالنهر برای اعاده اقتدار خویش دست به عملیات میزند. این بار دردست حاکم بخارا شکست میخورداماخودش رادرحصار بسیار محکمی که درنور واقع بود، مستقرمیسازد. وازهمانجا بردشمنانش که دردبوسیه میبود به حملاتی پرداخته می آید. این کرت جنگ به مفاد منتصر پایان یافت وسپس یك نهضت ملی بطرفداری آل سامان آغازمیگردد. رهبر غزهای سمرقند ، حارث ، معروف به ابن علمبردار با سه هزارلشکریان خویش به منتصر پیوست[2] در عین زمان دیده میشود که مشایخ (ترجمهٔ فارسی مشایخ خواجگان است) شهر سه صد غلام رابطرفداری منتصر مسلح میسازند وهمردیف وپیوسته بدین اقدام غزها نیز بطرفداری آل سامان (منتصر) کمر مجادله رامحکم می بندند .

بااین همه نیرومنتصر توانائی می یابد که درماه شعبان سال ۳۹٤ (می — جون سال ۱۰۰٤) درنزدیك برنمذ (Burnamadh) قوای بزرگ ایلك را

۱ - عتبی – منینی ، جلداول ، صفحه ۳٤۰ نرشخی صفحه ۲۲۵

۲ - درعربی (منینی ، اول ، ۳٤۱) مشایخ درترجمهٔ پارسی خواجگان .

شکست دهد وحتی اگرگفته گردیزی[1] راباورکنیم لشکر خان بزرگ را ازهم متلاشی وپراگنده می سازد لیکن این پیروزی عمر کوتاهی داشت. خان برای یکبار دیگر با نیروهای تازه دمی برمی گردد وآتش جنگ رادرمیدان استپ هنگر (Hungar) که بین دیزك (Dizak) وخاوس (Khawas) واقع بود، درداد. غزها باغنایمی که درکارزاربرنمذ بدست آوردند، قناعت کردند وبه کمپ های خود برگشتند. ودراین جنگ سهم نگرفتند، درزمانیکه آتش این جنگ تازه زبانه می کشید، یکی ازافسران منتصرحسن بن تاق با همراهی پنجهزارازلشکریان خود به نیروهای ایلك پیوست.

منتصر بازبطرف خراسان فرارکردوازآنجا دراثروعده ووعیدهای چرب یکی ازخویشاوندانش، ابن سرخك سامانی، که دربخارازندگی میکرد دوباره عازم ماوراءلنهرگردید، ازطرف دیگرسرخك به پنهانی با ایلك برعلیهٔ منتصرداخل مذاکره گردیده بود وبه ایلك وعده داده بود که منتصررا به بهانه اینکه با وکمك میکند به ماوراءلنهردعوت کرده دردام دسایس توطئه خواهد انداخت.

وقتیکه منتصر بطرف بخارا میرفت، درعرض راه لشکریانش اوراترك دادند وبسلیمان وصافی که ازحاجب های ایلك بودند، پیوستند، ولشکر باقیماندهٔ منتصر رادشمنان وی به محاصره گرفتند ودرعین زمان تمام گذرگاههای دریای آمورا دشمنان منتصر درتصرف خود درآوردند. منتصر باهشت نفرازپیروان خویش فرارکرد، لیکن برادرش باعدهٔ ازدنبال کنندگان وی دردست دشمن اسیر گردیده وبه اوزگند فرستاده شدند، خود منتصر دراوایل سال

۱- گردیزی، صفحه ۱۳. تعداد لشکریان ابن علمبردار بیك هزارنفر بالغ میگردید.

۱۰۰۵[1] دردست شیخی از قبایل عرب که درجوار مروزندگی میکرد، بقتل رسید.

بعد ازمرگ آخرین نماینده آل سامان یگانه مسئله یکه باقیمانده بود این بود که غنایم به چه صورت بین قراخانیها ومحمود توزیع وتقسیم گردد. درهمان ماهیکه لشکر ایلك داخل بخارا گردید محمود هم بهمان راه بحیث فرمانروای مستقل بر مسندفرمانروایی نشست(ماه ذیقعده سال ۳۸۹= اکتوبر_نوامبر۹۹۹).
خلیفه‌قادر برای‌ولی جدیدامیرالمومنین عهد ومنشورخراسان؛ تاج والقابی ازقبیل «یمین الدوله» و« امین الملة» رافرستاد[2] محمود هم بنوبه خود امرداد اسم‌خلیفه قادررا که‌درسال۹۹۱ توسط‌آل بویه‌صاحب تاج وتخت گردیده بود، درخراسان در خطبه‌هاذکر کنددراین جا باید ناگفته نگذاشته گفت که‌آل سامان به‌نسبت اینکه‌خلیفه قادرراآل بو یه‌برسر اقتدار آورده بود، برسمیت نمیشناخت[3].

محمود برشکوهمندی دربارش بیشتر ازسامانی ها افزود ودر حلقه در بار او را بقلب سلطان یاد میکردند. بر عکس گفته های مورخین[4] انسان نمیتواند باور ویقین کندکه کلمه سلطان قبل‌از محمود برای هیچ یك ازفرمانروایان استعمال نشده است[5] فاطمی ها خود را بلقب سلطان یاد میکـردند وجـد ول

۱ _ بعقید ة گردیزی (f:142;Camb:,Ms.,f.114a) در ربیع الثانی ،سال ۳۹۵ ، بعقیده عتبی (منینی I ,۳٤٦;نرشخی ص۲۲۸) ر بیع'لاول .

۲_ عتبی ، منینی ، جلداول ، ۳۱۷ گردیزی (f.14:)

۳ - ابن اثیر ، جلد نهم، ۱۰۳ ، هلال (Eclipse) جلد سوم ، ۲٤۱ ، ترجمه آن جلدششم، ۳٦٦

٤ _ ابن اثیر، جلدنهم ۹۲ طبقات ناصری صفحات ۷٥ - ٦ ، سیاست نامه صفحه ٤٤

٥ _ طبری، جلد سوم ، ۱۸۹٤ که‌درآنجا حضور سلطان درکارزارگاه ذکر شده است.

نجوم ابن یونس[1] به امیرالمومنین ابو علــی المنصور سلطان اسلام امـام الحاکم بامرالله درسال های ۹۹۶-۱۰۲۱) اهداء شده است.
مقدسی[2] باسلاطین ووزراء صحبت کرده است و علاوه نموده میگوید که در یك شهر کوچك درآسیای مرکزی اکثر باشندگان آن کافر بود درحالیکه سلطان آن محمدی (مسلمان) بوده است.

محمود را مورخین وشعرای دربار به لقب سلطان یاد میکردند وطوریکه دیده میشود دراسناد رسمی نیز اورا سلطان ثبت می نمودند.

محمود وجانشینانش رادر زندگی روزمره بـه لقب امیر یادمیکردند.

دربیهقی مــردمان واشخاص مختلف درمذاکــرات خودها مسعود (پسر محمود) راپیهم بلقب امیر یاد میکنند. گردیزی بندرت کلمه سلطان را استعمال وحتی کلمه سلطان دراوایل امر برروی سکه های غزنویها عطف توجه نمیکند.[3]

قراخانیها هم خود شانرا «مولای امیرالمومنین» می خواندند[4] در هر صورت طوریکه دیده میشود خاندان قراخانی ازسالهای اول فرمانروایی خــویش در ماوراءلنهر بنام خلیفه قادرسکه ضرب می زدند.[5]

ایلك نصر برسکه خویش، خودش را «ناصرالحق» ضرب زده بود.

ایلك نصر درحالیکه آتش مجادله رابا منتصر برافروخته بــود، با محمود

۱- لیدن، نسخه خطی، نمره ۱۴۳
۲- ببلوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم، ۴۴ - ۲۷۵.
۳- خاندانهای سلطنتی مسلمان، صفحه ۲۸۶
۴- این کلمات برسکه های بخاران دیده شده (۱- مارکوف، کتلاك، صفحه ۱۹۸)
۵- از ۱۰۰۳/۳۹۳ (ایضا، صفحه ۲۰۰)

کنار آمده محمود در سال ۱۰۰۱ ، امام شافعی ابو طیب سهل بن محمدوحاکم سرخس طغانچك رابحیث سفرای خویش بـه اوزگند فـرستاد. نصر سفـرای محمود راباگرمجوشی تمام استقبال کرد وباتحف وهدیه های گران دو باره نزد محمود فرستاد. تحفه هاییکه ایلك نصربه سفرای سلطان محمود داده بود. قرار زیر است: جواهرات، مشك، اسب‌ها، شترها، غلامها وکنیزها، شاهین سفید، پوست سیاه (قره قل)، شاخهای ختو[1] (حال ختو را شیر ماهی یـا استخوان نهنگ میگویند) ودیگر اشیای گران بهاء مـال چین محمود دختـر نصررا بزنی گرفت وتعهد کرد (مانند تعهدیکه بین بغراخان وابوعلی امضاء شده بود) که دریای آمو[2] بین آنها سرحد باشد.

قراخانیها بعد ازمدت مختصری عهدوپیمانی راکه با محمود بسته بودند، شکستند. محمود همه ساله یکمرتبه بر هند لشکر کشی میکـرد[3]، دردوران یکـی ازاین لشکرکشی هایعنی درسال ۱۰۰۶ درحالیکه محموددرملتان بود قراخانیها از فرصت استفاده کرده دوفرقه (دیویژن) عسکر بخراسان فرستادند. یکی از آن دو فرقه زیراثر سباشی تگین موظف گردیده بود، نیشاپور وطوس رااشغال کند وآندیگری زیر فرمان جعفر تگین وظیفه داشت بلخ رادر تصرف خود درآورد.

۱ - ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلدچارم، صفحه ۲۲۲ ختو وکلمه چینی برای ختو (hu—tu) میباشد.

نیزبه ترکستان بارتولد صفحه ۲۷۲، پاورقی نمره (۲) مراجعه کنید.

۲ - عتبی - منینی، جلددوم، صفحات ۲۸- ۳۲ گردیزی، (f.140;Camb:,Ms.,f.113a)

۳- عتبی- منینی- جلد اول صفحه ۳۱۸

آندو فرقه وظیفه خود هارا به بسیار خوبی انجام دادند. باشندگان بلخ دربرابر مها چنین مقاومت کردند وهمان بود که بعد از فتح بلخ فاتحین آنرا یغما وتاراج کردند[1] در این جا باید گفت که مردم نیشاپور حمله قراخانیها را باوضع یا سیفی استقبال کردند اما طبقهٔ ارستوکرات[2] نیشاپور مانند ماوراءالنهر متجاوزین را کمك ویاری میدادند.

وقتیکه محمود از این لشکر کشی مطلع گردید، فوراً رهسپار غزنه شد وجعفر تگین را مجبور ساخت از بلخ به ترمذ فرار کند. وهم چنان سباشی تگین نتوانست مجادله خودرا با محمود ودیگر رهبران سپاه وی ادامه دهد. سباشی تگین مال واثاثهٔ خودرا برای خوارزمشاه علی فرستاد[3] وخود ش متعاقب آن با یکدسته عسکر محدود، ماوراءالنهر را بدست آورد. درحالیکه برادرش ونهصد نفر از لشکریانش رادردست قوای محمود اسیر گذاشتند.

ایلك برای اینکه محمود رااز سباشی تگین منحرف سازد جعفر تگین را برای باردوم باشش هزار عسکر به بلخ فرستاد اما این لشکریان ایلك راکه در راس آن جعفر تگین قرار گرفته بود درکرانهٔ دریای آمو برادر محمود، نصر محو ونابود کرد[4]. گردیزی[5] دربارهٔ یکی از آن کارزار هاییکه در

۱ – بیهقی صفحه ۶۸۸، حافظ ابرو، صفحه ۱۵۷

۲ – عتبی منینی، جلددوم، صفحه ۷۷　　«ومایلهم کثیر من اعیان خراسان»

۳ – ترکستان بارتولد، صفحه، ۲۷۲ – نمره پاورقی (۷)

٤ – عتبی – منینی، جلددوم، صفحات ۷۷-۸۲

۵ – گردیزی، صفحات ۱۳ – ۱٤، متاسفانه اوراق نسخه خطی اکسفورد وکمبریج خیلی هادرهم برهم شده وطوریکه شاید وباید استفاده ازآن نمیشود.

کرانه دریای آمو صورت گرفته، توضیحاتی دارد. ودرضمن آن ازان حمله ییکه برسپاه باقیمانده ترکها صورت گرفته، معلومات خوبی مورد دسترس ما میگذارد. لشکریان محمود «ترانه ترکی را باآهنگ شیرین ختنی» می سرودند؛ وقتیکه ترکها این آوازراشنیدند ازهول جان خردهارا دردریامی انداختند وغرق می شدند. محمود دراین فرصت ازتدبیرنظامی کارگرفته به لشکریان خود امردادد شمن را دنبال و تعقیب نکنندزیرا امکان داشت آنها ازناامیدی جرأتی بهم رسانند وبه مجادله برای دفاع اززندگی وحیات شان بپردازند و پرچم ظفرنمون محمودرادرآخرین لحظه سرنگون سازد. بعدازین شکست رهبران وفرماندهان لشکرایلك به ایلك گفتند «... با آن فیلان وسلاح وآلت و مردان هیچکس مقاومت نتواند کرد»[1] آتش انتقام درکانون ایلک زبانه میکشید، وی درسال آینده لشکرنیرومندتری برعلیه محمود بسیج کرد ودرعین زمان ازدهاقین ماوراءلنهریاری وکمک طلبید[2] ایلك برای اینکه بتواند بامحمود خوبتر پیکار کند بایکی ازخویشاوندانش قدرخان[3] یوسف فرمانروای ختن پیمان مودت و دوستی بست.

عتبی ایضاحات خوبی درباره ترکها دارد: آنهاچهره های فراخ وکشاده، چشمان تنگ، بینی های پهن، وریش های کم موی دارند. شمشیرهای آهنی برکمرآویخته ولباس های سیاه پوشیده میبودند. عتبی علاوه نموده میگویداین مردم درماوراءلنهر ظهورکردند. بعقیده گردیزی آتش جنگ درنزدیك پل شرخیان که بفاصله چار

۱ – گردیزی (f.144 نسخه خطی کمربج)

۲ – عتبی–منینی، جلد دوم، ۸۳: «واستنفردهاقین ماوراءلنهر»

۳ – ترکستان بارتولد، صفحه ۲۷۳– نمره پاورقی ٤

فرسخ[1] ازبلخ واقع بود، بروز یکشنبه ۲۲ ربیع الثانی سال ۳۹۸(چهارم جنوری سال ۱۰۰۸ میلادی)درگرفت .دراین جنگ محمود پنجصد فیل داشت وترک ها نمی فهمیدند به چه صورت با آن جنگ کنند. بعقیدهٔ مورخین همین وضع دراین جنگ رول بارز وقاطعی داشت. وهمان بودکه قراخانیها شکست خوردند ویك تعداد زیاد عساکرشان درحال فرار ازمیدان جنگ بــه دریاغرق شدند[2] این جنگ بحرکات متجاوزانه قراخانیها درخراسان خاتمه بخشید .

آتش نفاق در بین خودقراخانیهادرگرفت واین امرسبب شدکه از تجاوزمشترك ایشان جلوگیری وممانعت نماید. برادربزرگ ایلك[3] طغان خان کاشغر با محمود برعلیه برادرخودش همداستان وهمدل گردیدواخیرالذکر پروژه حمله بر کاشغر راسردست گرفت اما برف زیاد مجبورش ساخت به اوزگند، مرکز خویش بر گردد. سپس هر دوبرادرپیامبرانی نزدمحمودفرستادندومحموددراین مناقشه بین دوبرادر قراخانی بحیث میانجی رول بازی کردودرعین زمان پیامبران دوبرادر قراخانی رادردربار، باردادتا جلال ودبدبهٔ خودرا به آنها نشان دهد.محموددرحالیکه قاصدان قراخانیهارا دردربارخویش بارمیداد، یك گاردیکه لباس های فاخرپوشیده بودند بدورخود جمع کرده بود. ازشرح عتبی چنــان برمی آیدکــه این واقعه درسال ۱۰۱۱/۴۰۲–۲ بوقوع پیوسته بود .

---

۱ – ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۱۳۵، دوفرسخ

۲ – عتبی– منینی، دوم، ۸۳–۶

وهمچنان گردیزی (f.144—5;Camb,Ms:,116a—b)

۳ – عتبی– منینی، جلد دوم، صفحه ۱۲۸ الکبیر

بعقیده عتبی[1] ایلك در سال ۱۰۱۲/۴۹۳–۱۳ درگذشت وبرادرش طغا نخان درماوراءلنهر جانشین وی گردید. بر تاریخ قراخانیها طوریکه قبلا دیدیم ، بمشکل میتوان روشنی انداخت زیرادورن[2] (Dorn) ازروی تحقیق درسکه‌ها بدین نتیجه رسید که دوبرادر ماوراءلنهر را فتح کرده بود .

یك برادر ناصر الحق، نصر وآن دگیری قطب الدوله[3] احمدنام داشت ؛ نصر برادر بزرگ بود وبهمان علت مقام درجه اول راگرفته بود لیکن احمد از نصر بعدتر دروی صحنه گیرودار زمامداری عطف توجه میکند. سکه هائیکه بر آن اسم نصر بن علی[4] ضرب زده شده به اندازه زیادی وجود دارد وتاریخ این سکه ها تاسال ۴۰۱/ ۱۰۱۰ –۱۱ میرسد. راجع بدین موضوع که جانشین وی خودرا ناصرالحق میگفت معلومات نداریم ، اگرجانشین نصر خودش را ناصرالحق نمیگفت پس حتماً وی تاسال (۱۰۱۵/۴۰۶–۱۶) [5] فرمانروائی وحکومت کرده است ؛ وسکه هائیکه بران اسم احمد بن علی ضرب زده شده تاسال ۱۰۱۶/۴۰۷–۱۷ میرسد. خیلی دشوار

---

۱ – ایضاً ، جلد دوم ، صفحه ۲۱۹

۲ – Melanges Asiatigue جلد هشتم ، صفحات ۷۰٦– ۷

۳ – بر بعضی سکه ها لقب نصرالمله دیده میشود (۱–مارکوف کتلاك صفحات ۲۱۰-۲۲۱) ولقب قراخان یاقرا خاقان که برروی سکه ها دیده شده باحتمال نه بیکی از برادران تعلق دارد ونه به کسانیکه زیرا ثر آنها حکومت میکردند بلکه به پدرشان تعلق دارد (ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۲۱۰ ، عوفی ، صفحه ۸٤ ، هلال (سوم ۳۹٦) فقط احمد بن علی قراخان را بحیث جانشین بغراخان می شناسد .

٤ – اسم نصر به کتابت او بغوری برروی آن سکه هاییکه دراشروسنه درسالهای ۴۰۹و۴۱۰ ضرب زده شده شاید اشاره بکدام شخص دیگری باشد (مارکوف ، کتلاك ، صفحه ۲۳۳)

٥ – ایضاً صفحه ۲۱۷

است ثابت کنیم که ساحه فرمانروایی طغان خان کاشغـر تا ماوراءالنهر میـرسید. چرا؟ بعلت اینکه در بارهٔ تاریخ سال و شهریکه[1] در آن سکه خان ضرب زده میشد معلومات نداریم. طغان خان حتی در دورهٔ حیات ایلك بـه نسبت کـبر سن وسال خوردگی رئیس خانـدان خـود بحساب مـی آمـد.

گردیزی درحالیکه از فتح ماوراء النهر صحبت میکند، طغان خان را برادرخان معرفی میکند. تعداد القاب واسامی مختلفی کـه در ماوراءالنهر درسالهای نخست سده پنجم بروی سکه ضرب زده شده به اندازهٔ زیاد میباشد کـه انسان نمیتواند براساس آن بـه نتیجه وحقیقت درست وصحیح تاریخی برسد. نام بـرادر چارم ابو منصور محمد بن علی که بعدها ملقب به ارسلان خان شد، بروی سکه ها ئیکه در شهر بخارا در سال ۴۰۳/۱۰۱۲-۱۳ ضرب زده شده، دیده میشود[3] ارسلان خان وطغان خان جنگ کردند، بیهقی عقیده دارد[4] که «خانهای ایلك» در نزدیك اوزگند پیکار کردند ودراین فرصت چون خوارزم شاه می خواست برای خود برعلیه محمود یاران ومتحدینی پیدا کند، بین خانهای ایلك میـانجیگری کرد. نیز امکان دارد که در نزدیك اوزگـند آتش جنـگ بین ارسلان خان که فرمانروای ماوراءالنهر بود وقدرخان که بر کاشغر حکومت میکرد، درگرفته باشد.

۱ – ایضاً، صفحه ۲۲۴ وهم چنان Melange Asiatique,Viii,717

۲ – درعتبی – منینی، جلد دوم، صفحه ۲۲۷ (ارسلان خـان ابومنصور الاصم) درابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۲۱۰، وبربساسکه های دیگر ابوالمظفر دیده شده.

۳ – مارکوف، کتلاك، صفحه ۲۲۶

۴ – بیهقی، صفحه ۸۴۴

ما در بیهقی ایضاحات مفصلی[1] در بارهٔ اینکه چطور محمود خوارزم را گرفت، می یابیم. بیهقی این موضوع را از آن اثر البیرونی که زیر عنوان تاریخ خوارزم نوشته بود، برگرفته است. بعد از خوارزمشاه مامون، طوریکه قبلا اشاره فرمودیم، پسرش ابوالحسن علی بر مسند فرمانروایی پدر نشست شرح لشکر کشی سباشی تگین نشان میدهد که علی برای مدتی بر قراخانیها متکی بوده است ودوستی و رفاقت وی با محمود شاید در اثر شکست ایلك و متحدین او میسر گردیده بود. بعقیدهٔ عتبی[2] علی خواهر محمود را بزنی گرفته بود برادر وجانشین علی ابوالعباس مامون بن مامون هم چنان با محمود متحد بود، و باخواهر سلطان ازدواج کرده بود. قرار گفته گردیزی[3] ابوالعباس باخواهر سلطان در سال ۴۰۶/۱۰۱۵ــ۱۶ ازدواج کرد. زمانیکه خلیفه قادر برای مامون عبای اعزازی و فرمان ولقب «عین الدوله و زین الملة» رافرستاد، مامون در این اندیشه فرورفت که اگر چنین خلعت و لقب را بدون اجازه محمود بپذیرد، امکان دارد سلطان بر وی خشم کند.

روی این فکر و اندیشه بود که مامون به پیامبر خلیفه اجازه نداد چنان خلعت و فرمان در پایتخت بدو دهد بلکه البیرونی را امر داد تا آن هدیه و خلعت را در میدانهای استب از پیامبر خلیفه اندریابد.

وقتیکه محمود باطغان خان وایلك میثاقی را بامضا رسانیدند، خوارزمشاه برعلیه آرزو وخواهش متحد نیرومند خود از امضای چنان یك معاهده سر پیچید

۱- بیهقی، صفحه ۸۳۸

۲-عتبی- منینی، جلد دوم، صفحه ۲۵۱ (ابوالحسن علی)

۳- گردیزی (f.147;Camb.,Ms.,f.118b.)

واین امر رابطه بین دوشهزاده راسرد ساخت. بنا بر مصلحت وزیر ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی، سلطان چنان فیصله کرد تاوفاداری مامون رانسبت بخود آزمایش نماید. وزیر میمندی در مذاکره با قاصد خوارزمشاه گفت که مامون باید اسم سلطان رادرخطبه هاذکر کندوزیر این موضوع راطوری نشان داد که گویا این گفته وتوصیه خودش میباشدو محمود این چنین تقاضا را نکرده است. وبعقیده بیهقی این واقعه در سال ۱۰۱٤ بوقوع پیوسته است. خوارزمشاه بدین نکته پی برد که وزیر بدون اجازه سلطان محمود نمیتواند با این چنین مذاکره ها بپردازد. لیکن با اینکه باصل موضوع پی برده بود آن خواهش محمود را با دیده اغماض نگریست، سپس وزیر این خواهش را تکرار کرد. مامون رهبران نظامی ونمایندگان بزرگ مردم را دعوت کرد واین تقاضای محمود را با آنها در میان گذاشت وسپس نظریه خودرا که با تقاضای محمود موافقه دارد درحضور مردم اظهار کرده وعلاوه نموده گفت که درغیر آنصورت خودش ومملکت برباد خواهد شد.

شرفا وبزرگان از این فیصله مامون سر پیچیدند، قصر اوراترک گفتند وشمشیرهای شان را ازغلاف بیرون کشیدند وبفرمانروای خود شان، حرف زشت ورکیک گفتند. مامون برای اینکه شرفا وبزرگان راخموش سازد، برای یکبار دیگر بآنها اعلان کرد که محمود چنین تقاضایی ازوی نکرده است واوفقط میخواست بدین صورت وفاداری بزرگان قوم رانسبت بخودش معلوم نماید. سپس البیرونی بازبان فصیح وسحرآمیز مردم راتشویق میکرد کهازکردار وروبه بسیار ناهنجاری که در برابر مامون ازخود نشان داده اند عفو بخواهند. درعین زمان خوارزمشاه بنا برمشورهٔ البیرونی درصدد آن برآمد تا بین قراخانیها میانجیگری کند ــ خوارزمشاه دراین

میانجیگری خویش موفق بود ، صلح را در بین آنها برقرار نموده و با آنها میثاق دوستی و مودت بست .

وقتیکه محمود ازاین وضع مطلع گردید ، سفیر و نماینده یی را از بلخ نزد خان و ایلک فرستاد و ناخوشنودی خویش را اظهار داشت. خان و ایلک در پاسخ محمود گفتند که آنها خوارزم شاه را دوست و خویش (خسر بره) محمود میدانند و مطابق آرزو و میل گذشتهٔ سلطان این میثاق را ضمیمه میثاق و تعهد نامهٔ سلطان میدانند ، و اگر بین سلطان و خوارزمشاه کدام سوء تفاهمی وجود داشته باشد ، خان و ایلک حاضر میباشند بحیث میانجی داخل اقدامات گردیده و برای رفع سوء تفاهم خدمت کنند . محمود به خان و ایلک دیگر پاسخ نداد. قراخانیها ازاین رویداد و پیش آمد محمود خوارزم شاه را مطلع گردانیدند .

بین هر دو طرف (یعنی خوارزمشاه و قراخانیها) روی این موضوع که لشکری به خراسان فرستند ، موافقه بعمل آمد . مراد این لشکرکشی بخراسان آن بود که صلح را در آنسامان برقرار نمایند و در عین زمان به لشکریان هدایت داده شد که به آزار و اذیت کسی نپردازند . بعدها وضع طور دیگری شد ، قراخانیها از امداد نظامی به خوارزمشاه ابا ورزیدند ، لیکن برای یکبار دیگر باز هم حاضر شدند بین خوارزمشاه و سلطان محمود میانجیگری نمایند . در زمستان سال ۱۰۱۶ـ ۱۷ محمود قاصد های خان و ایلک را در بلخ بحضور خود بارداد و پاسخ خوبی برای قراخانیها فرستاد و گفت که مخالفت جدی بین او و خوارزمشاه وجود ندارد . و اگر کدام مخالفتی وجود داشت در اثر شفاعت خان و ایلک بکلی مرتفع گردیده است . و بعد از آن مامون خوارزمشاه نامهٔ ازطرف سلطان گرفت ، در نامه چنین تذکر داده شده بود : « این

سخن بر همه مردم هویدا می باشد که تحت چگونه شرایط معاهده بین او (سلطان محمود) وخوارزم شاه منعقد گردیده بود ونیز خوارزمشاه میداند که تاچه حد واندازه باید مرهون احسان ما باشد. خوارزمشاه موافقه کرد تا خطبه بنام ما قرائت گردد زیرا در غیرآنصورت مرور آشکارا بود که چه روزگاری برسرش می آمد لیکن طوریکه معلوم میشود مردمان خوارزم بفرمانروای خودشان مجال ندادند بچنان نیك اندیشه جامهٔ عمل بپوشانند. اگر من درعوض خوارزمشاه میبودم بخود اجازه نمیدادم چنان مردم را گاردور عایای خویش گویم زیرا این مردم با مرفرمانروای خویش تن درنداده وبه فرمانده خودفرمان میدهند. واین امر با تمام وضاحت ضعف فرمانروا را نشان میدهد. این رویداد مرا سخت عصبانی کرده است ومن روی همین منظور است که برای مدت مدیدی در بلخ مانده ام ویکصد هزار پیاده نظام وسرباز سواره و پنجصد فیل جمع نموده ام تا بخوارزم اعزام داشته خائنان وآنانی را که در مقابل فرمانروای خویش به مخالفت پرداخته اند، مجازات وسرکوبی کنم وآنها را براه راست هدایت نمایم. و درعین زمان ما به برادر وخسر بره خود نشان نخواهیم داد که به چه صورت سلطنت باید کرد. امیر ضعیف برای فرمانروایی مساعد نمیباشد. مافقط درصورتی بغزنه برمیگردیم که از ماطلب مغفرت نمایند ویکی از سه شرط ذیل را قبول کنند:

۱ـ اینکه اسم سلطان را درخطبه ذکر کنند طوریکه قبلا بما وعده داده شده بود.

۲ـ تحفه وهدیه ایکه لایق شان ما باشد بفرستند وما تمام آن تحفه ها را دوباره برای شان خواهیم فرستاد زیرا ما به پول احتیاج نداریم وخزانهٔ ما از پول پراست.

۳ـ یا اینکه برای عذرخواهی ما شرفاء، ائمه وفقها را بفرستند.

درصورتی که یکی ازین شرایط را فرمانروای خوارزم عملی نماید، ما با کسانیکه باخود همراه آورده ایم دوباره غزنه بر میگردیم» خوارزم شاه فکر کرد که سلطان میخواهد هر سه شرط را بروی بقبولاند. خوارزم شاه اسم محمود را در آن بخش های خراسان که زیر اثر وی بود. درنساوفراوه [1] و بدنبال آن دردیگر شهرها باستثنای دو پایتخت (یعنی کاث وگرگانج) درخطبه ذکر میکرد، نیز یك عده از مشایخ قضات وشرفا را با (۸۰،۰۰۰) دینار و (۳،۰۰۰) اسپ برای سلطان فرستاد. درین آوان همان لشکر خوارزم شاه که تحت فرماندهی حاجب بزرگ الپتگین [2] بخارا که درهزاراسب در برابر لشکر محمود درحال آمادگی بودند، برعلیه فرمانروای خویش (خوارزمشاه) پرچم بغی را برافراشتند وزیرودیگر پیروان خوارزمشاه کشته شد وعده دیگر فرار کردند. شخص خوارزم شاه درقصر خویش متحصن گردید. شورشیان قصراورا آتش زدند واوراطعمه حریق نمودند (چارشنبه / ۲۰ ماه مارچ سال ۱۰۱۷).

درحالیکه قصر خوارزمشاه می سوخت، شورشیان ابوالحارث محمدبن علی برادر زاده هفده ساله امیر را برمسند فرمانروایی نشانیدند، لیکن درحقیقت تمام قلمرو خوارزم شاه زیراثر وفرمان الپتگین ووزیریکه وی انتخاب کرده بود، اداره و کنترول می شد.

شورشیان هر بیداد یکه می خواستند، میکردند آستین یغماو چپاول را تا آرنج بالازده بودند و کسانی را که با ایشان خصومت وعداوت شخصی داشتند، محو و نابود کردند.

---

(۱) ترکستان بارتولد، صفحه ۱۵٤

(۲) درعتبی، جلد دوم، صفحه ۲۵٤ نیالتگین (یعنی ینالتگین) آمده است.

محمود برای اینکه خواهر خود، بیوهٔ مامون، رانجات دهد بنا بر مشوره وزیرش در مرحله نخست رویهٔ اعتدال آمیز سالوس مشربانه یی را پیش گرفته وگفت که وی فقط آرزو دارد اسم اورا درخطبه ذکر کنند وقاتلین خوارزم شاه را بـدو بسپارنـد. درعین زمان بقاصد هدایت داده شد که از طرف خود به مردم خوارزم بگویـد که بهترین وسیله برای اینکه سلطان را از خود خوشنود سازد اینست که خواهر سلطان را بااعزاز و اکرام تمام برای برادرش بفرستند. همان طوریکه وزیر فکر میکرد به همان منوال خواهر سلطان (بیوه خـوارزمشاه) رامـردم خوارزم خـراسان فرستادند، سپس رهبران و پرچمداران شورشیان امر دادند تا پنج ویا شش نفـر را با تهام قتل خوارزم شاه گرفتار کنند و بعداز انعقاد معاهده زندانیان اتهام زده را با (۲۰۰ر۰۰۰) دینار و (۴ر۰۰۰) اسپ خدمت محمود بفرستند محمود هم از یـن وقفه برای لشکر کشی به خوارزم استفاده میکرد.

وزیر محمود امر داد کشتی هارا درختل، قوازیان، وترمذ آماده نمایند وهم سفارش داده بود تا موادخوا رو باررا برای لشکر و سپاه در امل تهیه کنند محمود برای اینکه خوارزمی هارا بازهم برای مدت زیادتری اغفال کرده باشد قاصدان خوارزمشاه را با خود بغزنه بردودر آنجا از آنها تقاضا کرد تا البتگین و دیگر رهبران شورشیان را بدو تسلیم نمایند. تحت این چنین شرایط خوارزمیان مجبور گردیدند دربرا بر سلطان محمود ایستادگی کنند مردم خوارزم برای دفاع در بـرابر حـمله آینده محمود پنجاه هزار مرد سواره تهیه دیدند.

در فرصتی که محمود به لشکر کشی شروع میکرد، به ایلک وخان ترکستان اطلاع داد که وی برای انتقام مامون (خسر بره) خوارزمشاه آمادگی میگیرد و می خواهـد

مملکتی را که هم برای آنها و هم برای فرمانروای غزنه اسباب آزار و اذیت را تهیه دیده اند، سرکوب نماید.

باوجودیکه قراخانی فتح خوارزم را در دست محمود برای خودشان خطر می پنداشتند، اقدام محمود را یك اقدام درست وانمود کرده و علاوه نموده گفتند که مجازات و سرکوبی شورشیان یك اقدام نیك و با برکتی می باشد زیرا این یك اندرزی برای کسانی خواهد بود که خون پادشاه خود را ریخته اند این اقدام جرئت کسانی را که در آینده خواسته باشند بچنین اقدامی دست زنند، از بین خواهد برد.

از آنجائیکه خوارزمیان تنها به قوای نظامی خود متکی بودند نمی توانستند برای مدت مدیدی در برابر نیروهای محمود مقاومت کنند.

محمود از امل لشکرکشی خود را شروع کرد و در امتداد کرانه چپ دریای آمو راه را در پیش گرفت.[1] محمود از جعفر بند[2] که بر سرحدات خوارزمیه واقع بود، یك گارد پیشقدم را زیر فرمان محمد بن ابراهیم الطایی[3] فرستاد، بر این نیروی پیشقدم سپاه

۱- عملیات نظامی را هم بیهقی (صفحات ۸۵۰-۵۱) و هم گردیزی صفحه ۱٤ ثبت کرده اند.

۲- احتمال قوی میرود که شهر جعفر بند همان شهر جگر بند (ترکستان بارتولد، صفحه ۱٤۲ باشد، راجع به اسامی مختلف این شهر به ببلیوگرافی جغرافیای عرب، جلد سوم صفحه ۲۸۷ و به Razvaling زوکوفسکی، صفحات ۶۰-۶۱ مراجعه نمائید.

۳- در بیهقی محمد اعرابی آمده است شاید این مرد فرماندهٔ فرقهٔ بدوی خراسانی بوده باشد عتبی (منینی، دوم، ۲۶۵) این مرد را بنام ابوعبدالله محب بن ابراهیم ثبت میکند: طلیعة السلطانی فی کماة العرب.

محمود، خوارزمی ها زیر فرمان خمار تاش شرابی که بصورت نا بهنگام از طرف میدان های اسپ سر زدند، حمله کردند؛ وضربات بس مدهشی حوالت پیکر نیروی محمود نمودند اما فرا رسیدن محمود آنها را از تباهی نجات داد. در نتیجه خوارزمیان شکست خوردند و خمارتاش در دست لشکریان محمود اسیر شد روز دیگر در نزدیك هزار اسب نیروی بزرگ خوارزمی ها با محمود داخل پیکار شدند، درین کارزار محمودیان بر دشمن غلبه نمودند ودو رهبر خوارزمی که یکی البتگین بخارا واندیگری صیاد تگین خانی [1] بود در دست قوای نظامی محمود افتادند.

سپس سپاه محمود [2] بطرف پایتخت خوارزم، کاث، رهسپار شد وهمان بود که درسوم ماه جولایی ۱۰۱۷ [3] آن شهر را درتصرف خود درآورد، محمود امر داد تا هر سه تن لیدرها و پرچمداران شورشیان را زیر پای فیلان خورد کنند بعد از آن جسد های آنها را برخرطوم های فیلان بستند وگرداگرد شهر گردانیدند واعلان کردند که سرنوشت وسرانجام روزگار قاتل شاهان چنان است متعاقب آن اجساد آنها را بردارهائیکه قسما از خشت های سوخته ساخته شده بود آویختند ودیگر شورشیان راهرکدام برابر با گناه شان مجازات کردند. بعقیده عتبی تنها قاتل های مامون

۱- بعضی ایضاحات این وقایع را در عتبی (منیفی، جلد دوم صفحه ۲۵۸) میتوانید مطالعه کنید عتبی عقیده دارد که البتگین یگانه شخصی بود که اهانت وتحقیر سلطان (محمود) را با شدت وحدت تمام پاسخ داد ودیگران خاموش مانده بودند.

۲- درمتن کلمات (روی بخوارزم نهادند وشهر خوارزم را بگرفتند اول کار آن کرد یمین الدوله) بعداز کلمات (سپاه یمین الدوله) حذف شده است.

۳- تاریخی راکه گردیزی ثبت میکند (پنجم صفر) با گفته بیهقی (صفحه ۸٤۸) تطابق میکند و دوران فرمانروای شورشیان برای مدت چهار ماه دوام کرد.

مجازات نشدند بلکه آنانی را که محمود گمان میکرد مرتد شده‌اند نیز مورد سرزنش و توبیخ قرارداد. بعبارت دیگر محمود کسانی را که میدانست برای رژیم وی خطرناک می باشند به بهانه ارتداد از بین برده محو میکرد.

محمود خوارزمشاه جوان و باقی تمام اعضای خانواده سلطنتی را با خود برد و در قلاع مختلف زندانی کرد و نیروهای نظامی خوارزم را در غل و زنجیر بغزنه فرستاد. بعدها محمود این سپاه اسیر خوارزمیان را در لشکر خویش داخل کرده و از آنها در لشکرکشی خویش برهند کار میگرفت. حاجب بزرگ محمود التونتاش[1] بحیث خوارزمشاه مقرر شد لیکن تا روزیکه مردمان خوارزم تماماً مطیع نگردیده بودند یك فرقه لشکر محمود زیر اثر ارسلان جاذب درخوارزم مستقر گردیده بود. با فتح خوارزمیه محمود تفوق خویش را بر قراخانیها تامین کرد. و برعلاوه آن نفاق داخلی در بین خود قراخانیها برای شان فرصت لشکرکشی دیگر را نمیداد. این دوره ماوراءلنهر در تاریخ مغشوش است و بعقیده عتبی و ابن اثیر[2] طغان خان یار و متحد بسیار صمیمی محمود در سال ۴۰۸/۱۰۱۷-۱۸ پدرود جهان گفت طغان در فرصتی وفات کرد که چندی پیش ازان بر فوج کفار (بیش از یکصد هزار خیمه)[3] که ازطرف چین آمده بودند، غلبه زده بود.

۱-درمتن کلمات [التونتاش را بخوارزمشاهی نامزد کرد و خوارزم و گرگانج بدو داد و او را تا آخر عهد خویش] بعداز کلمات [و حاجب بزرگ خویش] حذف شده است.

۲-ابن اثیر، جلد نهم، صفحات ۲۰۹-۱۰.

۳-یکصد هزار در عتبی-منینی، جلد دوم، صفحه ۲۲، سه صد هزار در ابن اثیر نیز به پاورقی صفحه ۷ ترکستان بارتولد مراجعه فرمایید.

برادر و جانشین طغان خان ارسلان خان ابومنصور محمد بن علی «کر»[1] که در تقوی و زهد شهرت داشت ، دوستی و رفاقت خود را با محمود ادامه داد. محمود از ارسلان خان و برادرش ایلك خواهش کرد تا زن خویشاوند خود را به فرزند ارشدش مسعود بزنی بدهد. شاهدخت ترکی را در بلخ بامراسم خاصی استقبال کردند لیکن محمود کاشغری در دیوان لغات الترك[2] افسانه خیلی دلچسپی را که درباره شب زفاف مسعود میبا شد، ذکر میکند کاشغری میگوید که درشب زفاف ، مسعود با شاهدخت دست وگریبان گردیده بود و باهم جنگ کرده بودند. قرار گفته بیهقی[3] خانم ارسلان خان هرسال یك غلام و یك کنیز برای مسعود میفرستاد و مسعود درعوض اشیای گرانبها ، جواهرات و اطلس یونانی برای خانم ارسلان خان می فرستاد. و ابن اثیر[4] عقیده دارد که علی تگین برادر ایلك خان (فاتح ماوراء النهر) که در دست ارسلان خان زندانی شده بود از زندان فرار کرد و بطرف بخارا رفته آنرا فتح کرد. وسپس با ارسلان پسر سلجوق همداستان گردید. ایلك برادر ارسلان خان برعلیه آنها بسوق الجیشی پرداخت اما در نتیجه مغلوب شد این مردم در بخارا باقی ماندند. لیکن کردار و رفتار نابخردانه علی تگین سبب لشکرکشی محمود گردید که درباره آن بعدها صحبت خواهیم کرد. همین مورخ (ابن اثیر)[5] وقتیکه درباره قراخانیها صحبت میکند میگوید. که بعد از مرگ

۱- لاصم (درعتبی) راجع به اینکه «کر» بحیث تخلص وی استعمال میشده ویا اینکه واقعاً از گوش ها معیوب بوده است ، معلومات نداریم.

۲ -جلد اول ، صفحه ۳۹٤ -۳- بیهقی ، صفحه ۳۰۵

٤- ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۳۲۳

۵-ابن اثیر ، جلد نهم ، صفحات ۲۱۰-۱۱ ، نرشخی ، صفحه ۲٤۳ (از تاریخ حیدری) ابن اثیر راجع به سال آن چیزی نمیگوید.

طغان‌خان، قدرخان یوسف، پسر بغران هارون (نخستین فاتح بخارا) که در سمرقند بنام طغان خان حکومت میکرد، خودش را به ارسلان‌خان تسلیم نکرد وازمحمود استعانت خواست؛ محمود هم توسط کشتی‌ها از دریای آمو درگذشت (این اولین لشکرکشی محمود به ماوراءلنهر بوده است) لیکن بعدها لشکرش را عقب کشید. ارسلان خان وقدرخان باهم صلح‌نموده متحدشدندو تصمیم گرفتند قلمرو محمود رافتح کنند. همان بود که درسال (۴۱۰/۱۰۱۹ــ۲۰)هردوتن بصورت متحد به خراسان حمله کردند لیکن در نزدیك بلخ شکست خوردند خوارزمشاه التونتاش در اثراین غلبه وپیروزی مرسلطان محمود را تبریک وتهنیت فرستاد کلاههای ترك‌های مقتول را دریای آمو به‌خوارزمیه برده بود والتونتاش درك کرده بود که محمود ترك‌ها رامقهور ومنهزم نموده است. بعد از این تصادم و خونریزی ملاقاتی بین قدرخان ومحمود صورت میگیرد باجودآنکه در بارۀ لشکرکشی محمود درسال ۴۱۰ درماوراءلنهر سخنانی شنیدید اما من عقیده ندارم که‌این‌حادثه بوقوع پیوسته‌باشد زیرا[۱]، اگر بازارچنین معرکه وگیر ودارگرم میبود، حتماً مولفان تاریخ یمینی وزین الاخبار(عتبی وگردیزی) درباره‌آن‌چیزهایی میداشتند که مورد دسترس‌ما میگذاشتند برعکس عتبی وگردیزی دراین باره یك قلم خاموش‌میباشندگردیزی یکی ازعلل[۱] لشکرکشی محمود رادرسال۱۰۲۵همان آرزوی‌محمودرامیدانند که وی میخواست آن مملکت رابچشم سربنگرد. وازاین نکته‌چنان استنباط میگردد که لشکرکشی ۱۰۲۵ محمود نخستین سفروی‌درماوراءلنهر بوده است. محمود با قدرخان یوسف متحد گردیده برعلیه سایراعضای خانوادۀ سلطنتی به مجادله

۱-گردیزی، صفحه ۱۴

پرداخت لیکن این تصادم تازمانیکه قدرخان زمام امور ترکستان شرقی را دردست نگرفته بود ، بوقوع نپیوست باید دراین جاخاطرنشان کرد که قدرخان قبل از ان برسمرقند فرمانروایی میکرد .

نیز می بینیم که عتبی درضمن شرح جنگ سال ۱۰۰۷-۸ قدرخان راحاکم ختن معرفی میکند ، اگر گفته ابن اثیر[۱] را باور کنیم فتح ختن وتاسیس دین اسلام راباید جزء کارنامهٔ قدرخان بدانیم احتمال میرود که یوسف پسربغراخان هارون بعد از مرگ پدرش وانتقال سلطنت بشاخهٔ دیگرخاندان قراخانی ، مالك کدام بخش قلمرو سلطنتی نگردیده لیکن ازفرصت استفاده نموده وعناصر ناراضی رابدورخود جمع کرد ، وبایاری وکمك آنها قلمرو وحیطهٔ نفوذ جداگانه برای خویش بنیاد گذارده باشد[۲] ، وسپس به تدریج دست تسلط رقبای خودرا ازشهرهای دیگر ترکستان شرقی کوتاه ساخته باشد ، زیراما دیدیم که دراوایل قرن یازده فرمانروای کاشغر ، طغان خان بود واین طغان خان برادر بزرگ ایلك نصربود . لیکن درسال ٤۰٤ / ۱۰۱۳-۱٤ دریارقند ونیز درسال ٤۰۵ در کاشغر بنام خلیفهٔ قادر وقدرخان یوسف سکه ضرب زده میشد ، وبروی سکه‌ها قدرخان یوسف را به لقب « ناصرالدوله » و « ملك المشرق » ثبت میکردند وهم چنان دیده میشود که درسال بعد در کاشغر بنام قدرخان سکه ضرب زده میشد[۳] وازاین نکته انسان میتواند چنان استنباط کند که طغان خان

۱- ابن اثیر ، جلدنهم ، صفحه ۲۱۱

۲- بەترکستان بارتولد، صفحه ۲۸۱ نمره پاورقی ۲ مراجعه کنید .

۳- ۱- مارکوف ، کتلاك ، صفحه ۱۹۲

پیش ازسالیکـه مورخان تعیین کـرده اند از کرسی قدرت برافتاده بـود و فقط سمیریچی فرمانروایی میکرد. نیز احتمال میرود که درماوراءلنهر بحیث فرمانروای بسیار مقتدری باقی مانده بود.

برادر طغان خان محمد بن علی ،طوریکه از روی سکه ها قضاوة شده میتواند ، شهزاده تحت الحمایه بوددرماوراءلنهر وتاطرازبحیث فرمانروای تحت الحمایه زمام امور را ، درزمان حیات برادرش ، در دست داشت. بعد ازمرگ برادرش (درسال ٤٠٦) طغان خان ملقب به ارسلان خان گردید ، وتاسال ۴۱۵/۱۰۴۲ — [۱] فرمانروایی میکرد احتمال میرود درین دوره یعنی درسال اخیر فرمانروایی ارسلان خان بی نظمی بوقوع پیوسته وعلی تگین ازآن بی نظمی به مفاد خود استفاده کرده باشد.

ازگفته ابن اثیر نمیتوان به یقین باورکرد که وی برادرایلك نصر (وطغان خان وخود ارسلان خان) بوده باشد. باوجودیکه علی تگین برای مدت مدیدی فرمانروایی کرد هیچ سکه ایکه اسم وی بران ضرب زده شده باشد، عطف توجه نمیکند. اماسکه های مسی که برآن القاب ازقبیل ایلك ارسلان ، ایلك ، وارسلان تگین ضرب زده شده، مورد دسترس ما میباشد. واحتمال میرود که این سکه ها مال علی تگین باشد. با اسم علی بن علی هرگز بر نخورده ایم امـا یك سکه ایکه در کرمینیه در سال ٤٢٤ ضرب زده شده، بریك روی آن علی بن محمد ودر روی دیگر آن علی بن حسین

۱—مارکوف ، کتلاك ، صفحات ۲۲٦–۲۴۵ اگرانسان از روی سکه ها قضاوة میکند ، اسم ایلك که ابن اثیروعتبی (منینی ، جلد دوم ، صفحه ۲۲۹) برادر ارسلان خان (به صفحه ۲۸۰ ترکستان بارتولد مراجعه کنید) را احمد میگوید.

نظر را بسوی خود جلب میکند. و اسم علی بن حسین[1] را بر روی سکه ها ییکه درد بوسیه درسال ۴۲۵[2] ضـــرب زده شده میتوان نـگریست و تمـــام اینهـــا با اطلاعاتیکه ابن اثیر مورد دسترس ما میگذارد مطابقت نمیکند. طوریکه درچند سطـر پایان خـواهـیم دیـد بـرادرعـلـی تـگـین کـه در سیـمر یـچـی حکومت میکرد ملقب به طغان خان بود واحتمال میرود که طغان خان دوم وعلی تگین پسران طغان خان اول که شاید اسم مسلمانی آن حسین بوده باشد ، بوده باشند. بر بعضی سکه های این دوره اسم یوسف یا یوسف بن علی[3] دیده میشود زیرا سکه ها ییکه برروی آن ، این اسم ضرب زده شده چندین سال بعد از مرگ علی تگین میباشد واحتمال میرود که این اسم پسر وجانشین اخیرالذکر بوده باشد. دراین جا باید علاوه نموده گفت که درشرق چنان رسم بوده که اسم جانشین زمامدار رادر دوران حیات پدرش برسکه ها ضرب میزدند.

علی تگین در دوران زمامداری نصر به ماوراءالنهر آمده بود و قرار گفتهٔ بیهقی[4] وزیر میمندی به لطان مسعود درسال ۱۰۳۳ گفت که علی تگین برای سی سال است که در ماوراءلنهر زندگی میکند. محمود از پریشان حالی و بی نظمی که در دورهٔ حکومت قراخانیها در ماوراءلنهر گسترش یافته بود ، استفاده کرد و آتش جنگ را به بهانه اینکه مردم ماوراءلنهر به بلخ آمده، و از علی تگین شکایت میکنند ، و نیز علی تگین در راه پیامبران وی که نزد شاهان ترکی میروند مانع ایجاد میکند ، درداد. مقصد از «شاهان ترکی»

۱ - Melanges Asiatiques, Viii, 727.

۲- ایضاً ، صفحات ۷۲۸-۹

۳-ایضاً ، جلد هشتم ، صفحه ۷۲٤ ، مارکوف ، کتلاك ، صفحهٔ ۲٤۸

٤ - بیهقی ، صفحه ٤۱۸

فرمانروایان ترکستان شرقی میباشد[۱]. در سال ۱۰۲۵ محمود از دریای آمو[۲] بواسطهٔ کشتی هایی که به زنجیر بسته شده بود[۳]، عبور کرد. اولین کسیکه از فرمانروایان به محمود پیوست امیر صغانیان و بعداز او خوارزم شاه التونتاش، بودند. محمود یك کمپ برای لشکریان خویش تهیه دید و نیز امرداد تا یك کمپ دیگری برای وی که گنجایش ده هزار سواره را داشته باشد مهیا نماید، ودرعین زمان قدرخان که گردیزی اورا کلان شوندهٔ تمام ترکستان وخان بزرگ میگوید برماوراءالنهر از کاشغر حمله کرد وخود را بهسمرقند رسانید. اگر گفتهٔ بیهقی را[۴] باور کنیم در دروازهٔ شهر سمرقند بین خان بزرگ و محمود مذاکرات بسیار دوستانه صورت گرفت.

از گفته گردیزی معلوم میشود که کمپ محمود (کمپی که خان بدآنجا رفته بود) بطرف جنوب واقع گردیده بود. زیرا وقتیکه خان بهسمرقند رسید به پیشرفت خود ادامه داده ویك فرسخ دوراز کمپ امیر محمود توقف کرد. خان امرداد تا خیمهها را برپا کنند وقاصدی را نزد محمود فرستاده ازآمدن اورامطلع ساخته تقاضا کرد که با وی ملاقات کند. گردیزی راجع به مراسم خاصیکه دراثر ملاقات این دو فرمانروای مستقل ونیرومند صورت گرفته بود، ایضاحات مفصلی میدهد. درپاسخ پیام قدرخان، محمود جای ملاقات را تعیین کرد ودرآن جا بهمذاکراتی پرداختند. وقتیکه هردو فرمانروا به هم نزدیك شدند ازاسپهای خود پیاده شدند،

۱- ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۳

۲- برای ایضاحات بیشتر به ترکستان بارتولد، صفحه های ۱۷۰-۱۴ مراجعه کنید.

۳- ایضاحات تخنیکی که دراصل متن داده شده برای من روشن نیست.

۴- بیهقی، صفحات ۸۲ – ۲۵۵

امیر محمود پیش ازآن بـه خزانه دار خود امر داده بود تاجواهر پربهایـی را در دستمالی پیچیده و به مجرد ی‌وی با قدرخان مصافحه میکند آن دستمال را بدو دهد[۱] قدرخان هم جواهر گرانبهـا را برای محمود باخود آورده بود ، امادر زمان ملاقات هیجان مرورا پیچیده بود که آنرا به کلی فراموش کرده بود و بعد ازآنکه محمود خداحـافظی کرد آن جواهر یادش آمدو بدست یکی ازهمـراهان خود آن جواهر را برای محمود فرستاده ازوی عفو خواست . روزدیگر محمود امر داد تا خیمهٔ خامك دوزی را برپا کنند .

و نیزهمه چیزرا برای تفریح و خوشگذرانی مهمان مهیانمایند. وبعدازآن قاصدی را نزد قدرخان فرستاده بدواطلاع داد که وی مهمان محمود است. وقتیکه قدرخان آمد ، محمود امر داد[۲] تاخوان را با تمام زیبایی تهیه کنند. امیر محمود وقدر خان برروی یك خوان نشستند وبعد ازآنکه غذا وطعام صرف شد محمود باهمراهی مهمان به تالار تفریح رفتند این تالار با گلهای بسیار شاذ ونادر ، میوه های لذیذ جواهرات گرانبها ، طلا ، البسهٔ خامك دوزی ، باورها ، آیینه های قشنگ ودیگر اشیای پربها تزئین شده بود . چنان تزئین شده بود که قدرخان را به حیرت انداخت[۳] محمود وقدر خان برای مدتی درآنجا نشستند ؛ قـدرخان جام شراب برلب نگذاشت زیراشاهان ماوراءالنهر ومخصوصاً شاهان ترکی را چنان رسم بود که شراب بلب آشنا نسازند . مهمانها برای مدتی به موسیقی گوش دادند وسپس قدرخان برخاست . بعد محمود امرداد تا تحفه هایی را که لایق شان قدرخان باشد ، بدو

۱- درنسخهٔ خطی کمبریج : « تا در دست قدرخان داد . »
۲- حرف (و) پیش از کلمه (بفرمود) در نسخه خطی کمبریج دیده نشد .
۳-نسخه خطی کمبریج (خیره ماند)

تقدیم نمایند. ساغرهای طلایی[1] و نقره، جواهرات، اشیای شاذکه از بغداد می‌آمد، پارچه های نفیس، اسلحه های گرانبها، اسب های با ارزش با افسارها وجلوهایی که ازطلا ساخته شده بود، عصاهاییکه باجواهرات دانه‌نشان تزیین شده بود، فیلهایی که افسار طلاداشت، مهمیزهای جواهرنشان، قاطر واسترهای برذع[2] با تمام لوازم وسامان[3] (Bardha'a) باعصای نقره[4] وطلا و زنگ، قالین های گرانبهای ارمنی واولیسی، پارچه های خامك دوزی....[5]

سپس محمود از قدرخان رخصت گرفت واز اینکه از قدرخان طوریکه‌شاید و باید قدرو پذیرایی نشده‌است معذرت‌خواست. وقتیکه‌قدرخان به کمپ‌خویش برگشت وتمام آن اشیای گرانبها، جواهرات، اسلحه و تمول رادید بحیرت افتاد و نمیدانست که‌چطور این‌همه مهمان نوازیهارا تلافی وجبران کند. بعداز آن‌قدرخان امرداد تاخزانه را باز کنند و پول وثروت زیادی برای‌محمود فرستاد توام باآن پول، تولیدات ومحصولات ترکستان‌را ازقبیل اسب‌ها، یراغهای‌تجملی، غلام های ترکی با کمر بندهای‌طلا، تیردانها، پوست های روبای سیاه، وسمورهای جنگی

۱- درنسخه خطی کمبریج (اینها)

۲- این‌شهریست در Transcaucasia راجع به‌ویران کردن این شهر بدست روس ها مقالت مرا (بارتولد) که در دایرة المعارف اسلام زیرعنوان (Bardha'a) نوشته، بنگرید وهم چنان به‌مقالتی که در مجله School of oriental and African studies مارگولیت نوشته، رجوع کنید. (1918,PP.82-95)

۳- بعداز «هراها» درنسخه خطی کمبریج: نبرد هودجهای استران باکمرها وپاهای زرین وسیمین وجلاجل وهودجهایی ازالخ.

٤- ترکستان تاحمله مغول، بارتولد، نمره پاورقی (۲)، صفحه ۲۸٤ مراجعه‌شود.

٥- ترکستان بارتولد، (برای اینکه ازلست مکمل اشیائیکه‌قدرخان برای محمود فرستاده) صفحه ۲۸٤

شاهین و بازها ، پوست قاقم ، ودیگر سامان واشیارا نیز بحیث تحفه برای سلطان فرستاد نتیجه سیاسی این ملاقات ودیدار چنان شد که محمود وقدرخان نیروهای خود را بهم متحد کرده وبه دورهٔ فرمانروایی علی تگین درماوراءالنهرخاتمه دهند وعوض آن یغان تگین[1] پسردوم قدرخان راکه دخترمحمود (زینب) رابه‌زنی میگرفت ، مقرر نماید وهم چنان قدرخان وعده داد که دخترش‌را به امیرمحمد فرزند دوم محمود بزنی بدهد زیرامحمود ازفرزند اول خویش مسعودناراضی بود وآرزو داشت امیرمحمد راولیعهد خود اعلان کند[2] درهرصورت طوریکه دیده میشود بدین آرزو جامه عمل پوشانیده نشد محمود دروهله نخست، بامتحدین ترکمنی علی تگین داخل پیکارشد. هم‌دراین فرصت‌رئیس ترکمن ها پسرسلجوق‌اسرائیل بود[3] محمود اسرائیل رابه‌هندفرستاد ودرآنجادرقلعه‌زندانی کرد . وپیروان اسرائیل راباقسماً محوونابود کرد ویا بخشی ازآنها بارهبران خودشان قطع علاقه نمودند[4] وبا رضا ورغبت‌محمود درهسپارخراسان شدند.

علی تگین سمرقندو بخارا را ترک دادو بسوی میدانهای استپ فرارکرد ؛ سامان واسباب علی تگین رابلگا تگین ، حاجب محمود ، درعرض راه که طرف میدانهای

۱- در Mss یغاو یغان آمده‌و(ن)اخیر کلمه درسکه‌ها دیده‌نمیشود . برای معلومات مزید به ترکستان بارتولد ، صفحه ۲۸٤ نمره پاورقی(۷)مراجعه کنید .

۲-بیهقی ، صفحات ۲۳۰-٦٥٥

۳-درگردیزی(صفحه ۱۷)وابن اثیر(جلدنهم صفحات ۲٦٦-۳۲۳) اورابنام ارسلان ثبت کرده‌است و خیلی احتمال میرود که ارسلان اسم ترکی اسرائیل بوده باشد .

٤-بعقیدهٔ گردیزی (f.156;Camb.,Ms 'f 125b) اینها (٤۰۰۰ خانواده) به‌محمود ازدست امرا‌ءخودشکایت کردند .

استب فرستاده بود میگیرد وضبط میکند. وزن ودختران علی‌تگین را نیزدر عرض راه اسیرگرفته زندانی مینماید. با این پیروزی محمود به بلخ برمیگردد واز آنجا رهسپارغزنه‌میشود. محمود کمترین اقدام برای تامین مفاد متحدین خویش نمی نماید طوریکه معلوم میشود محمود آرزوداشت یکی‌ازدوشاخهٔ بزرگ قراخانی رااز بین بردارد تا قدرخان یکی ازفرمانروایان بسیار مقتدر ترکستان گردد. بعدها دیده میشود که غزنویها برترمذ، قواذیان، صغانیان وختل[1] یعنی برولایاتیکه درجوار وهمسایگی بلخ واقع بوده، فرمانروایی میکرد واحتمال میرود که این ولایات حتی درعهد محمود جزء قلمرو وی بوده است وقتیکه شهزاده یغان تگین دربلخ رسید وعزم داشت ازآنجا به غزنه برود وبادختر محمود ازدواج کند، وسپس به‌یاری وکمك محمود بخاراوسمرقند رافتح نماید. دراین فرصت بود که‌محمود برای یغان تگین اطلاع داد که‌وی نه باید غزنه برود برای اینکه وی می خواهد بسوی شهرسومنات سفرکند، محمود علاوه نموده به یغان تگین خبرداد که‌وی گمان میکند که یغان بررقبای خویش در ترکستان غلبه نمایدو سپس هردوتن نیروهای خودرا بسیج کرده ماوراءالنهررافتح خواهندکرد.

شهزاده یغان تگین اصل مقصد پاسخ محمود رادرك کرد وپیش آمد اورا اقدام تحقیر آمیزی برای خود پنداشت. قدرخان وپسرانش طغا نخان راشکست داد وبلاساغون[2] رااشغال کردند. وقتیکه محمود ازهند برگشت، فقیهی راکه ابوبکر حصیری نام داشت مروفرستاد اگر گفتهٔ بیهقی راباور کنیم، محمود در ماوراءالنهر

۱-بیهقی، صفحه۹۸

۲-بیهقی: صفحات ۹۸-۶۵۵

لشکرکشی کرد وسر انجام با صلح وصفا پایان یافت [۱] در هرصورت علی تگین حاکم و فرمانـروای سمرقند و بـخارا باقیماند. برادرش طغانخان بعد ازفـرار از بلاساغون برای مدتی دراخسیکث(Akhsikath) فرمانروا بود در همین جا در سال۴۱۷/۱۰۲۶ـو۴۱۸/۱۰۲۷ بنام وی سکه ضرب زده میشد در بخش جنوب فرغانه ، دراوزگند، پایتخت ومرکز سابق ایلك نصرسکه هائی درسال۴۱۶/۱۰۲۵ بنام قدرخان ضرب میزدند و هم درعین زمان اسم قدرخان بروی سکه‌ها ییکه دراخسیکث[۲] درسال ۴۲۰ ضرب زده بودند ، عطف توجه میکند .

درسال۱۰۲۶ دونفر قاصدازطرف فرمانروایان غیرمسلمان که اسم یکی قتاخان وازآندیگری بغراخان بود ، بغزنه آمدو تاجاییکه ازروی اسم آندو قاصدحدس میزنیم ،آنها خانهای ترکی بودند وشاید بخاندان سلطنتی قراخانی تعلق داشتند این هاخود رابه محـمود تسلیم کردند وآرزوداشتند باغـزنویها ازدواج کنند محمود قاصدهارا با اعزازتمام پذیرایی کرد وبایشان چنین جواب داد :

«ما مسلمان هستیم وشما کافرو بدین علت نمیتوانیم دختران وخواهران خود را بشما بزنی بدهیم ،اگرشما اسلام راقبول کنید درآنصورت وضع شکل دیگری بخود خواهد گرفت[۳]»

درهمین سال (۱۰۲۶)خلیفه قادرقاصدان وپیامبرانی بـرای محمود فـرستاد وتوسط آنها عهد ومنشور آن ولایایی راکه محمود فتح کرده بود ، فرستاد وهم

---

۱ - بیهقی ، صفحات ۶۵۵-۶۰۰ .خیلی جای تأسف است که همان فصل بیهقی که این وقایع را به تفصیل ثبت کرده است مورد دسترس ما نمیباشد .

۲ - ۱ -مارکوف-کتلاك ، صفحات ۲۴۶-۲۵۰

۳ -ترکستان بارتولد ، صفحه ۱۷ ، طبقات ناصری ، صفحه ۹۰

برای شخص محمود ، پسران و برادرش یوسف القابی از نزد خلیفه آورده بودند[۱] محمود با خلیفه همان رولی را بازی میکرد که سامانی ها بدان وسایل دست میزدند دراثر تعهد و میثاقی که بین محمود وخلیفه منعقد گردید، خلیفه تعهد نمود که با قراخانیها داخل هیچگونه رابطه نگردد و فقط بوسیله محمود برای آنها تحفه و هدیه بفرستد[۲].

بعقیده نظام الملك[۳] محمود قراخانیها را فرمانروای تحت الحمایه خود میپنداشت اما طوریکه از حقایق برمی آید سلطان محمود با قراخانیها بحیث فرمانروایان مستقل پیش آمد میکرد .

روابط بین قراخانیها وغزنویها بعد از فوت محمود (روز پنجشنبه ۳۰ ماه اپریل / سال ۱۰۳۰) تغییر کرد طوریکه درسطور بالا اشاره نموده گفتیم محمود فقط برچند ولایت ماوراء لنهر فرمانروایی میکرد .

لیکن دراین جا باید علاوه نموده بگوییم که دورهٔ فرمانروایی محمود در تاریخ تمام جهان شرق اهمیت بس بارزی داشت . چرا ؟ بعلت اینکه سیستم حکومت دردورهٔ فرمانروایی محمود درقلمرو مسلمانان مشرق زمین بدرجه اعلی انکشاف خود رسیده بود . آنها یکه ازاین چنین سیستم جانبداری میکردند (از قبیل نظام الملک) محمود را بسیار بسیار یاد میکنند . ومنهم لازم میدانم راجع به بعضی خصوصیات دورهٔ فرمانروایی محمود ایضاحاتی دهم مولر (A.Muller)

۱-گردیزی ،(نسخه قلمی کمبریج) f.127

۲-بیهقی ، صفحه ۳۵۹

۳ - Der Islam,II-53-60-75.

ازمحمود بحیث یك فرمانروای برجسته سخن میگوید وا ورا مردی میداندکه انرژی آن خستگی را نمی شناسد. مولر درعین زمان محمود را شخص متعصب وکوته نظر میداند زیرا محمود باعناصر غیرمسلمان درقلمروخویش رویه فوق العاده زشت رادرپیش میگرفت وبیرحمانه آنها راقلع وقمع میکرد.

دردورهٔ محمود هزاران نفر به باد اتهام روش ارتداد زده شده ازبین برده می شدند مردم زیر بار مالیات سنگین خورد میشدند، لشکر کشی های محمود به هند برای شخص محمود، برای گاردوی، وبرای کسانیکه از هر کنج وکنار بدور محمود جمع شده بودند وهمچنین برای کسانیکه ازماوراءلنهربودند، غنایم بیحد وحصری تهیه میدید[۱]. محمود گاهی اوقات این پول رابرای اعمار وآبادانی ازقبیل مسجد ومدرسه غزنه بمصرف میرسانید[۲]

لیکن تمام این لشکر کشی های محمود برای توده های کثیر مردم جز تباهی وبربادی چیزدیگری بار نمی آورد. محمود برای این لشکر کشی‌های خویش همواره به پول احتیاج پیدامیکرد چنانچه قبل ازیك لشکرکشی خود امر داد تا به پولی که ضرورت دارد جمع شود. درحقیقت این پول راجمع کردند اما بگفته یك مورخ دربار، افسران را ماننددگوسفند پوست کشید[۳]. این حقایق نشان میدهد که مسئولیت خرابی سیستم زراعتی و سیستم آبیاری تنها بدوش وزیر ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی نمیباشد[٤]

۱ - عتبی - منینی، دوم ۲٦۲
۲ - ایضاً، دوم ۲۹۰
۳ ایضاً، دوم ۱٦۸ سلخواسلخ الغنم
٤ - ایضاً، دوم ۱۵۸

برعلاوه تمام مصایب بالا، قحط وغلای سال ۱۰۱۱/٤۰۱ وضع رابیش از پیش برهم ودرهم کرد. دراثرسردی غله وحاصلات ضایع گردید و پخته نشد[1] ومردم بسیار بزحمت شدند.

درین جا باید علاوه نموده گفت که دراین فرصت درنیشاپورغله به مقدار کافی وجود داشت. بعقیده عتبی[2] در یك فرصت در بازارها چارصد[3] من غله بدون اینکه خریدا ردا شته باشد، مانده بود .... تنها درنیشاپوروجوارآن یکصد هزارانسان دراثرقحطی تلف شدند. این تلفات ازتلفات لشکرکشی های (محمود) به هند زیاد تر بوده است. مولر (A.Muller) عقیده دارد که دراین قحطی حتی سگ ها وگربه ها محوونابود گردید وهم آدم خوارگی دراثرآن قحطی شروع شد .... درنتیجه سلطان امرداد تابه مردمان بیچیز پول دهند.

لازم بود دراین فرصت حکومت به اقدامات جدی تری دست میزد زیرا درنتیجه تباهی مردم، مردم نمیتوانستند از عهده مالیات حکومت برآیند وحتی وزیر تقاضای سلطان را برای پول ردکرد. سلطان مجبورگردید ازاعضای طبقه ارستوکراسی یعنی خارج ازحلقه بوروکراسی و مخصوصاً رئیس بلخ[4]، دهقان ابواسحاق محمد، بن حسین استعانت جوید راجع بدین موضوع که به چه صوررت و بکدام طریق رئیس بلخ یك مبلغ هنگفتی را درهمان سال (٤۰۱) درهرات جمع کرده بود، کدام معلوماتی مورددسترس

۱ــ تاریخ بیهقی، نسخه خطی موزه برتانیه، (f.102a)

۲ــ تاریخ عتبی ــ منینی ــ دوم ۱۲۷

۳ــ مفتاح العلوم ــ صفحات ١٤ــ ٦٧ (Sq.)

٤ــ راجع به اهمیت این دیوان ورتبه به صفحه ۲۳٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

ما نمیباشد. اماوزیراز جمع آوری پول یکقلم ابا ورزید وبنا بخواهش خودزندان نشست واین وضع وحرکت وزیرمحمودراخیلی خشمگین کـرده تمـام دارایی و جایداد وزیرراضبط کردند واورامجبور ساختند سوگند یادکند که پول را پنهان نکرده است. اما بعدهامعلوم شد که وزیر یك مبلغ پول رادرنزد یکی ازتاجران بلخ گذاشته بود. این کشف سبب تجدید محاکمه وزیر گردید. وزیرراهمه روزه مـورد سرزنش وتوبیخ قـرارمیدادند ومرورآاذیت وشکنجه میکردند تا اینکه بالاخره دراثرهمان اذیت هادرسال ۴۰۴/۱۰۱۳ـ ۴ پدرودجهان گفت. سلطان این اقدام بیرحمانه خودش رادرزیرپرده اینکه درغیاب وی بچنین کاری اقدام کرده اند پنهان کرد ونیزراجع باینکه هدایات اورا باشدت وحـدت تمام منصه اجراء گذارده انداظهارناخوشنودی نمود[۱].

عمارات عالی وزیبای محمود ازغنایمی که ازهند می آورد، آباد شده بود. اما تأمین آن عمارات بارسنگینی بودکه بردوش مردم گذاشته شده بود. حـافظ ابرو[۲] از بخش اخیر اثر بیهقی، که ضایع شده، قصه باغ محمود راکه در بلخ ساخته شده بود نقل میکند ومیگوید که تامین آن باغ بردوش باشندگـان بلخ بود. سلطان درباغ ضیافت هائیراراه می‌انداخت امااین ضیافت هاهمواره بـه بسیار زودی (و ناخوشنودی *) پایـان میبافت، روزی محمودازهمراهان خود پرسید که چرا باوجود زیبایی، باغ وی نمیتواند ضیافت مسرت زایی را

۱ـ عتبی ـ منینی، دوم ۱۶۰

۲ـ ترکستان بارتولد، صفحات ۱۵۷ ـ ۸

* ـ (وناخوشنودی) را مترجم ازخود افزوده است زیرا از فحوای کلام چنان مفهوم است.

راه اندازد. ابو نصر مشکان (عامیه، استاد بیهقی) ازسلطان اجازه خواست سخن برملاگوید: مردمان بلخ ازمصارف بیجایی که برای تأمین این باغ مینمایند، خیلی ها غمگین میباشند، وهمه ساله برای مصرف وتأمین این باغ پول میدهند وهم بهمین جهت است که قلب سلطان نمیتواند دراین باغ شادگردد.

ازشنیدن این کلام محمود غضب کرد و برای چند روز باابو نصر صحبت نمیکرد. چندی از این سرگذشت، نگذشته بود که یکدسته مردم دریکی ازکوچه های بلخ سرراه محمود راگرفته شکایت کردند وگفتند که آنها ازعهده مصارف تامین باغ برآمده نمیتوانند. سلطان فکر کرد که این مردم را ابو نصر تحریك کرده است، درصورتیکه وی یکقلم ازآن امرآگاهی نداشت سپس محمود رئیس شهر بلخ رانزد خود خواست وبدو گفت که وی قراخانیها راازبلخ بیرون رانده است ومردم بلخ رااز تباهی وبربادی بیحد وحصری که قراخانیها در آن شهر نموده بودند، نجات داده است. رئیس این گفته محمود را تائید کرده وعلاوه نموده گفت که قراخانیها چنان ضربت مدهشی حوالت پیکر آبادانی شهر نموده اند، که حتی ترمیم آن بسیار دشوار میباشد. بعدازان سلطان در پاسخ رئیس گفت که باوجودیکه وی چنان یك بدبختی وسیه روزی عظیمی را ازسرمردم شهر دورکرده است، مردم حاضر نیستند فقط یك باغ را بمصرف خود برای سلطان تأمین نمایند. رئیس درپاسخ سلطان با لحن عذرخواهانه گفت، آن مردمانیکه به نزد سلطان شکایت کرده اند قطعا با رئیس وشهر نشینان بارسوخ مشوره نکرده اند.

چارماه بعد وقتیکه محمود ازبلخ رهسپار غزنه دیار گردید اعلان داشت که

مردم شهر مسئول تامین باغ سلطان نمیباشند و مسئولیت تامین باغ را یهودیها بدوش گرفتند . سلطان در اعلامیهٔ خود علاوه نموده گفت که هیچکس حق ندارد بیش از پنجصد درهم برای تامین باغ از یهودها بستانند .

محمود رابهیچ صورت نمیتوان همردیف مطلق العنانهای منورو روشنفکر مطالعه کرد . محمود شعرا وعلمارادربارخویش نه بدان فکر جمع میکرد وحمایت مینمود که گویا وی ازروی صمیمیت به معرفت وعرفان علاقمندی داشت بلکه منظورش تامین زرق وبرق وشکوهمندی دربارش بوده است مولر[1] (A.Muller) باوجودیکه بهمحمود خوش بین میباشد، گفتهٔ بالای مارا تائید میکند محمود از روابطی که بین سیاست محافظه کاری ومذهب وجود داشت آگاه بود وهم ازروی همین ملحوظ از علمأ و مشایخ تاجاییکه آنها آلت خوب سیاست وی بودند، حمایت وحراست میکرد، محمود گاه ، گاه یک مبلغ پول باین و به آن روحانی میداد وهم بعضی اشخاصی راکه به طبقهٔ روحانیون تعلق داشت از تادیه مالیه معاف میکرد[2] اما نظریه محمود را دربارهٔ رول روحانیون بحیث یک طبقه ، از روابط وی بانهضت پارسا مشربان وزهد فروشانی که درنیشاپورشروع شده بود بخوبی فهمیده ودرک کرده میتوانید[3].

موسس و بنیان گذار این نهضت زاهد زاویه نشین ابوبکر محمد بن اسحاق

---

۱ - Der Islam,II,26

۲ - ابن اثیر جلد نهم صفحهٔ ۲۴۷

۳ - شرح مفصل آنرا درعتبی ـ منینی « مطالعه کنید. »

رهبر فرقه قرمطی ها بود . واساس این مشرب را ابوعبدالله محمد بن کرام[1] گذاشته بود . پدر ابوبکر نیز زاهد گوشه نشینی بود که در بین مردم شهرت بسزایی داشت و خود ابو بکر در دورهٔ سبکتگین شخص معروف و مشهوری بود . محمود ازین مرد مانند اینکه ازسایر نمایندگان این فرقه حمایت میکرد پشتیبانی می نمود. عتبی شعر یک شاعر همان دوره را که درباره مزیت وصحت آیین صادق محمد بن کرام سخن میگوید نقل میکند و علاوه نموده در شعر خود خاطر نشان می نماید که آیین محمد بن کرام بهمان اندازه بیکه فقه ابو حنیفه پاك ومنزه است، بهمان اندازه صحت دارد . یکدسته از علمای دیگر پیروان طریقه کرامیان را محکوم میکردند. این فرقه مذهبی دربرابر کسانیکه از آنها پیروی نمیکردند هیچگونه حوصله وتحملی ازخود نشان نمیدادند ودر مسایل زجرو سرزنش واعدام اهل ار تداد ابوبکر باصطلاح دست راست سلطان محمود میبود. دردورهٔ تهاجم ترکها ، ابو بکردر نیشاپور چنان کسب شهرت کرده بود که خطر بزرگی برای فاتحان ایجاد کرده بودوهم بهمان علت جهان کشایان درآن زمینه اقداماتی راسر دست گرفتند .

وقتیکه محمود ترك ها رامجبور کردشهر نیشاپوررا تخلیه کنند، ترکها ابو بکررا باخود بردند . ابو بکر ازنزد ترك ها گریخت و ازآن ببعد شهرت وی درتمام امپراطوری محمود دو بالا شد گرچه ابو بکر لباس پشمی می پوشید

---

۱ ـ شهرستانی درباره این فرقه مذهبی صحبت میکند و از اهمیت آن در دورهٔ فرمانروایی محمود سخن میان میگذارد .

نیز به پاورقی نمره (۱) صفحه (۲۹۰) ترکستان بارتولد، مراجعه کنید.

(یعنی لباس صوفی ها) اما محمود اورا رئیس نیشاپور مقرر کرد وتمام مردم واهل نیشاپور چه ازبزرگ وکوچک وچه از اعلی وادنی وی رابادیدهٔ آمیخته از ترس و احترام مینگریستند سرزنش ها ومظالم وضبط اموال اهل ارتداد بالاخره منجربه نارضایتی همگانی گردید و محمود بعد از اندیشه وتامل زیاد مجبور شد از ابوبکر بگذرد و یک شخص دیگری را عوض ابوبکر مقرر کند این شخص که عوض ابوبکر مقرر شده بود شخصی بود ازخاندان معروف ، اورا ابوعلی حسن بن محمد میگفتند نیای بزرگ وی یکی ازارستوکراتها واشخاص متمول دورهٔ اهل سامان بود و پدرش درزمانیکه محمود سپه‌سالار خراسان بود بدو پیوسته بود. وشخص ابوعلی حسن بن محمد یک تن از رفقای محمود بود رئیس جدید نیشاپور برعلیه کرامیان اقدامات جدی میکرد ومال ودارایی ابوبکر راضبط کرد[1] و پیروانش رادر قلاع مختلف زندانی کرد. رئیس جدید بسائر اعضای طبقه‌روحانیون ومخصوصا علویها خاطرنشان کرد که یگانه راه نجات برای آنها همان است که خودشان را از دل وجان بحکومت تسلیم نمایند.[2]

یگانه هدف جنگهای مذهبی محمود ، طوریکه دیگران گفته اند ، بدست آوردن وچپاول تمول هند بوده است و برای اینکه محمود بدان لشکر کشی ها بهند از لحاظ تعصب مذهبی می پرداخته ، هیچگونه موردی وجود ندارد[3].

جوروجفایی راکه براهل ارتداد روا میداشتند نیز درهمان انگیزهٔ سیاسی که

۱- به پاورقی نمره (۲) ترکستان تا حمله مغول بارتولد صفحه ۲۹۰ مراجعه نمایید .
۲- فاشعرهم ان حشمتهم بالطاعة موصولة (عتبی ـ منینی ، دوم ، ۳۲۵)
۳- Kazimirski, Mrnoutchehri, Preface, P.133.

در بالا ذکر کردیم ، میتوان سراغ داد. گاهی اوقات به بهانه ارتداد دارایی شخصی مردم را ضبط میکردند[۱] گرچه فردوسی شاهنامه خودرا به محمود اهداء کرده است اما نمیتوانیم اورا حامی آرزوهای ملی پارسیان بدانیم. نیروهای نظامی محمود را غلامان زرخرید ونظامیان اجیر تشکیل میداد نظام الملك عقیده دارد[۲] که نیروهای نظامی بایست از ملیت های مختلف تشکیل گردد ودر این موارد محمود را برای تایید قول خویش ذکر میکند. طوریکه مشاهده میکنیم گفته های اورا حقایق تاریخی تایید میکند[۳]. باستثنای عساکر ونظامیان ، باقی تمام رعایا درنظر محمود عبارت از کسانی بودند که فقط بحکومت مالیه بپردازند. محمود توقع داشت که رعایا به مسایل وطن پرستی وغیره مداخله ننمایند. بعقیده بیهقی[٤] محمود مقاومت مردمان بلخ را درمقابل قراخانیها چندان خوب نمیدید. محمود عوض اینکه از مردمان بلخ قدردانی کند آنهارا شدید زیر سانسور گرفت. وی میگفت رعایا را باجنگ چه کار. من میدانم که شهر دراثر تهاجم وتجاوز قراخانیها طعمه حریق گردید وجایدادیکه ازدرك آن برای ما مالیات خوبی میداد ازدست رفت[٥] شما باید خساره آن جایداد تلف شده رابمن میپرداختید امامن ازان خساره

۱- ابن اثیر ، جلدنهم ، صفحه ۲۸۳

۲- سیاست نامه ، صفحه ۹۲ ، وترجمۀ آن صفحات ۱۳۵-۱۳۶

۳- بعقیده عتبی (منینی جلد دوم صفحه ۸٤) همان لشکریان محمود که در نزدیك بلخ در سال ۱۰۰۸ بردشمن غلبه نموده بود ، ازترك ها ، هندیها ، خلج ها ، افغانها وغزها تشکیل شده بود.

٤- بیهقی ، صفحه ٦٨٨

٥- مقصد از بیانیه محمود همان بازار بزرگی بود که به امر محمود در بلخ ساخته بودند و دراثر همان حمله قراخانیها طعمه حریق گردید.

درمیگذرم هوشدار باشید که دوباره چنین حادثه یی بوقوع نپیوندد .
اگر ازین بعد کدام پادشاه برشما غلبه نماید وازشما مالیه بخواهدوحمایت تان کند باید شما بد و مالیه بدهید ودرنتیجه خود را از آزار وی نجات بخشید .

نیز نباید دوره محمود رادوره پیروزی واعتلای زبان پارسی دانست زیراوزیرش میمندی سعی میکرد که زبان عربی را برای یکبار دیگرزبان اسناد رسمی سازد عتبی عقیده دارد [1] که دراثررواج زبان پارسی بازارفصاحت وبلاغت روبه کساد نهاد ووزیر میمندی برای اینکه پرچم فصاحت وبلاغت رادر قلمروی محمود باهتزازدرآورد ، زبان عربی رادرقلمرو محمود برای یکباردیگررواج داد ؛ وبزبان پارسی فقط دران مواردی مکاتبه میکردندکه جبرزبان ومجبوریت وقت تقاضا میکرد . یعنی فقط درمواردی بزبان پارسی می نوشتند که طرف مقابل بزبان عربی نمی فهمید ازین نکته انسان میتواند بفهمد که درآن دوره این چنین قضایا به کثرت واقع میشد .

ازهمین زمان ببعد تقسیم ملیت ها درنیروهای نظامی عطف توجه میکند شاه بەلشکریان خود معاش میدهد ودرمقابل ازآنها خدمات صمیمانه توقع دارد شاه ازرعایائیکه ازتجاوز بیگانه گانش حفظ میکندتوقع داردمالیاتخودرا بدون کدام دغدغه وشکایت بپردازند .

ازین ببعد نه رعیت ونه نیروهای نظامی حق داشت آرزوها و خواهشات خود شان رادرمقابل آرزوهای شاه قراردهند . محمود سیستم جاسوسی را باندازه انکشاف داده بود که حتی برای پسرش مسعود جاسوسانی راگماشته بود [2] اقدام

۱- عتبی -منینی - صفحات ۸۸-۱۷۰
۲- بیهقی ، صفحات ۱۳۵-۱۴۵

بدین کار ، البته ازمجبوریت های سیستم مطلق العنانی میباشد .

از روی این حقایق برمی آید که دوره محمود ، دورهٔ بود که برمردم ورعایا بارسنگین و کمرشکن را تحمیل کرده بودند[۱] . اگرشخص محمود ، شرنگ نتایج کارهای خود را نه‌چشید واگراقتدار وسیطره وی درزمان فرمانروایی خودش سرنگون نشد ، دال برآنست که وی شخصیت بارزی داشت . اما شخصیت محمود باجانشینان وی بسیارفرق داشت (وازهمان جهت بودکه بعد از محمود نتایج وثمر تلخ کارهای اوراا حفادش دروکردند) عزم متین وفکررسای محمود را ازآن خصوصیات که درجبلت سیستم مطلق العنانی وجوددارد ، دورنگاه میداشت. محمود ازگفته های ضدونقیض بدش می آید وخرد ومآل اندیشی وی بالاخره پیروزمیگردید باینکه فیصله های عادلانه یی مینماید[۲]

موقف وزیر تحت اینچنین شرایط خیلی دشوار میبود وهم روی همین اساس بود که زن باهوش وزرنگی درباره محمود ووزیرش میگوید : «هرقدر که محمود وزیرش رادوست داشته باشد، درهفته اول مقرری وی ازاونفرت میکند[۳] .» ما درباره یکی ازین وزراء درسطوربالا صحبت کردیم[٤] وازروزگاریکه بر سروی آمد سخن گفتیم ، جانشین این وزیرمیمندی بود که او هم در دست محمود در قلعه یی زندانی شد محمود(به‌استثنای مجازات مذهبی) بمشکل کسی را اعدام

۱- به قضاوت مارکوارت راجع به غز نویان Ostturk Dialektstudien P.50'n.I مراجعه نمایید .

۲- بیهقی ، صفحهٔ ٤٩٥ .

۳- بیهقی ، صفحهٔ ٤۲۱ .

٤- ترکستان تاحمله مغول ، بارتولد ، صفحه ۲۸۸ .

میکرد . بعقیده عتبی [1] محمود عقیده داشت که شاه در وقت غضب میتواند مال ودارایی مردم راضبط کند اما حق ندارد زندگی راازآنها بگیرد. محمود به یکی از پیروان خویش ابوالقاسم کثیرامر کتبی داد تاوزیر میمندی رابقتل برسانند اما این رفیق محمود ازگرفتن این نامه اباورزید وبدان وسیله حیات میمندی را از خطر مرگ نجات داد [2] این شجاعت ودلیری ابوالقاسم سبب آزار و اذیت وی نگردید وهم درعین زمان این امرنشان میدهد که محمود براحساسات خود کنترول داشت .

حس احترام بقانون دردورهٔ محمود باندازه یی بود که ضبط اموال ودارایی آنانی راکه مورد غضب سلطان واقع میشدند ، شکل وصورت قانونی میدادند.

محمود فرمانروایان بومی غرجستان راازسریرقدرت برانداخت وآنهارا تا زمان مرگ شان درزندان نگهداشت اما قیمت دارایی وجایدادشخصی ایشانرا پرداخت [3] (قیمت دارایی اموال ضبطشده را شخص محمود تعیین میکرد) یك مثال دیگریکه احترام بهقانون رادردورهٔ غزنویان نشان میدهد اینست که در دوره فرمانروایی سلطان مسعود دارایی وزیری راضبط میکنندوامر قتل اوراصادر مینمایند . اما درعین زمان وزیررا مجبورمیسازند اعتراف کند که وی جایداد منقول وغیرمنقول خود رابرضاورغبت خویش بسلطان فروخته ودرمقابل آن پول نقد ازسلطان اندریافته است . افسران وکارمندانیکه دران محضر حضور

۱- عتبی -منینی- جلد اول ، صفحهٔ ۳٤٦ .

۲- بیهقی ، صفحهٔ ٤٥٠ .

۳- عتبی- منینی -جلد دوم ، صفحهٔ ۱٤٦ .

داشتند ، برسند مزبور امضا کردند ونمایندگان قضا نیز بران سند مهر نمودند[۱] :

بعد ازدورهٔ فرمانروایی مختصر فرزند کوچك محمود، محمد، زمام امور رابه پسر بزرگش مسعود که سهوهای پدرش رابارث گرفته بود ،در دست میگیرد (۱۰۳۰–۱۰۴۱) سلطان مسعود مانند پدرش ، محمود ، بقدرت ونیروی شخصی خویش متکی بوده و مانند پدرخود همه چیز را بنا بخواهش وآرزوی شخصی فیصله میکرد . مسعود در ذکاوت، بدرجه پدر نمی رسید وفیصله های خطرناکی رادست اجراآت میداد و بالجاجت تمام ازفیصله خویش طرفداری میکرد به نصایح واندرز های مردمان تجربه دیده گوش نمیداد. ازقصه هاییکه وی شکاررادنبال میکرد[۲] ودرکارزارگاه باشهامت ودلیری اقدام می نمود[۳] معلوم میشود که وی ازنگاه فزیکی مرد دلیری بوده است اما درعین زمان ازجرئت اخلاقی بهره مند نبود . درفرصتی که ابرهای بدبختی درآسمان سیطره وقدرت وی پدیدارمیشد، زهره می باخت و بیشتراززنها بزدلی نشان میداد[۴] درحرص ومال اندوزی ازپدرش کم دست نداشت ومالیات سنگین وکمرشکنی برمردم تحمیل کرده بود .هم درهمین دوره سلطان مسعود خرده دزدان رامجازات میکردند امادزدان بزرگ لجام گسیخه بهرطرف تاخت و تازمیزدند[۵].

۱– بیهقی ، صفحهٔ ۲۱۵ .

۲ – بیهقی ، صفحهٔ ۲۸۸ .

۳– بیهقی، صفحهٔ ۷۸۳ .

٤– ایضاً ، صفحهٔ ۸۲۸ .

۵– ایضاً ، صفحات ۵۵۶– ۵۷ .

رهزنانیکه غنایم خودشانرا باسلطان تقسیم میکردند به خموشی و آرامی به فعالیت های خود ادامه میدادند بدون اینکه مقامات صالحه مزاحم آنها گردد. در بین این دزدان مخصوصاً ابوالفضل سوری، حاکم ملکی خراسان، ازمردم اضافه ستانیها میکرد و برای سلطان غزنه تحف وهدیه های زیادی میفرستاد والبته این هدیه هاییکه برای سلطان میفرستاد فقط نیم همان اضافه ستانیهائی بود که وی ازمردم به زور و تعدی میگرفت. مردمان خراسان دست زیرالاشه نشسته میبودند وطبقه ارستوکراسی آن ولاقاصدان و پیدا مبرانی برای «رهبران و بزرگان ترکها» بماوراءلنهر میفرستادند وازوضع ناهنجاریکه بر آنها تحمیل گردیده بود، استغاثه می نمودند، واستعانت می جستند[1]

این شرایط واوضاع واحوال نه تنها چرخ روزگاررا بکام قراخانیها بحرکت آورد، بلکه زمینه را برای آن لیدرهای ترکمان که درخدمت آنها بودند، مساعدساخت.

مسعود دررابطه خویش با قراخانیها ازسیاست پدرش دنبال میکرد. دراواخر ۱۰۳۱ معاهده یی را باخلیفه امضاکرد وخلیفه تعهد نمود که با قراخانیها هیچگونه رابطی را برقرارنسازد مگربه مشوره باغزنویها.[2]

درعین زمان مسعود با قراخانیهاچنان رفتاروپیش آمدمیکرد که کسی باهمپایه وهم وزن خویش رفتارمیکند. مسعود به قاصد خویش هدایت داد تا به قدرخان بگوید که معاهده دوستی ومودت بین مسعود ووی برای تمام جهان مفید وبا ارزش است[3]

۱- بیهقی، صفحات ۵۰۹-۱۰.

۲- بیهقی، صفحهٔ ۳۵۹.

۳- عتبی - منینی، صفحه ۲۵۱

ماهیت واقعی روابط بین غزنه وقراخانیها را در نامه بیکه خوارزم شاه التونتاش برای سلطان نوشته ، میتواند بوضاحت بدانید (۱۰۳۰)[۱]. این سخن علنی وبر ملاست که سلطان متوفی (محمود) بازحمت زیاد و پول فراوان قدرخان را بر کرسی خانی نشانید امروز برای مالازم است به وی یاری و کمك کنیم تا به آن وسیله دوستی اوراکمایی کرده باشیم .

قراخانیها دوست واقعی ماشده نمی توانند ، لیکن ازروی ظاهرداری باید با آنها روابط نیك داشته باشیم تا آنها دیگران را برعلیه ما تحریك نکنند . علی تگین دشمن واقعی ماست و کینه وعداوت ما رادر دل نگهداشته[۲] زیرا که بر ادرش طغا نخان را با کمك امیر متوفی (محمود) از بلاساغون بیرون کشیده بودند. این دشمن راهرگزنمیتوان یاروهمنواساخت اما بازهم خوب است باوی رابطهٔ دوستی رابرقرارنمائیم . بهمین اقدام نباید قناعت کرد بلکه باید ولایت بلخ، تخارستان ، صغانیان ، ترمذ ، قوادیان وختل رادردست قهرمانانی سپرد، زیرا درغیرآن صورت علی تگین ازفرصت استفاده کرده وبرولایتی که بدون دفاع باشد ، حمله خواهد کرد وآنرا یغماوچپاول خواهد نمود .

مسعود اندرزالتونتاش راشنید وهمان بودکه دربهارسال ۱۰۳۱[۳] هیئتی را بسرکردگی ابوالقاسم ابراهیم بن عبدالله حصیری وقاضی ابوطاهر عبدالله بن

---

۱ - ایضاً ، صفحهٔ ۹۸ .

۲- ازنگاه ادبی : «ماریکه دمش کوبیده شده باشد.»

۳- تاریخ آن دربیهقی (صفحه ۲۶۱) ازروز هفته معلوم میشودکه بغلط ماه ربیع الاول راعوض ربیع الثانی درمتن ثبت کرده است .

احمد تبانی[۱] به کاشغر فرستاد. این هیئت قدرخان را از تخت نشینی مسعود اطلاع داد ونیزازطرف مسعود بوی اطمینان دادکه فرمانروای غزنه راوی دوست خواهد بود. وهم درعین زمان ازقدرخان خواهش نمود تادخترش رابه مسعود بزنی بدهد ودختر بغراخان را (بغراخان پسروولیعهد قدرخان بود به پسروولیعهد مسعود، مودود، بزنی دهند.

مسعود برای دختر قدرخان مبلغ ۵۰،۰۰۰ دینارهرات وبرای نوادهٔ قدرخان یعنی دختر بغراتگین مبلغ ۳۰،۰۰۰ دینار پیشنهاد کرده بود[۲] ازراپورقاصد های غزنه که درمرورسال ۱۰۳۱ از کاشغر به غزنه فرستاده بودند، معلوم میگردد که هیئت مزبور با بعضی مشکلات روبروگردیده بودند[۳].

فوت قدرخان درسال ۱۰۳۲[٤] مذاکرات رابه تعویق انداخت. بعدازآنکه قدرخان پدرود جهان گفت پسربزرگش بغراتگین سلیمان زیرعنوان ولقب ارسلان خان برمسند فرمانروایی پدرش قدرخان نشست. درعین زمان پسر دوم قدرخان بغاتگین محمد برخودش لقب بغراخان راگذاشته و درتلس (Talas) واسیفجاب بفرمانروایی شروع کرد . مسعود طوریکه معمول بود، نامه‌یی به کاشغر فرستاد وازاینکه قدرخان داعی اجل را لبیک گفته بود، اظهار غم واندوه نموده ودرعین زمان تخت نشینی رابرای جانشینان فرمانروای متوفی تبریک وتهنیت گفت

۱- برای اسامی مکمل اعضای هیئت به ص ۲۵۰ بیهقی مراجعه کنید. دریك فقره (صفحه ۲۳۱) ابوطاهررا ابوطالب ثبت کرده است .

۲- بیهقی، صفحات ۲۵۳-٤ .

۳- بیهقی ، صفحه ۳٤۸

٤- ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۲۱۱- به پاورقی نمره (۸) صفحهٔ ۲۹٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید .

قاصدها و پیامبران مسعود بهششم ماه سپتامبر-سال ۱۰۳۴ بغزنه برگشتند ووظیفه خود شانرا به پیروزي وموفقیت انجام دادند . عروس مودود درعرض راه فوت کرد وعروس مسعود شاه خاتون بغزنه رسیدو با جلال و دبدبه فوق العاده استقبال شد-بعقیده بیهقی ؛ مسعود سعی نمودتا ترك هارا با جلال وطنطنهٔ بی سابقه خویش بحیرت اندازد[1]

مذاکرات با علی تگین کدام ثمری بار نیاورد. پیش از تخت نشینی خود مسعود از علی تگین در برابر محمد استعانت خواسته بودودرعوض آن کمك ، بـه علی تگین وعـده داده بود که حکومت ختل را برای وی واگذارد ، چون مسعود دراثر خیانت پیروان محمد به تاج وتخت رسید ، پس مسعود هیچ مجبوریت احساس نکرد که وعده خویش رادر بارهٔ علی تگین منصه اجراگذارد. واین امر ، البته ، رنج خاطری را برای علی تگین بار آورد[2] . مسعود برخلاف توصیهٔ التونتاش که سیاست دفاعی را برای او پیشنهاد[3] کرده بوداز پلان پدرش-محمود-پیروی میکرد .

یعنی پسر دوم قدرخان رایاری وکمك میکند تاماوراءلنهررا از چنگ علی تگین بیرون کشد ، نیز مسعود با خودفیصله کرده بود که اگرچه این پلان ازآب درست در نیاید ، التونتاش راواخواهدداشت که ماوراء لنهررا فتح کند. مشاوران سلطان از پلان دوم طرفداری میکندودرنتیجه بدان پلان جامه عمل پوشانیدند[4]. دربهار سال ۱۰۳۲ التونتاش بفرمان سلطان بالشکرخویش داخل ماوراءلنهر گردیدو شخص سلطان یك

۱- بیهقی ، صفحات ۵۲۶-۶۵۶

۲- ایضاً ، صفحهٔ ۳٤۸

۳- ایضاً ، را با صفحه ٤۲٦ مقایسه نمایید

٤- بیهقي ، صفحات ٤۱۸- ۱۹ .

فرقه لشکر دیگر که تعداد آن به ۱۵۰۰۰ کس بالغ میشد، بحیث قوت الظهر از بلخ برای التونتاش فرستاد[2]. علی تگین دفاع شهر را به غازیان سپرد و یکصد و پنجاه غلام دیگر را که از دبوسیه (Dubusiya) برگشته بودند، درحصار گذاشت. با فرا رسیدن دشمن نمایندگان علی تگین شهر را ترك دادند و اهل شهر و غازیها خود را به مسعود تسلیم کردند حصار شهر را با یك حمله فتح کردند و هفتاد تن غلام را اسیر گرفتند[3]. لشکریان التونتاش و مسعود در میدان کارزار نزدیك دبوسیه آنقدر موفق نبودند.

در این فرصت ترکمانها برهبری سلجوقی ها[3] با علی تگین پیوستند این مردم پرچم سرخ را بر تپه یی باهتزاز درآوردند و چادرهای خود شان را نیز برافراشتند. این نشان ظفر و جلال و حشمت ایشان میبود[4]. این کارزار فیصله کن نبود، زیرا التونتاش جراحت برداشت و ذکاوت و زرنگی وی لشکر را از تباهی و بربادی نجات داد و صحیح و سالم خوارزمیه برگردانید. وزیر، جراحت التونتاش را پنهان کرد و درعین زمان با وزیر علی تگین داخل مذاکره شد و درنتیجه فیصله کردند که وزیر علی تگین، علی تگین را وادارد که خوارزمشاه بین علی تگین و فرمانروای غزنه مصالحه نماید. علی تگین خاطر نشان نموده گفت که سلطان متوفی (محمود) او را پسر خوانده بود و درزمان مجادله بین محمد و مسعود وی آماده بود از مسعود طرفداری کند[5]. در این فرصت خوارزمشاه که در بستر مرگ افتاده بود، برای بمنصه اجرا گذاردن پلان خویش سعی و مجاهدت

---

۱ - بیهقی، صفحهٔ ۴۲۳.

۲- ایضاً، صفحهٔ ۴۲۴.

۳ - بیهقی، صفحهٔ ۴۲۵.

٤- بیهقی، صفحه ۴۲۸.

٥ - بیهقی، صفحه ۴۳۲.

میورزید و قاصد علی تگین را بارداده ، فریب داد .

بعدازعقد معاهده علی تگین سمرقند برگشت[1] و درعین زمان هیچگونه مانعی درراه برگشتن لشکریان خوارزمی که رهسپار امل بودند ، ایجاد نکرد . خوارزمشاه قبل از آنکه نیروهای نظامی وی خوارزم برگردد ، پدرود جهان گفت . امالشکریان خوارزم زمانی خبر مرگ خوارزم شاه را شنیدند که قوای دشمن بفاصله بیست فرسخ از آنها دور واقع شده بود[2]. سلطان مسعود را ازوقوع این واقعات بروز دوم ماه می سال ۱۰۳۲ خبر دادند[3].

شاید لشکرکشی مسعود ، علی تگین را مجبور ساخته باشد که با اعضای خانواده خویش روابط حسنه برقرار نماید و قدرت و صلاحیت آنهارا برسمیت بشناسد ، نیز احتمال میرود که دراثر لشکرکشی و فشار مسعود بوده باشد که علی تگین اجازه میدهد بنام بغراخان وارسلان خان درسمرقند و بخارا سکه ضرب زنند[4]. و نیز بنا بتأسی ازروش بالا ، علی تگین برای مدت دوسال با فرمانروای خوارزمیه روابط دوستی و مودت برقرار نموده بود .

خوارزمیه ازنگاه موقعیت جغرافیایی همواره یك دولت مستقل میبود ومخصوصاً درفرصتی که زمام امور رادرآن ولا التونتاش دردست گرفته بود . وقتیکه التونتاش والی خوارزمیه مقرر شد ، با پیروزی تمام تهاجمات چادرنشینان همجوار را که برآن

۱- بیهقی ، صفحه ۲۲٤ .

۲- بیهقی ، صفحه ٤۳٦

۳- تاریخ آن دربیهقی (٤۲۵) ثبت شده است .

٤ - مارکوف ، کتلاك ، صفحات ۲۵۱ - ۲

سامان صورت میگرفت، عقب زد و در بین این چادرنشینان برای مرتبهٔ اول از قبچاق ها[۱] نام برده میشود. در عین زمان او و جانشینان وی مانند خوارزمشاهیان قرن دوازده بعض افراد قبایلی را در نیروهای نظامی خود پذیرفت[۲].

و برعلاوه دیده میشود که التونتاش مانند فرمانروای غزنه غلامان زیادی را می خرید و آنها را در کارد خود داخل میکرد. این اقدام التونتاش محمود را بترس انداخت[۳] گرچه التونتاش خود را زیر اثر غزنه میدانست اما محمود بدان فکر بود که التونتاش اوامر غزنه را نمیپذیرد. پس محمود سعی میکرد تا خوارزمشاه را وادارد، غزنه سفر کند اما در این حیله خویش ناکام میماند، مسعود[٤] نیز بهمان دسایس پدر، دست زد و مانند پدرش نتوانست خوارزم شاه راوادارد غزنه سفر کند.

گرچه التونتاش بصورت علنی در برابر سلطه و اقتدار غزنه بغی نکرد لیکن بنا بر توصیه وزیرش به آن دسته مردمانیکه فریب غزنه را خورده بود ند، اخطار جدی داد[٥].

حتی بعد از مرگ التونتاش، مسعود ولیعهدش را معزول نکرد اما سعی و مجاهدت زیاد بخرج میداد که از نیرو و اقتدار وی بکاهد.

لقب خوارزمشاه به پسر مسعود، سعید، داده شد وهارون پسر التونتاش بحیث نماینده شهزاده غزنه درخوارزمیه فرمانروائی میکرد. نیم همان تحفه ها و هدیه هائیکه

۱- بیهقی، صفحه ۹۱.

۲- بیهقی، صفحات ۳۹۸ - ۸۵۹.

۳ سیاست نامه، صفحه ۲۰٦، و ترجمه آن صفحات ۳۰۰-۳۰۲ عوفی، صفحات ۸۹-۹۰.

٤- بیهقی، صفحات ۹۱- ۳۸۹

٥- بیهقی، صفحات ٤۱۰-٤۱۱

بـه التو نتـاش میداد ، بـه پسـرش هـارون تقدیم میشد[1] در بهار سال (۱۰۳٤) هارون رویه یی را در پیش گرفت که از ان عدم اطاعت از سلطان مفهوم می شـد زیرا یك دسته از مردمان بداندیش برای هارون نوشته بود که بـرادرش را که در دربار سلطان مسعود زندگی میکرد بامر سلطان از بامی پایان انداختند (این حادثه دراواخر سال ۱۰۳۳ و یا در آغاز سال ۱۰۳٤ بوقـوع پیـوسته بـود)[2] هـارون ، علی الرغم آرزو وخواهش سلطان غزنه ، بصورت علنی وآشکا را با علـی تگـین و سلجوقیان معاهده بست و درسال ۱۰۳٤ ماه آگست اسم سلطان را از خطبه حذف کرد[3] آوازهٔ معاهده بین هارون وعلی تگین درهمه جا گسترش یافته بودو نیزشایع شده بود که هارون بطرف مروو علی تـگین برترمذ وبلخ حمله خواهند کرد[4] احتمال میرود که دراثر همان پلان بوده باشد که کـوهستان هـای کمیجی (Kumiji)[5] در بهار سال ۱۰۳٤ برختل وترکمانها برقواذیان (دراواخرسال ۱۰۳٤) حمله کردند فرمانده لشکر ترمذ ، بیگتـگین ، برعلیه ترکمانها به سوق الجیشی پرداخت لیکن اخیرالذکر عساکروقوای نظامی خودش راامرداد تا ازدریای آموعبور کنند(نزدیك میله Mela بیگتگیـن دشمـن رادر شبور قان شکست داد ، اما وقتیکه دشمن را دنبال میکرد کشته شد ، نظم ونسق سپاه راهمان فـرمانـدهی که مسعو د فـرستاده

۱ – ایضا ، صفحه ٤۳۹

۲ – ایضا ، صفحه ٤۹۹ پیش از شرح این حادثه درنسخه خطی یك جای خالی مانده است درنسخه طبع طهران ۱۳۰۷ ه صفحه ٤۱۰ سه سطر را می بینیم که در نسخه طبع مورلی عطف توجه نمیکند.

۳– بیهقی ، صفحات ٤–۸٥٤–٥

٤ – بیهقی ، صفحه ٥۳٥

٥ – بیهقی ، صفحه ٤۹۹

(علی تگین بن عبدالله) برقرار کرد[1]

درهمین سال هارون باسلجوقیان دست دوستی ومودت داد بعقیدهٔ ابن اثیر[2] درسال ۱۰۲۹ بین علی تگین وسلجوقی‌ها مناقشه وخصومت آغاز گردید. بنا به‌امر علی تگین جنرال وی الپ - قرایوسف راکه نوادهٔ سلجوق بود، بقتل رسانیدو این شخص مقتول راخودعلی تگین بر ترکها مقرر کرده بودتا برای علی تگین خدمت کند، ناگفته نماند که‌درزمان مقرری یوسف، علی تگین بد و لقب اننچ پیغو Inanch Payghu راداده بود[3] درسال دیگر (۱۰۳۰) پسران عموی مقتول طغرل، وداود پرچم شورش وبغی‌را برافراشتند وآلپ قرا رابا یکهزار نفر پیروان‌وی‌ازدم تیغ کشیدند. علی‌تگین وپسرانش که‌مردم‌از آنها پشتیبانی می‌کردند، برعلیه طغرل وداود دست بسوق الجیشی زدند، ترکمانها راشکست دادند، دارایی آنها راضبط کردند ویك تعداد از زنها واطفال آنها را اسیر گرفتند.

«احتیاج وضرورت آنها راوادار نمودتا درخراسان مسکن وماوای گیرند» ومنتظر فرصت نشسته چشم براه، برای هارون نشینند واگرهارون آنهاراد عوت کند فوراً باوی ملحق گردند. ابن اثیر، یگانه کسی بوده که‌دربارهٔ آنها صحبت میکند، بیهقی[4] عقیده دارد که‌علی‌تگین تا اخرحیاتش سعی میکرددوستی ترکهمانهارا

۱- بیهقی، صفحات ۵٤۳-٤

۲- ابن اثیر، جلدنهم، صفحات ۳۲٤ - ۳۲۵

۳- شاید، پیغو یبغو خوانده‌شود، Mar quart, Ostturk Dialektstudien

٤- بیهقی، صفحات ۵۵۱ - ۸۵٦

چه ازراه گفتار ویاچه ازطریق نقره وپول کمایی کند . زیراوی می اند یشید که توسط ترکمانها می تواند پایه های سلطنت وفرمانروای خویش را محکم واستوار سازد بعد ازاو دو پسر وجنرال ایشان با ترکمانها بنای لجاجت و دشمنی را گذاشتند وآنهارا وادارساخت که بطرف خوارزمیه بروند درینجا بایدعلاوه نمود ه گفت که ترکمانها درزمان التونتاش موسم زمستان را در خوارزمیه بسرمی بردند [1] هارون زمین های نزدیك شراخان(Shurakhan)و ماش رباط [2] را به آنها بخشید. درهمین سال درماه اکتوبر شاه ملك فرمان روای جند (Jand) که از دیرباز با ترکمانها کینه وعداوت می ورزید، بر آنها حمله کرد، درین جنگ تقریبا هفت یا هشت هزار ترکمن بقتل رسیدو باقیمانده آن ازروی آب یخ بسته دریا فرار کرد ند، وجان به سلامت برد ند : هارون باشاه ملك داخل مذاکره شد اما شاه ملك پیشنهاد هارون را که مبنی برمیانجیگری بین شاه ملك وسلجوقی ها باشد، ردکرد درضمن به هارون وعده داد که درلشکر کشی وی به خراسان یك فرقه نیروی نظامی خودش را مورد دسترس وی میگذارد هردو زمامدار فیصله نمودند که قوای نظامی هردوطرف تا کرانهٔ دریا رفته ودروسط دریا بین بزرگان هردوطرف در بین کشتی ها مذاکره شروع شود. این ملاقات ومذاکره دردوازدهم ماه نوامبرصورت گرفت.

شاه ملك ازدیدن لشکرهارون بهراس افتاد (تعدادلشکر هارون به ۳۰٫۰۰۰ نفر بالـغ می شد) وبدون اینکه متحدخودرا اطلاع دهد، به جند (Jand)

۱ـ بیهقی ، صفحه ۵۸۳

۲ـ دراین «ماشه» ثبت می کند (ترکستان بارتولد ، صفحه ۱۴۹)

بازگشت خصومت شاه ملك نتوانست هارون را از حمله بر خراسان باز دارد (در بهار سال ۱۰۳۵) زیرا حمله از جند برخوا ر زمیه فقط درزمستان امکان داشت صورت بگیرد.

مرگ علی تگین درتابستان ویادرخزان سال ۱۰۳٤ بوقوع پیوست. دربهار سال ۱۰۳۵ مسعودرا از تخت نشینی فرزند ارشدش خبردا د و نامه یی به بخارا فرستاد واز اینکه علی تگین فوت کرده بود، اظهار غم واندوه نموده و درعین زمان تخت نشینی فرزند علی تگین راتبریك وتهنیت گفت. دراین نامه ایلك جوان را «الامیرالفاضل الولد»[1] نوشته اند. هم درهمین فرصت هردو فرزند علی تگین باهارون معاهده نموده بودندووعده گذاشتند که بهمدیگر دست دوستی واتحادداده برصغانیان وترمذحمله کنند وازدریای آموعبور کرده باهارون در نزدیك اندخود یکجاشوند. ابوالقاسم فرمانروای صغانیان دربرابرحمله آنها مقاومت نکرده روی بسوی شمال فرار کرده رهسپار سرزمین کمیجی ها شد. نیروهای نظامی ایلك ازدارزنگی درگذشته ترمذرا به محاصره گرفتنداما نتوانستند قلعه وحصاررا فتح کنند.

درعین زمان خبررسید که هارون درآغاز مرحله لشکرکشی دردست غلامان زرخرید غزنویها بقتل رسیده است[2]، وپسران علی تگین ازطریق دروازهٔ

۱ـ بیهقی، صفحهٔ ۵۷۰ (الامیرالفاضل الولد)

۲ـ بیهقی، صفحهٔ ۸٦۰

آهنین [1] بسمرقند برگشتند. درتابستان همان سال خبر پیروزی وموفقیت سلجوقی هادرخراسان، پسران علی تگین راواداشت که برصغانیان برای یکباردیگر حمله کنند. پسران علی تگین ازسمرقندحرکت کردند، لیکن فقط دوویاسه منزل جلورفتند زیراشنیدند که ابوالقاسم ودیگرجنرالهای مسعود قوای نظامی زیادی برای مقابله با آنها تهیه دیده اند [2] درفرصتی که مسعوداراده‌داشت ازپسران علی تگین انتقام بگیرد، آنهانزد مسعود یك‌شریف زاده ودانشمندی راکه ازاهل سمرقند بود، به بلخ فرستادندواز سلطان عفو خواستند. سلطان عذرپسران علی تگین راپذیرفت امابرای اینکه خفقان خودرا نسبت به پسران علی تگین نشان دهد، قاصدآنهارابارنداده ومذاکرات فقط بین دانشمند سمرقندی ووزیرمسعودادامه داده میشد [3].

درماه دسامبرسال ۱۰۳۶ پسران علی تگین قاصدان وپیامبرانی راکه مشتمل برآلپ تگین وخطیب بخاراوعبدالله پارسی بود، نزدمسعودفرستاداین کرت سلطان مسعود قاصدهای پسران علی تگین رابارداد وازصحت وسلامت برادرش ایلك جویاشد وبدینصورت ازنامهٔ نخستین خودکه ایلك راپسرخوانده بوداحترام بیشتری بجاآورد. درعین زمان مسعودامرداده بودکه نباید قاصدهای ایلك از معاملات دولت آگاهی حاصل کنند. ایلك تقاضاداشت که یکی ازشاهدخت های غزنوی راسلطان به وی بزنی بدهد وهمچنان یکی ازشاهدخت های قراخانی

۱- ایضاً صفحه های ۵۷۵ - ۷

۲- بیهقی، صفحهٔ ٦۱۱

۳- بیهقی، صفحات ٦۱۵ - ۱٦

راسلطان برای یکی ازپسرانش از دواج نماید .
ایلك دراین پیام خود برای سلطان علاوه نموده نوشت که اگرچنین اقدام دوجانبه صورت بگیرد ، وی حاضراست ازختل درگذرد .

ایلك درعین زمان ازسلطان خواهش کرده بود که بین اوورئیس خاندان سلطنتی قراخانی ، ارسلان خان بحیث میانجی داخل‌مذاکره ومفاهمه‌گردد ایلك به سلطان وعده داده بود که درمجادله بین‌سلطان وسلجوقی‌هاآماده است‌بسلطان امداد نظامی بدهد. این پیشنهاد ایلك راسلطان پذیرفت وقرار برآن گذاشت که خواهرایلك رابرای پسرش ، سعید،بزنی بگیرد وبرادرزادهٔ سلطان محمد، دخترنصررادرعقد نکاح ایلك درآورد. مسعود رئیس بلخ راکه عبدالسلام نام داشت بحیث قاصد خویش به ماوراءالنهرفرستاد ۱ .این قاصد تاماه‌سنامبر سال ۱۰۳۷دردربار پسران علی تگین میبود ۲ .

دراین‌جا بایدخاطرنشان‌نموده‌گفت که روابطمسعودباقراخانیهای ترکستان کاملا دوستانه نبود. درسال ۱۰۳٤توام‌با برگشت قاصدمسعودازماوراءلنهر ، پیامبرانی ازطرف بغراخان نزدمسعودآمدندوخواهش کردندتاشاهدخت زینب (دختربرادر محمود یعنی‌دخترنصر)راکه‌بزنی‌وی‌داده‌است ،ماوراءلنهربفرستد دروهله‌نخست مسعودراضی بودعروس راماوراءلنهربفرستدامابعدهاوقتیکه‌اطلاع یافت بغراخان بنام زینب همان بخش قلمرو اوراکه بطور میراث به زینب رسیده بود نیز می‌خواهد درتصرف خوددرآورد، ازفرستادن‌عروس به‌ماوراءلنهر اباورزید .

۱- بیهقی ، صفحات ۶۳۱-٤ .
۲- ایضاً ، صفحهٔ ۶۶۱ .

قاصد بغراخان رارد کرد وسپس مسعود به ارسلان خان از دسیسه و بهانه کاریهای بغراخان شکایت کرد . دراثر شکایت مسعود ، ارسلان خان برادرش بغراخان راسرزنش کرد اما بغراخان بامسعود وبرادرش سرستیزه وعداوت راپیش گرفت. تحت این چنین شرایط بغراخان ازآن پیروزیکه نصیب سلجوقی‌ها درخراسان گردیده بود، شادوخرسند شد .

درین جا باید علاوه نموده گفت که بین بغراخان وطغرل سلجوقی از سال ۱۰۳۵ آیین دوستی ومودت برقرار بود [1] درسال ۱۰۳۷ یك بوت دوزی راکه درکرانهٔ دریای آموزندانی میکنند، ودراثر تحقیق معلوم میشود که آن بوت دوزبرای بغراخان جاسوسی میکرد ونامه هارا برای رهبران ترکمانها می برد. ازمحتویات این نامه‌ها برمی آید که خان به ترکمان‌ها وعده هرگونه کمك نظامی رادادهبود. سلطان مسعود بنابرمشورهٔ مشاوران خویش هیچگونه حرکتی نکرد که گویاوی از این اقدام وفعالیت ها اطلاع دارد به بوت دوزجاسوس یکصد دیناردادهشد و سپس اورابه هندفرستادند تامحتویات نامه‌ها فاش نگردد. درعین زمان امام ابوصادق تبانی را بحیث سفیر وپیامبردر رأس یك هیئت به ترکستان فرستاد، مصارف این هیئت به ده هزاردینار بالغ شد ومقصد این هیئت آن بودتا توسط ارسلان‌خان بابرادرش مصالحه نمایند. سفیروقاصد مسعود ، امام ابوصادق؛ غزنه رابقصدترکستان در۲۳ ماه آگست سال ۱۰۳۷ ترك گفت و درترکستان برای مدت هژده ماه باقیماندودرآنجا وظیفه اش راباکمال پیروزی وموفقیت

۱ — واضح است که این مردهمان بغراخانی نمیباشد که ابن اثیرازآن یاد میکند طغرل رابغراخان زندانی کردو سپس توسط برادرش داودآزادشد(ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۲۳)

انجام داد. بغراخان دربارهٔ مهارت این سفیر در رشتهٔ مجادله میگوید که وی درآن فن از ابوحنیفه گوی سبقت را ربوده است[1] از این گفته ها بر می آید که روابط این دو برادر ارسلان خان و بغراخان برخلاف گفته بیهقی بدان حد و اندازه وخیم نگردیده بود که یکی برعلیه آندیگری پرچم خصومت را بصورت علنی و برملا بلند کرده باشند.

در ۲٤ ماه سپتامبر همان سال، ازطرف هردو برادر وهم چنان ازطرف یلک فرما نروای مجهول الهویه دیگر قاصدانی به دربار مسعود فرستاده شده بود.[2]
درسال ۱۰۳۸ ابواسحاق ابراهیم[3] پسر ایلك نصر اول، برای نخستین بار درماوراءالنهر عطف توجه میکند. دراین فرصت اورا به لقب بورتگین[4] یاد میکردند؛ این مرد اززندان پسران علی تگین فرار کرده بود وظاهراً چنان معلوم میشود که وی بار نخست نزد برادرش، عین الدوله، دراوزگند[5] پناه برده بود؛ لیکن برای مدت مدیدی درآنجا باقی مانده نتوانست[6].

۱- بیهقی، صفحات ٦٥٦-٨.
۲- بیهقی، صفحه ٦٦٠ (لشکرغان والی سمکان)
۳- بیهقی، صفحه ٦٨٢ اماطوریکه معلوم میشود درآنجا هرگز ایلك ابراهیم وجود نداشته پاورقی نمره ٤ صفحه ۳۰۰ (ترکستان بارتولد مراجعه کنید)
٤- دربیهقی، گردیزی ومنوچهری پورتگین ثبت شده لیکن بدون شك وتردیدی بوری (گرگ: مترجم ازترکمانهای آقچه پرسیده است) یعنی گرگ باید باشد. (ترکستان بارتولد نمره پاورقی ٥ صفحه ۳۰۰)
٥- درطبع تهران (٥٥٨) بهمان املاء بالا ثبت شده و درطبع مورلی (صفحهٔ ٦٨٢) «راست اورگنج» قیدشده، نامه ایکه برای وزیر نوشته بود درUzgandتحریر گردیده بود.
٦- بیهقی، صفحهٔ ٦٩٧

درتابستان سال۱۰۳۸برای وزیرغزنوی نامه یی ازوی رسیدووزیرازمحتویات آن نامه برای سلطان اطلاع داد ، «نام شکوهمندوبزرگ» شهزاده ،حکومت غزنه را واداشت تابدو پاسخ دلپذیری بفرستد. امابنا برهدایت سلطان متن نامه چنان ترتیب شده بودکه اگرآن نامه دردست پسران علی تگین بیفتد ، سبب آزاروباعث رنج خاطرآنها نگردد[۱] شهزاده در سرزمین وقلمروکمیجی عقب نشسته بودودر آنجا دست وپا کرده به تعداد (۳٫۰۰۰) عسکر برای خودجمع آوری نمودوبوسیله آن نیروی نظامی وخش[۲] Wakhsh وختل راکه درجوارهلبك واقع بود، اشغال نموده ویران کرد.

این شهزاده تاکرانه های پنج Panj خودش رارسانید ودرآنجا بد واطلاع دادند که شخص سلطان عزم دارد برعلیه وی به لشکرکشی بپرادازد ،بوریتگین دراثر این اطلاع عقب نشست وازین اقدام خویش اظهارندامت وپشیمانی کرد. باوجودآن یك فرقه نیروی نظامی که تعداد آن به ده هزارنفربالغ می شد درمقابل وی در(ماه اکتوبر)فرستاده شد[۳] سپس به سلطان مسعود اطلاع دادندکه بوریتگین ختل راترك دادو بطرف سرزمین کمیجی ها عقب نشسته است بنابه هدایت سلطان مسعودجنرال علی به بلخ برگشت وسلطان یك پلان لشکرکشی راکه شخص خودش دررأس آن قرارگرفته بوددرماوراءلنهرتجدیدکرد مقصد سلطان ازاین لشکرکشی آن بودکه درزمستان همان سال گلیم بوریتگین

۱-بیهقی ، صفحه ٦٨٤

۲-دربیهقی بایدعوض رخش وخش خوانده شود .

۳ - بیهقی ، صفحات ٦٩٦-۹ .

راجمع کندوسپس برعلیه ترکما نهاداخل اقدامات گردد .

وزیرسلطان مسعود سعی میکرد که لشکرکشی یادر بهارراه‌اندا خته شودکه علوفهٔ نورسته وگیاه‌زیاد است ویااینکه آن لشکرکشی درخزان سردست گرفته شود، زیرادرآن فرصت حاصلات جمع میشودو هم‌درآن زمان زحمت‌وفرماندهی لشکرکشی رابدوش‌فرمانروای صغانیان وپسران‌علی‌تگین انداخته ، قوای‌نظامی سلطان راازمشقت ومصیبت زمستان وامی رهانند [1] . سلطان مسعودبدین نصایح واندرزگوش نداد [2] ودرفکرآن بودکه ازبی‌نظمی که درماوراء لنهر شروع‌گردیده بود ، استفاده کند ودرنتیجه آنسامان راجزء قلمروخویش‌سازد.

مسعود به فرمانده ترمذ بیگتگین [3] امرداد تاازکشتی‌ها مانند همان پلی که پدرش سلطان محمود درسال ۱۰۲۵ تهیه دیده بود ، درست کند این پل هردو کرانه‌دریارا باجزیرهٔ ارال پیغمبر(Aral-Payghambar) وصل میکرد. . . . ساختمان این پل آنقدر رهادشوارنبود زیراتمام‌موادکارآمدآن درآنجا موجود بود، نیروهای‌نظامی سلطان بروزدوشنبه ۱۸ ماه دسامبر ازپل‌عبور کردندوبروز یکشنبه سی ویکم دسامبر بدون اینکه بامانعی روبروگردند ، به صغانیان رسیدند درعرض راه ، دراثرسرماوبرف زیاد بازحمات ومشکلات زیادی روبروشدند.

۱- بیهقی ، صفحات ۷۰۲-۳ .

۲- گردیزی ، صفحه ۱۷ .

۳- ازگفتهٔ بیهقی چنان استنباط میگردد (صفحه ۷۰۴ که این بیگتگین درزمان سبکتگین فرماندهٔ نظامی ترمذ مقررشده بود واین بیگتگین همان بیگتگین میباشد(بعقیدهٔ خود بیهقی) که درسال ۱۰۳٤ بقتل رسید . ودر(صفحه ۷۰۷) بیهقی فرماندهٔ ترمذ را بنام نوشتگین ثبت کرده است .

بگفته بیهقی هیچ نیروی نظامی به اندازه لشکریان مسعود دچار اینقدر زحمت نگردیده بودند. بروز نهم ماه جنوری، وقتیکه عساکر مسعود بدرهٔ شونیان (Shuniyan) رسیده بود نامه یی از وزیر رسید که در آن از حرکت قوای سلجوقی ها از سرخس بطرف گوزگان خبر میداد از این حرکت سلجوقی ها چنان حدس زده میشد که آنها عزم داشتند ترمذ میروند تا پل را خراب کرده و رابطه سلطان را با قلمرو وی قطع کنند، سلطان مسعود مجبور گردید عقب نشیند زیرا هم در همین فرصت بوریتگین قبل ازسلطان درهٔ شونیان رادرتصرف خود درآورده بود. سلطان مسعود نمی توانست تحت این چنین شرایط با دشمنی مقابله کند که به اصطلاح تمام راه وچاه آن سرزمین را بلد بود. سلطان بروز جمعه دوازده جنوری به عقب نشینی شروع کرد ودرظرف دو هفته به ترمذ برگشت (۲۶ جنوری). درتمام عرض راه، درحالیکه لشکریان مسعود عقب می نشستند بوریتگین آنها رادنبال میکرد، سامان اشترواسپ های قوای نظامی مسعود را می ربودند[۱]. این لشکرکشی بیهوده مسعود وعقب نشینی وی برشهرت بوریتگین افزود وهمان بود که درخزان سال ۱۰۳۱ بحکومت غزنه اطلاع رسید که بوریتگین با یاری وکمک ترکمانها چند مرتبه برپسران علی تگین غلبه حاصل کرده و تقریباً ماوراءلنهر را در تصرف خویش درآورده است[۲].

دراین جالازم نمیدانم[۳] ازپیروزیهای تدریجی سلجوقی هادرخراسان ومجادلاتیکه بین نیروهای نظامی مختلف بوقوع پیوسته صحبت کنیم. نیزدراین

۱- بیهقی، صفحهٔ ۷۰۷.
۲ - بیهقی، صفحهٔ ۷۴۵.
۳- به صفحهٔ ۲۴ ترکستان بارتولد، مراجعه کنید.

فرصت آرزو نداریم درباره لشکر بیکران وبسیار مجهز سلطان مسعود سخن درمیان گذاریم وبگوییم که لشکریان مسعود بنسبت سامان ولوازم زیاد نمیتوانست جلو روند . درعین زمان لازم نمیدانم که دربارۀ چادر نشینان واینکه صحرای استپ چون پدر ومادر[1] آنها بود چیز نویسی کنم، وهم موزون نه میدانم که دربارۀ چادر نشینان واینکه آنها سامان ولوازم خودرا به فاصله ۱۲۰ میل از کمپ خودد ور میگذاشتند[2] تا بدان وسیله بهتر بتوانند با دشمن نبرد کنند، سخن گویم. سلجوقی ها بنا بخواهش خود از امداد نظامی ماوراءلنهر بهره مند گردیدند[3] درعین زمان دیده میشود که سلجوقی ها ازخطر حمله ازعقب مصون می بودند وعلت آن، این بود که درخوارزمیه بعد ازمرگ هارون ، اسماعیل خندان فرمانروایی میکرد واین زمامدار جدید خوارزمیه ، دشمن غزنویها بود. مسعود برای اینکه گریبان خودرا ازچنگ این فرمانروایی خوارزمیه رها سازد درسال ۱۰۳۸ برای شاه ملك جند (Jand) فرمان وعهد (×) خوارزمیه راداد. مساعی اخیرالذکر برای اینکه خوارزمی هارا بصورت داوطلبانه فرمانبردار خود سازد ، با ناکامی روبرو گردید. وبهمان جهت بود که وی لشکر کشی خودرا برخوارزم تازمستان سالهای ۱۰٤۰ ــ ۱۰٤۱ به تعویق انداخت . درماه فروری سال ۱۰٤۱ آتش جنگ برای سه روزدر آسیب (Asib) درگرفت وخوارزمی هاشکست خوردند . بعقیده بیهقی بعد ازآنکه خوارزمی ها ازفرارسیدن نیروهای نظامی غزنویان اطلاع یافتند

۱ــ بیهقی ، صفحه ٦٦٩ .

۲ــ ایضاً وصفحات ۷۱۲ ــ ۱۳ (سی فرسخ)

۳ــ بیهقی ، صفحۀ ۷۳٤ .

(×) زین الاخبار ، گردیزی ، ، باهتمام قزوینی ، صفحه۲

راه فرار را پیش گرفتند. و اسماعیل از تخلف عهد و بد وفایی خویش بهراس افتاد پایتخت خود را (۲۸ مارچ) بقصد سلجوقی ها ترك داد.

درماه اپریل مرکز خوارزمیه را شاه ملك اشغال کرد و باوجود اینکه، مسعود در آن فرصت پدرود جهان گفته بود، خطبه را بنام وی قرائت کردند[۱].

پیش از لشکر کشی شاه ملك، سلجوقی ها مسعود را شکست داده بودند. کارزار دندانقان[۲] (Dandanqan) درماه می سال ۱۰۴۰ برای همیشه به فرمانروایی غزنویها درخراسان خاتمه داد. درنزدیك کارزارگاه تختی[۳] زدند وطغرل بر آن تخت نشست وازطرف تمام مردم بحیث امیرخراسان پذیرفته شد. بعد از این نامه های پیروزی برای هردوخان ترکستان، به پسران علی تگین وبوریتگین و عین الدوله نوشتند. شکست خوردگان را تا کرانهٔ دریای آمو دنبال کردند وعلت آن این بود تا آنها بسوی ماوراءلنهر فرار کنند. واین امریك نشانه واضح شکست غزنویها وعلامت پیروزی طغرل میبود ومردم از این حادثه آگاه می گردیدند ازطرف دیگر، می بینیم که مسعود نامه یی بقلم بیهقی نوشته برای رئیس وسر کردهٔ قراخانیها می فرستد ودر آن نامه مدعی میگردد که ارسلان خان از یاری و کمك بدو دریغ نخواهد نمود وحتی آماده خواهد شد که شخصاً دران لشکر کشی سهم بگیرد[۴]. مسعود دران فکر واندیشه بود که نه تنها بلخ وملحقات آنرا ترك گوید

۱- بیهقی، صفحات ۸۶۵-۷.

۲- حصار وقلعه یی درچهل میلی مرو (ژوکوفیسکی وزولینی، صفحهٔ ۳۸).

۳- بیهقی، صفحهٔ ۷۸۸. باوجود آن راورتی (طبقات ناصری، صفحهٔ ۱۳۲) عقیده دارد که بیهقی درباره تخت نشینی یکقلم خاموش مانده است.

۴- بیهقی، صفحهٔ ۷۹۶.

بلکه غزنه راهم تخلیه نماید. وزیر دربار غزنه ودیگر شرفاء سعی ومجاهدت میورزیدند تامسعود راازآن فکرواقدام منصرف سازند، زیرا بعقیده وزیر وشرفاء خطر بدان اندازه یکه مسعود فکرمیکرد، بزرگ وهولناك نبوده است[1].

لیکن مسعود به مشوره شرفا ووزیر خویش گوش نداد، عهد وفرمان بلخ و طخارستان رابرای بوریتگین فرستاد[2] تابدان وسیله آتش جنگ ومخالفت را بین وی وسلجوقی ها دردهد. وخودش رهسپارهندگردید. درفرصتی که غزنه را بقصد هند ترك میداد بهشرفائیکه درغزنه میماندند توصیه کرد که به مجرد رسیدن سلجوقی ها بدان ولا برای آنها خدمت نمایند[3].

طوریکه واقعات مابعد نشان داد، آن ناامیدی ویاس مسعود پیش از وقت بوده است. بعد ازعزل ومرگ سلطان (درجنوری سال ۱۰٤۱)[4] ودورۀ فرمانروایی مختصر برادرش محمد درماه اپریل سال ۱۰٤۱[5] فرزندفعال مسعود مودود، برتخت نشست. هم درهمین دورۀ مودود روزگارباز برای یکباردیگر بکام غزنویها دورمیخورد. در دورۀ مودود برای یکبار دیگر بلخ وترمذ جزء قلمرو آل ناصر شدو شاه ترك ها درماوراءالنهر (شاید بوریتگین باشد) اقتدارو قدرت غزنه رابرسمیت شناخت[6]

۱- بیهقی، صفحات ۸۲۹-۳۰.

۲- بیهقی، صفحهٔ ۸۲٦.

۳- بیهقی، صفحهٔ ۸۳۲.

٤- بعقیدهٔ گردیزی (F.174;Camb.,Ms., f140a) یازدهم جمادی الاول ۴۳۲؛ فیزبه ترکستان بارتولد صفحهٔ ۱۸ مراجعه کنید.

٥- بیهقی، صفحهٔ ۸٦۷ ابن اثیر، جلدنهم، صفحهٔ ۳۳٤.

٦- ابن اثیرجلد نهم صفحه ۳۳٤

فرمانده نیروهای نظامی ترمذ امیرك بیهقی (اسم حقیقی وی ابو الفضل حسن احمد بن محمد) شهر ترمذ را برای مدت پانزده سال در برابر سلجوقی‌ها دفاع میکرد وفقط زمانی آن شهر را به داود تسلیم کرد که امیدش از غزنه بکلی قطع گردید، داود وظیفه وزارت را به امیرك تکلیف کرد اما وی آن کرسی را قبول نکرده وبغزنه برگشت ودرآنجا از طرف حکومت غزنه بحیث رئیس دیوان اسناد دولتی مقرر شد.

ایضاحات مورخ درباره دفاع دوامدار ترمذ با آن گفتهٔ وی که امیرك رئیس دیوان اسناد رسمی مودود مقررشده بود (یعنی پیش از۱۰۴۸) سر نمی خورد و متناقض میباشد.

حتی دیده میشود که سلجوقی‌ها درسال ۱۰۴۳ خوارزمیه راجزء سرزمین وقلمرو خویش ساختند. شاه ملك بطرف پارس فرار کرد ودرآنجا برای مدتی در بیهق زندگی میکرد[2] لیکن بالاخره درمکران (Makran) زندانی گردیده ودرهمان زندان وفات کرد[3] انتقال زمامداری بلخ به آل سلجوق وقطع علاقه بین غزنویها و ماوراءالنهر فقط در سال ۱۰۵۹ در اثر معاهده‌یکه بین داود و سلطان ابراهیم غزنوی منعقد گردید، صورت گرفت.[4]

۱- تاریخ بیهقی (ff.696-20a)

۲- تاریخ بیهقی (ff.28d-29a) شاه ملك را در اینجا ابوالفوارس شاه ملك بن علی البرانی ملقب به حسام الدوله ونظام الملة ثبت کرده‌اند.

۳ بیهقی صفحات ۸۶۷-۸، ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۳۴۶.

٤- مولر، اسلام (Muller, Der Islam) دوم ۷۷، راورتی، طبقات ناصری، صفحات ۱۰۳-۱۳۲.

تقریباً درهمین فرصت بود که بوریتگین ابراهیم باتمام جلال و شکوهمندی پایه های یك دولت مستقلی رادرماوراءلنهر بنیادگذاشت . ازروی سکه‌ها[۱] شاید بدین نتیجه میرسیم که بوریتگین ابراهیم پیش از آن در بخارا را در سال۴۳۳/۱۰٤۱-۲ فرمانروایی میکرد وهم احتمال‌میرود که وی فرمانروای تحت الحمایهٔ بغراخان بوده باشد .

برسکه های سال ۱۰٤٦/٤۳۸-۷ (که شاید درسمرقند[۲] ضرب زده شده باشد)لقب مکمل ابراهیم راکه عبارت‌از «امام الدوله تاج المله سیف خلیفة الله تمغاچ ابراهیم »باشد، می‌بینیم[۳] . این‌لقب تمغاچ خان[٤] راکه ابراهیم وپیش ازوی بغراخان برخودنهاده بود نشان‌میدهد که آنها از امپراتورهای چین تقلید میکردند برعلاوهٔ این تقلید، نکات‌زیر موضوع راخوبتر وبهتر روشن میسازد:

ابراهیم‌لقب «پادشاه شرق وچین»[٥] وهمچنان پسرش نصرلقب «سلطان شرق‌وچین»[٦] را برخودمی گذارندرحالیکه هردو تن(یعنی پدر وپسر) بنا براطلاعات موثق ومعتبر فقط درماوراءلنهر فرمانروایی میکردند .

راه رابرای پیروزیهای‌ابراهیم ، بعقیده ابن‌اثیر[۷]، مجادلات ونفاق های

۱- مارکوف (A.Markov) ، کتلاك ، صفحهٔ ۲۵٦ .

۲-مارکوف ، کتلاك ، صفحه ۲٦۲ .

۳- امام‌الدوله وتاج الملة سیف خلیفه‌الله .

٤-به‌پاورقی نمره ۷ ، صفحهٔ ٤۰٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید .

٥-مارکوف ، کتلاك ، صفحهٔ ۲٦۳ (etseq)

٦-ایضاً صفحه۲٦۸ (etseq)

۷-ابن‌اثیر ، جلد نهم ، صفحه ۲۱۱ .

داخلی بین قراخانیهای ترکستان که مادر باره آن در جای دیگر سخن گفتیم ۱، هموار کرد. نیز درهمین آوان بود که یك نهضت اهل تشیع که شاید آخرین نهضت این فرقه مذهبی باشد در ماوراءلنهر در دورهٔ بغراخان هارون در سال ۴۳۶/۱۰۴۴-۵ شروع گردید. درباره این نهضت مواد کافی مورد دسترس ما نمیباشد. دراین مرتبه بازهم هیأت تبلیغاتی این فرقه مذهبی موفق گردید باینکه مردم را وادارد که نسبت به خلیفه فاطمی، مستنصر سوگند وفاداری یاد کنند (۱۰۳۶-۱۰۹۴) بغراخان چنان وانمود میکرد که گویا وی تبلیغات مبلغین شیعه را پذیرفته است، لیکن در حقیقت آرزو داشت که پیروان و مبلغین آل تشیع را به موفقیت کاذب شان شاد نماید و همان بود که درفرصت مساعد امر داد که تمام اهل تشیع را در بخارا از دم تیغ بکشند و در دیگر نقاط قلمرو وی پیروان شیعه را از بین بردارند ۲.

در تاریخ ماوراءلنهر دورهٔ فرمانروایی قراخانیها نخستین خاندان سلطنتی ترك ها که بصورت مستقیم بر تمام آنسامان فرمانروایی میکرد، بدون شك و تردید، یك دورهٔ بزرگی بحساب می آید «متاسفانه کمی معلومات وقلت مواد درباره این دوره اجازه نمیدهد که از تحولات تشکیلات سیستم اداری سامانی مرخواننده را معلومات دهیم و یادرباره اینکه مغول ها این سرزمین را چطور یافته بودند، چیزی مورد دسترس خواننده بگذاریم. امادربارهٔ تحولاتیکه سلجوقی هادر پارس بوجود آوردند تا یك حد واندازه معلومات داریم زیرا شرایط هم مانند باید نتایج وثمرهم مانندی بارآورد، درعین زمان باید علاوه نموده گفت که آگاهی ازساختمان

۱-هندبوك سیمریجی، جلد دوم، صفحه ۹۸.

۲-ابن اثیر، جلد نهم، صفحه ۳۵۸.

امپراطوری سلجوق درماوراءلنهر یك امرمهمی میباشد زیراخوارزمیه جز قلمرو اول الذکر شده بودوخوارزم شاه که خودش را فرمانـروای ماوراءلنهر میدانست، درحقیقت (درسده سیزده) والی سلجوقی ها بودند .

پس ماعزم داریم در باره آن خصوصیات بارزآل سلجوق نسبت به اسلاف شان ، سخن گوییم .

راجع به مزایاومحاسن نخستین فرمانروایان آل‌سلجوق ، طغرل‌الب ارسلان وملکشاه‌از دیربازارزیابی‌ها مورد دسترس خوانندگان آثارتاریخی گذاشته‌شده است .حتی می بینیم که مولر (A.Muller) ؛ آنکه به ترك عقیدهٔ خوبی ندارد[۱] درباره این فرمانروایان ومخصوصـادوشخصـ اخیرالـذکر[۲] (آلـپ ارسلان و ملکشاه) قضاوت عادلانه میکند .

تناقض درسجیه وکردارمردمان ترك وفرمانروایان آنها توجه‌اهل‌خبرةرادر قرون‌وسطی بسوی‌خودمعطوف نموده ومشاهدات‌ادریسی‌راجع‌به ترك هاخیلی‌ها ارزنده است[۳] شهزاده های [ترك *] جنگجو ، هوشیار ، باثبات ، عادل ودارای مزایاومحاسن‌زیادی میباشند.درصورتیکه مردمان ترك ظالم ، وحشی ، درشت وجاهل استند .همان عللی که باعث اختلاف بین ذهنیت‌های انفرادی و ذهنیت های توده‌های کثیر مردم میگردد ، میتواند ازعهده تحلیل وتجزیه اختلاف فرهنگی که بین‌فرمانروایان وتوده‌های تـرك وجود داشته بخوبی برآید .

۱-Derislam جلددوم ، صفحه ۲۲ .

۲-ایضاً ، جلددوم ، صفحه ۹۵ .

۳- جغرافیای ادریسی ، ترجمه Par Jaubert جلداول ، صفحه ٤۹۸ .

*-[ترك] مترجم افزوده است .

برعلاوه دیده ایم که مفکوره های اخلاقی چادرنشینان نسبت به مردمان متمدن بیشتر بر پایه های مذهب متکی میباشد. پس این یك امر بسیار طبیعی است که سلجوقی ها و قراخانیهای اول نسبت به محمود و یا مسعود مسلمان بهتر بودند مثل اینکه سنت ویلادمیر (Saint Vladmir) از امپراطورهای بیزانس مسیحی بهتری بودند.

در دیدهٔ قراخانیها مذهب نه تنها اسلحه یی بود که توسط آن سیستم فرمانروایی خودها را استحکام می بخشیدند، بلکه عقیدهٔ مذهبی، آنهارا از نوشیدن شراب ممانعت میکرد. احتمال میرود که بعض ازاین فرمانروایان تحت تاثیر مذهب از روی صمیمیت مجاهدت میورزیدند که عدالت را پیشه خود سازند.

لیدر و رهبر مردمان چادر نشین که از نگاه لباس[1] و پوشاك از قهرمانهای این مردم فرق نداشت و با تمام زحمات آنها شریك بود[2]، دشوار بود دفعتاً مانند محمود و یا مسعود اعلان مطلق العنانی نماید در تمام سلجوقی ها دیوان صاحب حرس تمام اهمیت وارزش خودرا ازدست داد[3] نیز در همین دوران زمامداری آل سلجوق بود که دیوان صاحب خبر مورد استفاده قرار نمی گرفت زیرا سیستم جاسوسی از نگاه احساسات اخلاقی، مردمان غیرمتمدن نازیبا و نفرت زا میبود.

پرچمدار این سیستم نظام الملك[4] پاسخ زیرین را از طرف آلپ ارسلان دربرابر

۱ـ لباسی راکه طغرل درزمان داخل شدن خود درنیشاپور ر ۱۰۳۸ پوشیده بود در بیهقی با تمام معنی به تفصیل نوشته شده صفحه (۶۹۱)....

۲ـ درزمان شکست وعقب نشینی ترکمانها طغرل برای چندروز کفش وزره را از پای وتن خویش بیرون نکشید.

۳ـ سیاست نامه، صفحه ۱۲۲ و ترجمه آن صفحهٔ ۱۷۹

٤ـ سیاست نامه صفحه ٦٥ وترجمه آن صفحه ۹۹

این پرسش که چرا صاحب خبر را مقرر نکرده است چنین می نویسد: «اگر من صاحب خبری را مقرر نمایم آنانکه از دوستداران و مصاحبان من باشند نه به وی اعتنایی کنند و نه مرو رارشوت دهند زیرا این دسته مردم بلوستی، هم نشینی وفاداری و درست پیمانی خود متکی می باشند، از طرف دیگر دشمنان و بدخواهان من باصاحب خبر راه دوستی ورفاقت را بازخواهند کرد و بدوامد ادمالی خواهند نمود، پس صاحب خبر پیهم خبر های نادرست و ناجایزی را درباره دوستداران ورفقای من تهیه خواهد دید اما درعین زمان اخبار خوشمزه وخوبی رادرباره دشمنان من، بمن خواهند داد کلمات خوب و بد به تیرهایی می ماند که اقلاً یکی از آنها بهدف اصابت خواهد کرد. یعنی هر روز حس همدردی من نسبت به دوستداران من کم خواهد شد اما درعین زمان همان حس همدردی نسبت به دشمنان ما خواهد افزود.»

درنتیجه درمدت کوتاهی دشمنان من بمن نزدیکتر خواهند شد وجای دوستداران را خواهند گرفت و بعد ازآن هیچکس نخواهد توانست چنان نقص وزیان را اصلاح نماید.»

این کلمات نه تنها عقیدهٔ شرافتمندانه یی را منعکس میسازد بلکه قضاوت متین ودرست انسانی را نشان میدهد که ناپاکی های تمدن ذهنش راملوث نکرده است. نیز امکان داشت که همان سیستم جاسوسی بصورت یك اسلحه برعلیه خود شاه استعمال می‌شد، مثلا اگر محمود جاسوسانی رابجان پسرش مسعود انداخته بود، مسعود نیز بنوبه خود دربین هیئت کارمندان وافسران محمود

گماشتگان وجاسوس هایی داشت[۱] ازطرف دیگر ، ازینکه نظام الملك دیوان صاحب خبر را قاعدهٔ بنای دولت میداند ، صحیح است زیرا الغای سیستم جاسوسی تازمانیکه یك کنترول موثری جانشین آن نگردد راه خودسری رابرای حکام وشهزادهها هموار میسازد .

این مفکوره پارسی ها که شاه را یگانه فرمان روا وباصطلاح اختیار دارکل درامور دولت ومملکت میدانستند ، درنظر چادرنشینان یك نظریه وفکر بیگانه واجنبی می بود ، زیرا چادرنشینان عقیده داشتند که امپراطوری مال و دارایی مشترك تمام اعضای خانوادهٔ خان میباشد . اتوکراسی دروهله نخست درنظر سلجوقی یك نظریه اجنبی بود زیرا می بینیم که در بعضی شهرهای خراسان بنام طغرل خطبه خوانده میشد ودربعضی شهرهای دیگر بنام برادرش داود خطبه می خواندند[۲] سیستم حیطه های کوچك نفوذ وجنگهای داخلی که زاده چنان سیستم میباشد ، دردوره سلجوقی ها وقراخانی ها خوب انکشاف کرد. دردورهٔ سلجوقی ها عوض معاش به عساکر زمین میدادند واین سیستم توزیع زمین به عساکر ، صدمه شدیدی به مفاد مردم میزد ۲ درنیمه شرقی جهان اسلام ، این سیستم فقط بعد ازفتوحات اسلام انکشاف کرد حتی دراز منهٔ پیشین به عساکر وسربازهای نامدار بحیث انعام وبخشش زمین میدادند ، اما این امر ، البته جنبهٔ استثنایی داردو به اندازهٔ شاذ ونادرمی باشد که نظام الملك[۳] عقیده دارد که شاهان گذشته به عساکر خود زمین نمیدادند بلکه پول نقد میپرداختند:

(۱) بیهقی ، صفحات ۱۶۴ - ۱۶۵
(۲) ابن اثیر ، جلدنهم ، صفحات ۳۲۷ - ۳۲۸
(۳) ترکستان بارتولد ، صفحه ۲۳۸

دردوره امپراطوری سلجوقی ها سیستم اقطاع(fief)عام شد اما این سیستم باعث تاسیس سیستم سرف نگردید.

نظام الملك [1] به صاحبان اقطاع اجازه میدهد که یك اندازه معین محصول ویا پول را از مردم دریابند اما بهیچ صورت مجاز نمیدانند که آنها زمام اختیار مال، زن واطفال مردم رادردست بگیرند سیستم اقطاع از دارایی ملکی و اراضی فرمان روایی کاست واین خودنشان میدهد که چرا توام باارواج سیستم مزبور اهمیت دیوان وکیل رفته رفته ازبین رفت.[2]

به وجود آمدن حوزه های نفوذ کوچك و تاسیس سیستم اقطاع شدید ترین ضربتی بود که حوالت پیکر اقتصادی ومالی طبقهٔ زمیندار نمود. این حقیقت در ماوراءلنهر بیشتر ازخراسان عطف توجه میکند درصفحات گذشته دیدیم که دهقانها درماوراءلنهر بیش ازدیگران درسرنگون کردن خاندان سلطنتی سامانیها رول داشتند. این یك امر طبیعی است که دردورهٔ اول فرمانروایی خاندان سلطنتی جدید دهقانها اهمیت زیادی داشتند زیرامی بینیم که دهقان ایلاق Ilaq بنام خودسکه ضرب میزد[3] نیز توام باپایان لشکرکشی ۱۰۰۷-۱۰۰۸ «دهقانهای ماوراءلنهر» بحیث یك طبقهٔ جداگانه ذکرشده لیکن درشرح وبیان تهاجم مغولها ازدهقانها بدان معنی که کدام رولی رابازی کرده باشد، مطالعه نکرده ایم. اما راجع بزمیندارهای خراسان اینقدرذکر میشود که آنها درقصرهای خانوادگی خودشان

۱- سیاست نامه، صفحه ۲۸ و ترجمه آن صفحه ٤۰

۲- سیاست نامه، صفحه ۸۱ و ترجمه آن صفحهٔ ۱۲۱

۳- Melanges Asiatique iii,715; مارکوف، کتلاك، صفحات ۲۱۸-۱۹.

زندگی میکردند. وقتی که مغلها مردمان دهات وروستا را برای کارهای محاصره جمع میکرد (این کار را درهمه جامنصه اجراء گذاشته بودند) درضمن آن اقدام اوامری برای زمیندارها نیز فرستادند[1] در خراسان بهمان ترك هاییکه صاحب اقطاع بودند، اسم دهقان داده شده بود.

وقتیکه درسال ۱۰۳۵ شهرهایی ازقبیل دهستان، نسا، فراوه را بسلجوقی ها (طغرل داود وکاکای آنها پیغو یا بیغو) دادند هرسه تن رادهقان میگفتند. ودرعین زمان تحفی که درشان والی های مزبور بودنیز برای آنها تقدیم شد. کلاه مخصوص، پرچم لباس بافته مطابق رسوم وعرف مردمان فارسی، اسپها، قیضه، کمربند طلا مطابق عرف وعادات ترکها وبرعلاوه سی پارچه قماش که بمقراض آشنا نگردیده بود[2]

انحطاط وزوال طبقه زمیندار دراثر نزول قیمت زمین صورت گرفت ومترجم نرشخی دراین باره سخن میگوید[3] در زمان وعهدیکه مترجم نرشخی زندگی میکرد یك قطعه زمینی راکه درعصرسامانیها ۴۰۰۰ درهم قیمت داشت هیچ کسی حاضر نمیشد بحیث تحفه وهدیه بپذیرد واحیاناً اگر کدام خریداری برای آن پیدا میشد باز هم آن زمین بدون کشت وزرع باقی میماند وعلت آن همان بیدادگریها وستم هایی بود که فرمانروایان بررعایای خویش روامیداشتند. مفکوره وایده آل شاهنشهٔ اتوکرات که درسرزمین هاوولایات مفتوحه رواج داشت، فاتحان رابدون شك وتردیدمتأثر میداشت. تمایلات مطلق العنانی فرمانروایان، افرادقبیله فرمانروا

۱ـ نسوی، هودس، صفحهٔ ۵۳، ترجمهٔ ۹۰ـ ۹۱.

۲ـ بیهقی، صفحهٔ ۶۱۱ .

۳ـ نرشخی، صفحات ۲۱ـ ۳۰ این درست که مولف درباره قیمت های زمین دربخارا صحبت میکند، واحتمال میرود که این گفته در مورد قیمت زمین ها درروستاودهات نیزصدق میکرد.

را ازوی منزجر میساخت اما ازطرف دیگرخودفرمانروایان را بطرف نمایندگان بوروکراسی فارس جلب میکرد.

سلجوقی ها نمیتوانستند خودشانرا در پیکر فرهنگ سامانیها وغزنویها هضم نمایند زیرا طوریکه مشاهده نمودید اینها تاروزهای اخیر دورهٔ فرمانروایی خودشان از تمام فرهنگها و ثقافت ها بیگانه مانده بودند. ازروی اطلاعات ومعلومات موثق[۱] برمی آید که آخرین سلطان نیرومند و باسیطرهٔ سلجوقی ها سنجر از نوشت وخوان بیگانه بود وگمان نمی‌رود که اسلاف وی از سنجر بهتر آموزش وپرورش دیده باشند. دراین جا باید علاوه نموده گفت که گاهی اوقات ملکشاه رامردی معرفی میکنند که گویا از فرهنگ و ثقافت نسبتاً بیشتری برخوردار بوده است.

پادشاه بیسواد، البته، نمیتوانند سیستم بوروکراتی سرزمین ومملکت پهناور خویش راکه خیلی پیچیده ومغلق میباشد اداره وکنترول نماید. بارسنگین این مسوولیت بدوش وزیرش میبود وهم ازهمان نقطهٔ نظراست که وزرای دورهٔ آل سلجوق نسبت به ازمنهٔ گذشته قدرت زیادی داشتند. وقتیکه نظام الملك دربارهٔ وزرای دورهٔ سلجوقی سخن میگوید آنهارا فرمانروایان مشترك مینویسد وحقا که دراین مورد قضاوت عادلانه میکند[۲] درعین زمان تحت این چنین شرایط مداخلهٔ شاهنشه ودربار در امور مملکت داری تاثرات شوم وفلاکت باری را بار می آورد. نظام الملك[۳] سعی ومجاهدت میورزید که اوامر تحریری وکتبی

۱- (ازسند دیلوماتیکی بنام شخص سنجر نوشته شده) (Texts,P.38)

۲- ابن اثیر، جلد دهم صفحهٔ ۱۳۸.

۳- سیاست نامه، صفحهٔ ٦٦، وترجمهٔ آن صفحات ۹۹- ۱۰۰

از قصر پادشاه نباید صادر گردد، زیرا هیچکس بدان اوامر وقعی نمیگذارد، فرمان شفاهی و زبانی شاهنشاه باز هم خطر بیشتری در بر میداشت. نظام الملک[1] عقیده دارد که باید قانونی منصهٔ اجراء گذارده شود تا همواره یك شخص اوامر شاهنشاه را به دیوان خزانه ببرد و این شخص حق نداشته باشد که وظیفهٔ خود را به شخص دیگری تفویض نماید. بعد از آنکه امر شاهنشاه به دیوان رسید، دیوان فوراً راپوری تهیه کند و از آن راپور شخص شاهنشاه را مطلع سازد وسپس بدان امر جامهٔ عمل بپوشاند. تحت یك رژیم مطلق العنان نمیتوان چنین اندیشه را عملی کرد و همان بود که در اثر اقتدار روزافزون وزیر بین شاهنشاه و وزیر تصادم بوقوع پیوست.

یکی از مشکلات و دشواریها برای سیستم بوروکراسی این بود که با مهاجمین ترکی به چه طرز رفتار شود زیرا این ترکهایی که با شاهنشاه داخل مملکت گردیده بودند، زندگی مستقر را دوست نداشتند و تحت یك نوع سیستم اداری و احدی با سایر مردم نمی شد در آورده شوند. نمایندگان سیستم بوروکراسی جهان فارس طبعاً طرفدار آن بودند تا فرقه‌های مختلف چادر نشین ها بحیث حشم شناخته شده و آن قوانینی در مورد ایشان منصهٔ اجراء گذارده شود که در مورد غلامان زرخرید و سربازان اجیر تطبیق میگردید. از نقطه نظر نظام الملک[2] باید با ترکمانها رویهٔ خوب و رفتار شایسته بشود زیرا آنها از یکطرف باعث بوجود آوردن بی انتظامی میگردند و ازجانب دیگر

۱ـ سیاست نامه، صفحه ۸۱؛ در ترجمهٔ (صفحه ۱۲۰) عکس این گفته عطف توجه یکنند.
۲ـ سیاست نامه، صفحه ۹۴ و ترجمهٔ آن صفحهٔ ۱۳۸.

باخاندان سلطنتی رابطه داشته وکمر درخدمت آنها محکم بسته اند. مولف سیاست نامه عقیده دارد که باید یکدستهٔ هزارنفری ترکمانهارا درحلقهٔ غلامان داخل کنندومانندغلامان، آنهارا تربیه کنندتا بدان وسیله خوی وبوی مردم راگرفته با دیگران آمیزش نمایند وحس نفرت آنها به خاندان سلطنتی کم شود. ودرموقع ضرورت واحتیاج از ۵۰۰۰ تا ۱۰٫۰۰۰ ترکمان راجمع کنند تامانند غلامان خدمت کنند. البته اقدام بدین امریعنی فرزندان میدانهای استب رامانند غلامهای دربار تربیه کردن، دشواریها ومشکلاتی داشت. درعین زمان مفادمردمان مستقررا بان مهاجمینی که هرگزآرزو نداشتند حیات چادرنشینی راترك دهندبازهم ازدشوار، دشوارتـر میبـود.

درنتیجه تحول خانهای ترکی به مطلق العنانهای پارسی چنان وضعی را بوجود آورد که زارعیـن برچادرنشینان غلبه نمایدوچادرنشینان مجبورگـردند که خود راباحیات مستقرتوافق دهندو یادرمملکتی که فتح کرده اند بازحمت و مشقت زیادی زندگی نمایند.

تحت این چنین شرایـط بمشکل مفکـورهٔ نظام الملك عملی شده میتوانست زیراجزئی ترین ضعف درساختمان دولت خطرهای زیادی را بار می آورد.

نظام الملك ازنیروی روبندهٔ فرقهٔ مذهبی اسماعیلیه دردورهٔ ملکشاه [۱] اظهـار خوف وهراس میکرد ودرعین زمان نفوذ آنها بیکه [۲] موقف شان دربین چادرنشینان نسبت به مردمان مستقر فرق داشت، مایهٔ خطرمیدانسـت. اعضای بیکـارطبقه

۱ـسیاست نامه صفحات ۱٦٤ ـ ۵ ترجمهٔ آن صفحات ۲٤۲ـ٤ .

۲ـسیاست نامه، صفحه ۱۵٦ ، و ترجمه آن صفحه ۲۳۱

افسران نیز یکی از عناصری بود که شاید باعث بوجود آوردن اضطراب و ناراحتی گردد. و بهمین جهت است که نظام الملک توصیه میکرد که نباید دو و یا سه وظیفه را یك شخص در دست بگیرد تا بدان وسیله برای افسران بیکار؛ کار و وظیفه پیدا شود[1] حتی می بینیم که همان پلانی را که دراواخر دورهٔ ملکشاه برای تجدید مصارف قوای نظامی پیش کشیده بودند؛ نظام الملك بادیده خوف و بیم مینگرد[2]، یکی از ملتزمین شاهنشاه را قانع ساخت که در دوران صلح و آرامی نباید ۴۰۰,۰۰۰ عسکر را نگهداشت بلکه بهتر خواهد بود آنرا به ۷۰,۰۰۰ نفر تقلیل دهند. بادست اجراآت سپردن این مفکوره خاندان سلطنتی ۳۳۰,۰۰۰ دشمن مسلح برای خود تهیه دید. اما نظام الملك عقیده داشت که نیروهای نظامی شاهنشاه به (۷۰۰,۰۰۰[3]) بالغ گردد تا بدان وسیله آسیای شرقی، افریقه و یونان را فتح کنند. نظام الملك[4] از اینکه ملکشاه مانند اسلافش[5] برای نیروهای نظامی ضیافت هایی راه نمی انداخت، شکایت میکند زیرا در نظر چادر نشینان تمام ملل سخاوت یکی از صفات مهم شاهان و قهرمانها بحساب می آید.

وزیر از ضیافت های طغرل یادآوری میکند و از اهمیت این چنین ضیافت ها در دولت قراخانیها سخن میان میگذارد. وهم از ناامیدی سربازان و مردمان ماوراء لنهر

۱- ترکستان بارتولد، صفحه ۲۳۹ .

۲- سیاست نامه، صفحه ۱۴۴، ترجمه آن ۲۱۳ .

۳- بعقیده راوندی (راحة الصدور، صفحات ۱۳۱-۲) تعداد سواره نظام که به گارد شخص سلطان دردورهٔ فرمانروایی ملکشاه تعلق داشت به ۴۶,۰۰۰ نفر بالغ میگردید.

۴- سیاست نامه، صفحهٔ ۱۱۵، ترجمهٔ آن صفحات ۱۶۸-۹ .

۵- راجع به ضیافت های الپ ارسلان به Hoatsma, Recucil, II, 47 مراجعه کنید.

درفرصتی که ملکشاه درآنسامان به لشکرکشی پرداخت وهیچکس راضیافت نداد صحبت میکند.

دردولت قراخانیها با یك موجبه دیگری که دردورهٔ سلجوقی ها آنقدر رها کسب اعتبار نکرده بود برمی‌خوریم : این موجبه عبارت از تصادم بین قدرت دنیوی وجهان روحانیت میباشد. دراین‌جا میخواهیم به کمك چندمثال نشان دهیم که آن‌مجادله تاچه‌حد واندازه شدید وزننده بوده است. امایك نکته قابل تأسف درآنجاست که‌موادیکه بتواند علت آن‌مجادله را نشان دهد مورد دسترس ما نمیباشد.

طوریکه قبلا اشاره نموده نشان دادیم ، نخستین خانهای ترکی اشخاص متقی و پرهیزگاری بودند . این پرهیزگاری نشان هیچکدام پهلوی دپلوماسی وسیاسی نداشته بلکه‌ازروی‌صمیمیت واخلاق بود.

دراینجا بایست علاوه نموده گفت‌که خانهای مزبور به مشایخ و اهل تقوا وورع نسبت به علمای نصوصی مذهبی بیشتر احترام میکردند. یکی از مشایخ بانفوذ وصاحب رسوخ پارس ابو سعید میهنی Mayhani میبا شد . اگر بگفتهٔ سوانح نگار[1] وی باورکنیم ساجوقی ها دروهلهٔ نخست مجادلهٔ خویش باغزنویها بدین‌شیخ احترام وتعظیم زیادی میکردند. بعقیدهٔ عوفی[2] شیخ ابوسعید بعدازمدتی مانند یك شخص مرتاض زندگی‌نمیکرد بلکه مانند سلطانی روزگارش راسپری‌مینمودازاین نقطه نظرشیخ ابوسعید از شیخ ابوالحسن خرقانی فرق داشت زیرا خرقانی عقیده داشت که خداوندرامیتوان بادلق ویادیبا بندگی

۱- به پاورقی نمره (۱) صفحه ۳۱۱ ترکستان بارتولد مراجعه کنید .

۲- ترکستان بارتولد ، صفحهٔ ۹۷ ، ژوکوفسکی (Op. Cit, P. 188.)

کرد. شیخ ابوسعید کسانی را که در رشتهٔ ساینس عملی تحقیق میکردند بادیدهٔ نفرت نمیدید.

قرار گفته حمدالله قزوینی[1] شیخ ابوسعید باسینا مذاکراتی نمود و بعد ازختم مذاکره شیخ گفت: «چیزیرا که من می بینم او میداند.» ابن سینا دربارهٔ شیخ بعد ازختم آن مذاکرات گفت: «چیزیرا که من میدانم، او میبیند.» این چنین رابطهٔ دوستانه بین یك شیخ و ابن سینا که طبقه اورتودا کس ازوی متنفر بودند[2] مایهٔ تعجب وقابل توجه میباشد: دراینجا باید علاوه نموده گفت که قراخانیها با کسانی در تصادم بودند که آنها به صلح چندان تمایل نداشتند.

طمغاچ خان ابراهیم، بعقیده ابن اثیر[3]، یکی از زهادبي مانندی بود؛ پدرش نصر نیزیکی از فقراء وزاویه نشینان میبود[4] وطمغاچ خان بدون اجازه فقها ازهیچ کس پول نمیگرفت.

طمغاچ خان بسیار زیاداز روحانیون احترام میکرد: میگویند روزی چنان اتفاق افتاد که ابوشجاع، یکی ازاحفادعلی، بدوگفت که اولیاقت پادشاهی راندارد. به مجرد شنیدن این کلام طمغاچخان دروازه‌های قصررا بروی خود بست وفیصله کرد که از تاج وتخت درگذرد. لیکن بعدها دراثر اصرار مردم ازعزم خویش منصرف شد زیرا مردم اورا بسیار گرامی میداشتند وعقیده داشتند که طمغاچخان

۱ـ ژوکوفیسکی (Op. Cit., P. 252)

۲ـ ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۳۱۰.

۳ـ ایضاً جلد نهم، صفحات ۲۱۱ ـ ۱۲.

٤ـ این افسانه درباره نصر با افسانه ییکه دربارهٔ وی جمال قرشی (صفحات ۱۳۳ـ۵) نوشته مقایسه کنید.

برای آنها خدمت میکند. بعقیدهٔ عوفی[۱] طمغاچ خان ابراهیم یك پادشاه راستکار پرهیزگاری بود؛ گرچه این گفته‌ها جنبهٔ افسانوی دارد اما روی‌هم رفته معلوم میشود که ملت ومردم دربار دورهٔ زمامداری این مرد چطور فکر میکردند: عوفی حتی عقیده دارد که وی تصویب های کتبی طمغاچ خان ابراهیم را دیده است[۲]. ازگفته های بالا برمی آید که قراخانیها ازسلجوقی ها خیلی جلو افتاده بودند ویگانه علت آن اینست که بخش شرقی ترکستان زیر تاثیرو نفوذ تمدن چین ویالااقل زیر تاثیر تمدن اویغورها میبود.

دریك شعر کد تکو ــ بلیك (Kudatku Bilik) که درسال ۱۰۶۹ بقلم یکی از باشندگان بلاساغون نوشته شده با بعضی اصطلاحات فرهنگی ترکی (بتکچی= نویسنده ــ افسر) برمی خوریم .این اصطلاحات دردورهٔ مغول نیزموارد استعمال داشته وبدون شك وتردید قراخانیها ومغول آنرا ازمردمان او یغور گرفته اند.

طمغاچ خان سعی ومجاهدت میکرد تادر قلمرو خویش صلح وامنیت را تامین کند.خان کسانی راکه بمال مردم تجاوز میکرد شدیداً مجازات میکرد؛ میگویند رهزنان بردیوار قلعه سمرقند این جملات را نوشتند:« ما مانند پیاز میباشیم هرقدر ماراقطع کنید بهمان اندازه قدرت ونیروی ماز یادمیشود».خان امرداد تازیر نوشته های رهزنان این کلمات را بنویسند: «ما مانند باغبان میباشیم هرقدر شما زیاد شده بروید ماهم شمارا خوبتر وبهتر ازریشه درمی آوریم» بعدها خان چنین میگفت: «چند وقت پیش من شمشیررا ازغلاف انتقام کشیده بودم، جوانهاوپسربچه هارا

۱ــ عوفی، صفحات ۸٤ــ۷.

۲ــ ایضاً، صفحهٔ ۸۷ .

ازدم شمشیر کشیدم اما حالا بهمان مردم احتیاج دارم زیرا بمن خبر داده اندکه باشندگان این دو شهر [1] عزم دارند پرچم بغی وشورش را بر علیه من بلند کنند، من به مردان عمل احتیاج دارم وارزش آنهارا خوب میدانم. امروز باید یکی از رهبران آن دسته مردم را که ازطریق رهزنی امرار معاش میکردند بمن سراغ دهید تا ما از راه مدارا با او پیش آییم واورا ازطریق ملا طفت واداریم که مردان عمل را برای ما تهیه نماید. هم در همین فرصت یکی ازرهبران دسته رهزنها که درسابق ازرهگذر قطاع الطریقی زندگی میکردوحالا ازرهزنی توبه کرده بود وباچار پسرش از طریق کاروزحمت امرارمعاش میکردند وجود داشت. این مردرا نزد خان آوردند وخان اورا دژخیم وجلاد [2] خویش مقرر کرد ودرعین زمان بدوو پسرانش عبا وخلعت داد بنا بامر پادشاه وی سیصد نفررا که بکار رهزنی مشغول بودند جمع کرد. پادشاه این سیصد نفررا درخدمت خود نگهداشت وامر داد تا بآنها خلعت وعبا دهند، سپس بامر پادشاه این سیصد رهزن رابا رئیس رهزنان وچهار پسرش به قتل رسانیدند. بعضی ازرهزنان ازخوف زیاد نزدیك بودند قالب تهی نمایند، وازآن ببعدیك درهم کسی ضایع نمیشد...

خان منافع کارگران رانه تنها بخرج مالکین تامین میکرد بلکه سعی بلیغ به خرج میداد تادست حرص وآزتاجران راازگریبان این طبقه رنجدیده کوتاه سازد نیزدرزمان همین خان چنان اتفاق افتادکه قصابها بصورت دسته جمعی بعرض

۱- درنسخهٔ اصلی کوکر (Kukar) و باتك (Batik) ثبت شده اسم اول الذکر معلوم نیست اما باتك شاید همان قریهٔ بتك (Batik) باشد (ترکستان بارتولد صفحه ۸۱).

۲- اصطلاح «جاندار» به کثرت استعمال شده و بمفهوم واصطلاح «صاحب حرس» میباشد. (ترکستان بارتولد: صفحهٔ ۲۲۸).

رسانیده ، گفتند که قیمت گوشت خیلی نازل تعیین شده است و آنها هیچ فایده نمیکنند بهتر است خان بر قیمت گوشت بیفزاید و آنها در بدل آن حاضر اند مبلغ یك هزار دینار بخزانه تحویل کنند : خان این خواهش قصابها را پذیرفته و اجازه داد بر قیمت گوشت بیفزایند و توام با این امر خان از خریدن گوشت مردم را منع کرد و گفت اگر کسی از نزد قصاب گوشت بخرد اعدام خواهد شد ، و در نتیجه درهر گوشهٔ شهر پنج و یا شش نفر یکجا شده یك گوسفند را میخریدند و گوشت آنرا بین خودشان تقسیم میکردند در اثر این اقدام قصابها برای بار دیگر مجبور شدند بخان مراجعه کنند و برای اینکه همان نرخ سابق را تاسیس نمایند برای مرتبهٔ دیگر بخزانه پول بپردازند.

هم درهمین مورد بود که خان گفت : درست نیست که تمام مردم ورعایای خود را در بدل یکهزار دینار بفروشم .

این نکته روشن نشد که چرا وی کدام اساس خانی بدان تقدس وزهد یکی از مشایخ را که امام ابوالقاسم سمرقندی نام داشت ، اعدام کرد[1] . راجع به حیات و زندگی این مرد جز افسانه یی در کتاب ملازاده عطف توجه نمیکند ، و این افسانه را بخود ابوالقاسم نسبت میدهند [2] درفرصتیکه امام برای زیارت

١- این ابوالقاسم را نباید با همنام دیگروی که در دورهٔ سامانیها زندگی میکرد ، اشتباه کرد . و حتی یك ابوالقاسم سوم بنام امام ناصرالدین که از سمرقند به بلخ در سال ٥٢٦/١١٤١-آمده ، عطف توجه میکند و این ابولقاسم سوم را مولف «بحرالاسرار فی مناقب الاخیار» که در بخارا در سال تقریباً ١٦٤٠ نوشته شده ، ثبت کرده است .

(کتابخانهٔ اندیا آفس نمره ٥٧٥ در کتلاك جدید و نمره ١٤٩٦ در کتلاك قدیم مولف در ضمن سایر موضوعات راجع به بلخ معلومات مفصلی میدهد).

٢- Texts ، صفحهٔ ١٧٠ .

رفته بود در نماز حرا دعا کرد که خداوند برای وی دولتی اعطا نماید.

آوازی پاسخ داد: «دولت و خرسندی که ما بمردم داده ایم در سه چیز است اول پیشگویی، دوم شهادت سوم غربت و فقر. دروازهٔ پیشگویی مسدود است واز دو چیز دیگر هر آنچه آرزو باشد مر تو راد هیم.» امام شهادت را قبول کرد زیرا بعقیده وی کسی میتواند از عهدهٔ فقر برآید که دارای سجیه و اخلاق پیامبر خداوند باشد. اگر گفتهٔ عوفی[1] را باور کنیم قتل امام باعث خشونت و نارضایتی مردم از خان گردید. اما طوریکه ابن اثیر اظهار عقیده مینماید در تصادم بین خان و طبقهٔ روحانیون اکثر مردم بطرفداری خان قیام کردند.

تهاجمات سلاطین سلجوقی در ماوراءلنهر در دورهٔ فرمانروایی طمغاج خان ابراهیم شروع شد. بخش شرقی امپراطوری سلجوق بعد از مرگ داود در دست پسرش آلب ارسلان که درسال ۱۰۶٤ به ختل و صغانیان لشکر کشید اداره و کنترول میشد. بعد از آنکه غزنویها بلخ و ترمذ را از دست دادند آن دو ولایت نیز در دست سلجوقی ها افتاد. فرمانروایان این دو سرزمین شورش و بغاوت را راه انداختند. آلب ارسلان بمشکل آتش آن جنگ را خاموش کرد. آلب ارسلان باشجاعت و دلیری تمام بر آن قلعه هایی که بر کوهها بنیاد گذاشته شده بود، حمله کرد. و این حرکت دلیرانهٔ خودرا بطور نمونه و مثال به نیروهای نظامی خود نشان میداد[2]. یکسال بعد تر (۱۰٦٥) از خوارزمیه بطرف جند (Jand) و ساوران (Sawran) پرداخت و فرمانروایان

۱-ایضاً، صفحهٔ ۸۵ .

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحهٔ ۲۲ .

این ولایت خود ها را به سلجوقی ها تسلیم کردند آلب ارسلان این فرما نروایی را که خود را بصورت داوطلبانه تسلیم وی کرده بود، بحال خود گذاشت تا کما فی السابق به زمامداری خود ها ادامه دهند[1]. پیش از آن آلب ارسلان برقلمرو وحیطه های نفوذ طمغاچ خان ابراهیم حمله کرد که دراثر همان تجاوز خان سفیری درسال ۱۰۶۱ به بغداد فرستاد وازدست سلطان سلجوق شکایت کرد. کاری که خلیفه میتوانست این بود که برای خان عبای افتخاری وا لقابی بفرستد[2] تاجاییکه ازروی سکه ها معلوم میشود، خان[3] برعلاوه القابی که در بالا ذکرشد، القاب دیگری رانیز برخود نهاده بود «عزالامه، کعب المسلمین، مویدالعدل.»

ابراهیم دردوران حیات وزندگی خویش بطرفداری پسرش شمس الملك از عهدهٔ سلطنت وزمامداری استعفاء دادو برادرش شعیث[4] بلا درنگ برعلیه شمس الملك پرچم بغاوت را برافراشت.

آتش جنگ بین این دوبرادر درسمرقند وهمچنان دربخارا (درهمین سال ۱۰۶۸ طمغاچ خان پدرودجهان گفت) درگرفت. دراین مجادله وزدوخورد شمس الملك موفق گردید. شمس الملك دردوران فرمانروایی خود جنگهای خودرا باسلجوقی ها ادامه میداد. درخزان سال ۱۰۷۲ آلب ارسلان بایك لشکر باصطلاح بی‌سروپا(۲۰۰۰۰۰) برماوراءلنهر حمله کرد، لیکن این لشکرکشی دراثر

۱- ایضاً، جلد دهم، صفحهٔ ۳۳.
۲- ابن اثیر، جلد نهم، صفحهٔ ۲۱۲.
۳- ۱- مارکوف، کتلاك، صفحهٔ ۲۶۵.
۴- به پاورقی نمبره صفحهٔ ۳۱٤ ترکستان بارتولد مراجعه نمایید.

مرگ آلب ارسلان با ناکامی مواجه گردید، و آلب ارسلان در اثر ضربت یک خنجر حکمدار یك قلعه هلاك شد. در زمستان همان سال شمس الملك ترمذ را گرفت و با سپه و لشکر خویش داخل بلخ شد، فرمانروای شهر که ایا ز نامداشت شهر را پیش از رسیدن شمس الملك ترك داده بود (ایاز پسر آلپ ارسلان بود) وقتیکه شمس الملك از بلخ برمیگشت، یك عده از باشندگان بلخ بریکدسته نظامیان ترکی حمله کرده بودند وشمس الملك برای اینکه از اهل بلخ انتقام بگیرد عزم کرد شهر بلخ را طعمه حریق نماید، لیکن بعد ها در اثر الحاح وزاری باشندگان آنولا ازعزمش درگذشت، وامداد های تاجران را نپذیرفت. درماه جنوری سال ۱۷۰۳ ایاز دوباره بلخ برگشت وبروز ششم ماه مارچ به ترمذ حمله کرد، اما ناکام ماند واکثر نظامیان وی در آب دریای آمو«*» غرق شدند[1]. دراواخر همان سال ویا دراوایل سال آینده ترمذ را که در دست شمس الملك اداره میشد، ملکشاه در تصرف درآورد. ملکشاه از شهزاده با اعزاز واکرام زیادی پذیرایی کرد وبدو تحفه ها وهدیه های زیادی داد وسپس اورا از وظیفه اش عزل کرد. بعد از آن ملکشاه رهسپار سمرقند گردیده شمس الملك با ملکشاه ازراه صلح پیش آمد و برای میانجیگری ومصالحه به نظام الملك مراجعه کرد. سلطان پیشنهاد شمس الملك را پذیرفته خراسان برگشت[2]. ابن اثیر[3] از مجادله وزدوخوردیکه بین شمس الملك و پسران

* مترجم افزوده است. به صفحهٔ ۳۱٤ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.

۱- ابن اثیر، جلددهم، صفحات ٤۹-۵۳.

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحهٔ ۲۲.

۳- ایضاً، جلدنهم، صفحهٔ ۲۱۲.

قدرخان یوسف، طغرل، قراخان یوسف وبغراخان هارون، درگرفته بود صحبت میکندو هم درعین زمان از معاهده بیکه بین آنها صورت گرفت، خجندرا سرحد بین دو قلمروخود تعیین کردند، سخن بهمیان میگذارد. ازظواهروفحوای کلام چنان استنباط میگردد که شمس الملك ازفرغانه ویك بخش ماوراءلنهر که ورای مسیر دریا واقع بود، درمیگذرد. به علت اینکه مشاهده میکنیم که سکه در مرغینان (Marghinan) اخسیکث (Akhsikath) وتونکث (Tunkath) بنام های طغرل قراخان و پسرش طغرل تگین ضرب زده میشود در حالیکه در سابق سکه های اخسیکث وتونکث بنام ابراهیم و پسرانش ضرب زده میشد[۱].

شمس الملك مانند پدرش بنام پادشاه عادل شهرت داشت وبه حیات چادر نشینی خودادامه میداد، زمستان را بالشکرخویش درجوار بخارا میگذرانیدوامر داده بود که لشکریان درخیمه های خودزندگی کنندوسبب آزارواذیت کسی نگردند ونیز امرداده بود که هیچکس ازلشکریان حق ندارند بعدازغروب آفتاب به شهر بمانند[۲].

باوجودیکه قراخانیها مردمهای چادرنشینی بودند اما وظیفه شاهانه شانرا که عبارت از تزئین شهروتعمیرعمارت قشنگ وخوشنما وساختن رباطها باشد، انجام میدادند درماخذومدارك کدام عمارا تیکه بنام طمغاچ خان ابراهیم باشد، عطف توجه نمیکنند. لیکن همنام وی طمغاچ خان ابراهیم بن حسین در قرن دوازده یك قصرعالی وشکوهمندی در سمرقند در ناحیهٔ گرجمین (Gurjumin) یا کرجمین (Karjumin) ساخته بود. این قصررا برای آن ساخته بودند تا ازخان دردل روزگار خاطره باقی

۱-۱-مارکوف، کتلاك، صفحات ۲۶۳-۷۲.

۲-عوفی، صفحه ۸۵.

بماند، و این قصر همان برج نوری * را بیاد میدهد که یادگار اسکندر مقدونی بود وهم طاق کسری را بخاطر می آورد که یادگاری بود از خسرو انوشیروان[1]

از یادگار شمس الملك همان رباط ملك میباشد که در سال ۴۷۱/۱۰۸۷-۹ در نزدیك قریه خرجنگ بنیاد گذاشته بود. یك رباط دیگری را شمس الملك در آق کوتل درعرض راه بین سمرقند وخجند بنیاد نهاد. قرار بعض روایات: خودخان درهمان جا بخاك سپرده شده است[2] وهمچنان معلوم میشود که شمس الملك قصر شمس آباد (نزدیك بخارا) وعمارت جدید مسجد جامع بخارا را بنیاد گذاشته است **. مجادله بین حکومت وطبقهٔ روحانیون در دورهٔ شمس الملك ادامه یافت. در آغاز فرمانروایی شمس الملك ۴٦۱/ ۱۰٦۹ امام ابو ابراهیم اسماعیل بن ابو نصر الصفار در بخارا اعدام شد وعلت آن بعقیده سمعانی این بود که امام ابوابراهیم ازخان تقاضا میکرد تا بواجبات اسلام عمل نماید واز کارهاییکه اسلام ممنوع قرارداده اجتناب کند[3]. درسال ۱۰۸۰ خضر برادر شمس الملك زمام امور را ردست میگیرد. متأسفانه مادر بارهٔ این دوره معلومات نداریم وحتی تاریخ وفات اورا درهیچ ماخذ ومدارك ذکر نکرده

* . Pharos فانوس دریایی، برج نور، منارهٔ (معنای اصلی) را گویند اما در این جا همان جزیره مقابل سکندریه را گویند که مناره یی روی آن ساخته شده بود (مترجم)

۱- عوفی، صفحه ۸۷ هدف و مرام آلب ارسلان از ساختن عمارات همان بود که در بالا ذکر کردیم.

۲- Texts صفحه ۱۳۲ (جمال قرشی) ٦۸ و ۱۷۲ (کتاب ملازاده) از رباط ملك در عبدالله نامه، نام میبرد (نسخه خطی موزهٔ آسیاتیك صفحه ۵۷٤)

** به ترکستان بارتولد، صفحه ۱۰۹ مراجعه کنید.

۳- سمعانی S.V الصفار (در این جا قبله را قتله نوشته اند) هم درهمین دوره در بین اعضای طبقه روحانیون که دارای نفوذ وشهرت بود از واعظ بلخ زین الصالحین ابوعبدالله محمدبن عبدالله الشومانی که درعین زمان معلم شمس الملك بود، نام برده اند.

اند. بعقیدهٔ یکی از مولفان قرن دوازده ، نظامی عروضی سمرقندی [1] ، مملکت در دورهٔ خضر به اوج کمال و اعتلا رسیده بود ، وی در ماوراءالنهر و ترکستان حکومت میکرد(؟) و دراثر عقد میثاق و معاهده های دوامدار خودش را حفاظت و نگهداری می نمود.

این فرمانروا شخص با هوش و عادلی بود و از شعرا حمایت میکرد . مولف ، درعین زمان از اسم شاهنشه وارستوکراسی درماوراءالنهر سخن میگوید وعلاوه نموده عقیده دارد که در تالارهای پذیرایی وملاقات رسمی بشقابهای طلاونقره رامیگذاشتند. درتالارخضرخان چارعدد ازاین نوع بشقابها گذاشته شده بود که در هریک از آنها (۲۵۰) دینار مانده بودند. چنان اتفاق افتاد که یك شاعر دراثر مشاعره هرچهار بشقاب را برد. وهمچنان درزمان رسم گذشت هفت صد گرز و گوپال طلاونقره برعلاوه دیگراسلحه ازنزد پادشاه گذرانیده میشد .

دردورهٔ فرمانروایی احمد [2] ، پسرو جانشین خضرخان عداوت و دشمنی بین خان وطبقهٔ روحانیون زمینه رابرای مداخله سلجوقی ها آماده کرد. درآغاز دورهٔ فرمانروایی احمد ، وزیر ابونصر بن سلیمان الکاسانی قاضی بزرگ دورهٔ خضرخان (امابعقیده سمعانی [3] این مرد دردورهٔ خضرخان قاضی بزرگ نبوده) که ازاخلاق

---

۱ ـ چارمقاله نظامی عروضی سمرقندی ، ترجمه (E. G Browne) هرتفورت (Hertford) ۱۸۹۹ ، صفحات ۷۵ ـ ۷۷ وترجمه جدید(۱۹۲۱) صفحه ۵۲ .

۲ ـ دراحة الصدورراوندی (صفحهٔ ۱۳۰) ـ مطبوع ـ این مرد رابنام سلیمان ثبت کرده است و این عقیده ناشر (Editor) که اسم واقعی او راسلیمان بن احمدمیدانند ، اساس ندارد(ترکستان بارتولد صفحهٔ ۳۱٦) .

۳ ـ سمعانی (S.V.) الکاسانی.

حمیده برخوردار بوده، اعدام گردید. ابن اثیر[1] عقیده دارد که خان جوان بر مردم ظلم وجفا روا میداشت وفقیه شافعی ابوطاهر بن ایلك بنام مردمان ستمدیده از ملکشاه استعانت جست. ملکشاه درسال ۱۰۸۹ بخارارا فتح کرد وسمرقند رابه محاصره گرفت در سمرقند ملکشاه با مقاومت وایستادگی شدیدی روبرو گردید اما اگر بگفتهٔ ابن اثیر باور کنیم باشندگان واهل سمرقند دیاردردوران محاصره برای نیروی نظامی ملکشاه موادخوار وباروآذوقه تهیه میدیدند. خان به تمام امرای خویش امرداد تاازبرج به دفاع بپردازند. چنان اتفاق افتاده بود که یکی از آن امرا ازاحفاد علی بود (یعنی ازمنافع طبقهٔ روحانی دفاع میکرد) وفرزندی داشت که دربخارا دستگیر شده بود. ملکشاه پدراورا تهدید کرد که فرزندش را بقتل میرساند وهم بهمان علت امیر مزبوراز ترس پسرش ازآن برجی که بد وسپرده شده بود، طوریکه شاید وباید دفاع نکرده وبه نیروهای نظامی سلجوقی ها اجازه داد که آن برج رااشغال کنند، همان بود که سمرقند در دست سلجوقی ها فتح شد وخان درخانهٔ کسی پنهان گردید امابعدها خان رایافتند ودرحالیکه ریسمان در گردنش انداخته بودند، نزدملکشاه بردند. ملکشاه امرداد اورااسپهان بفرستند. ملکشاه ازسمرقند عازم اوزگند شد وبنا بدعوت ملکشاه خان کاشغر بنزد وی آمد وخودش راداوطلبانه به ملکشاه تسلیم کرد. درنتیجه خان کاشغر امرداد تا خطبه بنام ملکشاه خوانند وهم سکه باسم وی ضرب زنند[2]. سپس سلطان خراسان برگشت

۱– ابن اثیر صفحه، دهم، ۱۲۲

۲– این واقعه رابنداری طوردیگر ثبت کرده است، بعقیده بنداری ملکشاه یکسال بعد ازلشکر کشی بسمرقند رهسپار اوزگند گردیده ملکشاه پادشاه ترکی وهمچنان خان سمرقند را به اسپهان برد لیکن بعدها برای باردوم فرمانروای سابق قلمروشان مقرر کرد. (بارتولد، ترکستان، صفحهٔ ۳۱۷)

و نایبی از طرف خود درسمرقند گذاشت . بعد ازرفتن سلطان مناقشات تجدید شد. قبیله جکیل ها [1] که هسته نیروهای نظامی قراخانیها راتشکیل میداد ، ازدست حرص وآزسلطان اظهارنارضایتی میکردند زیراسلطان دردوران اقامت خویش درماوراءلنهرحتی برای یکدفعه هم آنهارا ضیافت نداد [2] (ازاین نکته برمی آید که جکیل ها درخدمت ملکشاه بودند) وشورش و بغی نیروهــای نظامی سبب شد که نایب ملکشاه بخوارزمیه فرارکند ، رهبرجکیل هاعین الدوله ، یعقوب تگین حاکم شهرآتباش وبرادرخان کاشغررا از سیمریچی (Semiryechye) دعــوت کرد. یعقوب وظیفه اداری خودش راباعدام عین الدوله آغاز میکند واین اقدام وی مردمان جکیل رابرعلیه یعقوب برمی انگیزاند .اما به مجردیکه ملکشاه داخل بخارامیگردد یعقوب ازراه فرغانه به آتباش فرارکرده و قـوای نظامی وی نزدیك طواویس به نیروی ملکشاه پیوست .

ملکشاه بازهم برای یکبارد یگرسمرقند رااشغال کردوازطرف خودامیری رادر آنجا مقررنمود وباز برای مرتبهٔ دیگرداخل اوزگندشد ، جگنهای داخلی بین خانهای ترکستان [1] خطررا ازآن نــاحیه مرتفع کردوملکشاه توانست باآرامی و فارغ البال دوباره خراسان برگردد .

عواملیکه ملکشاه راوا داشت تا احمد رابرای یکباردیگربر تخت نشاند ، معلوم نیست .درهرصورت احمد برای مدت مدیدی دوام نکرد ودراوایل ۱۰۹۵ دراثر تصادم باطبقهٔ روحانیون ازبین رفت ، خان دردورهٔ توقف خویش درفارس با مرتدهای

۱ــ به ترکستان بارتولد ، (طبع لندن ، انگلیسی)صفحهٔ ۳۱۷ نمره پاورقی (۲) مراجعه کنید.
۲ــ سیاست نامه ، صفحهٔ ۱۱۵ وترجمه آن صفحات ۱۹۸-۹ .
۳ــ به هندبوك سیمریچی ، جلددوم ، صفحهٔ ۹۹ مراجعه کنید .

دیلمی سروکار داشت و بعد از آنکه به ماوراء لنهر برگشت طبقهٔ روحانیون اورا به ارتداد متهم کرد. فقهاو قضات سمرقند یك فتوی‌را در بین نیروهای نظامی پخش کردند واز آنها تقاضا نمودند تااحمدرا معزول واعدام نمایند. امااحمددر پایتخت چنان کسب شهرت کرده بود که مردم‌را برعلیه وی شورانیدن کار بس دشواری بود. دسته نظامی حاکم کاسان راکه طغرل ینال بیگ(Yenal—Beg)نام داشت. تشویق کرد تا برعلیه حکومت بغی کندوبنابر همین تحریکات ، وقتیکه احمد بالشکرخویش نزدیك شهر کاسان رسید لیدر های اخیرالذکرپرچم بغاوت را برافراشتند .احمد را اسیر گرفتند و دو باره سمرقند فرستادند. دراین جاخان‌رادرمحکمهٔ مذهبی محاکمه‌کردند. باوجودیکه خان به بی گناهی خویش اعتراف کرداماقضات بنابمیل خاطر خوداورابدارتداد زدندودر نتیجه احمد را بمرگ محکوم کردند و بدار آویختند [1] این واقعه یکی از آن پیروزیهای‌بزرگی میباشد که‌طبقه‌روحانیون بایاری‌نیروهای‌نظامی برعلیه‌حکومت وتوده های کثیرشهرنشینان بدست آورده‌بود. ازوقایع دیگردورهٔ فرمانروایی احمدهماناویران کردن شمس آباد میباشد[2] که‌دردورهٔخضرخان تامین میگردید. بعد از آنکه احمد ازفارس برگشت یك قصرجدید و بسیار عالی در جویبار بنیاد گذاشت ، جویبارشایدهمان «جویبارابوابراهیم[3]» باشد. این قصربرای مدت سی

۱- ابن اثیر ، جلددهم ، صفحات ۱٦٥-۱٦٦ ، نرشخی ، صفحات ۲۳٦-۲۳۷.

۲ - «...چون ملکشاه ازخراسان بیامدو به بخارا رسیدخرابی بسیار کردو چون به‌سمرقندرفت احمدخان‌رابگرفت و بخراسان بردوبازبه‌ماوراءلنهرفرستادو شمس آباد تمام‌ویران‌شده بود».

[تاریخ بخارا ،جعفرنرشخی ، تصحیح مدرس رضوی ،صفحه ۳٦ تحشیه مترجم]

۳- ترکستان بارتولد، طبع انگلستان ، لندن ،صفحه ۱۰٤

سال مسکن و منزل بود و باش خان میبود [1] خائنین ، مسعود خان ، پسر عموی مقتول را ، بر تخت نشانیدند . در سال ۱۰۹۷ مملکت را پسر بزرگ ملکشاه اداره میکرد . این مرد را سلطان برکیارق [2] (Barkyaruq) می نامیدنـــد . و باساس نامزادی وی سلیمان تگین ، محمود تگین و هارون تگین [3] یکی بعد آن دیگری زمام امور را بدست گرفتند . از جمله این چند نفر منشا و اصل اول الذکر معلوم نیست . سلیمان تگین پسر داود کوچ تگین و نوادهٔ طمغاج خان ابراهیم بوده است [4] . فقط درسده دوازده قرا خانیهای ترکستان بـه حملات تـازه برماوراءلنهر دست زدنـــد .

قدرخان [5] جبرئیل ، نواده بغراخان محمد [6] نـه تنها مملکت را اشغال کـــرد بلکه

۱ـ نرشخی ، صفحه ۲۸ ، « وخویشتن را (احمد خان) سرایی بجویبار فرمود ، بنا کردند و اندر آن بوستان آب روان و آنچه تکلف بود بجای آورد (ند) و مدت سی سال آن سرای دار الملک بخارا بود . »

[نرشخی ، تاریخ بخارا ، تصحیح مدرس رضوی ، صفحهٔ ۳٦ تحشیهٔ مترجم]

۲ـ ابن اثیر ، جلد دهم ، صفحه ۱۸۱ .

۳ـ شاید محمود تگین با محمود خان ابن اثیر یکی باشد (جلد نهم صفحه ۲۱۳) ابن اثیر عقیده دارد که این شخص کر بود . در این جا ، ابن اثیر محمود را جانشین احمد و نوادهٔ یکی از فرمانروایان سابق میداند . وی در باره مسعود اندر جای دیگری سخن میگوید (جلد دهم صفحه ۱٦٦)

٤ ـ راجع به انساب صحیح وی به جمال قرشی صفحه ۲ ۱۳ مراجعه کنید .

اسم داود کوچ تگین در زمان حیات پدرش بر بعض سکه ها ضرب زده شده بود . (۱ـ مارکوف کتلاك ، صفحه ۲٦٦) .

٥ـ درجای دیگر ابن اثیر (جلد نهم صفحه ۲۱۳) او را تغان خان می نویسد و عقیده دارد که ابوالمعالی محمد بن زید البغدادی که از احفاد علی بود ، بنام طغانخان درسمرقند فرمانروایی میکرد لیکن ابوالمعالی سه سال بعد پرچم بغی را برافراشت ، شهر را طغانخان گرفت و بغدادی را با تعداد زیادی از دم شمشیر کشید .

این نکته میرساند که اهل ترکستان به یاری و کمك طبقهٔ روحانیون ماوراءلنهر را فتح کـــرده بودند ، لیکن بالاخره طبقه روحانیون با فرمانروایان جدید درتصادم آمدند .

٦ـ به ترکستان بارتولد ، طبع انگلستان ، صفحهٔ ۲۹٥ مراجعه نمایید .

درسال ۱۱۰۲ درقلمرو سلجوقی‌ها بنای تاخت‌وتازراگذاشت. این شخص ترمذرا نیز فتح کرد، لیکن در ۲۲ماه جون درنبرد با سلطان سنجر شکست خورد ودرنتیجه بقتل رسید.[1] وقتل گاه وی ازشهر چندان دور نیست. سلطان سنجر پسر سلیمان تگین، محمد تگین را که درزمان حمله قدرخان فرار کرده بود ازماوراءلنهر به خراسان دعوت کرد[2] محمد تگین لقب ارسلان خان را برخود نهاد تاسال ۱۱۳۰ فرمانروای آن‌سامان بود.

ارسلان خان درآغاز سلطنت خویش مجبور گردید که باامیرساغربیگ که بعقیده ابن اثیر[3] بخاندان سلطنتی قراخانی تعلق داشت، داخل پیکار گردد. ساغربیگ برای نخستین باریعنی درسال ۱۱۰۳ پرچم بغی رابرافراشت. سنجر بیاری همان شخصی که‌دست‌نشانده‌وی بود، شتافت واقداماتی نمود که‌آن‌دودشمن را آشتی داد وخودش درماه دسامبر همان سال دوباره به مرو برگشت. درسال ۱۱۰۹/۵۰۳ ساغربیگ برای یکباردیگربغی کرد لیکن ارسلان خان بایاری سنجر شورشیان وباغیان را درنزدیك نخشب پراگنده ومنهزم ساخت[4].

۱- بعقیده بنداری (Recueil , II, 262)اورا درحالیکه‌سرگرم شکار بود، اسیر گرفتند.

۲- ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۲۳۹ – ۴۱، عوفی صفحهٔ ۸۴. بعقیده کتاب ملازاده (صفحه ۱۷۲)ارسلان خان درقریه مرومسوس(Masos) یامسواس (Maswas)تولد شده وهم عوفی وصاحب کتاب ملازاده برآنست که ارسلان خان برخود لقب طمغاچ راگذاشته بود.

۳-ابن اثیر، جلد دهم، صفحات ۲۴۱– ۲۵۲

درعین زمان به پاورقی نمره(۳) صفحه۳۱۸ ترکستان بارتولد، طبع انگلستان، مراجعه کنید

۴- ابن اثیر، جلد دهم، صفحه ۳۳۵، درسال ۵۰۳-افواه بود که سنجردرنزدیك دریای آمو برقوم کافرپیروزی حاصل کرده است. ابن القلانسی(ed.Amedroz,P.168)

ازین ببعد برای مدت بیست سال فرشته صلح برفضای مملکت پروبال میزد ارسلان خان بیش ازدیگر قراخانیها درساختن عمارات شهرت حاصل کرده بود، ارسلان‌خان قلعه وحصار بخارا را ترمیم کرد، دیوارهای * شهررانیزسرازنوترمیم کرد، در نزد یك خرابهٔ شمس آباد قصری رابرای ادای نمازهای عید بنیا دگذاشت درسال ۱۱۲۱ مسجد جامع ساخت. دوقصر دیگر نیز دست عمران داد که یکی از آن دوقصر بعد ها بصورت مدرسه درآورده شد وهمچنان شهر پیکند[۱] را ترمیم کرد. نیزمنارهٔ مسجد جامع نزدیك حصاررا بامرخان بشهرستان نقل دادند وبازیبایی تمام درآنجا بپانمودند. این مناره چندی بعد با منارهٔ سوم مسجد جامع سقوط کردوارسلان خان امرداد تاآن مناره رابخرج خودش سرازنودست ساختمان دهند[۲]. مولف کتاب ملازاده[۳] عقیده دارد که مناره درسال ۱۱۲۷ساخته شده است. تقوی ارسلان خان نه تنها ازرهگذرعمارات ولشکرکشی های وی علیه کفار[۴] آفتابی وآشکار بود بلکه رابطهٔ دوستانه وصمیمی وی باحسن بن یوسف

* این دیوار را مردم دیوار کنپرك میگفتند [نرشخی، تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی صفحه ۴۰] مترجم.

۱- درتاریخ بخارا نرشخی تصحیح مدرس رضوی پیکیدراپیکند ثبت میکند وغالبا، طوریکه معلوم میشود، وی زیرتاثیرعربی رفته است زیراهمه ما میدانیم که درلسان عربی (پ) نیست وهرجایکه (پ) بیایدآنرا به (ب) تلفظ میکنند. (مترجم)

۲- نرشخی، صفحات ۴۹-۵۰، این مناره تاامروزموجود است.

۳- ترکستان بارتولد، صفحهٔ ۱۷۲.

۴- بعقیده بنداری (Houtsoma, Recueil,II,264.) ارسلان خان (که اورا احمد میگفتند) ۱۲۰۰۰ مملوك ترك داشت که بواسطه آنها همواره برعلیه کفار لشکرکشی میکرد. (نیز به پاورقی نمره (۱) صفحه ۳۲۰ ترکستان بارتولد مراجعه کنید.)

البخاری السامانی که به نمدپوش معروف بود، نشان میدهد که اومردپرهیزگار ومتقی بوده است شیخ برای سی سال درخانقاه زندگی میکرد وفقط سبزیجات می خورد.

یك شیخ دیگردر بخارا وجود داشت که بنام ابوبکر کلابادی معروف بود. این شیخ گوشت نمی خورد. ارسلان خان نمد پوش را «پدر» می گفت در اثرحمایت و پشتیبانی خان بدین زاهد فرصت داده شد که بخارا را از بلای تبه کاران واهل بدعت نجات بخشند. هرگاه کدام صوفی در روز از آب مخزن یا انبار در بازار آب مینوشید، از شهر بیرون رانده میشد برای اینکه ملاحظه نزاکت در دیدهٔ وی یکی از وظایف اهل تصوف بوده است. در سال ۵۰۹/۱۱۱۵–۱۱۱۶ شیخ دراثر اصابت تیر کدام فاسدی این جهان راوداع گفت[۱] باوجود آنهمه گیرودار، مجادله بین طبقهٔ روحانیون وحکومت هم در آن دوره پایان نیافت، پسر امام صفار در دوره فرمانروایی شمس الملك اعدام شد[۲] أبو اسحاق ابراهیم بن اسماعیل مانند پدرش دامان زهد وتقوی خویش رااز لکه های سالوس وطامات پاك ومنزه نگهداشت، سلاطین راملامت میکردواز شاهان تقاضا داشت تا صلح وامنیت رادرمملکت تامین نمایند. دراثر همین روش فکری سنجراورا به مرو تبعید کرد[۳] ارسلان خان درپایان دورهٔ فرمانروایی خویش به مرض فلج گرفتار شدو بنا بر آن مجبور گردید که پسرش (نصر) را فرمانروای مشترك اعلان کند. برای این فرمانروای جوان دسیسه و توطئه نمودند، دررأس این توطئه فقیه ومدرس اشرف بن محمد السمرقندی که از احفاد علی ورهبر طبقهٔ روحانیون بودورئیس شهر سمرقند نیزبود شبی از شبها درغیاب ارسلان خان

۱- Texts صفحات ۱۷۰ – ۱۷۱ .
۲- ترکستان بارتولد، صفحه ۳۱۶ .
۳- سمعانی S.V. الصفار(facs. 353b.)

نصر را بقتل رسانیدند [۱] پدرش ازسنجر استعانت خواست ودرعین زمان پسر دیگر خودرا که احمد نام داشت به حضور خویش احضار کرد [۲]. فقیه ورئیس به ملاقات خان رفتند وخان امرداد فقیه را اعدام کنند. به عقیده ابن اثیر [۳] بعد ازآن صلح در مملکت تأمین شد و بیاری و کمك سنجر احتیاج پیدا نشد وارسلان از اینکه ازسلطان سنجر استعانت خواسته بود اظهار ندامت و پشیمانی کرد. درجای دیگر ابن اثیر [٤] مینویسد که سنجر قرلق ها را که برعلیه خان پرچم بغی رابر افراشته بودند، شکست داد. درهر صورت آتش تصادم بین سنجر وارسلان خان در ماوراء لنهر درگرفت. سنجر دوازده مرد را اسیر گرفت وآنها بعد از تحقیقات اعتراف کردند که خان ایشانرا وادار ساخته بود تاسنجر رابقتل رسانند.

بعدازآن سنجر سمرقند را به محاصره گرفت. طبقهٔ روحانیون هم دراین فرصت بدرخواست خان (باحتمال قوی) دراین موضوع مداخله کردند و نامه یی برای سنجر نوشته درضمن ازخان شفاعت نمودند. پاسخ کتبی که بنام وازطرف سنجر برای ائمه، قضات ومردان صاحب رسوخ سمرقند نوشته شده بود، مورد دسترس ما میباشد. دراین نامه سنجر ازاینکه طبقه روحانیون از خان طرفداری میکند اظهار تعجب می کند زیرا بعقیده سنجر خان راخداوند وسایه خداوند ونایب خلیفه (مراد شخص

۱ـ یك فقره ابن اثیر (جلد یازدهم صفحه ٥٤) میرساند که شخص نصر درآن توطئه دست داشت و نصر بامر پدرش بقتل رسانیده شد.

۲- ازاین شهزاده ابن اثیر نام نمیگیرد واحتمال میرود سکه هاییکه برآن اسم قدرخان احمد نوشته شده، مال وی باشد (۱- مارکوف، کتلاك، صفحات ۲۷٥ -٦)

۳-ابن اثیر، جلد دهم، صفحه های ٤٦٥-٦.

٤-ابن اثیر، جلد یازدهم، صفحات ٥٤-٥٥.

سنجر است) از عهده آش برطرف کرده است و بنا بر ان هیچکس بایست از وی حمایت وطرفداری نکند. نیز سنجر در نامهٔ جوابیه خویش علاوه نموده برای قضات و ائمه آنسامان مینویسد که اوخان را از گوشه ذلت وگمنامی صاحب تاج وتخت کرد، رقیب های وی را بخراسان تبعید نمود و برای هفده سال بازور سر نیزه سلطنت او را تامین کرد. اما خان در این فرصت به نادرستی ها دست زد، به احفاد و اولاد پیامبر اسلام بیحرمتیها نمود، خانواده های قدیم را تباه کرد مردم را در اثر یک اشتباه از بین بردو دارایی آنها راضبط کرد. سنجر در نامه خویش مینویسد که طبقهٔ روحانیون آن نامه را زیر فشار خان نوشته اند. بالاخره سلطان سنجر میگوید که هفتاد هزار سرباز مسلح که حتی کوه قاف نمیتواند در برابر آن ایستادگی کند برای سه روز است که در بیرون شهر درحال آماده باش میباشد وعلت آن اینست که سلطان آرزو ندارد شهر ویران گردد و شهر نشینان آن سامان که در زهد و تقوی شهرت دارند، پایمال گردند و دارایی ایشان تاراج شود. به تعریق انداختن لشکر از حمله بر شهر در اثر شفاعت خانم سنجر[1] (دختر ارسلان خان) صورت گرفته بود.

سمرقند در اوایل بهار سال ۱۱۳۰ [2] فتح شد. خان مریض را در رهودج [3] نزد سلطان بردند و بعد از آن نزد دخترش فرستادند؛ بعد از سپری شدن مدت مختصری [4] خان در بلخ پدرود جهان گفت ودرمرو در همان مدرسه ییکه خودش ساخته بود

۱- Texts صفحات ۲۵-۲٦ (انشاء).

۲- ماه ربیع الاول سال ۵۲٤ (ابن اثیر).

۳- هوتسمه، جلد دوم، صفحه ۲٦٤

٤- بعقیده کتاب ملازاده (صفحه ۱۷۲) در سال ۵۲٤ یا ۵۲۵ اما قرار گفته جمال قرشی (صفحه ۱۳۲) در ماه رجب سال ۵۲٦ (ماه می- جون / ۱۱۳۲).

دفن شد[۱] در وهله نخست ابوالمظفر طمغاچ بغراخان ابراهیم جانشین وی اعلان شد. این مرد در دربار سنجر تربیه شده بود[۲]، اما بعدها یك شخص دیگری را از خاندان سلطنتی که قلچ طمغاچ ـ خان ابوالمعالی حسن بن علی بن عبد المومنین معروف به حسن تگین [۳] و یا بالاخره رکن الدین (یا جلال الدین [۴]) محمود پسر ارسلان خان، جانشین خان اعلان شد. محمود برادرزادهٔ سنجر ثابت کرد که وی رعیت وفادار وصمیمی عموی خویش میباشد و حتی چنان صلاحیتی بهم رسانیده بود که خان کاشغر را دست نشانده خود میدانست [۵] پس دیده میشود که تمام مسلمانهای آسیا مانند دورهٔ ملکشاه زیر سلطه یك فرمانروا قرار می گیرند. اما در این فرصت یك ملت دیگری بسرحدات شرقی جهان اسلام فرو میریزند و برای نخستین بار مسلمانهای ماوراءلنهر را مجبور میسازند که به فرمانروایان کفار تن در دهند.

۱ـ پروفیسر ژوکوفسکی این بیانیه را بخطا به آلب ارسلان سلجوقی نسبت میدهد اما راجع به مقدرات احمد، ابن اثیر (جلد دهم صفحه ۱۸۰) میگوید که در تابستان ۱۱۳۲ به سنجر (درین فرصت سنجر در غرب سرگرم کارزار بود) اطلاع دادند که احمد خان فرمانروای ماوراءلنهر بغی کرده است و در اثر همان اطلاع سنجر به خراسان برگشت. احتمال میرود که بعد از فتح سمرقند، احمد را سنجر فرمانروای یك بخش ماوراءلنهر مقرر کرده باشد.

۲ ـ Texts صفحه ۲۴ (در یك سند دپلوماتیك)، مورخین راجع باین خان هیچ چیز نمیگویند.

۳ـ ابن اثیر، جلد یازده، صفحه ۵۵.

٤ ـ Texts صفحات ۲۷ ـ ۳۳ (انشاء)

٥ ـ ایضاً صفحهٔ ۳۷.

پایان ٦ حمل سال ۱۳٤۲
کارته پروان ـ کابل.

فهرست مندرجات

جانشینان اسماعیل
ظهور خاندان سلطنتی قراخانیها
بغراخان
سبکتگین
روابط سبکتگین باسامانیها وقراخانیها
آخرین دورهٔ سامانیها
قراخانیها بعداز بغراخان
اسماعیل منتصر
محمود لقب سلطان رابر خودمینهد
مجادلهٔ محمود باقراخانیها
نفاق دربین قراخانیها
محمود خوارزمیه رافتح میکند
وقایعی که بعداز سال ۱۰۱۷ درماوراءالنهر بوقوع پیوسته است
خصوصیت واهمیت دورهٔ فرمانروایی محمود
دورهٔ سلطنت مسعود
پیروزیهای آل سلجوق
ظهور یك شاخهٔ جداگانه قراخانیها درماوراألنهر
اختلاف بین سیستم ادارهٔ چادرنشینان وخاندانهای سلطنتی پیشین
طمغاچ خان ابراهیم
شمس الملك
جانشینان شمس الملك
فتح ماوراءلنهر دردست سلجوقی ها
خصوصیت سیستم اداری ارسلانخان محمد
پیروزی وظفرنمونی سنجر

(ب)

فهرست اعلام، شامل:

فهرست نامهای اشخاص، القاب وعناوین
فهرست نامهای مذاهب وادیان
فهرست نامهای کتب ورسایل
فهرست نامهای طوایف، تیره ها وسلسله ها
فهرست نامهای جغرافیایی

تهیه کننده : اسدالله حبیب

فهرست نامهای اشخاص، القاب وعناوین

الپتگین ، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۳۵، ح ۱۳۷،
۱۳۷، ۱۵۷، ۱۹۰، ۲۲۷

«٥»

281

فهرست نامهای مذاهب و ادیان

فهرست نامهای کتب و رسایل

287

فهرست نامهای طوایف، تیره ها و سلسله ها

288

فهرست نامهای جغرافیایی

291

تصحیح اغلاط

صفحه	سطر	نادرست	درست
الف	۲	ماوراءالنر	ماوراءالنهر
الف	۹	ضف	صنف
ج	۲۲	وحدة	وحدت
۳	٤	رد	مرد
۳	۱۰	متمامیز	متمایز
٦	۱	عقل	عمل
۹	۲	اقرارگفته	قرارگفته
۱۰	٦	بعدازبن	بعدازاین
۱۱	۱۹	ماکوارت	مارکوارت
ح ۱۵	۱	بارتولید	بارتولد
۱۸	٤	زنگی	زندگی
۲۲	۱۹	چنید	جنید
۲۳	۲	غلای	غلایی
۲٤	۱	تاداعیان	تااعیان
۲۹	۳	ابنار	انبار
۳۲	۹	صفخه	صفحه
۳۸	۹	آین	آیین

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۹	۱۰	مستعاد	مستعار
٤۰	۱٦	آصفحانی	اصفهانی
٤۳	۳	دیوارهای	دیوارهایی
٤۸	٦	اندازی	اندازه‌یی
٥۱	۱	مسیبی	مسی
٥۳	۲	ارتوکرات	ارستوکرات
٦۳	۲	اسیفحاب	اسیفجاب
٦۳	۳	کشمندی	کشتمندی
٦۳	٦	استفجاب	اسیفجاب
٦۸	۷	الییرونی	البیرونی
۷۳	۱۵	حزنل	جرنل
۷۳	۱٦	یعفوب	یعقوب
۷۳	۱۷	مهدیه	مهدید
۷۳	۱۹	این‌اثیر	ابن اثیر
۸۸	۱۲	مشور	منشور
۸۹	۱٦	فریانروا	فرمانروا
۸۹	۱۸	جقگ	جنگ

صفحه	سطر	درست	نادرست
۷۹	۱۸	عربن	عربی
۹۷	۲۰	غرب	عرب
۹۷	۲۱	اثر	اثیر
۱۰۲	۲۰	کتان	ترکستان
۱۰۴	۷، ۸، ۱۵	صفانیان	صغانیان
۱۰۷	۱٤	است	اسپ
۱۰۸	٤	خوارزمینه	خوارزمیه
۱۰۸	۸	بحیت	بحیث
۱۰۸	۱۷	این حوتل	ابن حوقل
۱۰۹	۱	نخم	تخم
۱۰۹	۹	کاغد	کاغذ
۱۱۷	۱۸	ترشخی	نرشخی
۱۲۱	۲۰	مخمد	محمد
۱۲۱	۲۲	اقتاده	افتاده
۱۲۵	۱٦	میرخود	میرخوند
۱۲٦	٥	مصبعی	مصعبی
۱۲۷	٦	جهانی	جیهانی
۱۳۲	۹	الحاد	اتحاد
۱۳۳	۳	صفانیان	صغانیان

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۳۳	۱۸	این اثیر	ابن اثیر
۱٤۲	۲	فایی	فایق
۱٤٤	۲۲	امراطزی	امپراطوری
۱٥۷	۱٤	خوازمشاه	خوارزمشاه
۲۳۸	۱٤	این اثیر	ابن اثیر
٦٤	۱۷	Lozy	Dozy
٦٦	۱٥	خرغونی	خرغون
۹۰	٥	کسپین	کسپین
۹۹	۲۳	لعمی	معمایی
۱۰٥	۱٤	سیردر	سیردریا
۱۰۷	۲۲	اثمومین	اثمونین
۱۰۹	۱۳	این الفیه	ابن الفیه
۱۱٦	۷	راح	را
۱۲۱	۲۰	نیشا	نیشابور
۱٤۲	۱۸	ویا	وبا
۱٤۲	۱۸	شاش	تاش
۱۷۰	۱	بغراخانها	بغراخان
۱۱۱	۳ (از آخر)	احتمام	اهتمام
۱۷۱	٤	یاسیفی	پاسیفی
۲۲۲	۱	قیچاق	قپچاق



296





د پوهنې مطبعه